

تاریخ
خلفائی قاضی

صاحب تصنیف

محمد

تایخ خلفای فاطمی

رضوان الله علیه
جمعی

مؤلف و ناشر

عبدالرحمن سیف آزاد مدیر مجله ایران باستان

تهران دی ماه ۱۳۴۱ شمسی

شعبان المعظم ۱۳۸۲ هجری

چاپ اول

از نشریات اداره مجله ایران باستان تهران

حق چاپ و ترجمه محفوظ است

بها ۴۰۰ ریال

غلطنامه

غلطنامه متن

صفحہ سطر	غلط	صحیح
۱ ۵	حسن عسکری	حسن عسکری
۳ ۷	باندازای	باندازہای
۵ ۱	مخیواستند	میخواستند
۲۵ حاشیہ ۲۶۳		سال ۳۶۳
۶ سطر آخر	از رسائل شبلی	رسائل شبلی
۲۲ ۲۲	در	در
۸ ۷	همگی - همگی	همگی
۸ ۹	امانت	اھانت
۱۳ ۱	آخر	ام الکتاب واوخر
۱۳ ۳	اتبغاء تاویلہ	اتبغاء تاویلہ
۱۳ ۴	اولالالباب	اولوالالباب
۱۹ ۱	تستن	تستن
۲۲ ۱۵	بحث	بحث
۲۳ ۶	حاشیہ قال الہ	قال اللہ
۲۵ ۱۳	فرستادیم	فرستادیم
۲۹ ۱۲	حاشیہ مقریز	مقریزی
۳۳ ۹	کردند	نکردند
۳۶ ۱۸	سطر آخر الظاہرہ	النجوم الزاہرہ
۴۰ ۱۶	دورمیزند	زد
۴۵ سطر آخر دموت		دورمیزند
۵۶ ۲	زوزی	دعوت
۵۶ ۱۸	لافتد	زوزنی
۶۵ ۲۳	فی تفصیل	فقد تجاوزت
۷۷ ۱۶	قاضی القضاة	فی تفضیل
	مصر آنجارا	قاضی القضاة
۷۸ ۱	حاشیہ حسن الحاضرہ	آنجا را
۸۱ ۱۷	ید طولانی	حسن المحاضرہ
۹۱ ۷	فتح	ید طولانی

غلطنامه مقدمہ

صفحہ سطر	غلط	صحیح
۱ ۳	مجلہ	مجلہ
۱ ۹	بزرک	بزرگ
۱ ۶	فرتہ	فرقہ
۲ ۲	طاہرین	طاہرین
۲ ۱	بزرک	بزرگ
۳ ۹	نوقف	توقف
۴ ۲۰	استفادہ	استفادہ
۴ ۱۹	شتغال	اشتغال
۵ ۲۵	بی نظیو	بی نظیر
۶ ۹	تضییقاتی	تضییقاتی
۶ ۲۱	بزرک	بزرگ
۷ ۱	الہیم	الہیم
۸ ۹	پانصد ہزار	پانصد ہزار جلد
۸ ۱۲	اطافہا	اطاقھا
۹ ۲۲	فاطمیان	فاطمیان
۱۰ ۵	شیعہ	شیعہ
۲۳ ۱۴	برقفاش	برقفاش
۲۳ ۱۶	بیایختید	بیایختند
۳۳ ۱۴	آلب ارسلان	آلب ارسلان
۳۵ ۱۱	عقیدہ	عقیدہ
۳۵ ۲۳	وتحصیل	تحصیل
۳۶ ۶	تکیہ رد	تکیہ زد
۳۶ ۱۸	فرہنگ	فرنگ
۳۹ ۲۱	انخرط	انخرط
۴۴ ۱۵	علیہا السلام	علیہما السلام
۴۸	سرلوحہ فہرست کتاب	فہرست کتب
۴۹ ۱۶	مخزن الحواہ	مخزن الجواہر
۵۰ ۹	درشہ بکئی	درشہ بمبئی

غلطنامه متن

صفحه سطر	غلط	صحیح	صفحه سطر	غلط	صحیح
۲۴ ۹۱	بعوادت	بعوادت	۷ ۱۴۶	یازدهم	یازدهم
۱۹ ۹۲	سورزائداست	سورزائداست	۱۲ ۱۴۶	باتفاق	باتفاق
۱۳ ۹۴	یدطولانی	یدطولانی	۱۴۸	سطر آخر ودانشمند	ودانشمند
۱۲ ۹۵	ابوالیخا	ابوالیخا	۱۸ ۱۵۵	میگوید	میگویند
۲ ۹۵	حاشیه عیون الاخبار	عیون الاخبار	۲۳ ۱۵۷	جنگ آلب	جنگ آلب
۱۰ ۹۹	سیره المستصریه	سیره المستصریه	۲۳ ۱۵۸	برساندو همیشه	برساندو همیشه
۱۷ ۱۰۴	Library	Library	۲۵ ۱۵۸	لیعهد	لیعهد
۲۰ ۱۰۴	Letters	Letters	۲۲ ۱۶۶	شعیه	شعیه
۲۰ ۱۰۴	Bulletin	Bulletin	۲۴ ۱۶۶	شده	(زیادی است)
۲۰ ۱۰۴	School	School	۱۱ ۱۶۹	تقویت	تقویت
۱۷ ۱۰۶	تثیث	تثیث	۶ ۱۷۱	وطرفداری	وطرفداری
۸ ۱۰۸	واین التجار	این التجار	۱۱ ۱۷۴	درآمد	درآمده بودند
۲۲ ۱۰۸	وتایل	وتایل	۲۱ ۱۷۴	ارتقاء	ارتقاء
۸ ۱۰۹	فتح	فتح	۱۴ ۱۷۵	خوررا	خود را
۱۱۰			۲۰ ۱۷۶	وطرفدارن	وطرفداران
۱۳ ۱۱۱	وترکیت	وترکیت	۲۱ ۱۷۶	طرفداران	طرفداران
۲۲ ۱۱۱	تکدیت	تکذیب	۲۲ ۱۷۷	انجیدانها	انجیدان
۱۱۱	آخر حاشیه این میسر	این میسر	۱۲ ۱۷۷	مقام ولیعهد	ولیعهد
۱۸ ۱۱۲	واودار	واودار	۳۴ ۱۷۹	بسکل الوجوه	بکلی الوجوه
۲۴ ۱۱۲	لاطلا ثلاث را	لاطلا ثلاث را	۲۲ ۱۸۲	وبجرانه	وبخزانه
۱۳ ۱۱۳	اللیهی	اللیهی	۱۸ ۱۸۳	فرمان گزیر	فرمان گریز
۱۴ ۱۱۳	(به بندگان خدا زائداست)	(به بندگان خدا زائداست)	۲۱ ۱۸۶	ملتسمات	ملتسمات
۹ ۱۱۴	نکته	نکته	۷ ۱۸۸	تعظیم	تعظیم
۱۸ ۱۴۰	مکردند	میکردند	۱۸۸	سطر آخر رجب ۱۳۸۱	رجب ۱۳۸۲
۲۱ ۱۴۲	و خوانخوا رانده ای و خونخوا رانده ای	و خوانخوا رانده ای و خونخوا رانده ای	۱۶ ۱۸۹	بلغت	بلغت
۱۹ ۱۴۳	همینطور	همینطور			

فهرست مندرجات

فصل اول

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
دیاچه	۱- ۱۲	حکیم ناصر خسرو	۲۸
مراکز علم و ادب	۵	مشاهدات حکیم ناصر خسرو	۲۹
خلفای فاطمی	۶	تصیده ناصر خسرو در آوارگی	۳۴
علم نجوم و ریاضیات	۶	خراسانی بودن او	۳۵
خزانة الکتب قاهره	۷	خلافت المستعلی بالله	۳۶
دارالحکمه	۸	خلافت الایمر باحکام الله	۳۶
معارف پروری فاطمیان	۸	خلافت الحافظ لدین الله	۳۷
شیعیان علی در مصر	۹	خلافت الظاهر لدین الله	۳۷
مؤسس دولت فاطمیان	۱۰	خلافت الفائز بنصر الله	۳۸
خلفای فاطمی در مصر	۱۱	خلافت العاضد لدین الله	۳۸
ظهور فاطمیان	۱۲- ۴۸	فرمانروایان مصر قبل از فاطمیان	
نسب فاطمیان	۱۳	بنی طولون	۴۱- ۴۶
القائم بامر الله	۱۵	آل اخشید	۴۳
خلافت منصور بالله	۱۶	فهرست خلفای فاطمی	۴۵
خلافت المعز لدین الله	۱۷		
خلافت الحاکم بامر الله	۲۳	فهرست کتب و مدارک	۴۷- ۴۹
خلافت الظاهر لدین الله	۲۴	خطابه سیدنا ابوطاهر سیف الدین به پیشگاه	
خلافت المستنصر بالله	۲۵	شاهنشاه	۵۰- ۵۴
ازنامه های مستنصر	۲۶		

فصل دوم

گفتار نخستین	۲- ۹	تأویل الدعائم، المجالس المؤیدیه	۳۱
امام عزیز	۵	المجالس المستنصریه	۳۲
علوم و ادبیات فاطمیان	۱۰- ۲۳	مجالس الحکمه	۳۳
آئین دعوت خلفای فاطمی	۲۴- ۲۵	دارالعلم	۳۵
مراکز علم و دانش فاطمیان	۲۶- ۴۷	علوم و ادبیات فاطمیان	۳۸- ۴۱
مراکز علم و دانش فاطمیان	۲۶- ۳۷	نویسندگان معروف دعوت	۴۲- ۶۰
مساجد	۲۷	ابوحاتم رازی	۴۳
قصر	۳۰	ابوعبدالله نسفی	۴۵

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
ابو یعقوب سجزی	۴۵	فقه‌های مالکی	۷۹
جعفر بن منصور الیمین	۴۶	لغت و نحو	۸۱ - ۸۵
قاضی نعمان بن محمد	۴۷	تاریخ نگاری	۸۶ - ۸۹
یعقوب بن کلس	۵۰	سیره نگاری	۹۰ - ۹۳
حمیدالدین کرمانی	۵۳	علوم فلسفی	۹۴ - ۱۰۳
مؤیدالدین شیرازی	۵۵	انشاء و کتابت	۱۰۴ - ۱۱۰
ناصر خسرو	۵۸	فاطمیان و بنی عباس	۱۱۱
تصنیفات دعوت	۶۱ - ۶۸	نامه‌های المستنصر بالله	۱۱۵ - ۱۳۲
قرائت و تفسیر	۶۹ - ۷۱	دوره فاطمیان و ترویج تشیع	۱۳۳ - ۱۳۶
حدیث	۷۲ - ۷۴	آئین مذهبی و سیاسی فاطمیان بعد از فتح مصر	۱۳۶ - ۱۴۰
فقه	۷۵ - ۸۰	دعوت در جامع ازهر	۱۳۸
فقه‌های شافعی	۷۸	داعی الدعاة	۱۳۹

فصل سوم

ملحقات	۱۴۱ - ۱۴۶	حسن و اسماعیلیه	۱۶۴
وضعیت ناگوار بنی عباسی	۱۴۳	جمعیت سری	۱۶۵
اوضاع ایران	۱۴۴	رسیدن حسن به مصر	۱۶۶
خلافت بنی عباسی	۱۴۵	دارالحکمه و اسرار دعوت	۱۶۷
ترویج تشیع	۱۴۵	حسن در عراق و سوریه	۱۷۰
سرگذشت حسن صباح	۱۴۷ - ۱۷۷	خشم حسن از دوست خود	۱۷۱
نبوغ او	۱۴۷	ابن عطاءش	۱۷۲
پدر حسن	۱۴۸	حسن و سیاست او	۱۷۳
در مدرسه	۱۴۹	مسافرت و دوره گردی	۱۷۴
دوستان و رفقای حسن	۱۵۰	خدمات حسن به تشیع و ایران	۱۷۶
اتفاق و اختلاف	۱۵۱	نامه تاریخی حسن صباح	
حسن در ری	۱۵۳	به ملکشاه	۱۷۸ - ۱۸۲
مسافرت حسن	۱۵۵	حمص و حلب	۱۸۵ - ۱۸۸
حسن با وزیر	۱۵۶	منزلت و مقام علی علیه السلام	۱۸۹ - ۱۹۳
خلافت و مخالفت	۱۵۷	زهر خوراندن به حضرت	
اختلاف ملکشاه و عمویش	۱۵۹	موسی بن جعفر	۱۹۳ - ۱۹۵
حسن در وزارت	۱۶۰	عداوت بن عباس بدائمه طاهرین	۱۹۶
خطر و تشویش	۱۶۱	سیدنا مؤیدالدین شیرازی	۱۹۷
زمینه سازی و اسباب چینی	۱۶۲	قصیده مؤیدالدین	
نیرنگ نظام الملک	۱۶۳	در باب حضرت موسی بن جعفر	۱۹۸

أُمُّ الْأَئِمَّةِ النَّجِيَاءِ النَّقِيَّةِ بِنْتُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ
فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا

شاد و نسل چو فاطمه گرد ختری نداشت	بی شبهه آسمان چیا ختری نداشت
گر خلقت بتول منیکرد کردگا	در روزگار شیر خدا همسری نداشت
از این دو گریکی بهستی قدم زدی	این یک بهستی زنی، آن شتری نداشت
بی دختر میسر ماعصه حیا	مانند امتی است که پنمیری نداشت
خاتون نهفت پرده که در پشت باغ	عصمت بر آنچه گشت چو او خوهری نداشت
الا که آن شفیع محشر برستی	تاب سخا و فقر علی دیگری نداشت
جانها فدای او و دو پور گر امیش	وان شوی تا جادوی باب نمیش

«خطه درین خطه»

این اشعار نغمه روحبخش از شادروان وصال شیرازی است

دیباچه

بنای ایزد توانا

خداوند بخشایش گرمهر بان

در سال ۱۳۳۵ خورشیدی که بنا بدعوت رسمی دولت هندوستان اعلیحضرت هما یون شاهنشاه ایران محمدرضا شاه پهلوی، بدیار هندوستان تشریف فرما شدند. اینجانب عبدالرحمن سیف آزاد مدیر مجله ایران باستان که افتخار ملازمت سوکب اعلیٰ را داشت و برای العین پذیرائیها و تعظیمات و تکریمات قاطبه مردم آن مملکت عظیم اعم از هندو، مسلمان، مسیحی و پیروان مذاهب مختلف بالاخص شیعیان (از عرقرته) در شهرهای بزرگ بمبئی و کتناهو و حیدرآباد دکن را نسبت بشاهنشاه ایران مشاهده نمود و مانند هرایرانی میهن پرست که آن پذیرائیهای صمیمانه را دیده ویا شنیده است سپاسگزار ملت و دولت هند. جهت آن تعظیم و تکریم شایان نسبت بشاهنشاه ایران میباشد ولی برآستی میتوان گفت که مراتب اخلاص و علاقمندی مسلمانان بالاخص شیعیان مقیم هند فوق تصور و از هر قسمت دیگر دل انگیزتر و جالب توجه تر بود، الحق که باید همچنین باشد زیرا یگانه شاهنشاه کشور مستقل شیعی مذهب در سراسر جهان اعلیحضرت هما یون محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران میباشد. البته خوانندگان محترم به ویژه پیروان مذهب پاك تشیع توجه نموده اند، که ترویج طریقه حقه تشیع و تمسك بذیل مبارك علی وآل علی صلوات الله علیهم اجمعین کمال مطلوب عموم ایرانیان بوده و میباشد. در واقع هر جا نامی و نهضتی از اسلام و تشیع بوده طبعاً ایران و ایرانیان نیز در تأیید و تقویت آن نهضت همه نوع اشتراك مساعی داشته اند. چه ایرانیان آئین تشیع و ایران را از یکدیگر جدا نمیدانند و حق هم با آنها است. مثلاً اگر در قرن سوم و چهارم هجری میهن مقدس ما و ملت جور دیده ایران که هنوز از زیر بار جور و بیداد گری بنی امیه آسوده نشده بودند گرفتار مظالم عمال بیدادگر دربار متعصب بنی عباس و حکومت ترکان یغماگر خونخوار سلجوقی

شدند. و بعضی از خلفای عباسی مانند متوکل و غیره بدتر از بنی امیه نسبت بایرانیان و مذهب تشیع و ائمه طاهربن علیهم السلام و پیروان آنان همه نوع ستم روا میداشتند و هزارها از اولاد علی و فاطمه و پیروان ایشان را قتل عام نمودند، به امروز دستور متوکل عباسی بسیاری از سادات علوی و فاطمی را زنده زنده در میان جرز دیوارها گذارده بروی ایشان گچ میریختند.

در چنین وضع وخیم و آشفته نهضت عظیمی از آفریقا. بنام دعوت فاطمیان پدید آمد. پس از کوششهای فراوان و جنگهای خونین با مخالفین ائمه طاهربن و آئین تشیع، بسیاری از شهرهای آفریقا را از جنگ دشمنان بیرون آورده ویرانیها را آباد نمودند. و همچنین شهر قاهره و جامعه الازهر را بنانموده مرکز تبلیغات آئین اسلام به ویژه مذهب شیعی و ترویج علم و ادب و حکمت قراردادند. و چون بادشمن مشترک ایران یعنی ترکان و خلفای غاصب بنی عباس مبارزه داشتند رجال بزرگ ایران با وجود بعد مسافت و مشکلات بسیار و مخاطرات بیشمار، با آنان مربوط شدند. مانند سیدنا المؤید فی الدین هبة الله شیرازی که از عامای نامی و دانشمندان بزرگ آندوره در شیراز و حمید الدین کرمانی که از علما و فضلاء نامی ایران بودند.

سفرنامه شادروان ناصر خسرو حکیم ارجمند طوسی، بزرگترین گواه این پیوند ناگسستنی میان ایران و نهضت خلفای فاطمی که سروج تشیع بودند، میباشد. در حال حاضر نیز که چندین قرن از آن وقایع میگذرد باز هم کلیه فرق شیعه در هر نقطه ای که از نقاط جهان هستند ایران را مهد مذهب تشیع و شاهنشاه ایران را حامی و نگاهبان و سروج مذهب مقدس شیعه میدانند، چنانکه در سفر میمنت اثر شاهنشاه ایران به هندوستان این موضوع کاملاً مبرهن گردید.

برای اینکه این رشته محبت و صمیمیت برادران ایرانی با برادران مسلمان مقیم هند و پاکستان نزدیکتر گردد این بنده آستان شاه ولایت بر آن شد که با قلت بضاعت، آرزویی را که از سی و هفت سال پیش در آلمان داشتم (باتوقف در هند و مراجعه بکتابخانه های عمومی و خصوصی که در هند موجود است). جامعه عمل پوشاند، یعنی تاریخچه ای صحیح از خلفای فاطمی رضوان الله علیهم اجمعین که بنوبه خود هواخواه

استقلال و عظمت ، (منهدم کننده بدخواهان و دشمنان خونخوار) ایران بوده اند ، بطور فهرست از کتب تاریخی معتبره بنام ارمغان سفر هند تدوین و جمع آوری نماید ، که بانهایت مسرت و افتخار به این کار بزرگ تاریخی توفیق حاصل گردیده است .

همانطور که یادآوری شد هنگام تشریف فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران به هندوستان از طرف عموم طبقات ملی و دولتی همه نوع پذیرائیهای گرم و صمیمانه و استقبال بعمل آمد . و مخصوصاً ، تجلیل بی نظیر مسلمانان به ویژه شیعیان پاکستان و استان بمبئی و هزارها ایرانی که در آن شهرهای عظیم مقیمند فراموش نشدنی است .

با کسب اجازه از پیشگاه مبارك شاهنشاه محبوب ایران برای اقامت ، مدتی در شهر بمبئی و تجدید دیدار دوستان هندی و ایرانی ، مدت یکسال در بمبئی توقف نموده تا بتوانم برای این منظور مقدس تحقیقات کرده مدارك صحیحی بدست بیاورم ، این فرصت پیش آمد بسیار نیکو مرا بر آن داشت که درباره تاریخ صحیح خلفای فاطمی رحمه الله علیهم تحقیقات بیشتری کرده اطلاعات صحیحی تحصیل نمایم . خوشبختانه توفیق رفیق گشته با همراهی چند نفر از فضلا و دانشمندان ، علمای کارآگاه و بزرگان نامی اسلامی در شهر بمبئی در نتیجه مساعی علاقمندان با دست یافتن بیک کتابخانه معظم فرصت خوبی بدست آمده مطالب مهمی را جمع آوری نمودم . امید است که با تأییدات خداوندی و انفاس قدسیه ، با انتشار این کتاب پرده های تاریک از روی حقایق تاریخی واقعی خلفای فاطمی رضوان الله علیهم اجمعین با کوشش وسیعی این ناچیز برداشته شود .

نام کتب تاریخی قدیم و جدید که در آن کتابخانه مطالعه و از آنها یادداشت شده است و نیز کتابچه و مجموعه ای که قسمتی از تشکیلات و خدمات مهم تاریخی خلفای فاطمی بعالم اسلام و تشیع ، در دوران نهضت فاطمیان بتوسط چند نفر از دانشمندان جمع آوری و بچاپ رسیده بود ، مورد استفاده واقع گردیده است . برای مزید اطلاع فهرست آنها در این (دیباچه) بچاپ میرسد .

و چون کشور ایران نیز از نظر مأخذ و مدارك مربوط بمذهب تشیع و تاریخ اسلام و خلفای فاطمی دارای آثار مهمی میباشد ، لذا از هندوستان بایران باز آمدم

تادراینجا نیز بافضلا ودانشمندان ایران وسورخین واهل خبره تماس گرفته ازمعلومات با ارزش آنان برای این مقصود مقدس استفاده نمایم. که خوشبختانه با عنایات الهی موفق گشتم .

دراین فرصت لازم است یادآور شود که این فکر مقدس تنظیم وجمع آوری و ترجمه وچاپ تاریخ خلفای فاطمی یکاندیشه تازه ای نبوده . بلکه ازسی و نه سال پیش که بعد از پایان جنگ بین المللی اول در سال ۱۹۱۸ ازاسلامبول به آلمان برای تحصیل نامه نگاری وکسب معلومات فرهنگی رفتم درموقع اقامت درآلمان پس ازچندی در رشته های علمی وعملی فن شریف روزنامه نگاری و هنر چاپ اشتغال ورزیده کوشش داشتم . از سال ۱۹۲۱ میلادی روزنامه آزادی شرق و بعد از توقیف آن ازطرف (اشغالگران آلمان ،ستفین) مجله صنایع آلمان وشرق علم و هنر ومجله ایران نو را تأسیس کرده درحدود ۱۲ سال در برلین درآن دو رشته و حرفه شریف چاپ کتب وروزنامه اشتغال داشتم .

دراوقات تحصیل وکسب اطلاعات سیاسی وتاریخی بهترین تفریح ولذتم ازلذائد آن دیار هنر بار ، مراجعه بکتابخانه های خصوصی وعمومی به ویژه کتابخانه عظیم دولتی برلین (اشتاتس بیلپوتک) ومطالعه واستفاده ازکتب تاریخی وسیاسی و اقتصادی بود . برحسب تصادف به یک سلسله کتب تاریخی خطی قدیم و چاپی مربوط به خلفای بنی امیه و بنی عباس ومظالم آنان در ایران وتاریخ مهم نهضت خلفای فاطمی که پرچمدار تشیع وبرضد زمامداران ظالم بنی امیه وخلفای غاصب بنی عباس قیام نموده بودند ، برخوردی چندین هفته بمطالعه آنها اشتغال داشته . استفاده نمودم .

ملاحظه گردید که مندرجات کتب معتبره مزبور، بانشریات عادی کتب آلوده به تعصبات مغرضانه مذهبی (پيروان مذاهب دیگر سابقین ولاحقین) تفاوت بسیار دارد . لذا با اشتیاق زیاد درآن قسمت بیشتر به تحقیقات ومطالعات دقیق خودافزوده ، بارونوشت های با ارزش و یادداشت ها، مطالب سهمی را فراهم ساخته ، برای نشر حقایق وبجا گذاردن یک تاریخچه صحیح ، درباره خلفای فاطمی آرزومند گردیده ،

از خدای متعال مسألت کردم، توفیقی عنایت فرماید، تا تحقیقات بیشتر و بهتری در این موضوع مهم انجام داده چشم و دل دوستان را با انتشار آن بصورت یک کتاب روشن سازم. ولی این آرزوی مقدس بواسطه پیش آمدهای ناگوار و گرفتاریهای بیشمار و کار بسیار انتشارات مجلات و کتب و انجام امور مطبوعات دیگران در چاپخانه ام، در (برلین) عملی نشد. ولی پس از سی و پنج سال با تأییدات خداوندی در سفر هندو دست یافتن به آن کتابخانه گرانها و ترجمه کتاب مذکور توفیق حاصل شد ولی باورم نمی آمد که به این سهولت درس کهولت و پیری (در هشتاد سالگی) و انحطاط قوای مادی و معنوی چنین توفیقی نصیب شود.

بحمد الله والمنه با تأییدات خداوندی و مدد از انوار ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين به آرزوی چندین ساله خود رسیده به چاپ آن توفیق حاصل نمودم. امید است این کاری ریا که در کمال حسن نیت و صداقت و ایمان به حق و حقیقت انجام یافته است مورد قبول پیشگاه خادمین عالم اسلام و تشیع و علاقمندان بدانستن این حقیقت تاریخی قرار گیرد.

اینک مناسب میدانم که، بطور فهرست برای تذکر بفضلای گرام و دانشمندان عظام بخدمات ذیقیمتی که خلفای فاطمی در راه ترویج علم و ادب و فرهنگ انجام داده اند و از منابع معتبره کتب خطی و چاپی مخالفین و موافقین، خودی و بیگانه، اقتباس شده اشاره ای بنماید.

چنانکه میدانیم در دوره های طلایی اسلام مساجد یگانه مرکز مراکز علم و ادب علم و ادب و حکمت بود و در جوار مساجد کتابخانه ها، مدرسه ها و همه نوع محافل علمی و ادبی منعقد میشد، خلفای فاطمی در این قسمت سرآمد سایر فرمانروایان اسلامی شدند، زیرا نخستین دانشگاه اسلامی (جامع الازهر) در قاهره با همت و کوشش آنان تأسیس و دایر شد و علاوه بر آن، در تمام مساجد مهم قاهره مانند جامع عتیق و جامع ابن طولون و غیره همه روزه مجلس درس و بحث دینی و فلسفی و علمی دایر بوده است. کتابخانه هایی که در آن ایام در قاهره دائر شده بود در جهان اسلام بی نظیر بود. چنانکه خزانه الکتاب فاطمیان بیش از یک میلیون و ششصد هزار جلد

کتاب داشت و تنها ۲۰۰ (دو هزار و پانصد جلد) قرآن مجید در آن کتابخانه بود، که همه آنها را با آب طلا نگاشته بودند. دارالحکمه یکی دیگر از مؤسسات علمی خلفای فاطمی است، که در آن همه نوع علوم مجاناً تدریس میشد و حتی بدانشجویان کتاب و کاغذ و قلم مجانی میداد.

وزیران و ملازمان خلفای فاطمی، غالباً از میان بزرگترین فضلاء معاصر انتخاب میشدند و علاوه بر انجام امور اداری و سیاسی مرتب به تدریس و تعلیم اشتغال داشتند. از آنجمله یعقوب بن کلس وزیر العزیز که بنا بر روایت جرجی زیدان صدها نفر هر روز در محضر درس او حاضر میشدند.

از خود تألیفات و تزییفات داشتند و قسمت عمده از اوقات خود را بمطالعه و تألیف میگذرانیدند کتاب «الاعتماد فی الرد علی اهل العناد» یکی از تألیفات گرانها و سودمند است که العاضد لدین الله خلیفه فاطمی آنرا تألیف نموده است.

فلسفه و ریاضیات و هیئت از علوم بوده که خلفای فاطمی در ترویج آن سعی وافر مبذول میداشتند. چنانکه در خزانه الکتب و دارالحکمه مقدار زیادی آلات و ادوات علمی و هندسی جمع آوری شده بود. سیدنا المؤید فی الدین هبة الله شیرازی از رجال دانشمندی است که از شیراز بقاهره رفته و در آنجا با مساعدت المستنصر بالله خلیفه فاطمی در ترویج علم و ادب و نیک نامی همه نوع توفیق یافته است.

خلفای فاطمی علاوه بر علوم فقه و لغت و نحو بتألیف کتب تاریخی و سیره رجال توجه خاص داشتند، قاضی العنمان احمد بن عبدالله زغانی، سیدنا هبة الله شیرازی و ده ها رجال دانشمند نامی دیگر آندوره از اشخاصی هستند که بهترین و معتبرترین کتب تاریخی و سیره را تألیف نمودند. بسمیکه کتب آنان تا امروز هستند مورخین بزرگ شرق و غرب می باشد.

خلفای فاطمی نسبت به علم نجوم و ریاضیات نیز علاقمند بودند
علم نجوم و ریاضیات و در زمان الحاکم بامر الله رصدخانه مهمی در کوه المقطم مجاور قاهره دایر شد و دانشمندانی مانند حمید الدین کرمانی و ابویعقوب سجستانی

و ابوحاتم رازی، ابن الهیثم امیه بن صلت در علوم طبیعی و ریاضی و فیزیک و مناظر و مرایا تحقیقات و تألیفاتی دارند . و در پرتو حمایت خلفای فاطمی خدماتی بعلم و حکمت انجام داده اند که هنوز هم مورد استفاده میباشد .

البته دوستان و پیروان خلفای فاطمی از آن جمله حکیم ناصر خسرو مطالب مفصلی راجع به خدمات علمی و فرهنگی فرمانروایان مزبور نوشته اند . ولی گذشته از آنان مؤلفین دیگری هم که از پیروان فاطمیان نبوده اند نیز از روی کمال انصاف خدمات علمی و مساعی آنان را در راه ترویج علم و ادب ستوده اند . از آن جمله محمد فرید و جدی مؤلف دائرة المعارف مشهور مصری که از اعظام رجال اهل تسنن میباشد . و همچنین مؤلفین انسیکلوپدی بریتانیا درباره خلفای فاطمی مطالبی مرقوم داشته اند که خلاصه ترجمه آن ذیلاً از نظر خوانندگان محترم میگردد . همین قسم مختصری از مشهودات حکیم ناصر خسرو درباره عظمت دربار فاطمیان درج میگردد .

خلفای فاطمی از نظر دیگران

خزانة الكتب قاهره از تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان

العزیز بالله دومین خلیفه فاطمی مصر نخستین خلیفه ای بود که در قاهره کتابخانه دایر کرد و صدها هزار دینار برای خریداری و جمع آوری کتابها مصرف نمود . بسمیکه در کتابخانه العزیز بیش از یک میلیون و ششصد هزار جلد کتاب جمع شده بود . از آن جمله . . . ۲۵۰ جلد قرآن که بآب طلا تحریر شده بود .

علاوه بر کتاب مقدار زیادی آلات و ادوات هندسه و هیئت و نجوم در آنجا جمع آوری کرده بودند که صدها هزار دینار قیمت داشت . این کتابخانه و گنجینه علم و هنر بخزانة الكتب معروف بود و چندین مدیر و سرپرست داشت . بعلاوه خود العزیز هفته ای دو روز بخزانة الكتب میامد و سرکشی میکرد . همینکه پیروان و طرفداران صلاح الدین ایوبی بر مصر دست یافتند همه آن کتابها را پاره پاره کرده و سوزاندند . قسمتی از آنها بعنوان کتابهای رافضی آتش زدند و جلد کتابها را بکفش دوزان فروختند تا از آن کفش بسازند . در نزدیکی قاهره تلی بنام تل الكتب بود مخالفین

متعصب و یا طرفداران و علاقمندان برای جلوگیری از نابودی مقدار زیادی از آن کتابها را در آنجا روی هم انباشته و زیر خاک مدفون ساختند از آنرو محل مزبور بنام (تل الکتاب) موسوم شد.

دارالحکمه
الحاکم با سرالله خلیفه فاطمی در نزدیکی قصر خود در قاهره یک کتابخانه و مدرسه مجانی عمومی دایر کرده بود که دارالحکمه نام داشت و هر کس آزادانه میتوانست در آنجا بیاید کتاب مطالعه کند و عردرسی که مایل است تعلیم بگیرد، استادان علوم مختلف در دارالحکمه برای طالبان درس میگفتند و از دربار خایفه حقوق میگرفتند. الحاکم با سرالله املاک بسیار وقف دارالحکمه کرده بود. شماره کتابهای دارالحکمه از پانصد هزار متجاوز بود این کتابخانه و مدرسه چندین تالار و طاقهای متعدد داشت و صدها نفر در آنجا آموشد میکردند و علاوه بر درس مجانی قلم و مرکب و کاغذ رایگان هم میگرفتند.

طاقها و تالارها با فرشها و پرده‌ها و قفسه‌های عالی آراسته بود و ده‌ها مدیر و مباشر این مؤسسه عام المنفعه را اداره میکرد. روزهای پنجشنبه خلیفه (الحاکم) بدارالحکمه می‌آمد. عده‌ای از قاریان با آهنگ خوش قرآن تلاوت میکردند سپس به امر خلیفه مناظره‌ها و مباحثه‌های علمی و مذهبی آغاز میگشت و خلیفه در پایان به استادان انعام و خلعت میداد.

از تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان

معارف پروری
فاطمیان
خلفای فاطمی در قاهره کاخها و عماراتی داشتند که نمونه‌ای از یک تمدن بسیار عالی بود. از آن جمله کاخ برکة العیش کوشکی از چوب منبت کاری بود و روی دیواره‌های آن تصویر شاعران معاصر و اشعار آنها را بطرز زیبایی نگاشته بودند. کنار هر تصویر طاقچه کوچکی بود. خلفای فاطمی هفته‌ای یکبار بان محل می‌آمدند و یک کیسه زر در هر طاقچه‌ای بعنوان صلّه برای (شعرا) شاعران میگذاشتند. تا کنون کمتر فرمانروائی دیده شده که اینقسم از شعرا و ادب تشویق کند.

مصریان از آغاز علی را دوست داشتند و از طرفداران صمیمی شیعیان علی در مصر علی بودند، علویان بیشتر به مصر و ایران و عراق رومیاوردند. منصور عباسی بسیاری از آنها را کشت و عده‌ای را یزندان انداخت، از آن جمله محمد بن عبدالله حسنی و چندین نفر از خاندان حسن بن علی را بقتل رسانید. متوکل عباسی به والی مصر نوشت هر چه شیعه علی در مصر است بکشد و یا یزندان بیندازد.

در زمان فاطمیان شیعیان مصر آزاد شدند و مذهب شیعی در آنجا رواج گرفت به ویژه که فاطمیان همه زمامداران معارف پرور و سراج تشیع بودند. یعقوب بن کلس وزیر العزیز بالله کتابی درباره فقه شیعی تألیف کرده بود که خود آن را تدریس میکرد و روزانه بیش از دوهزار نفر باین مجلس درس میآمدند. وزیر برای عده‌ای که نزدیک بودند درس میگفت، سپس مقرر اول درس را برای عده دورتر و مقروم دوم، برای دسته دوم، همینطور تقریر میکرد، تا بحوزه آخر درس میرسید. این طلاب همگی از بیت المال حقوق میگرفتند و در نزدیکی جامع الازهر محله‌ای بود که همه در آنجا در خانه‌های سبانی سکونت داشتند.

فاطمیان که آنانرا علوی و عبیدی میگویند، فاطمی و علوی نقل و ترجمه از برای اینکه خود را از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میدانند. و اما عبیدی برای اینکه سلسله نهضت آنها عبید الله المهدی در سال ۲۹۷ در شمال

دائرة المعارف
فرید وجدی

افریقا به خلافت رسید. فاطمیان از اولاد اسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام میباشند. دشمنان مذهبی و مخالفین نهضت فاطمیان در صحت نسب این خاندان انتشارات ناشایستی داده‌اند، اساس آن انتشارات ناروا همان تعصب و دشمنی خلفای بنی عباس و عمالشان بود، زیرا همینکه پیشرفت فاطمیان مسلم شد، خلفای عباسی را در بغداد پریشان و ناراحت ساخته برای خاموش کردن آن نهضت عظیم و جلوگیری از پیشرفت ایشان متوسل به تبلیغات و نشر اراجیف گردیدند. ولی

باهمه جدیت و کوششی که دریدنام ساختن آنها نمودند، روز بروز بر عظمت و پیشرفت فاطمیان و طرفدارانشان افزوده میشد.

سید رضی شریف نقیب الاشراف علویان در بغداد در سال ۴۰۶ هجری در دیوان اشعارش که در بیروت چاپ رسیده است، نسب آنانرا به خاندان علوی و فاطمی تأیید نموده است. آنچه مسلم است این است که در قرن سوم هجری مبلغین شعبه اسماعیلیه در شام و عراق و ایران و عربستان تبلیغ و پیشرفت میکردند و مرکز آنان سلمیه نزدیک حمص بوده است. اما کم از آنجا خود را بافریقا رسانیده اند و در قیروان متمرکز شدند.

پس از مبارزه های طولانی بالاخره موفق شد تا داخل مصر
مؤسس دولت فاطمیان
عبدالله المهدی
 برود ولی المقتدر خلیفه عباسی توانست عیبدالله را مغلوب سازد و بطرف قیروان و یرقه برگرداند. اما عیبدالله باردیگر

به مصر حمله برد و این بار هم شکست خورد. پس از مرگ عیبدالله ابوالقاسم القائم به امرالله خلیفه شد و به مصر حمله برد و او نیز مغلوب شد و همینکه بقیروان برگشت شخصی بنام ابویزید مخلص الزماني؛ که از متعصبین و مبلغین مذهب مالکی بود، برضد او قیام کرد و بسیاری از متصرفات القائم به امرالله را گرفت و مذهب مالکی را بجای شیعی اسماعیلی رواج داد. القائم به امرالله در این گیر و دار وفات کرد و اسماعیل پسر او ملقب به منصور جانشین وی شد با ابویزید چند سالی جنگید، بالاخره ابویزید در میدان زخم برداشته و بزودی درگذشت. پسران ابویزید چندی با منصور جنگیدند ولی بالاخره مغلوب گشته و سرانجام خود منصور نیز وفات کرد و پسرش ابوتیمم مدتی ۲۲ ساله بود بنام المعزالدین الله خلیفه شد، مراکش و الجزایر و تونس و سیسیل را بتصرف خویش درآورده و در صدد تسخیر اسپانیا برآمد. جوهر سردار بزرگ المعزالدین الله فتوحات خود را تا کرانه اقیانوس اطلس ادامه داد و بالاخره کشور مصر بدست جوهر برای المعزالدین الله فتح شد و شهر قاهره بنام قاهره المعزیه بنا گردید و مقر خلافت فاطمیان از قیروان و مهدیه به قاهره انتقال یافت و برای قیروان

و مهدیه از طرف المعزالدین الله فرماندارانی تعیین شد .

نقل و ترجمه از دائرة المعارف فرید و جعدی و انسیلوگوبدی بریتانیکا

خلیفه فاطمی المعزالدین الله در سال ۳۶۱ هجری

خلفای فاطمی

وارد قاهره شد . جوهر سردار و غلام المعزالدین الله این

در مصر

شهر را بنام المعز و بطالع ستاره (زحل) یعنی قاهره

(القاهرة المعزیه) بنا کرده نام گذارد .

المعزالدین الله در سال ۳۶۵ درگذشت و پسرش العزیز خلیفه شد، در زمان

المعز اهل حجاز بوی تسلیم شده بودند ولی پس از سرکش شورش نمودند . العزیز

بجهاز لشکر کشید و اهل آنجا را مطیع ساخت . العزیز در سال ۳۸۶ درگذشت و پسرش

الحاکم به امر الله خلیفه شد .

الحاکم در سال ۴۱۱ ع بعد از معمول برای گردش بکوه المقطم رفت و دیگر برنگشت .

پس از الحاکم پسرش الظاهر لاعزاز دین الله از ۴۱۱ ع تا ۴۳۷ ع خلافت کرد .

وی در آغاز خلافت هفت سال داشت و عمه اش ست الملك نایب السلطنه گشت .

بعد از چند سال ست الملك وفات کرد و الظاهر که در آنوقت ۳۷ سال داشت مستقل

گردید . در زمان الظاهر مصر و سوریه و شمال افریقا در تصرف فاطمیان درآمد . الظاهر

عادل و نیکوکار و در عین حال خوش گذران بود .

خلفای فاطمی از بزرگترین فرمانروایان اسلامی بشمار می آیند، چون بیش از

هر فرمانروای مسلمان در ترویج علم و ادب، تمدن اسلامی و تأسیس مدارس و مساجد

و کتابخانه ها همت گماشتند - نامی ترین دانشمندان و محققین اسلامی آن دوره در تحت

حمایت آنان بهترین کتب علمی را تألیف نمودند . جامع الازهر قاهره که هم اکنون

مهمترین و قدیمی ترین دانشگاه عالم اسلام است، از یادگارهای گرانبهای آن خلفای

معارف پرور میباشد .

این بود خلاصه ای از نظریات مورخین نامی و پیروان مذاهب دیگر ، راجع

بکارهای گرانبها و قابل تقدیر فرمانروایان فاطمی که بانهایت بیطرفی نوشته اند ،

گواهی آنان، محکمترین دلیل بروسعت نظروافکارعالیه آن فرمانروایان معارفخواه میباشد. تحقیقات دانشمندان خارجی ما را برآن داشت که مراتب مزبور را جمع آوری ویزبان شیرین فارسی درآورده و به پیشگاه دانشمندان و فضیلاى عظام ایران تقدیم داریم و امید است که این خدمات ناچیز مورد قبول واقع گردد. والسلام علی من اتبع الهدی.

تذکر لازم
در این دیباچه هرگاه مشاهده میشود که یک مطلب یا موضوعی تکرار شده است، سببش اینست که هر کدام از آنها را از کتب معتبره (خودی و بیگانه) که درباره خلفای فاطمی و تشکیلات آنان اظهار نظر کرده اند، برای گواه مقصود و دانستن عقاید دیگران درباره نهضت خلفای فاطمی رضوان الله علیهم اجمعین آورده ایم.

عبدالرحمن سیف آزاد
مدیر مجله ایران باستان

ظهور فاطمیان

اصل و نسب آنان با ذکر عقاید و آراء مختلف

نسب
فاطمیان

بنی فاطمه علیها السلام که در دیار مغرب و مصر خلیفه شدند و ایشانرا اسمعیلیه و عبیدیه نیز گویند در زمان دولت بنی عباس دوست و هفتاد و چهار سال خلافت کردند. عده ایشان چهارده تن میباشد. ابتدای دولت شان (سال ۹۷ هـ)، از فرزندان اسمعیل بن الامام جعفر الصادق علیه السلام بودند و اسمعیل فرزند بزرگ امام جعفر صادق علیه السلام بود.

در بعضی از تواریخ مسطور است که اسمعیل را پسری بود محمد نام و محمد را پسری آمد نام او جعفر و لادتش در مدینه بود. محمد بن جعفر الحبیب و او را حبیب بدان سبب خواندند که مردمان همه او را دوست میداشتند و فرزندان او در دیار مغرب سکونت گزیدند اول کسی از ایشان که بتقویت ابو عبدالله صوفی در سلخانیه مغرب بخلافت رسید، عبیدالله بن محمد المهدی بالله بود و نسب او بروجهی که حضرت سلطان المحققین خواجه نصیرالدین محمد طوسی، طیب الله مشهده، در فاتحه تقویمی که آنرا بنام علاءالدین محمد اسمعیلی حاکم قهستان، تألیف نموده بر این وجه است: محمد بن المهدی، بن عبدالله، بن احمد، بن محمد بن اسمعیل، بن جعفر الصادق علیه السلام، ولادت او در قریه سلمیه حمص در سنه ۳۰۳ و ۳۰۴ هـ و مدت خلافت او بیست و چهار سال بود. وفاتش در سنه ۳۲۲ و ۳۲۳ هـ و مدت عمر او شصت و دو سال بود. خروج و قیام او روز یکشنبه هفتم ذی الحجه سنه ۳۰۳ و ۳۰۴ هـ اماروز پنجشنبه هفتم ربیع الآخر ۲۹۷ بروی بخلافت سلام کردند.

زعم اسمعیلیه آنست که مهدی موعود که در اخبار آمده عبارت از اوست.

و بعضی از هواخواهان مهدی روایت کرده اند که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود علی^۱ رأس ثلثمائة تطلع الشمس من مغربها و گفتند که مراد از لفظ شمس که در حدیث واقع شده مهدیست و او با هر که محاربه نمود مظفر و منصور میگذشت .

صاحب روضة الصفا آورده که در حدود قیروان قلعه در غایت رزانت و استحکام بنیاد نهاده آنرا به مهدیه موسوم گردانید و در سال (۲۹۹ هـ) اهالی بعضی از دیار مغرب دم از عصیان میزدند و مهدی پسر خود را بدفع ایشان نامزد فرمود و آن جماعت را محاصره نموده مدت دیر بر در شهر بنشست تا قوت محصوران باتمام رسید و عاقبت با تیغ و کفن بیرون آمدند و دست در دامن او زده و زینهار خواستند . و له مهدی سایه عاطفت و مهر بانی بر سر ضعیفان افکند، همه را از کشتن امان داد و میواخذة قلیلی از اموال قناعت نمود . مهدی در ایام خلافت خود به اطراف و انحاء ولایت مغرب لشکرها فرستاد و مجموع را در حیطه تصرف و تسخیر در آورده، خاندان های قدیم طرفداران بنی امیه و بنی عباس را بر انداخت و چون از ضبط آندلس و قیروان و طرابلس و امثال آن فراغت یافت پسر خویش قائم را بتسخیر دیار مصر با لشکری گران روان کرد و مقتدر عباسی مونس خادم را با سپاهی جرّار، برای مقابله فرستاده میان ایشان محاربه روی داد .

و در بعضی از تواریخ بنظر رسیده که مونس دونویت با قائم حرب کرده آخر روی بفرار نهاد و دیار مصر و صعید بدست قائم مستخلص گردید و چون مدت بیست و پنج سال از خلافت مهدی بگذشت در حصار مهدیه روی بعالم آخرت نهاد .

دوران حیات مهدی شصت و دو سال و مدت خلافتش بیست و چهار سال بود . در تاریخ روضة الصفا آورده که خلفای عباسی در نسب مهدی طعن کرده محضری نوشتند و خواستند که امر فرمایند که تا خطباء آنرا بر منابر بخوانند، وزیر مقتدر گفت که اگر شما چنین کنید علویان نیز نسبت به عباسیان زبان قدح دراز کرده در آن باب محضری نویسند و امر کنند تا در خطبه بر رؤس منابر ولایات مغرب بخوانند و هیچیک از شما دوطایفه را در میان است قدر و قیمت نماند لاجرم مقتدر از سر آن قضیه در گذشت .

وایضا این کثیر در تاریخ خود در این باره نوشته است، در اول مرتبه که اکابر و علماء باستدعاء خلیفه قادر بالله عباسی خط و مهر بر آن محضر مینهادند، سید رضی- الدین موسوی نیز با کراه و الحاح خط بر آن محضر نهاد و چون از مجلس خلیفه بیرون رفت به بطلان آن محضراتها را داشت آنچه در آنجا نوشته شده از روی اکراه بوده و قطعه شعری گفت که دلالت بر صحت نسب خلفای فاطمی داشت و یک بیت آن اینست :

الیس الذل فی بلد الاعادی و بمصر الخلیفة العلوی

و خلیفه عباسی چون آن قطعه را شنید بر آشفت و شریف طاهر پدر سید رضی الدین و برادر او میر مرتضی علم الهدی را طلبید، و با ایشان گله آغاز کرد، ایشان چون سید رضی الدین در آن باب سخن گفتند، گفت من آن قطعه را نگفته ام، خلیفه گفت اگر او آن قطعه را نگفته باید که قطعه دیگر مشتمل بر قدح نسب اسمعیلیه بگوید و در این باب مکرر کس نزد میر رضی الدین فرستادند و او قبول نکرد و چون سید رضی الدین و خاندان او در عراق عرب صاحب شوکت و فضل بودند و خلیفه قدرت بر اهانت ایشان نداشت لاجرم بآن راضی شد که سید رضی الدین سوگند بخورد که آن قطعه را نگفته. آنگاه شیخ ابو حامد اسفراینی و قاضی ابوبکر باقلانی را که از علماء اهل سنت و جماعت بودند بخانه او فرستادند، تا او را سوگند دهند و الله اعلم بحقیقه الحال.

محمد لقبش القائم به امر الله

پدرش مهدی در ایام خلافت خویش از مردم مغرب و برابر برای او بیعت گرفت. چون مهدی وفات یافت و قائم در سال سیصد و بیست و پنج بخلافت رسید اهل صقلیه بواسطه سوء اعمال عامل او (سالم بن راشد) از اطاعت او سرباز زدند تا قائم سالم را عزل کرده، دیگری را بجای او نصب فرمود. و از کلیات وقایع زمان قائم یکی آن بود ابو یزید که بتعلیم صبیان اشتغال داشت، بروی خروج کرد و جمعی کثیر در تحت رایت او مجتمع گشتند و میان او و قائم چندین جنگ اتفاق افتاد و آخر الامر قائم از وی منهزم گشت و ابو یزید قائم را تعاقب نموده در مهدیه محصور گشت

واسمعیلیه ابویزید را دجال نام نهاده (حدیثی روایت کردند، مضمون آنکه دجال بر مهدی قائم خروج کند) قائم در حین محاصره مریض گشته در گذشت و پسرش اسمعیل بجای او بنشست و مدت خلافت قائم دوازده سال و هفت ماه بود .

ذکر خلافت اسمعیل لقبش المنصور بالله

پس از در گذشت قائم اشراف حصار مهدیه بر منصور بیعت کردند و او بغایت شجاع و مردانه و عاقل و فرزانه بود ، و چون در حین وفات پدرش ابویزید خارجی بالشکری سنگین بر در حصار بود مرگ قائم را پنهان داشت و بحسن تدبیر و کمال دلاوری، منصور، ابویزید از حد و مهدیه گریزان شد و منصور او را تعاقب نموده بجائی رسید که از صعوبت راه دیگر نتوانست رفت . و ابویزید گریخته به بلاد سودان فرود آمد چون این خبر مسموع منصور گشته جمعی از سپاهیان را بدفع او نامزد فرمود و ایشان بموجب فرموده به تعقیب ابویزید شتافتند و بعد از کشتش و کوشش او را دستگیر نموده نزد منصور آوردند . از طرف مقام خلافت حکم صادر گردید که ابویزید را در قفس آهنین زندانی نموده و بعد از چند گاه بنا بر فرمان منصور فتح نامه ها به اطراف ولایات اسلام فرستاده افعال ناشایست او را که در ایام خروج از قتل و غارت از طرف او و لشکریانش واقع شده بود بازگو نمودند . منصور در ایام دولت خویش حسن بن علی بن الحسین کلبی را که یکی از عظمای مملکت و بداد و دهش آراسته بود بحکومت صقلیه فرستاد و بواسطه حسن معاشرت و رفتارش با جامعه محبت او در دلها قرار گرفته ، بضبط و ربط امور مشغول گشت .

در خلال این احوال رومیان متوجه محاربه او گشتند و چون دو گروه نزدیک شدند آتش جنگ زبانه کشید . حسن منهزم شد، مقارن این حال فرج غلام منصور با عده ای از شجاعان بمعاونت حسن رسید و روی بلشکر رومیان نهاده جنگ شدیدی میان آنان واقع گردید و لشکر روم شکست یافته گریزان شدند .

ابوجعفر مروودی یتیمی چند در تهنیت این فتح مبین انشاد کرده معروض منصور گردانید ، شعر بر آنکه اسید بیدارم که به اسم همایون قره العین خلیفه

المعزالدین الله که ولیعهد است در مکه و مدینه رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام ولقب آن در درج خلافت و دُری برج امامت مزین و محلّی گردد و عاقبت آنچه بر زبان ابوجعفر گذشته بود بوقوع انجامید . چون مدت هفت سال از خلافت منصور منقضى گشت عالم فانی را وداع نمود . مدت حیاتش سی و هفت سال بود .

ذکر خلافت المعزالدین الله

سعد بن اسمعیل لقبش المعزالدین الله پادشاهی صاحب رأی و شجاع بود . دقایق امور ملک و قوانین ملت نیکو دانستی و کما ینبغی سراسم سیاست و حکومت به جای آوردی .

یافعی در مدح او گفته است (کان مظهرّاً للتشیع معظماً لحرمة الاسلام کریماً حازماً سرباً يرجع الی انصاف و یجری علی احسن احکامها)

در روز وفات پدرش که سلخ شوال سنه سیصد و چهل و یک بود بروی بیعت کردند . و در سنه چهل و هفت غلام خود جوهر را به انواع عواطف پادشاهانه اختصاص داشته بالشکری گران به اقصا بلاد مغرب فرستاد . جوهر تا ساحل بحرا قیانوس و جزایر خالدات رفته از ماهی هائیکه به آن بحر منتسب و در آن ملک معروف بود صید کرده به پایه سریر خلافت به مصر فرستاد .

المعزالدین الله در ایام حکومت خویش به سلخانیه لشکر کشیده آن دیار را فتح نمود . والی آن مملکت را که مرد نادروستی بود و خود را الشاکری نام نهاده دستور داده بود که او را امیر المؤمنین گویند اسیر و دستگیر کرد . بعد از این فتح لشکر عظیم به جزایر روم فرستاد . میان او و سپاه رومیان جنگهای خونین واقع گردید . لشکر معز بر مخالفان غالب آمده اموال و غنائم فراوان به دست آوردند .

در خلال این احوال فوت کافور اخشیدی که از قبل خلفای بنی عباس به حکومت مصر اشتغال داشت به سمع معز رسیده و به واسطه قحط و غلا مصریان عاجز و مضطر گشته اشراف و اعیان مملکت رسولان و نامه ها فرستاده از معز التماس نمودند که به نفس خویش حرکت فرماید یا از امرای دولت شخصی را که شایسته رسالت باشد به آن ولایت

فرستد . چون معز بر این قضیه اطلاع یافت همت بر تسخیر مصر گمارد . جوهر را با جمعی از ارباب سلاح و کشتیه‌های مشحون به انواع اطعمه و اغذیه که براهالی آن مملکت صدقه کند ارسال نمود .

جوهر در سال سیصد و پنجاه و هفت با مکتبی هرچه تمامتر پس از پیمودن راهی طولانی به مصر رسید ، چشم اهالی آن دیار به دیدار او روشن شد . و سورت جوغ ایشان به صدقات المعز لدین الله قرار و آرام پذیرفت .

جوهر به بستان اخشیدی نزول کرده به سوجب فرسوده میان فسطاط و مصر وعین الشمس به بنای شهری مشغول گشته آنرا مصر جدید که به قاهره معزیه اشتها یافته مشغول شد . و به سعی جوهر و بصرو اسکندریه و دیار صعید و دمیاط و مکه و مدینه از تصرف عباسیان بیرون رفته در تسخیر خلفای علوی درآمد و در این اثنا جوهر ، یکی از سرداران را بالشکری گران به جانب فلسطین فرستاد و آن سردار فلسطین را فتح نموده عزم دمشق نمود و بر دمشق نیز مستولی شده سایر نواحی مملکت شام را فتح کرد . صاحب روضه الصفا آورده که جوهر بعضی از قرامطه را که افعال ناشایست از ایشان سرزده بود مانند قلع حجر الاسود و خلاف کاریهای دیگر در مصر به سیاست رسانید . بقایای آن جماعت گریخته در نواحی شام متواری و پنهان شدند .

از سیاق این کلام و تفصیل به وضوح می پیوندد که مابین افکار و روش قرامطه و رأی اسمعیلیه از هم جدا و قرامطه طایفه‌ای دیگرند . عباسیان و هواخواهان از کمال بغض و عداوتی که با خلفای فاطمی و شیعیان داشتند قرامطه را داخل شیعیان و اسمعیلیان ساخته اند . مؤید این گفتار آنکه عبدالله بن معز عباسی در بعضی قصاید خود طعن و تعرض با آل ابیطالب علیه السلام نموده و تعرض به خلفای علوی به آنکه قرطبی اند و قرامطه از ایشان . لاجرم یکی از اکابر و طرفداران خلفای فاطمی در جواب آن ناصبی قصیده‌ای گفته و نسبت قرامطه را از فاطمیان باین بیت رفع نموده :

و تنسب افعال القرامط کاذباً الی عترۃ الهادی الکرام الاطائب

و این قصیده با این یک بیت از قصاید عبدالله معز در حاشیه امیر ابو فراس حمدانی در مجلس امراء در روضه الصفا ذکر شده است .

در شوال سال سیصد و شصت و یک المعزالدین الله به عزیمت مصر از مغرب هجرت نمود و اولاد و حرم را با خود همراه گردانید و اموالی که همراه داشت از حیز تعداد بیرون بود. در بعضی تواریخ بنظر رسیده که در آن سفر پانزده هزار شتر و ده هزار استر زرمسکوک از سرخ و سفید میکشیدند و اعیان و اشراف مصر تا اسکندریه باستقبال المعزالدین الله شتافته و در آن سرزمین به لقای او مشرف شدند و شرح شدت فراق و تفصیل آلام اشتیاق خویش معروض داشته به نوازش و استمالت اختصاص یافتند.

خلیفه علوی ایشانرا بعدالت و احسان و نصف امتنان خوشدل و مسرور گردانید و چون بمحروسه معزیه نزول فرمود باساس عدل و انصاف چنان اشتغال نمود که مزیدی بر آن متصور نبود.

گویند که چند صندوق پراز زر در پیش بارگاه او نهاده رخصت داده بودند تا هر روز محتاجان بیایند و در یک کف آنچه گنجد از آن نقود بردارند و اکنون صنادیق برجایست و لیکن از آن کرم نشان نمانده و چون اموریاک استقامت یافت در روز جمعه نوزدهم ربیع الاخر سنه سیصد و شصت و یک درگذشت. مدت عمرش چهل و پنج سال خلافتش بیست و پنج سال و سه ماه بود.

در صفحات گذشته در احوال خلافت المعزالدین الله شرح داده شده است که در دوران خلافت او کارهای بسیار مهم تاریخی مانند بنای قاهره و جامع الازهر انجام پذیرفته است.

یک کار مهم تاریخی جالب توجه دیگر که در تاریخ معجم ذکر شده است با اینکه بعضی از مطالب آن در صفحات گذشته مندرج است بجا و مناسب دیدم که آنرا عیناً در اینجا ذکر و به افتخارات دوران خلافت المعزالدین الله اضافه نمایم.

صاحب معجم درباره قاهره گوید که الحال مدینه بزرگ مصر و دارالملک و لشکرگاه آنجا است و اول کسیکه آنرا احداث نمود جوهر غلام المعزالدین الله علوی فاطمی اسمعیلی بود و سبب آن این بود که چون کافور اخشیدی که از قبل خلفاء

عباسیه والی مصر بود وفات یافت قحط و غلا در مصر فراوان گشت و اعیان آنجا رسولان و ناسها فرستاده از معز التماس نمودند که خود بدولت و اقبال بآنولایت حرکت نماید یا از امرای دولت شخصی را که شایسته ریاست باشد فرستد.

چون معز بر این قضیه اطلاع یافت پرتسخیر مصر همت گمارد. جوهر را که سپهسالار لشکر او بود با جمعی از ارباب سلاح و کشتی ها مشحون بانواع اطعمه و اغذیه که بر اهالی آن مملکت صدقه کند ارسال نموده و جوهر در سنه سبع و خمسين وثلثمائة (۳۵۷) باقوا و قدرت بسیار بعد از قطع مسالک بمصر رسید چشم اهالی آن دیار بدیدار او روشن و سورت جوع ایشان بصدقات المعز لدین الله تسکین یافت جوهر بیستان اخشیدی نزول نموده بموجب فرموده در میان فسطاط و مصر و عین الشمس بنای مصر جدید که بقاهره معزیه اشتها ریافت مشغول شد.

و شیخ جلال الدین سیوطی در احوال سنه سبع و خمسين وثلثمائة گفته:

وفي هذه السنة جاء العبيدون فأخذوا مصرَ وقامَ دولةُ الرَّفَضِ في الأقاليمِ
المغرب والمشرق ومصرَ والعراق وذلك أنَّ كافور الاخشيدي صاحب
مصر لَمَامَات اختلت النظام وَقَلَّتِ الاموالُ على الجند. فكتب جماعةُ الى
المعز يطلبون منه عسكرياً لیسلموا اليه مصر، فارسل موله جوهر القائد بمائة
الف فارس فَمَلَكَهَا وَنَزَلَ موضعَ القاهرة اليوم واختطها وهي دار الامارة
للمعز وهي المعروفة الان بالقصرين، وقطع خطبة بنى العباس ولبس السواد
ولبس الخطباء البياض وأمر أن يُقال في الخطبة.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَعَلَى عَلِيِّ المرتضى وفاطمة البتول
وعلى الحسن والحسين سَيِّدَيَّي الرسول وصلِّ على الائمة آباءِ
امير المؤمنين المعز بالله وَذَلِكَ كله في شعبان سنة ثمان وخمسين، ثم
في ربيع الآخر سنة تسع وخمسين، اذنوا بمصريحٍ على خير العمل
وشرعوا في بناء الجامع الازهر ففرغ في رمضان سنة احدى وستين. (۱)

تمام شد کلام سیوطی و مضمون آن در تاریخ یافعی و غیر آن نیز مذکور است .

ذکر خلافت نزار العزیز بالله

نزار لقبش العزیز بالله پدرش معد ولادتش در محرم ۳۴۴ و بیعتش در روز جمعه نوزدهم ربیع الآخر سال ۳۶۵ بود .

چون مدت هفت ماه از واقعه پدرش المعز لدین الله بگذشت خلافت مغرب و مصر باوی بیعت کردند عم او حیدر و عم پدرش ابوالفرات و هم عم جدش از جمله بیعتیان بودند و مثل این قضیه رسوم و معهود نبوده مگر در خلافت هارون الرشید . گویند که عزیز بغایت حلیم و صبور و نیکو اخلاق بود و در روز بیعت خطبه‌ئی بغایت فصیح و بلیغ که بر موعظه و نصیحت لایتنهای اشتمال داشت انشاء کرد ، چنانچه حضار مجلس رقتی عظیم کردند . و بعد از آن پرتو التفات بر احوال مملکت انداخته تمام دیار مغرب و شام و حجاز در تحت تصرف آورد .

در زمان دولت او البتکین مولای بنی بویه از بغداد بالشکری بشام آمد . و حسن ابن احمد قرطبی با او متضم شده اظهار مخالفت عزیز کردند و بالشکری زیاد از مصر متوجه شام گشت . چون دولشکر بهم نزدیک شد چشم البتکین برایت منصور عزیز افتاد خوف و رعبی بر بطن او استیلا یافته از اسب پیاده شد و باخضوع و خشوع تمام قدم پیش نهاده رکاب عزیز را بوسه داد . و عزیز از کمال نیکو سیرتی گناه البتکین را بخشیده ، درباره او انواع بر و احسان بجا آورده ، بعضی از آل بویه که با سپاه همراه البتکین بودند بخلعتهای فاخر سرافراز ساخت و بعد از آن ، مابین العزیز بالله و عضد الدوله دیلمی باب مکاتبات و مراسلات مفتوح گشت و در خلال این احوال هر که با عزیز مخالفت کرده ، گوشمالی بسزائی یافت . و عزیز بعد از آنکه بردشمنان غالب آمد ، بمصر مراجعت فرمود .

مؤلف تاریخ مصر و قاهره گفته که عزیز کریم و شجاع و صاحب سیاست بود . و بارعیت برفق و احسان سلوک مینمود و از مسیحی نقل کرده « که عزیز ادیب و فاضل و حسن الخلق و الخلق بود و بخونریزی مایل نبود و به صید کردن جانوران رغبت

بسیار داشت و ابومنصور ثعالبی در کتاب یتیمه الدهر آورده که یکی از پسران عزیز در روز عید وفات یافت و عزیز در آن باب این چند بیت گفت .

نحن بنی المصطفی ذو المحن یَجْرُ عُنَا فی الحیوة کاظمنا
عجیبة فی الانام حجتنا اولنا مبتلی و آخرنا
یَفْرَحُ هذا الوری بعبدِهم طراو اعیادُ تنّا ما تَعَمّا

وایضا ثعالبی گفته که عزیز بغایت فصیح بود و کتابی که بعضی الدوله نوشته بود و در مجلس طایع خلیفه عباسی خوانده شد ، دلالت بر غایت فضل و قوت و شوکت او دارد و صورت آن کتابت این است ، که بعد از سمله نوشته بود که :

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَوَلِيهِ نَرَارِبِنْ أَبِي الْمَنْصُورِ أَمَامَ الْعَزِيزِ بِإِذْنِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
إِلَى عَضُدِ الدَّوْلَةِ نَصِيرِ الْمِلَّةِ الْإِسْلَامِ أَبِي شِجَاعِ بْنِ أَبِي عَلِيٍّ، سَلَامٌ عَلَيْكَ، فَإِنَّ
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ . يَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسَأَلَهُ الصَّلَاةُ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَحُجَّةِ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ صَلَوةً تَامَةً مُتَّصِلَةً دَائِمَةً
بِعَتْرَةِ الْهَادِيَةِ وَذَرِيَةِ الطَّيْبَةِ الطَّاهِرَةِ وَبَعْدُ فَإِنَّ رَسُولَكَ وَصَلَ إِلَى حَضْرَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
مَعَ الرَّسُولِ الْمُنْفَذِ إِلَيْكَ، فَإِذَا يَحْمِلُهُ مِنْ إِخْلَاصِكَ فِي أَوْلَادِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمُودَتِكَ
وَمَعْرِفَتِكَ بِحَقِّ إِمَامَتِهِ . وَمَحَبَّتِكَ لِأَبَائِهِ الطَّائِعِينَ الْهَادِينَ الْمُهْدِيِّينَ فَسَّرَ
بِمَا سَمِعَهُ عَنْكَ وَوَافَقَ مَا كَانَ يَتَوَسَّسُهُ مِنْكَ وَأَنَّكَ لَا تَعْدِلُ عَنْ الْحَقِّ وَ
ذَكَرَ كَلَامًا كَثِيرًا فِي هَذَا الْمَعْنَى، إِلَى أَنْ قَالَ وَقَدْ عَلِمْتُ مَا جَرَى عَلَى ثَغُورِ الْمُسْلِمِينَ،
مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَحُرَابِ الشَّامِ وَضَعْفِ أَهْلِهِ وَغَلَاءِ الْأَسْعَارِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَتَوَجَّهْتُ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِنَفْسِهِ إِلَى الثَّغُورِ وَسَوْفَ يَقْدِمُ إِلَى الْحِيرَةِ وَكِتَابُهُ يَقْدِمُ عَلَيْكَ عَنْ قَرِيبٍ،
فَتَأْتِيكَ إِلَى الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

و در آخر مکتوب نوشته بود ، کتبه یعقوب بن یوسف بن کلس عند مولانا امیرالمؤمنین .

پس عضدالدوله در جواب او کتابتی نوشت و در آن اعتراف نمود بفضل اهل بیت علیهم السلام و اقرار نمود که عزیز از خاندانست و او را بحضرت شریفه مخاطب ساخت .

از وزیر او یعقوب مذکور منقولست که عزیز روزی به عم خود حیدر میگفت میخواهم که مردم را به بینم که همگی متنعیم به زروسیم وجواهر وخیل ولباس وضیاع وعقاروغیر آن، از اقسام نعم دررفاه باشند وجمع آن نعمتها ازپیش من باشد. العزیز بالله بعد از بیست ویکسال که به عدل وداد گذرانید در روز سه شنبه بیست وهشتم رمضان سنه ست وثمانین جهان فانی را وداع کرده بعالم باقی خرامید .

ذکر خلافت منصور الحاکم بامر الله

ولادتش در قاهره در بیست و ششم وبه روایتی پنجشنبه نهم ماه ربیع الاول سال سیصد و پنجاه اتفاق افتاد و نخستین خلیفه ئیست از خلفاء علویه که در مصر متولد شده است و در زمان خلافت او شخصی بروی خروج کرد و نسب خود را بهشام ابن عبدالملک مروان ادعا نمود و بعد از محاربات که میان لشکر حاکم و آن خارجی واقع شد، یکی از اسراء عرب که دم از یک جهتی اسمعیلیان میزد او را به هنگام هزیمت گرفته نزد فضل ابن صالح که در دولت اسمعیلیه رکن رکین بود، فرستاد و فضل آن شخص را نزد حاکم روان کرد و حاکم فرمود تا کلاه سرخ بر سر خارجی نهاده و دست و پای او را بسته برشترش نشاندند و حمدونه ئی را ردیف او کرده که هر لحظه بر فکایش سیلی میزد و مردم مصر اظهار فرح و سرور میکردند و چون خواستند که خارجی را از شتر فرود آورند مرده اش یافتند و بعد از موت جثه ویرا پیاویختید . مدت دولت آن خارجی دو سال بود .

در سال سیصد و هشتاد و شش حکم شد که به شب دروازه های مصر نه ببنند و به جهة بیع و شرا ابواب دکانها مفتوح دارند و بر در خانها و کوچه ها نیز مشعلها برافروزند و شب همه شب مردم در بازار و کوچه ها به گردش مشغول میشدند و حاکم با خواص خویش در شبها میان عامه خلق میگشت و مردم آزادانه با او گفتگو میکردند و در سال سیصد و نود و دو حاکم در قاهره معزیه جامع الازهر را بنا کرد و هم درین سال حکم فرمود که بر بیع و شرای خمر و سایر مسکرات اقدام نه نمایند در اثر این اسریه ظروف خمارخانه شکسته شرابها را بروی زمین ریختند و مصطبه و سایر مواضع

فسق و فجور معطل ماند و گشادن روی در پس جنازه‌ها و غیر آن ، بر نسوان ممنوع شد و در بعضی از تواریخ مسطور است که چون الحاکم بامر الله ابوعلی منصور ابن عزیز ، ابن معز ، ابن منصور ، ابن قائم ، ابن مهدی ، بر جای پدر به حکومت نشست بر حمار سوار شدی و خود را چنان نمودی که از خدای تعالی خوفناک است و بی کوبه و طنطنه در بازار رفت و آمد کرده و در امر معروف و نهی از منکر مبالغه کردی بعدی که چون مردم از شراب خوردن منجزر نمیشدند حکم کرد تا اکثر باغات انگور را خراب کردند و فرمان داد تا جهة زنان موزه (کفش مخصوص) زنان ندوزند تا ایشان قطعاً از خانه بیرون نیایند .

در ایام خلافت خویش فرمود تا مدارس بنا کردند ، علماء و فقها را منصوب ساخته ، اسباب و املاک فراوان وقف فرمود و همچنین نوبتی فرمان داد ، که زینت و غسل و هر چه از آن ساخته بودند در نیل ریزند و در آن روز که این حکم نافذ شد ظروف بسیاری شکسته گشت و بموجب فرموده حاکم تمامت سگان قلعروش را کشتند مگر کلاب اهل صید (سگ شکاری) را و بعد از وی خلافت به پسرش میرسد ، مدت خلافت حاکم بیست و پنج سال بود زیاده از هفتاد مرحله از مراحل زندگانی گذرانده

ذکر خلافت الظاهر لدین الله

چون الحاکم بامر الله به قتل رسید واقعه او را آشکارا کردند . قاضی القضاة بارکان دولت و اعیان ملت زبان دعا گشاده با ظاهر بیعت کردند او مانند جد خویش عزیز ، نیکو سرشت پاکیزه سیرت بود و از فرط سیاست و کمال کیاست او فتنه‌ها آرام یافت و مهم دولت و دین استقامت پذیرفت . و چون خلافت به او منتقل گشت در مبداء حال امیر الجیوش قاتل حاکم را به فرماندهی سپاه گماشت . و بعد از آنکه امیر الجیوش ایمن گشت فرمان داد تا به قصاص پدر او را کشتند و عمه خویش را بدنبال امیر الجیوش به دیار دیگر فرستاد ، در سال ۴۱۵ در مصر قحط و غلائی عظیم روی نمود چنانچه رطلی نان به یک درم میخريدند و در مدت دو سال آن عسرت درازی داشت و در سنه ۴۲۰ در سنه ۴۲۰ اربعمائه (۴۲۰) دیده جهان بین الظاهر لدین الله به دیدار المستنصر بالله ابوتیمم معد

روشن گشت و در روز ولادت او شهر مصر را آئین بستند و خلایق اظهار مسرت و خوشدلی کرده بعیش و طرب اشتغال نمودند و درین سال حاجیان خراسان براه مصر و شام بازگشتند و الظاهر لدین الله آن جماعت را بنوازش و عاطفت اختصاص داده خلعت های گرانمایه پوشانید . در این هنگام که هنوز حجاج دربغداد بودند ایلچی سلطان محمود سبکتکین پیش قادر خلیفه عباسی رسیده معروض داشت که سلطان میگوید که نمی دانم حجاج چرا خلعت های حاکم مصر را که بدمذهب است گرفته اند^(۱) و قادر فرمان داد تا آن اثواب را از حاجیان ستانند . در سال چهارصد و بیست و یک قیصر روم از ممالک خویش شش هزار مرد فراهم آورده متوجه شام گشت و چون بحدود حلب رسیده هوا بغایت گرم گشته عطش بر آن جماعت غالب شد و مقارن این حال اهل حلب برایشان شبیخون زده رومیان منهزم گشتند و از کمال عنایت الهی اهل اسلام را فتی عظیم روی نموده شکر خداوند تعالی را بجای آوردند و صدقات و نذور به مستحقان رسانیدند و در سال چهارصد و بیست و هفت در نیمه شوال «ظاهر» رخت بسرای جاودانی کشید و عموم مردم از این واقعه ملول و متأثر گشتند . مدت خلافت ظاهر شانزده سال و زمان حیاتش سی و سه سال بود .

۸- ذکر خلافت المستنصر بالله

مستنصر از هفت سال تجاوز نکرده بود که متصدی امر خلافت گشت و در یازده سالگی با فوجی آراسته سوار شده بتفرج نیل رفت و هر آن روز تاج مرصع بر سر نهاده بود که هیچ مقومی قیمت آن نتوانست کرد . چشم مصریان بطلعت او روشن گشت . از جمله فتوحات که در زمان او روی نمود یکی آن که لشکری به حلب فرستاد تا والی آن ولایت نصر بن صالح بن مرداس را که دم از طغیان میزد گرفته کشتند و آن مملکت دیگر باره در تحت تصرف علویان آمد و همچنین به اطراف ولایات عرب و مغرب و دیار بکر و دیار ربیع لشکرها فرستاد و بر جمله اعدا غالب آمده او را در این ممالک هیچ منازعی

۱- اصطلاح بدمذهب است بمناسبت شیعی بودن و توجه خلفای فاطمی به خاندان علی است که بهر حال و بهر صورت از طرف خلفای عباسی و دست نشاندهان آنان به صورت مختلف مورد ایراد بوده است .

نماند و در سنهٔ خمس و ثلاثین و اربعه (۳۵۰) والی افریقیه نام المستنصر را از خطبه حذف کرده اظهار مطاوعت القائم با سرالله عباسی نمود. قائم جهة او خلعت و منشور فرستاده فرمود که هر ولایت را که مستخر گرداند بر و مسلم باشد، و در سال چهارصد و چهل و چهار اهالی حلب اظهار عصیان نموده شهر را مضبوط گردانیدند و مستنصر لشکری به آن جانب فرستاد تا بدفع مخالفان پردازند. چون مصریان بر ظاهر حلب نزول کردند چندان باران بارید که عدهٔ زیادی از مردم زیان فراوان دیده آنها که نجات یافتند مراجعت نمودند و باردیگر لشکر علویان با ساز و برگ فراوان بطرف حلب رهسپار گردیدند و درین نوبت والی آن ولایت منهزم شده علویان بر آن مملکت استیلا یافتند و در خلال این احوال طائفه‌ای از امراء عرب بر افریقا مستولی شده و نام قائم عباسی را از خطبه و سکه برافکنند و باسم مستنصر علوی خطبه خوانده و سکه بنام وی زدند. عظمت دولت مستنصر هر روز در تزايد بود تا بدان مشایب رسید که مدت یک سال قائم عباسی را به اسیری گرفته محبوس گردانید. فرمود تا در مدینه السلام خطبه بنام مستنصر خواندند. چون شصت سال از خلافت المستنصر بالله گذشت، در حروسه قاهره داعی اجل را لبیک گفته در گذشت. هیچکس در اسلام موازی او زمامداری باشکوه نکرده است. مستنصر پس از شصت سال حکومت با اقتدار و خدمات بسیار به عالم اسلام و تشیع، برای جاودانی شتافت رحمة الله علیه.

المستنصر از خلفای شهور فاطمی است که مدت شصت سال

خلافت کرده و در زمان وی دعاة فاطمیان در یمن و حجاز و عراق و هندوستان و ایران به دعوت مشغول بودند.

از نامه‌های
المستنصر بالله

حکیم ناصر خسرو از دعاة همین خلیفه است که ضمن اشعار خود مکرر به فاطمی بودن و پیروی از مستنصر و دعوت به نام او افتخار و بیباکات داشته است.

دیگر از دعاة المستنصر مرزبان نامی است که از ایران به هندوستان رفته و در آنجا به نام فاطمیان دعوت کرده است و همچنین ابوالقاسم شاهنشاه و غیره که بیشترشان به واسطهٔ بیدادگری و مظالم خلفای عباسی نسبت به شیعیان همه نوع در پیشرفت

امور فاطمیان کوشش داشتند و آسیب‌ها دیدند .

واما نامه‌های مستنصری که المستنصر بالله و پسرش به دعاة و فرمانروایان یمن و حجاز و هند و ایران نگاشته‌اند، رونوشت آن نامه‌ها در هندوستان نزد یکی از اسمعیلیان یافت شده و شخصی به نام حسین فیض الله آن نوشته‌ها را بکتابخانه السنه شرقیه فرستاده است . سپس بسال ۱۹۵۴ میلادی آقای دکتر عبدالمنعم باجد در قاهره آن را بطبع رسانیده است . غالب این مراسلات در کتب تاریخی مربوط به فاطمیان مانند عیون الاخبار و غیره دیده می‌شود . در هر حال مطالعه این نامه‌ها از نظر تاریخی و اطلاع بوضع حکومت خلفای فاطمی شایان دقت است . بخصوص که در طی این نامه‌ها ملاحظه می‌شود المستنصر بالله در مملکت یمن زنانی را به نام سیده ملکه ساخته و فرمان حکومت و فرمانروائی میداده و همچنین خواهران و دختران خلیفه با رجال و فرمانروایان و دعاة همه نوع مکاتبه داشته‌اند .

پس از مرگ مستنصر میان دو پسرش نزار و مستعلی اختلاف واقع شد و نزار به دست مستعلی از بین رفت و از همان موقع حکومت فاطمیان در مصر و یمن و سایر نقاط روبه ضعف گذارد .

در ایام دولت مستنصر ناصر خسرو به آوازه او از خراسان به مصر رفت و در آنجا هفت سال ساکن شد و هر سال به حج می‌رفت و به مصر مراجعت می‌نمود و در نوبت آخر چون از حج بازگشت از راه بصره عزیمت عراق و خراسان کرد و بعد از قطع منازل و مراحل به بلخ رسیده و دعوت علویه آغاز نهاد . مخالفان قصد او کردند و خوف و هراس بروی غالب شده در کوهستان آن نواحی (غاریمگان) متواری گشت و به آب و گیاه قناعت نموده و مدت بیست سال در اختفاء و تواری روزگار گذرانید و همچنین حسن صباح حمیری که از خوف سلطان ملک شاه در پرده اختفا زندگانی میکرد به مصر رفت و یکسال در آن دیار بماند و بعد از انقضاء این مدت از مستنصر رخصت حاصل کرده که به دیار عجم رفته متصدی دعوت گردد .

شجاع و با جرئت و صاحب رأی و با تدبیر و با سیاست بود.

ملکشاه بهیچ کشوری لشکر کشی نکرد مگر اینکه آنرا مفتوح نمود و بهشمنی نتاخت مگر اینکه او را از قدرت و هستی ساقط ساخت. موقعیکه لشکر به انطاکیه و شام کشید و از آنجا گذشته تا حدود قسطنطنیه رسید با امپراطور روم قراردادی بست که هر ساله مبلغی هنگفت دینار از زرسرخ بخزانۀ او روانه دارد.

در نواحی و نقاطی که از مملکت روم فتح کرده بود پنجاه منبر اسلامی گذارده دین اسلام را در آن حدود رایج گردانیده پس از آن به سمرقند رفته آنجا را فتح کرد و جنگ و جدال زیادی با امرا و سران آنحدود نمود. نخست وزیر او نظام الملک کارفرمای ورزیده و آزموده کشور و مدت سی سال اسر وزارت با او بود. نخست وزیر در تمامی کارها دخالت میکرد، او هر که را میخواست به حکومت ولایات میگماشت و هر که را که سزاوارتر میدید با او ترفیع رتبه داده و مرتبه و مقام او را بالا میبرد و بهر کسی که اندیشه استفاده و بهره گیری از وی مینمود او را مورد استفاده قرار داده و برای او مقرری کافی و مایهانه عمده قرار میداد.

دردوره ملکشاه سلطنت سلاجقه با علی درجه عظمت و وسعت رسید.

حسن در وزارت

شاه جدید عملیات وزیر پدر خود را پسندیده از او قدردانی و نگاهداری نمود. حسن صباح هم به نوبت یکی از وزراء شد، ولیکن او در عین حال احساس میکرد و ملتفت بود که نظام الملک طاقت تحمل این مزاحمت را ندارد و دوست نخواهد داشت که حسن دارای منصب وزارت باشد و میدانست بمحض اینکه برای خواجه نظام الملک فرصتی دست بدهد بر علیه او قیام کرده، دست او را از کار کوتاه خواهد نمود، لذا با این اندیشه همواره از طرف وزیر بدگمان بوده و از جاه و مقام خود بیترسید و بر آن بود که موجبات رضایت شاه و جلب توجه او را بهر نحوی که هست فراهم کرده و قرب و منزلت خود را در خدمت سلطان بیشتر سازد شاید که باین وسیله دفع رقابت نخست وزیر را از خود نموده باشد.

جلال الدین ملکشاه از جهت نحوه جریان امور اداری به ویژه حساب مالی و عمل دارائی و واردات و صادرات کشور باید در خود اختلاف روش داشت و ظاهر این بود که نخست وزیر نمیخواست شاه جدید در این گونه کارها وارد شده و در امور اداری کشور مداخله کند و میخواست که شاه را از این اندیشه منصرف سازد، ولیکن شاه در اجرای منظور

خود اصرار داشت و میل داشت که مقصود خرید را کاملاً بموقع اجرا بگذارد بنابراین وزراء را خواسته با آنها مذاکره نموده و در این خصوص صحبت میکرد ، حتی اینکه حسن روزی بعرض شاه رسانید که صدراعظم ، مخالف سیاست و اراده شاه است و از طرز اداری حکومت و دخالت شاه انتقاد میکند ، لذا شاه نخست وزیر را خواسته و او را تهدید کرد که دیگر پیرامون این حرفها نگردد ، چه او بزودی در تمامی کارهای او نظارت خواهد نمود .

اتفاقاً روزی شاه از نخست وزیر خود نظام الملک پرسید چه قدر وقت **خطر و تشویش** لازم است که دفتر جامعی برای تنظیم مخارج و درآمد و هزینه کشوری ترتیب داده و موازنه در عایدات و مخارج کشوری پیدا شود ؟ وزیر : اعلیحضرتا - دو سال .

شاه - این مدت زیاد است ، من میخواهم به کمترین وقت و زودتر از اینها این دفتر تهیه شود .

در این بین که شاه با وزیر صحبت میکرد و بین آن دو اختلاف بود ، حسن فرصت یافتد بعرض رساند :

اعلیحضرتا - من میتوانم بودجه کل کشور را در ظرف چهل روز ترتیب داده و در دفتري تنظیم نموده و تقدیم دارم .

شاه - چه میگیری ؟ در مدت چهل روز ؟ معلوم میشود که تواز نارهای دولتی و وضع اداری کشور بیخبری ، چه نخست وزیر مدتی خیلی زیادتر از این را برای انجام این عمل لازم میداند ؟

حسن دوباره برای شاه توضیح داده و تصریح کرد عملی را که منظور شاه است بیشتر از چهل روز وقت نمیخواهد و حاضر است مسئولیت این اسر را بعهده بگیرد که بطرز احسن و اکمل آنرا در ظرف چهل روز انجام داده و تقدیم نماید .

شاه خیلی شاد و خوشحال شده اسر داد مستوفیان دیوان و منشیان دفتري بحسن کمک و دستياری نموده هر چه را که خواهان است از معلومات اداری و اسناد و مدارك و صورت درآمد و عایدات را در اختیار حسن بگذارد .

با این وضع حسن داخل نار شد . او کاملاً اطمینان و یقین داشت که این عمل را در ظرف چهل روز ساخته و پرداخته میکند .

آرایش خوان را درختی دیدم چون درخت ترنج و همه شاخ و برگ و بار آن از شکر ساخته بودند و اندر آن هزار صورت و تمثال همه از شکر پرداخته بودند.

مطبخ سلطان بیرون قصر است و اینجا غلام همیشه در آنجا ملازم باشند و از کوشک راه به مطبخ است در زیر زمین و ترتیب ایشان چنان مهیا بود که هر روزه چهارده شتروار برف به شربخانه سلطان بردندی و از آنجا بیشتر اسراء و خواص را راتبها بودی و اگر مردم شهر و رنجوران طلبیدندی، هم بدادندی.

آنروز که سلطان بفتح خلیج رفتی ده هزار مرد بمزد گرفتند، در پیش دهل و بوق و سرنا میزدند، فوجی از لشکر بر عقب میشدی و از پس اسبان شتران با علم و مرقد ها و از پس ایشان استران با عماری ها میآمدند.

سلطان مردی جوان، تمام هیکل، پاک صورت، از فرزندان امیر المؤمنین حسین بن علی صلوات الله علیهما بدی، سرسرتده بودی براستری نشسته بود، زین و لگامی بی تکلف چنانکه زروسیم بر آن نبود پیراهنی پوشیده سفید، با فوطه ای فراخ. گفتند قیمت آن پیراهن ده هزار دینار باشد و عمامه ای از آن بر سر، تازیانه ای قیمتی در دست گرفته در پیش او سیصد مرد پیاده می رفتند همه جامه های زریفت رومی پوشیده و میان بسته بازوین و تبر. چتر دار سلطان براسی نشسته، دستاری مرصع بر سر و جامه ای پوشیده که قیمت آن هزار دینار باشد چتری به دست دارد که همه مرصع به جواهر است مجمره داران از چپ و راست بخور و عود میسوزانند هر کجا سلطان به مردم رسیدی او را تعظیم کردند و صلوات فرستادندی از پس او وزیر میآمدی با قاضی القضاة و فوجی انبوه از اهل علم و ارکان دولت این سلطان المستنصر بالله ابوتیمیم معدین علی بود.

ناصر خسرو در مدح المستنصر بالله تصدیقه ای دارد که میگوید:

فاطمیم فاطمیم فاطمی تاتو بهیری زغم ای ظاهری
بر عقلا را بخراسان منم بر سفها حجت مستنصری

مبدء انقلاب و آغاز تحول در زندگی او

بواسطه خوابی که در ماه جمادی الآخر سنه ۳۷۴ در جوجانان دید بقصد

وصول بحقیقت بسفر قبله عازم وبا برادر کهنتر خود ابوسعید و یک غلام هندی روانه حجاز شدند. این مسافرت که هفت سال طول کشیده و با عودت ببلخ، در جمادی الاخر سنه ۴۴ و دیدار برادر دیگر خود خواجه ابوالفتح عبدالجلیل خاتمه یافته، مبدء یک دوره جدید زندگانی او است. در این سفر چهار بار حج کرده و شمال شرقی و غربی و جنوبی و مرکز ایران و ممالک و بلاد ارمنستان و آسیای صغیر و حلب و طرابلس شام و سوریه و فلسطین و جزیره العرب و مصر (که قریب سه سال آنجا بوده) و قیروان در تونس و نوبه و سودان را سیاحت کرده و پس از آنکه اغلب ایام خود را دریاختخت خلفای فاطمی یعنی مصر بسر برده و در آنجا داخل مذهب اسمعیلیه و طریقه فاطمیان شده بقصد ترویج آن مذهب و نشر دعوت فاطمی در خراسان بوطن خویش عودت نموده است. مشارالیه درجات سیر باطنیه را طی کرده و از مراتب مستجیب و مأذون و داعی بالاتر رفته بمقام حجتی رسیده و یکی از حجت‌های ۱۲ گانه فاطمیان در ۱۲ جزیره نشر دعوت شده از طرف امام فاطمی آن زمان ابوتیمیم معد بن علی المستنصر بالله «بعنوان حجت خراسان» تعیین شد و باین مأموریت یعنی دعوت مردم بطریقه اسمعیلیه و بیعت فاطمیان در ممالک خراسان «بمعنی وسیع این خطه در آن زمان» سرپرستی شیعیان آن سامان و بقول خودش شبانی ربه متابعان دین حق بایران برگشت. باین فقره در اشعار او اشارات لایحصری هست و در زاد المسافرین هم گوید «و مرنوشته الهی را که اندر آفاق و انفس است بمتابعان خاندان حق نمائیم بدستوریکه از خداوند روز خویش یافته ایم اندر جزیره خراسان».

اسم. و کنیه و لقب خلیفه فاطمی المستنصر بالله در اشعار او مکرر ذکر شده است تفصیل مسافرت حج و مصر که از روی یادداشت‌های روزنامه سفر خود ناصر خسرو پس از مراجعت ببلخ بقلم خودش نوشته شده موضوع کتاب سفرنامه او است که بقول خودش شرح مسافرتی است بمسافت. ۲۲ فرسنگ. در آخر سفرنامه مشارالیه قصد خود را بر سرگرد دیگری بجانب مشرق اظهار میکند و وعده میدهد که سفرنامه آن مسافرت را نیز بعدها ضمیمه این سفرنامه بکند ولی معلوم نیست که این قصد بموقع فعل آمده یا نه.

ناصر خسرو در این سفر همه جا و در هر شهری در پی جستن حقیقت و پیدا کردن جواب سؤالات و اشکالاتی که در ظاهر تنزیل و دین اسلام و احکام و شرائع بنظرش معقول نیامد پیش علما و دانایان و حکمای هر بلد از پیشوایان مذاهب مختلفه و طرق متعدده اسلام و فلاسفه و منجمین و اطباء و سایر ارباب فنون و همچنین دانشمندان نصاری و یهود و صابئین (ظاهرا حرانیین) و مانویان و هندوان و علمای ملل و اقوام مختلفه از سندی و ترک و روم و عرب و عجم رفته و با آنها «چون و چرا» آغاز نموده و در مشکلات و معضلات مسائلی که در دل داشته مباحثات کرده ولی برای این مسائل غامضه که مکنون ضمیرش بود جواب حلی شافی نیافته تا عاقبت بقاهره (مصر) رسیده و در آنجا بتوسط یکی از دعاة یا نقبای فاطمیان که اسم او را نمی برد ولی او را «دربان شهر» علم مینامد و ظاهراً «باب» یعنی حجت مصر یا حجت اعظم منظور بوده داخل طریقه باطنیه اسمعیلیه شده و از مراتب هفتگانه (بعدها نه گانه) باطنیه چهار درجه پیموده یعنی از درجه مستجیب که در درجه اول است و مهر خموشی بردهن میگذازد و درجات مآذون و داعی (که دوباره زبانش باز میشود) گذشته بدرجه حجتی رسید. اگرچه بعضی اشعار او موهم اینست که این منصب بعدها با و در خراسان از مصر رسید.

عودت بوطن و افراستن علم دعوت

مدت توقف ناصر خسرو در شهر خود یعنی بلخ معلوم نیست در موقع مراجعت از مصر و حجاز بوطن خود پنج سال تمام قمری از عمر او گذشته بود. فرار او از بلخ به رحال قبل از سنه ۴۰۳ هـ که تاریخ تألیف زادالمسافرین است واقع شده چه در آن کتاب از نفی بلد شدن خود حرف میزند و چون هم غالب قصاید و اشعار او که در دست است و هم اغلب مصنفات او بعد از هجرت از بلخ نوشته شده از کار او در بلخ پس از عودت از سفر مصر اطلاعی در دسترس مانیست جز آنکه مسلم است که زهد و ترک دنیا و عبادت اختیار کرده و بشوق و همت تمام مشغول نشر دعوت فاطمی در خفا بوده و داعیان و مآذونا باطراف میفرستاد و بترویج مذهب شیعه سبعیه اسمعیلیه

میرداخت و قطعاً به واسطه شهرت و معروفیت تمامی که در فضل و حکمت و - قدرت عظیمی که در فن مناظره شفاهی و کتبی او را بوده در کار خود پیشرفت نیز داشته و به واسطه همین فقره و مباحثات با علمای اهل سنت کم کم دشمنان وی زیاد شده و ظاهراً به سبب خصومت علما و غوغای عامه و هجوم آنها بر ضد او اسرای سلجوقی در صدد آزار او برآمده و او را تبعید کردند و ناچار فراری و متواری گشته و از خانه و خانمان خود که در آن همه گونه راحت و عزت و ناز داشته آواره شد و مردم خراسان از خویش و بیگانه از او دوری جستند از بعضی فقرات اشعار و کلمات او گاهی استنباط میشود که شورش و ازدحامی بر ضد او شده و مردم جاهل بر خلاف او برخاسته و هجوم باو و خانه اش کردند و حتی شاید خانه او را خراب کرده اند ولی به هر حال اخراج و تبعید او از طرف سلجوقیان شده چنانکه صریحاً در اشعار خود ذکر میکند معلوم نیست که این کار در زمان ابوسلیمان چغری بیک داود ابن میکائیل بن سلجوق واقع شد که پایتخت او مرو بود و بلخ را نیز در قلمرو داشت یا بعد از وفات او در سنه ۴۰۶ هـ که آلب ارسلان پسر وی اسیر خراسان و بعد سلطان شد. ظاهراً دوره حکومت آلب ارسلان در تعصب بر ضد شیعه (رافضیان) از زمان پدرش سخت تر و بدتر بوده خصوصاً نظام الملک که دشمن بزرگ همه مذاهب غیر سنی بود دیر و وزیر او بوده .

نقطه اقامت ناصر خسرو بعد از عودت به خراسان هم درست معلوم نیست که در خود شهر بلخ در خانه خود ساکن بوده چنانکه از جامع التواریخ رشیدالدین (به نقل برون) از آن ظاهر است یا چنانکه دبستان المذاهب روایت میکند در سانج (بانون و جیم) که قریه ای بوده از نواحی بلخ ، مقیم بوده است .

خلاصه باید گفت که ناصر خسرو ایام آخر عمر را در محنت و ذلت غربت و در بدری و پنهانی و تواری گذرانده و تعصب عوام تا بدانجا کشیده بود که پیروان او را هم به قتل میرساندند و شکنجه و آزار میدادند چنانکه خود گوید روزی پنهانی شهری وارد شده و بد کفش دوزی برای دوختن کفش خود رجوع کردم در همین اوان غوغائی از آن سوی بازار برآمد و کفش دوز برای تماشای غوغا به او گفت

اندکی صبر کن تا به بینم قضیه چیست ؟ با گزن کفاشی از حجره بیرون شد و چون باز آمد قطعه‌ای گوشت بر سر گزن داشت . ناصر خسرو پرسید که این چیست ؟ کفاش گفت پاره‌ای گوشت از تن یکی از مریدان ناصر خسرو است که مردم به قتل آورده‌اند و من تیمناً و برای ثواب این قطعه گوشت را همراه آوردم !

ناصر خسرو که تاب‌دین پایه خود و یارانش را مورد غضب عوام میدید کفش خود را برگرفت و در حالیکه بروزگار عبرت بار تأسف میخورد از آن شهر خارج شد . در نتیجه این تعصبات بی‌جا و ناروا ناصر خسرو اواخر عمر را از خلق روی پوشانید و در درهٔ یمکان به انزوا و عزلت و فقر گذرانید و هم خود در بیان حال خویش اشعاری سوزناک و جالب سروده است که بیتی چند از دیوان او در اینجا نقل میشود .

ناصر خسرو در آوارگی خود به یمکان گوید

یگذر ای باد دل افروز خراسانی	بریکی مانده به یمکان دره زندانی
اندرین تنگی بی‌راحت بنشسته	خالی از نعمت و از ضیعت و دهقانی
برده این چرخ جفا پیشهٔ بیدادی	از دلش راحت و از تنش تن‌آسانی
دل پر اندوه تر از نار پر از دانه	تن گدازنده تر از نال زمستانی
داده‌آن صورت و آن هیكل آبادان	روی زی زشتی و آشفتن و ویرانی
گشت چون برگ‌خزانی ز غم غربت	آن رخ روشن چون لالهٔ بستانی
روی بر تافته از خویش چو بیگانه	دستگیرش نه جزاز رحمت یزدانی
بیگناهی شده همواره برو دشمن	ترك و تازی و عراقی و خراسانی
چه سخن گویم من با سپه دیوان	نه مرا داد خدا و ند سلیمانی
بیش نایند همی هیچ مگر کز دور	بانگ دارند همی چون سگ کهدانی
از چنین خصم یکی دشت نیندیشم	بگه حجت یارب تو همی دانی
لیکن از عقل روانیست که از دیوان	خویشتن را نکند مرد نگهبانی
مرد هشیار سخن‌دان چه سخن گوید	با گروهی همه چون غول بیابانی
کی سزد حجت بیهوده سوی جاهل	بیش گوساله نشاید که قرآن‌خوانی
نکند با سفها مرد سخن ضایع	نان جو را که دهد زیرهٔ کرمانی

آن همی گوید امروز مرا بد دین
روی زی حضرت آل نبی آوردم
اگر از خانه و از اهل جدا ماندم
پیش داعی من امروز چو افسانه ست
داغ مستنصر بالله نهادستم
آن خداوند که صد شکر کند قیصر
چون بغداد فرود آئی پیش آرد
سنگ یمگان دره زی من رهی از طاعت
نعمت عالم باقی چو سرا دادی
که بجز نام نداند ز مسلمانی
تا بدادند مرا نعمت دو جهانی
جفت گشتم با حکمت لقمانی
حکمت ثابت بن قرة خمرانی
بر برو سینه و بر پهنه پشانی
گر به باب الذهب آردش بدریانی
دیو عباسی فرزند به قربانی
فضلها دارد بر لؤلؤ عمانی
چه بر اندیشم از این بی مره فانی

محبب اصلی تبعید و آزار او

بعضی از مورخین و نویسندگان را عقیده بر اینست که تبعید ناصر خسرو به امر و اشاره خلفای عباسی بوده است چنانکه در یکی از اشعارش بر آن اشاره کرده گوید :

ای خداوند این کبود خراس
داد من بیگمان بحق بدمی
روز گروهی که با رسول و کتاب
فته گشتند بر یکی فرناس

بافهمه اذیت و آزار و نارواینها که در آخر عمر نسبت به او از طرف مخالفین وارد آمده باز هم در همان حال انزوا از کوشش و فعالیت و ترویج عقیده خود نسبت به خلفای فاطمی خودداری نداشته است و نیز بکثرت عمده تصنیفات خود را در آن گوشه تنهایی بوجود آورده است.

خراسانی بودن او محل تردید نیست

این چند بیت را هم در باره مستطالراس خود خراسان که در یک قصیده گفته است

گرچه مرا اصل خراسا نیست
دوستی هرت و خانه رسول
از پس پیری و مهی و سری
کرد مرا یکی و مازندری

شکی نیست که نشو و نمای او هم در خراسان بوده و در دوره جوانی و تحصیل خود در آنجا گذرانیده است بهر حال هنگام انزوا و خود در بیگان همیشه از مفارقت و دوری از خراسان بی قرار و افسرده بوده در این باره اشعاری مؤثر و سوزناک سروده که اشتیاق و علاقه مندی او را به خراسان نشان میدهد .

سلام کن زمن از باد مر خراسان را
در جای دیگر گوید ،
مرا هل فضل و هنر را نهام و نادان را

که یرسد زین غریب خوار و معزوز
مرا باری دگر گونست احوال
خراسانرا که بی من حال تو چون
اگر تو نیستی بی من دگرگون

ذکر خلافت المستعلی بالله

چون مستنصر بعالم جاودانی شتافت پیروان خلفای فاطمی دو فرقه شدند فرقه‌ای با مستعلی بیعت کرده‌ و او را برمسند خلافت نشاندند و سره‌ای بنا بر معتقدات خویش که اعتبار نص اول دارد بنام نزار دعوت میکردند و حسن صباح از جمله فرقه دوم و از طرفداران جدی نزار بود و نزاری قهستانی نیز در سلک هواخواهان المصطفی لدین الله نزار انتظام داشت. چون مستعلی برمسند خلافت تکیه رد خواست که برادر خود نزار را از میان بردارد و نزار از خوف به جانب اسکندریه رفت غلام پدرش که والی آنجا بود مستعلی را خلع کرده نزار را به خلافت برگرفت و مستعلی لشکری عظیم به اسکندریه فرستاد تا حاکم آن ولایت را که متابعت نزار کرده بود گرفته کشتند و نزار را اسیر کرده با دوپسرش نزد مستعلی آوردند و به دستور مستعلی نزار را در قاهره محبوس کردند تا وفات یافت و چون هفت سال از حکومت مستعلی پرآمد به زخم کارد یکی از هویخواهان نزار کشته شد مدت عمر او بیست و هشت سال بود.

ذکر خلافت الامر به احکام الله

در روز وفات پدرش المستعلی بالله اشراف ملک باوی بیعت کردند و در عهد او اهل فرنگ به حدود ممالک وی درآمدند الامر به احکام الله امیر الجیوش را با لشکری جرار به دفع ایشان نامزد نمود امیر الجیوش به موجب فرموده آمر روی به مخالفان نهاده جنگ سختی مابین امیر الجیوش و اهل فرهنگ واقع گردید. مخالفین به تنگ آمده مایل به صلح شدند.

امیر الجیوش تن درنداد و عاقبت آنها مراجعت نموده عازم عسقلان شدند و والی آن ولایت شمس الخلافه با آن جماعت در مخالفت آسرا تفاق نمود. آمر امر کرد تا امیر الجیوش به دفع آن حادثه اقدام کند امیر الجیوش به جانب عسقلان لشکر کشیده شمس الخلافه را بقتل آورده و فرنگان منهزم شدند.

در زمان خلافت آمر به احکام الله جماعت نزاریه که دشمنان امیر الجیوش

بودند او را ناگاه کشتند و مدت چهل روز از خانه او به قصر آمرکه داماد امیر - الجیوش بود نقود و اجناس میکشیدند و آئسنقر را که یکی از آزادگان دولت خلیفه بود او را هم فدائیان نزاریه در جامع موصل به زخم کارد هلاک کردند و دراوان خلافت آمر دعوت نزاریه در ولایت شام اشتها ریافت و بعضی از قلاع آن دیار به دست ایشان افتاد و در چهارم ذیقعدۀ سنۀ اربع و عشرين و خمسۀ (۵۲۴) طائفۀ از غلۀ مذهب نزاریه الامر به احکام الله را به قصاص نزار زخمی مهلک زدند و چون او پسری نداشت الحافظ لدین الله ابومیمون عبدالحمید را که یکی از اولاد المستنصر بالله بود ولیعهد کردند مدت سلطنت آمر بیست و نه سال بود .

ذکر خلافت الحافظ لدین الله

بعد از فوت آمر امرا و وزراء و اعیان مصر با او بیعت کردند و حافظ ابوعلی احمد بن فضل ابن امیر الجیوش را تربیت کرده و وزارت داده مرتبه او را رفیع گردانید فدائیان نزاری ابوعلی را در ابتدای اقتدار به قتل رسانیدند و دیگری قائم مقام ابوعلی شده او نیز پس از چند روز به قتل رسید و حافظ پسر خویش حسن را بجای وزیر ثانی نصب و حسن را شوخ دیده و خیره روی گفتند چه در یک شب چهل امیر را بکشت پدر از کار و رفتار پسر خوفناک شد جمعی قصد قتل حسن کردند و حسن ایشان را نیز سیاست نمود بقیۀ امرا و سایر بزرگان به عرض خلیفه رسانیدند که اگر پسر خود را به ما نخواهی سپرد ترا با او از میان برخواییم داشت و حافظ در این امر متحیر شده عاقبت به یکی از اطباء یهودی امر نمود حسن را زهر داد و در جمادی الاخر سنۀ اربع و اربعین و خمسۀ (۵۴۵) الحافظ لدین الله به مصر وفات یافت مدت خلافتش بیست سال بود و زمان حیاتش هشتاد سال .

ذکر خلافت الظافر لدین الله

چون حافظ رخت به سرای عقبی کشید خلایق با پسرش بیعت کردند و در ایام دولت او صاحب طبریۀ خواست که خطبه به نام عباسیه خواند جماعت نزاریه فریاد و فغان به آسمان رسانیدند و خطیب را زدند و منبر را بسوختند و آن مهم در

عهدهٔ تعویق مانده و در سنه تسع و اربعین و خمسّمائه (۵۴۹) ظافر به قتل رسید . مدت خلافت او پنج سال و شش ماه بود .

ذکر خلافت الفائز بنصر الله

در روز قتل پدرش با او بیعت کردند و فائز در آن زمان پنجساله بود و چون خلیفه شد وزارت به ملک صالح داد و چون ملک صالح بر مسند وزارت تکیه زد فرمود تا جثه ظافر را بعظمت و شوکت تمام در مدفن آبا و اجدادش بخاک سپردند و در زمان ولادت فائز عبدالعؤمن بر ولایت مغرب استیلا یافت و بسیاری از ممالک که در تحت تسخیر اهل فرنگ آمده بود مستخلص گردانید .

گویند که فائز جوانی خوش طبع بود و فاضل اما از عمر و حکومت زیاده برخوردار نیافت و حظی نگرفت . بقولی شش سال و دوماه به امر خلافت قیام نموده و در صفر سنه خمس و خمسين و خمسّمائه (۵۵۵) در دوران جوانی عالم فانی را وداع گفت . بعضی زمان سلطنتش را کمتر از آن گفته اند .

ذکر خلافت العاضد لدین الله

در روز وفات پدرش الفائز بالله اعیان ملک باوی بیعت کردند العاضد آخرین خلفای علویه اسمعیلیه است در ایام دولت او اهل فرنگ روی به مصر نهادند و چون نزدیک به مصر رسیدند رعب بر مصریان استیلا یافته طالب صلح گشتند و بعد از گفتگوهای بسیار بر مبلغ هزار هزار دینار مهم مصالحه قرار یافت به شرط آنکه بعضی از آن فوری و بقیه بعدها پرداخت گردد . محصلان فرنگ جهت تحصیل وجه مصالحه به شهر رفتند این معنی بر ارباب مصر به غایت گران آمد و به آن راضی شدند که پناه به نورالدین محمود والی شام برند تا از عار نصاری دور شوند و شاپور که وزیر عاضد بود صد هزار دینار تسلیم معاندان نمود و در ادای باقی مال راه - ساطلت سپردن گرفت و به اشارت عاضد نامه به نورالدین محمود نوشته از استیلاء فرنگ استغاثه نمود و چون نورالدین محمود بر حقیقت حال اطلاع یافت اسدالدین شیرکوه را با هشتاد هزار سوار به دفع مخالفان نامزد فرمود و چون شیرکوه به -

نواحی مصر رسید اهل فرنک از قدوم او خبر یافته خائب و خاسر به دیار خود بازگشته گریزان شدند .

شیرکوه در ربیع الاخر سنه اربع و خمسين و خمسماة به قاهره مصر رسید و عاضد خلیفه از برای او خلعت فرستاد و عهدنامه به خط خویش نوشت و او را به منصب وزارت نوید داد و در خلال این احوال شاپور وزیر که عاضد به واسطه استیلا و استبداد و خودخواهی او آزردہ خاطر بود از برای شورت در امور ملک روزی به وثاق شیرکوه میرفت و در اثناء سیر علی ابن صلاح الدین یوسف بن نجم الدین ایوب که برادرزاده اسد الدین شیرکوه بود با طائفه از امراء نورالدین محمود آمده او را بگرفتند و چون این خبر بعاضد رسیده قاصدی فرستاد سر وزیر را طلب داشت و شامیان به موجب فرموده عمل نمودند و بعد از قتل شاپور اسد الدین شیرکوه وزیر شد و چون شصت و پنج روز به رتق و فتق امور قیام نموده سفر آخرت اختیار کرد . و بعد از فوت او عاضد زمام وزارت در کف کفایت صلاح الدین ایوبی سپرد . و او را بحل و عقد - مهمات منصوب نمود تا در جمعه ثانی محرم سنه سبع و خمسين و خمسماة ۵۰۷ هـ فرمود که نام عاضد از خطبه افکنده به اسم المستضی به نورالله عباسی خواندند و دولت خلفاء اسمعیلیه انقطاع پذیرفته و سبب این قضیه آن بود که صلاح الدین یوسف چون به منصب عم خویش رسید به کمک بهاء الدین قراقوش که از امراء شیرکوه به مزید شوکت امتیاز داشت ارکان دولت عاضدی را بی اختیار ساخت و چون این خبر به سمع نورالدین محمود رسید به صلاح الدین یوسف پیغام داد که مناسب چنان مینماید که رؤس منابر و وجوه دنانیر به اسم و لقب مستضی مزین و منور گردد و صلاح الدین این معنی را در تعویق افکنده جواب داد که مدت هاست که مصریان در سلک متابعت و مطاوعت علویان انحراط و انتظام دارند و اگر این صورت سمت ظهور یابد ممکن که فتنه روی نماید که تدارک آن به سهولت دست ندهد چه صلاح الدین حکومت مملکت در دل شیرین کرده صلاح در آن ندیده که عاضد را از میان برگیرد تا نورالدین محمود به مصر آید و بی اختیار گردد و چون جواب صلاح الدین به سمع نورالدین محمود رسید بر مزاجش گران آمد و بار دیگر

خبر فرستاد که اسدالدین اهتمام نموده نگذارد که نام عاضد را در خطبه ذکر کنند و چون صلاح‌الدین نمیتوانست که با والی مخالفت کند اندیشناک شده با خواص و محرمان خویش درین باب مشورت فرمود زسه گفتند که اگر نام عاضد را از خطبه بیفکنیم یحتمل که مصریان غوغا کنند و سهم به نتیجه نرسد و فرقه‌ای دیگر تقریر کردند که نورالدین محمود ما را باینولایت فرستاده چگونه با او مخالفت کنیم و در این اثنا عاضد به مرض صعب مبتلا گشته یکی از طرفداران خلفای عباسی گفت که اگر کسی این دلیری نمیکند امروز که روز جمعه است میروم و خطبه به نام سستنی میخوانم و آن شخص در همانروز به مسجد جامع رفته پیش از خطیب به منبر برآمده و دعای سستنی بر زبان آورده هیچکس بروی انکار نکرد و بعد از وی خطیب آمده به دستور سابق خطبه خواند و در جمعه دیگر بنا بر فرموده صلاح‌الدین یوسف خطباء مملکت نام عاضد را از خطبه افکنده اسم سستنی را در آن درج کردند و در خلال این احوال مرض عاضد سخت ازدیاد پذیرفته ارکان دولت این قضیه موحش را از وی پنهان داشتند و با هم گفتند در اینحال این خبر ناخوش با او - چگونه گوئیم اگر صحت یابد سسموع او گردد و در عاشر محرم عاضد به دار بقا انتقال کرد صلاح‌الدین یوسف به مراسم تعزیت قیام نمود بر خزاین و دفاین خلفاء اسمعیلیه مستولی گشت فسبحان‌الحی الدائم لایزول ملکه . آورده‌اند که العاضد - لدین‌الله به مکارم اخلاق و محاسن شیم موصوف و مذکور بود کرمی بی‌غایت و سخاوت بی نهایت داشت .

مجموع خلفاء فاطمی که بعضی از ایشان در مغرب و برخی در مصر حکومت کرده‌اند از مهدی تا عاضد چهارده تن بودند مهدی و پسرش قائم و منصور قائم در افریقیه و بعضی از بلاد غربی به خلافت قیام نموده‌اند و چون نوبت به معز رسید مصر را نیز در تحت تصرف آورده آن بلده فاخره را دارالملک ساخت چنانچه در این اوراق سمت گزارش یافت . بعد از وی عزیز و حاکم و ظاهر و مستنصر و مستعلی و آمل و حافظ و ظافر و فایز و عاضد علی الترتیب خلافت کردند . بروجهی که رقمزده کلک بیان گشت از مبداء ظهور مهدی تا انقراض ایام عاضد دویست و شصت و هشت سال بود

روزگار هیچ عطیه‌ای نداد که در استرداد آن الحاح ننمود .

بالجمله چون خبر درگذشت عاضد و انقطاع دولت فاطمیان از مصر به بغداد رسید وضع و شریف و امیر و مأمور اظهار فرح و شادمانی کردند شهر را آئین بستند و علم مسرت به اوج مهر و ساه برافراشتند و کوسهای بشارت کوفتند، خلیفه از برای نورالدین محمود خلعتی گرانمایه و هدایای قیمتی فرستاد و صلاح الدین نیز از دارالخلافت به عطایای عالی و ارجمند سرافراز گشت .

فرمانروایان مصر قبل از خلفای فاطمی

اکنون که خلاصه‌ای از دوران حکومت و سرگذشت خلفای فاطمی مصر از آغاز تا پایان از نظر خوانندگان گرامی گذشت بی‌مناسبت نیست در باب دو خاندان طولویه و اخشیدیه نیز که سالیانی چند با اقتدار تمام در نواحی مصر و شام از طرف خلفای عباسی حکومت کرده و بعداً به مخالفت آنان قیام کرده‌اند سطوری چند نگاشته آید .

سرگذشت و تاریخ دوره زبامداری سلسله خلفای فاطمی که در صفحات پیش بچاپ رسیده از سال ۲۹۷ هجری مطابق ۹۰۹ میلادی تا ۵۶۷ هجری مطابق ۱۱۷۱ میلادی به طول انجامیده است .

خلفای این سلسله از آغاز این نهضت که با همت و کوشش عبیدالله المهدی مؤسس خلفای فاطمی در مغرب صورت گرفت ، تا آخرین ایشان العاضد لدین الله جمعاً چهارده تن بودند . مدت خلافت و زبامداری ایشان دوست و شصت و هشت سال به طول انجامید که قسمت اعظم ایام قدرت خلافت و زبامداری آنان در مصر بود . اگر چه تاریخ حکومت‌های بزرگ و کوچک اسلامی در مصر و شام و سایر ممالک افريقا مفصل و بسیار جالب توجه میباشد ، اما تفصیل مفصل آنها که خود کتاب قطوری را تشکیل میدهد در اینجا و این کتاب مناسبتی ندارد ولی بجا و مناسب است که برای مزید آگاهی علاقه‌مندان و خوانندگان محترم این کتاب، از دوسلسله حکومت‌های قبل از خلفای فاطمی نیز که در مصر و شام قبل از خلفای

بنی عباسی به حکومت منصوب شده بودند یادی بشود . این دوطایفه پس از چندی به واسطه عدم رضایت از اوضاع و مشاهدات رفتار و کردار ناپسند خلفای عباسی ، علم طغیان و مخالفت برضد این خلفا برپا داشته ، حکومت مستقلی تشکیل داده ، از نفوذ و اطاعت عباسیان خود را آزاد ساختند .

یکی از آن دو سلسله خاندان بنی طولون میباشد که از سال ۲۰۴ هجری برابر ۸۶۸ میلادی تا سال ۲۹۲ هجری برابر ۹۰۵ میلادی در مصر حکومت با اقتداری را تشکیل داده خود را از زیر تسلط و نفوذ خلفای عباسی نجات دادند .

مصر و شام در تاریخ اسلام غالباً تحت حکومت و اداره مسلمانان بوده است . مسلمین شام را در بین سنوات ۱۴ و ۱۷ هجری (۶۳۵ - ۶۷۸ م) و مصر را در ۲۱ هجری (۶۴۱ م) به تصرف خود در آوردند . مصر از تاریخی که به دست مسلمین افتاد تا سال ۲۰۴ هجری (۸۶۸ م) دارای حکومتی مجزا بود و حکام آن ناحیه از جانب بنی امیه و بنی عباس انتخاب میشدند . به روایتی تعداد این حکام نود و هشت تن بود . در سال ۲۰۴ هجری (۸۶۸ م) احمد بن طولون حکمران جدید مصر جهت خود سلطنتی تشکیل داد که مدت ۳۷ سال دوام نمود و بعد از اندکی فترت ، آل اخشید سلطنت مصر را در دست گرفتند و مقام آن سلسله هم به خلفای فاطمی که بزرگترین سلسله سلاطین مصر در دوره قرون وسطی محسوب میشد ، رسید . در زمان خلفای فاطمی مصر ، در شام نیز سلسله های مستقل چندی ایجاد گردید مانند اسرای آل برداس و بوری و اتابکان زنگی ولی همینکه صلاح الدین ایوبی ظهور کرد و سلسله ایوبی را تشکیل داد شام مجدداً ضمیمه مصر شد و این حال دوام داشت تا اینکه هردو مملکت به تصرف سلاطین عثمانی در آمد .

زمانداران بنی طولون در مصر

(از سال ۲۰۴ تا ۲۹۲ هجری برابر ۷۶۸ تا ۹۰۵ میلادی)

طولون از غلامان اسرای سامانی است که او را حکمران سامانی به عنوان هدیه پیش مأمون خلیفه عباسی فرستاده بود و طولون نزد مأمون در بغداد و مساره

به مناصب عالیّه رسیده بود . پسرش احمد در سال ۲۴ هجری حائز مقامات پدر شد و در ۲۵۴ هجری (۸۶۸ م) به نیابت حکومت مأسور مصر گردید و چیزی نگذشت که شام رانیز بر حوزه حکومتی خود افزود و دو مملکت مصر و شام از این تاریخ تا سال انقراض سلسله طولونی (۲۹۲ هجری - ۹۰۵ م) تحت حکومت و اداره ایشان بود . اسرای طولونی در تاریخ به حشمت و شکوه پایتخت خود « القطنع » مابین (الفسطاط و محل القاهره) و ایجاد آثار و ابنیه خیریه معروفند .

اسامی سلسله بنی طولون و مدت زمامداریشان

احمد بن طولون	۲۵۴ هجری = ۸۶۸ میلادی .
خمارویه بن احمد	۲۷۰ هجری = ۸۸۳ میلادی .
جیش ابوالعساکر بن خمارویه	۲۸۲ هجری = ۸۹۵ میلادی .
هارون بن خمارویه	۲۸۳ هجری = ۸۹۶ میلادی .
شیان بن احمد	۲۹۲ هجری = ۸۰۵ - ۹۰۴ میلادی .

انقراض این سلسله به دست حکام و مأسورین خلفای بنی عباس صورت گرفت .

زمامداری آل اخشید در مصر

(از ۳۲۳ تا ۳۵۸ هجری مطابق ۹۳۵ تا ۹۶۹ میلادی)

بعد از قلیل مدتی که در آن ایام حکام خلفای عباسی در مصر و شام قدرتی موقتی بهم رسانیده بودند محمد الاخشید سلسله مستقل دیگری در این نواحی تشکیل داد . اخشید عنوان رسمی و عمومی اسرای فرغانه است و پدر محمد یعنی (طغج) پسر یکی از سرداران لشکر فرغانه بود که در خدمت خلیفه عباسی در بغداد میزیست و به تدریج ترقی یافته به حکومت دمشق منصوب شد ولی بعدها طرف بی مهری قرار گرفت و در حبس افتاد در همانجا جان سپرد .

پسر طغج یعنی محمد در سال ۳۱۸ به حکومت دمشق و در سال ۳۲۱ به حکومت مصر نامزد شد ولی محمد تا سال ۳۲۳ (۹۳۵ م) به مأسوریت خود نرفت

و این تاریخ اخیر ابتدای دولت اوست، چه چهار سال بعد از آن یعنی در ۳۲۷ هجری (۹۳۸ م) برای تلافی بی‌تفاتی که در حق پدرش رفته بود لقب اخشیدی اختیار نموده و در ۳۳۰ هجری (۹۴۱ م) شام و حرمین شریفین را نیز به متصرفات خویش افزود .

اسامی سلسله حکام اخشیدی

- محمد الاخشید بن طغج ۳۲۳ هجری = ۹۳۵ میلادی .
 ابوالقاسم عتقور بن الاخشید ۳۳۴ هجری = ۹۴۶ میلادی .
 ابوالحسن علی بن الاخشید ۳۴۹ هجری = ۹۶۰ میلادی .
 ابوالمسک کافور (ازخواجه سرايان) ۳۵۵ هجری = ۹۶۶ میلادی .
 ابوالقوارس احمد بن علی ۳۵۷ - ۳۵۸ هجری ۹۶۸ - ۹۶۹ میلادی .
 (انقراض این سلسله بدست فاطمیان صورت وقوع یافت) .

خلفای فاطمی

(از ۲۹۷ تا ۵۶۷ هجری مطابق ۹۰۹ تا ۱۱۷۱ میلادی)

فاطمیان مانند اداره خود را از فرزندان حضرت فاطمه دختر حضرت رسول علیها السلام میدانستند . اداره راه را برای پیشرفت کار فاطمیان صاف کرده بودند چه در ایام تسلط ایشان دعاة متعددی از طرف آنان در میان برابره نفوذ یافته و عقاید شیعی را در میان آن قبایل ترویج داده بودند و این مقدمات موقعی که عبیدالله خود را مهدی خوانده و عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین اختیار نمود پیشرفت او را آسان تر ساخت . عبیدالله المهدی در سال ۲۹۷ هجری - ۹۰۹ م) آخرین اثری را که از امرای اغلی میمانده بود برطرف ساخته و بزودی شمال افریقا را بااستثنای متعلقات امرای اداری در مراکش مالک شد .

پایتخت فاطمیان ابتدا در شهر « مهدیه » نزدیک تونس قرار داشت . نیم قرن بعد خلفای فاطمی مصر و شام را نیز به متصرفات خود افزودند و جوهر سردار ایشان

مصر را از قبضه تسلط امیر صغیر آخرین امراء اخشیدی در سال ۳۵۶ هجری (۹۶۹ م) بیرون آورد و قلعه القاهره رادر دره نیل ساخت و این قلعه اساس شهر حالیه قاهره گردید .
شام جنوبی نیز در همین ایام مسخر شد و حلب در سال ۳۸۱ هجری (۹۹۱ م) به ممالک فاطمی ضمیمه گشت و در این دوره دولت ایشان از بادية الشام و نهر العاصی تا سواحل مراکش وسعت داشت .

انتقال مرکز حکومتی فاطمیان از قیروان و مهدیه به قاهره باعث از دست رفتن متصرفات غربی ایشان گردید . نورمان ها نیز جزیره صقلیه (سیسیل) رادر سال ۴۶۳ هجری (۱۰۷۱ م) و مالطه (مالت) در ۴۳۸ هجری (۱۱۴۶ م) و مهدیه و قیروان رادر ۴۴ هجری (۱۱۴۸ م) گرفتند ولی قدرت فاطمیان در مصر و شام سالها بدون تزلزل محفوظ ماند و دامنه ثروت و تجارت ایشان به ممالک اطراف دریای مدیترانه نیز کشیده شد . دولت فاطمی مصر به دست صلاح الدین ایوبی در سال ۵۶۷ هجری برابر (۱۱۷۱ میلادی) پایان یافت .

خلفای فاطمی مصر

مهدی ابومحمد عبیدالله المهدی	۲۹۷ هجری = ۹۰۹ میلادی
قائم ابوالقاسم محمد	۳۲۲ هجری = ۹۳۴ میلادی
منصور ابوطاهر اسماعیل	۳۳۴ هجری = ۹۴۵ میلادی
معز ابوتیمیم بعد	۳۴۱ هجری = ۹۵۲ میلادی
عزیز ابونصور نزار	۳۶۵ هجری = ۹۷۵ میلادی
حاکم ابوعلی منصور	۳۸۶ هجری = ۹۹۶ میلادی
ظاهر ابوالحسن علی	۴۱۱ هجری = ۱۰۲۰ میلادی
مستنصر ابوتیمیم	۴۲۷ هجری = ۱۰۳۵ میلادی
مستعلی ابوالقاسم احمد	۴۸۷ هجری = ۱۰۹۴ میلادی
منصور امیر ابوعلی	۴۹۵ هجری = ۱۱۰۱ میلادی

حافظ ابوالمیمون عبدالمجید	۵۲۴ هجری = ۱۱۳۰ میلادی
ظافر ابوالمنصور اسماعیل	۵۴۴ هجری = ۱۱۴۹ میلادی
فائز ابوالقاسم علی	۵۴۹ هجری = ۱۱۵۴ میلادی
عاضد ابو محمد عبدالله	۵۵۵-۵۶۷ هـ - ۱۱۶۰ - ۱۱۷۱ م
(انقراض این سلسله بدست ابویحییان صورت گرفت).	

بایان فصل اول تاریخچه نهضت خلفای فاطمی در افریقا که از کتب معتبر قدیم و جدید خودی و بیگانه ترجمه و اقتباس شده است

فهرست مندرجات فصل دوم از اینقرار است

- ۱- گفتار نخستین
- ۲- عقاید فاطمیان
- ۳- آئین دعوت خلفای فاطمی
- ۴- مراکز علم و دانش فاطمیان
- ۵- علوم و ادبیات فاطمیان
- ۶- نویسندگان معروف دعوت دردوره فاطمیان
- ۷- کتب و مصنفات دعوت
- ۸- قرائت و تفسیر
- ۹- حدیث
- ۱۰- فقه
- ۱۱- لغت و نحو
- ۱۲- تاریخ نگاری
- ۱۳- سیرت نگاری
- ۱۴- علوم فلسفی
- ۱۵- انشاء و کتابت

فهرست کتب و مدارک این کتاب

برای مزید آگاهی خوانندگان و علاقمندان محترم یادآور میشود که بیشتر از مطالب و مندرجات این کتاب (خلفای فاطمی) از روی مدارک صحیح و کتب معتبره و مشهور دانشمندان و مورخین نامی خودی و ییگانه که به زبانهای مختلف انتشار یافته، اقتباس و ترجمه شده است. فهرست آن کتب از قرار تفصیل ذیل است :

از کتب چاپ عربی

اسامی کتب	نام مؤلفین
۱- اتعاظ العنفاء	مقریزی
۲- اخبار العلماء باخبار الحکماء	قفطی
۳- الاشارة الى من نال الوزارة	ابن منجب الصیرفی
۴- الکامل فی التاریخ	ابن الاثیر
۵- الروضتین فی اخبار الدولتین	ابوشامة المقدسی
۶- الفاطمیون فی مصر	دکتر حسن ابراهیم حسن
۷- الفرق بین الفرق	بغدادی
۸- الفهرست	ابن ندیم
۹- المغرب فی حلی المغرب	ابن سعید
۱۰- الملل والنحل	شهرستانی
۱۱- المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والاثار	مقریزی
۱۲- النجوم الزاهرة	ابن تغری بردی
۱۳- بغیة الوعاة	سیوطی
۱۴- تاریخ ابن خلدون	ابن خلدون
۱۵- تاریخ مصر	ابن میسر
۱۶- حسن المحاضرة	سیوطی
۱۷- راحة العقل	سیدنا احمد حمید الدین کرمانی
۱۸- رسائل اخوان الصفا	امام احمد بن عبدالله
۱۹- صبح الاعشى	قلمشندی
۲۰- عیون الانباء	ابن ابی اصیبعه
۲۱- عیون المعارف وریاض کل مبصر وعارف	شیخ شرف علی سیده پوری
۲۲- فتوح البلدان	بلاذری
۲۳- فی ادب مصر الفاطمية	دکتر محمد دامل حسین
۲۴- کتاب الکشف	سیدنا جعفر بن منصور البیہق
۲۵- معجم الادباء	یاقوت الحموی

اسامی کتب

نام مؤلفین

یاقوت الحموی
ابن خلکان
ثعالبی

۲۶- معجم البلدان
۲۷- وفيات الاعیان
۲۸- یتیمۃ الدھر

از کتب خطی عربی

- ۱- استتار الامام
- ۲- افتتاح الدعوة
- ۳- الرسالة الواعظة
- ۴- المجالس المستنصرية
- ۵- المجالس المؤیدیه
- ۶- المجالس والمسابرات
- ۷- المجموع فی فهرست الکتب
- ۸- الهمّة فی آداب اتباع الائمة
- ۹- تأویل دعائم اسلام
- ۱۰- دعائم اسلام
- ۱۱- دیوان الامیر لمیم
- ۱۲- دیوان سیدنا المؤید
- ۱۳- رسالة البسملة
- ۱۴- سيرة جعفر الحاجب
- ۱۵- سيرة الاستاذ جوذر
- ۱۶- سيرة سیدنا المؤید
- ۱۷- عیون الاخبار
- ۱۸- مجالس الحكمه
- سیدنا احمد بن ابراهیم النیشابوری
- سیدنا القاضی النعمان بن محمد
- سیدنا احمد حمید الدین کرمانی
- سیدنا بدر الجمالی
- سیدنا المؤید فی الدین شیرازی
- سیدنا القاضی النعمان بن محمد
- اسماعیل بن عبد الرسول
- سیدنا القاضی النعمان بن محمد
- سیدنا القاضی النعمان بن محمد
- سیدنا القاضی النعمان بن محمد
- الامیر تمیم
- سیدنا المؤید فی الدین شیرازی
- سیدنا علی بن الحسین
- محمد بن محمد الیمانی
- سیدنا المؤید فی الدین شیرازی
- سیدنا ادريس بن حسن
- سیدنا ابوالبرکات

از کتب اردو و فارسی

- ۱- آثار علمیه علویہ
- ۲- البیان فی علوم القرآن (مقدمه تفسیر حقانی)
- ۳- اسلامی کتب خانہ (کتابخانہ های اسلامی)
- ۴- البرونی
- ۵- اندلس کی آثار علمیه (مقاله) آثار علمیه اندلس
- ۶- اخبار الاندلس (جلد سوم)
- ۷- بینات باہرات
- ۸- تاریخ فلسفہ اسلام
- ۹- تاریخ عرب
- سید سبط الحسن ہنسوی
- ابو محمد عبدالحق حقانی
- دکتر اولگا پنتو
- سید حسن برنی
- انیس خوری
- محمد خلیل الرحمن
- شیخ عبد القیوم ایدو کبیر برہانپوری
- دی بوتر
- موسیو سیدیو

اسامی کتب	نام مؤلفین
۱۰- تمدن اسلام	جرجی زیدان
۱۱- تمدن عرب	مسیولیان
۱۲- تاریخ فاطمین مصر	دکتر زاهدعلی
۱۳- خوان الاخوان	سیدنا ناصر خسرو
۱۴- دیوان ناصر خسرو	سیدنا ناصر خسرو
۱۵- رسائل شبلی	شبلی نعمانی
۱۶- سفرنامه سیدنا ناصر خسرو	سیدنا ناصر خسرو
۱۷- طبقات الامم	قاضی احمد میان اختر جونا گدهی
۱۸- طبقات الاطباء	
۱۹- عربون کاتمدن (تمدن عرب)	دکتر جوزلف هیل
۲۰- عهد فاطمی مین مصر کاحرم	دکتر سید مجتبی حسن موکانپوری
(محرم در عهد فاطمی در مصر)	
۲۱- مجموعه استفسار و جواب جلد سوم	نیاز فتحپوری
۲۲- مسلمانوں کی تہذیب (تہذیب مسلمانان)	پروفیسر دی بارتولد
۲۳- مخزن الجواهر	حکیم دکتر غلام جیلانی خانصاحب
۲۴- وجہ الدین	سیدنا ناصر خسرو

یادآوری

در صفحه مقابل (۴۸) سرصفحه بجای «کتب و مدارک»
«کتاب و مدارک» چاپ شده، تصحیح فرمایند.

خطابه حضرت سیدنا دکتر ابوطاهر سیف الدین
رئیس دانشگاه اسلامی علیگره در
پیشگاه اعلیحضرت همایون
محمد رضا شاه پهلوی
شاهنشاه ایران

بمناسبت اهمیت و ارزش این بیانات پریغز تاریخی که از طرف رئیس دانشگاه اسلامی علیگره مرد عالقدر پیشوای بزرگ و امام جماعت بهره که از طرفداران و پیروان خلافت امام مستعلی فرزند دوم المستنصر بالله خلیفه فاطمی میباشد تشکیلات و مرکز مهم ایشان در شهر بمبئی و شهرهای (سورت و گجرات) در استان بمبئی است، بیانات مذکور بچاپ میرسید.

حضرت سیدنا دکتر ابوطاهر سیف الدین که پیشوا و رئیس با اقتدار جماعت بهره میباشد ریاست افتخاری دانشگاه بزرگ اسلامی علیگره را نیز برعهده دارند. تمام بزرگان و پادشاهان و رؤسای جمهور و نخست وزیران و رجال کشورهای دور و نزدیک که بعنوان میهمان برای دیدار بهندوستان رسماً دعوت میشوند برحسب برنامه ای که از طرف دولت هندوستان برای مهمانان محترم دولت تنظیم میشود، یکی از برنامه ها و دیدنیهای ایشان همانا پذیرائی در دانشگاه نابرده و ملاحظه تشکیلات عظیم آن و دریافت دکترای افتخاری از آن دانشگاه است که از طرف حضرت سیدنا ابوطاهر سیف الدین رئیس افتخاری دانشگاه بمیهمانان عالقدر دولت هند اعطاء میشود.

هنگام تشریف فرمائی اعلیحضرت هما یون محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران به هندوستان و مسافرت رسمی که بآن کشور بنا بدعوت رسمی دولت هند (در سال ۱۳۳۵ خورشیدی) نمودند در برنامه پذیرائی از معظم له تشریف فرمائی شاهنشاه ایران بدانشگاه علیگره نیز قرار داشت .

شاهنشاه ایران بنا بدعوت هیئت رئیسه دانشگاه علیگره بدانشگاه مذکور تشریف فرما شدند و مورد استقبال شایان و تجلیل و احترام هیئت رئیسه و استادان و دانش جویان دانشگاه و جمعیتی متجاوز از هفت هزار نفر از بزرگان لشکری و کشوری و مردان نامی خودی و بیگانه در بمبئی قرار گرفتند .

حضرت سیدنا شخصاً با اتفاق هیئت رئیسه و تمام استادان و مسئولین دانشگاه باستقبال شاهنشاه تادار گاه و ورودی دانشگاه حضور یافته بمعظم له خوش آمد گفتند . پس از پذیرائی مجلل و باشکوهی که از طرف استادان و هیئت رئیسه دانشگاه و دانش جویان و جمعیت عظیم میهمانان نسبت بشاهنشاه بعمل آمد و نطق ها و خطابه هائی که از طرف جناب آقای مورارجی دسای نخست وزیر سابق استان بمبئی (که اکنون وزیر دارائی هندوستان در دهلی میباشند) و آقای دکتر ذاکر حسین معاون فعلی رئیس جمهور هند (که در آن زمان رئیس سرپرست مسئول دانشگاه علیگره بودند) و چندتن از دانشمندان و بزرگان عالیمقام هند ایراد شد مراسم اعطای دکترای افتخاری دانش بر گزار گردید .

حضرت سیدنا ابوطاهر سیف الدین هنگام اعطای دکترای دانش به شاهنشاه، نطق مهمی ایراد نمودند که از نظرا اهمیت و ارزش آن گفتار صمیمانه که دارای نکات مهم تاریخی درباره خدمات دانشمندان نامی ایران و ایرانیان در قرون گذشته میباشد برای ماندن یادگار از آن روز تاریخی در این کتاب بچاپ میرسد .

بیانات تاریخی رئیس دانشگاه اسلامی علیگره در پیشگاه
اعلیحضرت همایون شاهنشاه هنگام تشریف فرمائی
بدانشگاه و اعطای دکترای افتخاری دانش
بحضور شاهنشاه ایران
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شاهنشاه

برای تقدیم به پیشگاه با عظمت میهمان ارجمند و عالیقدری
مانند اعلیحضرت همایونی هدیه و پیشکشی در نزد ما برتر
و مهمتر از (دکترای دانش) نبود. ما اکنون همان را تقدیم داشته و اعلیحضرت
نیز نه در مقابل مرتبه بلند خویش بلکه با نظر عطوفتی که نسبت بتوانائی و کمی
استطاعت ما داشتند آنرا پذیرفته و مایه بهترین سرت و خوشوقتی ما گردیدند .

شاهنشاه :

امروز برای ما جای بسی افتخار است که وجودی محترم مانند اعلیحضرت
این جامعه اسلامی ما را بورود مسعود خود مزین و بهترین موقعیتی برای اظهار
علاقه و مراتب عقیدت مندانه به مهمترین مرکز اسلامی هند فراهم فرمودند. هرچند
که این دانشگاه در طی زندگی ۵۰ ساله خود اغلب شخصیت‌های بزرگ دنیا را
بع خود راه یافته دیده‌است ولی عرایض و تبریک و شادباش‌های صمیمانه‌ای را که
امروز نسبت به تشریف فرمائی اعلیحضرت تقدیم میدارد بهترین اسباب تسکین و
آرامش خاطر خویش میداند، زیرا آنچه را که امروز آثار فرهنگی و ادبی ایران و هند
در روی کره ارض مشاهده میشود دانشگاه اسلامی علیگره از تمام آنها زنده و جادان‌تر،
با اثرتر و پرشکوه‌تر است .

وقتی که گفته میشود روابط عمیق و دوهزاروپانصد ساله دو کشور بسیار دیرین و قدیم است خود دلیل مبرهنی بر استحکام و استواری آن روابط میباشد و از اینرو است که پیوسته زنده و شاداب است. در حقیقت استقبال و پذیرائی از اعلیحضرت در دانشگاه علیگره تصدیق و اعتراف بعلم و فنون ایران و فرهنگ آن مملکت در هند است. اعلیحضرت با تشریف فرمائی خود باین محل، سعادت و افتخاری را که سالیان دراز در طلب آن بودیم بما ارزانی داشته وراثت تاریخی و فرهنگی ما را که در طی ادوار متمادی متدرجاً از سینه بسینه بارث رسیده است بمبارک قدوم خویش مهور و ثبت فرمودند. ورود مکتب شاهانه باین مرکز ما را بیاد آن گنجینه های علم و هنری که در هر عهد و زمان گذشته از کشور ایران بتمام نقاط اسلام و بیرون بهندوستان سرازیر بود میاندازد. چنانچه (جان نثار) بحیثیت یک خادم علوم و ادبیات فاطمی بخواهم کلیه آنها را بشمار بیاورم نه اینکه در یک ساعت بلکه در تمام روزهم از عهده آن برنخواهم آمد. همچنانکه در ابتدای اسلام (کشور ایران) شخصیت جلیل القدری را مانند سلمان فارسی بماداد در قرون و زمانهای بعدی نیز بزرگان دین و دانشمندی استال ابوحاتم الرازی - ابویعقوب السجستانی - شیخ بوعلی سینا - حمیدالدین کرمانی و مؤید الشیرازی که همه آنان از ارکان سلسله خلفای فاطمی و ترجمان فلسفه و ادب بشمار میروند بما ارزانی داشت.

کشور ایران علما و دانشمندی را بخود دیده که هر کدام در زمان خود بزبور هدایت و رشاد آراسته مصنفات مہربار هریک از آنها زینت بخش کتابخانه های امروز ما میباشد. علوم فلسفه، فقه، تفسیر، طب، منطق، نجوم حدیث و علم الکلام و همچنین گنجینه های پربهای علوم معقول و منقول همه از کشور ایران بسایر نقاط و اقطار دنیا رسیده و میرسد و ما رهن منت تمام آنها بوده و هستیم.

(جان نثار) مراتب تشکر و سپاسگزاری را بحضور شاهنشاه تقدیم داشته و امیدوارم که روابط بین دانشگاه تهران و علیگره تنها به ارسال کتب و تذکاریه، بلکه با مبادله و آمد و رفت استادان و دانشجویان برقرار گردد. (جان نثار) عقیده دارد که

با وسایل فرهنگی بهتر میتوان روابط رفت و آمد و بازرگانی را ترقی داد زیرا در دنیای امروز تمام افکار و جد و جیدها تنها در راه فرهنگ محدود نبوده بلکه باسور مادی نیز مؤثر است، علاوه بر سود طرفین، برای دیگران نیز سرمشق و مثال روشنی در بر خواهد داشت (جان نثار) بحیثیت استاد دانشگاه اسلامی و سیزبان اخلاص مند سوکب همایونی مجدداً در مقام عرض تشکر برآمده اطمینان دارم که روابط حسنه دو کشور ایران و هند سبب خواهد شد که تمدن و فرهنگ خاوری که همانا نشان گامهای بزرگان و نیاکان ماست در ایجاد امن و آراش و روابط بین کشورهای دنیا و بخصوص ممالک آسیائی نسبت بیکدیگر مؤثر و روشن واقع گردد.

از صمیم دل دعا می نمایم که اعلیحضرت پیوسته سالم و کامروا بوده در انجام مساعی خود در راه بهبودی مملکت و مردم ایران موفق و کاسیاب باشند و ملت ایران در تحت توجهات اعلیحضرت همایونی روز بروز پیروزند گردند. آمین
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

اعلیحضرت شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی در برابر احساسات صمیمانه و پذیرائی های گرم رئیس محترم و هیئت رئیسه و تمام دانش آوزان آن دانشگاه بلند مرتبه و همچنین مقامات عالی هند و مسلمان استان بهائی و نمایندگان ممالک اسلامی که شرف حضور داشتند و نیز جمعیت عظیم حاضرین از هر طبقه و مقام که در حدود هفت هزار نفر بودند با سخنرانی صمیمانه خود اظهار خشنودی و سپاسگزاری فرموده بیش از پیش بسط روابط دوستی و فرهنگی ایران و هند را خواستار شدند.

رئیس دانشگاه عالی علیگره پس از یک سخنرانی بسیار صمیمانه و عرض خیر مقدم از طرف استادان و دانش آوزان دانشگاه دیپلم دکترای افتخاری دانش را با یک حلقه از گل و گلابتون زیبا شخصاً بحضور شاهنشاه نیاز نمودند.

در این هنگام احساسات پر شور و بی نظیری از طرف حاضرین نسبت به میهمان عالیقدر ملت و دولت هندوستان اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران ابراز گردید، آن مجلس تاریخی با خوشیهای فراوان پایان یافت.

آغاز

فصل دوم کتاب

شامل ۱۵ بخش

درباب فقايد - آئين دعوت - مراکز علم - نويسندگان -

کتاب معتبر: قرائت - فقه - حديث - لغت و تاريخ

سيرة فلسفه - و تشکيلات اداري

واجنماهي دوران فاطميان

در مصر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفتار نخستین

در سال یکصد و چهل و هشت هجری بعد از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شیعیان بچندین فرقه منقسم گردیدند که مهم‌ترین و مشهورترین آنها دو فرقه بودند.

یک فرقه آن کسانی هستند که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را قبول امامت و نسلاً بعد نسل تا امام دوازدهم حضرت محمد بن حسن عسگری را قبول دارند. این فرقه بنام امامیه یا اثناعشریه یا فقط بنام شیعه معروف اند. فرقه دوم آن کسانی بودند که اسمعیل بن جعفر صادق را امام خود دانسته و بعد از او فرزندش امام محمد بن اسمعیل و سپس امامت را در نسل او قائلند. فرزندان او همانهایی هستند که بنام خلفای دولت فاطمی از سال ۲۹۷ الی ۵۲۴ هجری بر کشور مصر و ممالک عرب سلطنت کردند.

چون خلفای ظالم بنی امیه و خلفای غاصب بنی عباس نتوانستند ظهور و پیشرفت و ترقی دولت فاطمی را که در برابر مظالم و پیدادگری‌های آنان قیام کرده بودند مشاهده کنند نویسندگان و خطباء را وادار به مخالفت‌های ناروا و حملات شدیدی علیه عقاید آنان نموده و برای بطلان اصل و نسب و عقاید ایشان بجعل روایات و بعضی حکایات دروغ و بی‌اساس پرداختند. از اینجهت تا به امروز هم در خصوص نسب و عقاید فاطمیان بین مورخین اختلاف زیادی مشاهده میشود در هر حال سلاطین با عظمت این خانواده با توجهی که بنشر علوم داشتند باب پراهمیتی بتاریخ اسلام

افزافه کردند و بر لوح ادبیات و فلسفه نقش ثابت و برجسته ای ثبت نمودند .

لکن آراء اہم مورخین باہم اتفاق ندارد و سببش این است کہ تاریخ شروع دعوت فاطمیان در دست آنان نیست و از کتبی ہم کہ تاریخ دعوت از آنها مشہود است بسبب اختلاف عقاید بر آنها تجاہل عارفانہ میوززند . از اینرو راجع بہ دورہ و سترہ ، یعنی دوران مخفی آنچه را کہ نوشتہ اند اساسش بر تاریخ حقیقی نبودہ بلکہ مبتنی بر نوشتہ های بی اساسی است کہ از گفتہ های خیالی و غرض آمیز اقتباس شدہ است . ابتدای تاریخ فاطمیان در نزد آنها مانند خوابی است کہ بصورتہای مختلف تعبیر شدہ و از کثرت اوہام و اغراض دشمنانہ حقایق را پوشانیدہ است . بطوریکہ نہ تاریخ قدیم میتواند آنها را راہنمائی کند و نہ مورخین جدید قادرند تشنگان وادی حقیقت را سیرآب نمایند .

در ہر صورت بعد از امام محمد بن اسمعیل امام عبد اللہ الرضی و بعد از او امام احمد الوفی و امام حسین التقی ہریک برای خود و سترہ اختیار نمودہ و در حالت مخفی بسر میبردند . زیرا در زمان آنها شیعیان و ائمہ طاہرین و بالخصوص بنی فاطمہ در منتهای فشار و سختی بودند و اہل بیت گرفتار در بدری . خفت و پریشان حالی بودند با این ہمہ در دوران اختفای این ائمہ گروند گانی از طرف آنان مردم را دعوت مینمودند .

بعد از دوران سترہ بنی فاطمہ موفق بہ تشکیل یک دولت قوی و عظیم الشانی شدند کہ دنیای متمدن نظیرش را تا آن روز در خاور کم دیدہ بود . این سلطنت در بخشہای مختلف قلمرو خویش باستحکامات منظم ترتیب قوای زمینی و کشتی های جنگی و بالاخرہ تساوی و ہواداری در امور دین مشہور است از ہمہ مہمتر بواسطہ علم و ہنر پروری آنست کہ شہرہ آفاق شد و هنوز آثار تمدن آن باقی و آشکار است . فاطمیان میراثی گرانہا بشکل و جامعہ از ہر ، و خدمات مہم دیگر کہ در صفحات آیندہ از نظر قارئین محترم خواہد گذشت از خود باقی گذاشتند کہ از روی ہمین بنامیتوان کوشش آنها را در راہ اشاعت علم و ہنر استنباط کرد . (۱)

کاروان رفته و اندازم جاهش پیداست زان نشانه‌ها که بهر راه‌گذر افتاده است
 بعد از تشکیل سلطنت فاطمیان شروع بهره‌برداری از روی علوم مخفی خود
 نموده و بوسیله مجالس تأویلیه عقاید خود را تبلیغ و به اشاعت دانش اهل بیت
 پرداختند. برای تشکیل آنگونه مجالس در قصر امام اطاق مخصوصی بود که در آن
 داعی‌الدعات در برابر بزرگان دولت و علماء و گماشتگان قصر و اهل شهر موعظه
 مینمود. سیدنا القاضی النعمان میگوید که امام معز کتابی بمن عنایت فرمود که
 در مجالس برای مؤمنین بخوانم در آن مجالس باندازای ازدحام میشد که جای
 نشستن نبود و کثرت جمعیت از حد صدا میگذاشت^(۱) امام ظاهر برای حفظ کتاب
 دعائم الاسلام حکم عمومی صادر نمود و برای حافظ آن انعامی مقرر کرد^(۲)
 مقریزی میگوید که امام ظاهر برای حفظ کتاب «مختصر الفقه» تصنیف یعقوب بن کلس
 امر عمومی صادر نمود^(۳) در دیوان سیدنا المؤید قطعه ذیل درج است که آنرا امام
 مستنصر برای سیدنا المؤید فی‌الدین فرستاده بود که تا او علوم اهل بیت را در میان
 مردم نشر دهد.

یا حجة مشهورة فی الوری وطود علم اعجز المرتقی
 شیعتنا قد عدسوا رشد هم فی الغرب یا صاح فی المشرق
 فانشر لهم ما شئت من علمنا وکن لهم کالوالد المشفق^(۴)

یعنی ای حجتی که مشهور آفاقی. ای کوه علم. ای که صعود کنندگان را بعجز
 سیآوری. شیعیان مادر مشرق و مغرب سرگردانند. تو برای آنان مانند پدر مهربانی
 باش و طبق رضایت خود علم ما را در میان آنها نشر ده.

سیدنا المؤید فی‌الدین برای انجام این حکم مجالس مهمی در مصر دایر
 کرد که تا امروز هم طالبان علم و ادب بنظر قدر و منزلت بآنها مینگرند.
 این ائمه علاوه بر علوم فاطمیان بعلوم و فنون دیگر هم توجه وافر داشته
 و در قدردانی علماء و تکریم آنها دقیقه‌ای فروگذار نمی‌نمودند. در باره این موضوع

۲ - وفیات الاعیان ۴
 ۳۳۳
 ۴ - دیوان سیدنا المؤید

۱ - المجالس والسائرات
 ۳ - خطط المقریزی

سیدنا القاضی النعمان میگوید و دیدم معز را که میفرمود ما از دیدن علماء و اعیان که مشغول فرا گرفتن علم و حکمت هستند خوشحال میشویم همانطور که پدری فرزند عزیز خود را در اکتساب فضائل می بیند خوشحال میشود .^(۱)

لذت و فرحیکه در مطالعه علم و حکمت برای ائمه دست میداد از اظهارات امام معز آشکار است که میگفت . لطف و لذتی که من از مطالعه علم و دانش حس میکنم بخدا قسم اگر اهل دنیا هم همه اینطور حس میکردند یقیناً آنها نیز دنیا را ترک میگفتند . اگر خداوند تعالی جهت اسور ظاهری و حفاظت معاملات دنیوی تکلیفی برای ما معین نکرده بود ما بطور حتم برای تحصیل علم و دانش از دنیا صرفنظر میکردیم .

خلفای فاطمی توجه فوق العاده ای به اهل علم و کمال داشتند و از اینرو دربار آنان مجمع علماء و فضلاء شده بود . شهرت عالم نوازی و عالم دوستی ائمه فاطمی سبب شد که عده زیادی از علماء و ادباء و فلاسفه و حکماء و فقها و شعراء بدربار مصر روی آورند و اکثر آنها مورد الطاف شاهانه واقع و از ندمای خاص دربار شدند و بعضی از آنها بعد از کسب فیض و علم به میهن خود مراجعت مینمودند . سیدنا جعفر بن منصور الیمنی و سیدنا ابوحاتم الرازی در عهد قائمی وارد شدند . سیدنا المؤید فی الدین از شیراز و سیدنا مالک بن مالک از یمن به مصر آمدند . طبیب ماهر بغداد مهذب بن نقاش بدمشق رفت ولی توانست در آنجا زندگانی بطور دلخواه فراهم سازد . آخر الامر بمصر رفت و در آنجا آسوده و ثروتمند شد .^(۲) عبدالوهاب بن علی مالکی که یکی از علمای فقه بود و در بغداد به انلاسی افتاده بود روی بمصر آورد هر چند که او مسلک مخالفی داشت ولی چون عالم بود مورد اعزاز و تکریم واقع شد .

فاطمیان که حامی علم و دانش بودند مدارس و دانشگاهها و کتابخانه ها و دارالفنون را تشکیل دادند که در دوره آنها اساتید و ارباب علم و دانش و اقسام آلات و ادوات علمی تهیه شده بود . درهای آن خزانه علم و ادب بروی افراد برایگان

گشوده بود تا که مردم در تمام اوقات آنچه را که میخواستند و میتوانستند استفاده نمایند. خلفای فاطمی همیشه در این دارالعلوم مجالس تحقیق منعقد مینمودند و علماء و اساتید و طالبین فضل و هنر در آن مجالس شرکت میکردند. این گونه مجالس بر حسب شعبات مختلف خود از ریاضی داناها و پزشکان و اهل منطق و غیره تشکیل میگردد و در آنها علمای هر طبقه با لباس مخصوص بخود شرکت مینمودند برای ترقی علوم هیئت و نجوم در اکثر مراکز رصدخانه هائی بنا نموده بودند و علمای ادب و استادان فن را از آسیا و اندلس دعوت میکردند.

ائمه فاطمی در فلسفه و حکمت نیز پیشقدم بودند. در عهد آنها همانطوریکه مصر مرکز علوم دینی^(۱) بود مهد فلسفه و حکمت نیز شد. علم فلسفه را آنها موقعی نشرو ترقی دادند که در کشورهای دیگر مترادف با کفر و الحاد بود. شوق وافریکه ائمه برای توسعه علم داشتند در هر کجاکه میشنیدند اهل کمال یا شخص فلسفه دانی وجود دارد بدون فوت وقت او را بدان مرکز علم دعوت میکردند.

جبرائیل بن بختیشوع را به مصر دعوت کرد ولی او معذرت

امام عزیز

خواست^(۲) امام حاکم برای دعوت ابن الهیثم هیئت را روانه

شام کرد - امام مستنصر بوسیله وزیر فلاحی و بواسطت والی حلب از ابوالعلاء المعری دعوت نمود. (۳)

۱- Histarg Saracone ۲- اخبار الحکماء ۳- ابن شاعر و فیلسوف

شامی در سال ۴۴۳ هجری قضیه معرفه النعمان (که از قضایات بین حلب و حمص در شام واقع است) بدنیآ آمد. اسمش احمد بن عبدالله بن سلیمان بود. هنوز چهار ساله بود که مبتلا به آبله گردید و از نعمت بینائی محروم شد - لیکن قوه حافظه او تلافی زوال بینائی او را نمود. بطوریکه تا امروز هم کارهای علمی او نظیر کارهای علمی بزرگان صاحب چشم مورد تقدیر و احترام طبقه دانشمندان است. در سال ۴۳۹ هجری سیدنا ناصر خسرو بعلاقات ابوالعلاء موفق شد در آن موقع شهرت ابوالعلاء همه شهر را فرا گرفته بود و اموال فراوانی در میان فقراء و ساکنین تقسیم مینمود. تألیفات او تقریباً بهشت میرسید بلیه حاشیه در صله بعد

اٹمہ فاطمی همانطوریکہ در سیاست و کشورداری بانصاف و مروت و عدالت رفتار میکردند در علم دوستی و هنرپروری نیز دامن خود را از هرگونه رفتار تعصب آمیز پاک نگاه میداشتند نه فقط علماء و فقهای غیر فاطمی از فیوضات ایشان برخوردار بهره مند بودند بلکه علمای غیرمسلمان نیز از فیض آنان بهره ور میشدند. ابوالفتح منصورین مقشر پزشک خاص امام عزیز و امام حاکم بود و بعد از مرگ ابواسحق بن ابراهیم بن بطاس بجای او منصوب شد.

علم دوستی و هنر پروری فاطمیان از کتابخانه های آنها پیداست که چه ذخائر علمی گرانها و نادری را گردآورده بودند در کتابخانه مخصوص قصر امام کتابهای نادری دیده میشد که قبل از آن در جایی دیده نشده بود مقریزی در کتاب خود وقایعی را ذکر میکند که بزرگی و عظمت آنها بخوبی میرساند. این کتابخانه یکی از عجایب روزگار بود که در تمام ممالک اسلام کتابخانه ای بزرگتر از آن وجود نداشت. تعداد کتب این کتابخانه قریب ششصد و یک هزار جلد بود^(۱).

هنگامیکه انقلاب زمانه و شیوه های رنگین روزگار دولت فاطمی را منقرض ساخت این کتابخانه ها و مراکز علمی هم برباد رفت. تعجب و افسوس در اینجاست که حتی خود صلاح الدین هم هنگامیکه این کتابخانه را ویران مینمودند چیزی نگفت و از خود ابراز هیچگونه احساسات نکرد^(۲).

فاطمیان نه فقط در میدان سیاست بکه تاز بودند بلکه در محافل علم و ادب هم از دیگران پیش بودند. داعیان فرقه فاطمی که خود را با زیور علم آراسته و از احتیاجات روزگار نیز بی نیاز بودند با حربہ زبان و قلم خود را در مجالس و عظ

بلیه حاشیه از صلح قبل

که معروف تر از همه «سقط الزند» و «لزومیات» که هر دو بنظم است و دیگر رساله الغفران میباشد کتاب اخیر الذکر نامه ایست بنام علی بن منصور حلبی که برآن عقاید اسلام را بطور واضح و آشکار و بدون پرده مورد بحث قرار داده. اذیت و آزار به حیوانات در نزد او پسندیده نبود چنانکه برای پائشاری بر سر همین عقیده خود بخوردن نباتات اکتفا مینمود. در سال ۴۴۰ هجری ابوالعلاء برحمت حق پیوسته دارفانی را وداع گفت.

۲ - رسائل شیلی (به عنوان کتابخانه مرکزی)

۱ - مقریزی $\frac{2}{798}$

و تاویل‌یه ظاهر و آشکار نموده و عقاید خود را تبلیغ مینمودند. علاوه بر سلسله تبلیغات پیوسته با علماء و فقهای ادیان دیگر نیز مناظره و بحث داشتند. سیدنا حاتم الرازی با ابو ذکریا الرازی مباحثه مینمود سیدنا مؤید شیرازی در دربار ملک ابوکالیجار البویهی عده‌ای از فضلاء معتزلی و سنی را در مباحثه شکست داد. علاوه بر این با فیلسوف مشهور عرب ابوالعلاء معری و ثغوری مباحثه نمود و آنان را از برتری خویش سبوت ساخت.

در سده‌های چهارم و پنجم و ششم هجری در عالم اسلام فکر نوین بظهور پیوست زیرا که داعیان فرقه فاطمی با تألیفات و تصنیفات خود افکار خویش را ظاهر مینمودند. اثر فلسفه و حکمت آنان در بعضی از تألیفات متفکرین اسلامی بخوبی آشکار است. فارابی در کتاب لوح و قلم خود در بحث توحید و از فلسفه فاطمیان صحبت میکند، تربیت علمی ابن‌الهیثم در سایه امام حاکم بعمل آمد. شیخ ابوعلی سینا یکی از علمای اسمعیلیه بود که تا امروز هم بواسطه کفایت مقام و فلسفه و طب او را بنام بزرگ شیخ‌الرئیس مینامند.

غزالی که مذهب تسنن داشت و در تألیفات خود نسبت با اسمعیلیه شدیداً حمله و مخالفتها نشان داده است ولی با وجود همه آنها نتوانسته است از تأثیر فلسفه آنها محفوظ بماند و در کتاب مشکوة الانوار و او این اثرات بخوبی آشکار است ابن عربی و سهروردی و غیره از شاگردان مکتب حکمت اسماعیلیه بوده‌اند. شهرت اسماعیلیه را در خاور میتوان از کتاب فلسفی و اخوان الصفا که معروفیت و اثر فلسفی آن قابل انکار نیست درک نمود هنگامیکه فاطمیان در میدان سیاست نمودار شدند علماء این موضوع را مورد بحث قرار داده و بر خلاف آنان فتوی نوشتند.

این گروه شامل علماء اهل تسنن و علماء معتزله و مورخین بودند از علمای اهل سنت ابو عبد الله بن رزام سعد بن محمد ابو عثمان العنانی. القیروانی و ابوبکر الباقلائی را میتوان نام برد. شخص اخیر الذکر اسماعیلیه را مورد طعن قرار داده و دورساله بنام کشف الاسرار و هتک الستار و الرد علی القرامطه برده آنان نوشت.

عبدالقاهر البغدادی در کتاب الفرق بین الفرق، بر ضد فاطمیان شدیداً صحبت

کرده است. اخو محسن محمد ابوالحسن بن العبد الشریف الدسقی نسب فاطمیان را مورد حمله قرار داده است. غزالی بحکم خلیفه عباسی المستظهر بالله کتاب و فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة، را نوشت و در آن مانند دو کتاب دیگر خود بنام والقسطاس، و المنقذ من الضلال، فاطمیان را مورد حمله قرار داد. ثابت ابن اسلام النحوی و مالک بن ابی الفضائل الیمانی در کتاب خود بنام، کشف الاسرار باطنیة و اخبار القرامطه، نسبت بفاطمیان شدیداً مخالفت ورزیده است. علاوه بر این تصنیفات ذهبی، ابن الجوزی، و ابن تیمیه، نویری، عمری و قلقشنندی همگی در کتب و اظهارات تعصب آمیز خود برخلاف فاطمیان شدیدترین حملات را بکار برده و از امانت به آنان کوتاهی نموده اند

از علماء معتزله علی بن سعید الاصطخری کتابی نوشت و اسماعیل ابن احمد البستی رساله، کشف الاسرار الباطنیة، را تألیف کرد.

مورخین نه فقط نسب فاطمیان را مورد حمله قرار دادند بلکه عقاید آنها را نیز بطرز بدی و انمود کردند از متقدمین ابن عذاری، نویری، عمری و قلقشنندی و سیوطی و غیره کسانی بودند که در مقابل شیعیان مخصوصاً فاطمیان تعصب زیادی بخرج میدادند. عده ای از مصنفین نیز باندازه ای شیعه و فاطمیان و قرامطه و غیره را باهم مخلوط نموده اند که امتیازی بعقاید آنان قائل نبودند. از این رو متأخرین بواسطه همان تصنیفات متقدمین از رسیدن بحقایق بازماندند. مورخین عصر حاضر علاوه بر تألیفات متقدمین به تألیفات مستشرقین مانند لوئی، ماسینیون شتر و تمان، دی جویه، جو یار و ایوانف استفاده نموده و تاحدی بر نوشتن حقایق کامیاب شدند ولی از طرف دیگر طرز بیان آنان موضوع را بیش از پیش بفرنج و پیچیده نموده است.

در مصر دکتر محمد کامل حسین راجع بدعوت فاطمیان مطالبی از بعضی کتب شرقی اقتباس نموده است و مطالبی نوشته است که با حقایق تطبیق نمیکند. معلوم میشود که مشارالیه با وجود دسترسی که به کتب شرقی و غربی درباره اسماعیلی ها مانند دیگران داشته شاید بواسطه تعصبات مذهبی از درک حقایق آنطور که شایسته بوده قاصر مانده است. او در اثر احساسات مذهبی مانند پیشینیان

خواه و ناخواه الفاظی ناشایست بکار برده است که از حقیقت دور و بهیچ وجه شایسته توجه نیست علاوه بر آن مقدمه نامبرده کتاب دیگری بنام « فی ادب مصر الفاطمیه » نوشته است و در آنجا راجع به پیشرفت و ترقی علم و ادب که از زمان امام معز شروع میشود بحث مینماید . با وجود این از نشو و نمای ادبیاتی که قبل از امام معز از طرف خلفای فاطمی شروع و تکوین یافته بوده اسمی نمیبرد .



علوم و ادبیات فاطمیان

برای مطالعه کتب و تواریخ فاطمیان دانستن اصطلاحات عقاید فاطمیان و عقاید صحیح آنان در وهله اول شرط اصلی است چون ادبیات و علوم فاطمیان با عقاید و اصطلاحات آنان بهم مربوطند . از اینرو ما بذکر بعضی از عقاید آنان میپردازیم .

یادآوری این مطلب برای آنستکه مورخین قدیم بنابه تعصب خصمانه ای که نسبت بمذهب تشیع داشتند عقاید فاطمیان را بصورت های مختلف و غلط انتشار و جلوه داده اند و همچنین با کمال تأسف مورخین اسلامی و مستشرقین اخیر هم با وجود مطالعه کتب فاطمیان از توضیح و بیان حقیقت در باره عقاید آنها نیز کورکورانه از مورخین مغرض قدیمی پیروی کرده اند و تحت تأثیر اکاذیب قرار گرفته اند و بهمین جهت تمام مساعی جمیله شمعش و خدمات ذقیمت و حسن نیت فاطمیان را نسبت بعالم اسلام و تشیع و کوشش آنان را در راه ترویج تمدن اسلامی ندیده انگاشته اند .

ما در حالیکه بتوضیح عقاید فاطمیان میپردازیم برفع اشتباهات مورخین و مستشرقین جدید و رد اتهاماتی که بفاطمیان وارد کرده اند خواهیم پرداخت . خدمات فاطمیان را وقتی میتوان درک نمود که عقاید آنان را نیز مورد مطالعه قرار دهیم تا بتوانیم عقاید غلطی را که مورخین متعصب با نشر اکاذیب جلوه داده اند برطرف و حقیقت را برای ضبط تاریخ بیطرفانه بیادگار گذاریم .

مخالفین ائمه طاهرین و خلفای فاطمی از هیچگونه تهمت و افتراء نسبت به آن بزرگواران کوتاهی نداشتند ، چنانچه در روضه الصفا ذکر شد که فساق بنی امیه بنابه عداوت دینی و دنیوی که باحضرت علی امیرالمومنین علیه السلام داشتند و بر فضل آنحضرت آسمان وزمین گواهی میداد برای پیشرفت مقاصد شوم خود حتی آیات قرآنی را هم برحسب دلخواه و مقاصد پلید خود تغییر میدادند . منجمله معاویه و اصحاب او سمره بن جندب را

که یکی از صحابه بود به زر فریفته و ادا ساز شدند که روایه نمایند که آیه

و من الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على مافي قلبه و هو الدال الخصام در شأن حضرت علی امیر المؤمنین نازل شده و آیه دیگر و من الناس یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در شأن قاتل او این ملجم وارد گشته است . فاطمیان با تحکیم و اقتدار و سلطه خود در مصر بطرز مؤثری شروع به تبلیغ عقاید خود کردند . هرگاه کتب دعاوی آنان را بدقت بررسی نمائیم باینموضوع پی خواهیم برد که مطالب و گفته های مورخین راجع بعقاید فاطمیان سرتاسر تهمت و دروغ محض است .

فاطمیان ائمه خود را بشرمیدانستند و بآنواعقیده داشتند و هرگز گمان الوهیت درباره آنان نکردند . ایشان حیات و ممات ائمه خود را مانند زندگی و مرگ هر بشری میدانستند بنا بعقیده ایشان بعد از حضرت امام حسین امامت بفرزند او منتقل و سپس تا قیام قیامت منصب امامت در اولاد فاطمه علیها سلام از نسل امام حسین «علیه السلام» برجای خواهد ماند .

پدر در زمان حیات خود امامت را بفرزند خود تفویض مینماید یعنی تا این امر واقع نشود مرگ آن امام فرا نگیرد لهذا در هیچ موقع زمین از وجود امام خالی نخواهد بود . هر امامی دارای علوم الهی و وارث علم و تأویل است . تمام علوم شریعت را دارا و از اسرار و رموز و معانی حروف مقطعات قرآنی واقف و دانا است .

معرفت امام بر هر مؤمنی لازم و هرگاه بدون معرفت امام شخص از دنیا برود بمرگ جاهلیت مرده است (من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة - حدیث نبوی) نجات هر مؤمنی بسته به معرفت او نسبت بامام است . پس از اینکه معرفت امام حاصل شد ولایت او هم فرض و واجب است پس از این رو فرائض هر شیعه هفت چیز است .

۱- ولایت ۲- طهارت ۳- صلوٰة ۴- زکوة ۵- صوم ۶- حج ۷- جهاد افضل از تمام این فرائض ولایت است که بدون آن هیچ عملی پسندیده درگاه خداوندی واقع نمیشود .

سیدنا مؤید شیرازی میگوید « در زمان حیات پیغمبر ولایت او محور فرائض بود پس از او ولایت بهر کس منتقل شود محور اصلی همان امام خواهد بود^(۱) » بنا بر عقیده اسماعیلیه در انبیاء و مرسلین هفت نفر «نطقاء» بودند که برای عریک آنها قائم مقامی بنام «وصی» میبود . هروسی در زمان ناطق بنام (صامت) هم خوانده میشود .

ناطق اول حضرت آدم و وصیش حضرت شیث بود . ناطق دوم حضرت نوح و وصیش سام بود . ناطق سوم حضرت ابراهیم و وصیش حضرت اسماعیل بود ناطق چهارم حضرت موسی و وصیش حضرت هارون بود . ناطق پنجم حضرت عیسی و وصیش شمعون بود . ناطق ششم سروردو عالم حضرت رسول اکرم و وصیش حضرت علی «علیه السلام» بود .

سببای مذهب فرقه اسماعیلیه این است که حضرت علی علیه السلام جانشین و وصی و خلیفه بلا فصل پیغمبر است و احادیث زیادی در شأن آن حضرت بیان میکنند . از جمله حدیث شریف «انا مدینه العلم و علی بابها» . «فمن اراد العلم والحكمة فلیأتها من بابها» و «انا المنذر و علی الهادی بعدی» و حدیث «علی منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لابی بعدی» شیعه اسماعیلیه نبی مرسل را باین جهت «ناطق» مینامند که او کتاب و شریعت را از جانب خدا آورده و بیان میکند و قائم مقام یا جانشین او را از این رو «صامت» میخوانند که در اسور ظاهری خاموشی اختیار مینماید . نبی صاحب تنزیل و وصی صاحب تأویل است .

تمام فرق شیعه قائل بتأویلند و راجع بوجوب آن از قرآن کریم دلائلی ذکر مینمایند^(۲) آنها در این آیه

۱ - المجالس مؤیدیه

۲ - (۱) - کذلک یجتبک ربک و یعملک من تأویل الاحادیث - سوره یوسف آیه ۶

(۲) - سأنبتک بتأویل مالم تسطع علیه صبرا - سوره کهف ۳۷۸ - و کذلک

مکنالیوسف فی الارض ولنعلمه من تأویل الاحادیث (یوسف) ۲۱

هو الذى انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتابات و آخر متشابهات . فاما الذين فى قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء - تاويله وما يعلم تاويله الا الله و الراسخون فى العلم يقولون آما به كل من عند ربنا وما يذكر الا اولالالباب . (۱)

بر لفظ الله وقف نمیکنند - میگویند خدا و آن کسانی که صاحب علم اند از علم تاویل باخبرند لیکن تنها فرقه‌ای که علم تاویل را بعد کمال رسانیدند همان اسماعیلیه بودند داعیان این فرقه در خصوص احکام و قصص انبیاء تصانیف مستقلی از خود داشته‌اند . تاویل قرآن از این سبب مورد قبول است که در احادیث هم راجع بظاهر و باطن قرآن اشاراتی شده است . قرآن دریای بی ساحلی است که در ژرف آن خداوند متعال گهرهای گرانبهائی مخفی نموده است . هر حرفی از آن دارای معانی نوینی میباشد . حضرات صحابه و اهل بیت و صاحبان کشف از این دریا درهای گرانبهائی بدست آورده‌اند که هر یک از آنها دلیل بر معجزه قرآن و صداقت پیغمبر اسلام می‌باشد . (۲)

هر علمی دارای دو جنبه است . جلی و خفی یا ظاهر و باطن . عموماً اول باید بظاهر پی‌برد و بعد با ذوق به تحقیق و باطن آن رسید . لهذا اگر در قرآن علومى مخفی و مستور نهفته است باعث شگفت نیست از احادیث و اقوال اصحاب پیغمبر چنین بر می‌آید که در علم قرآن اسراری هم پوشیده شده است . حضرت پیغمبر میفرماید هرگاه آنچه را که من میدانم شما هم بدانید کمتر می‌خندیدید و بیشتر گریه میکردید و ایضاً فرمود علوم چندی مستور است که کسی جز عارفان ربانی از آنها اطلاعی ندارند .

۱ - اوست کسی که کتاب را بر تونازل نمود و در آن کتاب آیاتی بطور محکم و آیاتی بطور متشابه وجود دارند پس کسانی که در دلشان کجی است تابع آیات متشابه آن شده و از تاویل دلخواه خود راه فتنه را اختیار میکنند - در صورتیکه تاویل قرآن را کسی جز خدا و آن کسانی که در علم راسخ‌اند نمیدانند آنها میگویند ما بان ایمان آوردیم - همه از جانب خداست و کسی بند گرفته نمیشود مگر اینکه از صاحبان فهم باشد .

۲ - البیان فی علوم القرآن - مقدمه تفسیر حقانی ابو محمد ابوالحق ص ۴۸۸

شریعت تمام انبیاء مبتنی است بر رموز و اسرار و امثال که بصورت تأویل بیان شده است یعنی احکام هر شریعتی منتهی باصل مقصد میشود. تأویل در زبان عربی بمعنی بطرف اول رفتن است. تأویل را حکمت شرع و راز دین و روح علم مینامند. بنیاد تأویل بر مثل و مَثول است یعنی بطوریکه هر ظاهری را باطن و هر مشبه را مشبیه و هر مستعارله را مستعارنه است. هر مثلی را نیز مَثولی در بر میباشد. همان گونه که راسخین در علم میدانند خدا امثال و مَثولات را آفریده است - جسم انسان مثل و نفس او مَثول با این دنیا مثال و آخرت مَثول است^(۱) بهمین نحو ظاهر از باطن، مرئی از غیر مرئی و محسوسات از معقولات جدا است.

در مسئله توحید فرقه اسماعیلیه حتی اطلاق لفظ « واحد » را بر ذات خدا خلاف شأن خداوندی میدانند. حکماء فیثاغورثیین از همین عدد واحد مقابله میکنند. در صورتی که اینها ذات خداوندی را از همین مطالب هم منزه میدانند. چون واحد از معدودات بشمار میآید و از مخلوقات خداست - خدا را بصفتی نمیتوان وصف کرد و نه به مدحی ستود. هر گاه ذات او را بصفتی متصف نمائیم دلیل بر ازدیاد در ذات اوست که مترادف با شرک میشود. اگر ما او را صانع بخوانیم مقتضی است که با او صنعت و مصنوع هردو باشد. همینطور اگر او را قادر بنامیم قدرت و مقدور علیه نیز به همراه او ثابت میشود. تمام صفات همین حال را دارند. اطلاق یک صفت سبب شرکت دو چیز دیگر با او میشود که جمعاً سه تا میگردد و بجای اقرار بتوحید گرفتار اعتقاد به تثلیث میگردیم - راجع باین موضوع از امام محمد باقر «علیه السلام» روایت شده که فرمود: خداوند باین لحاظ عالم است که بهر کس بخواهد علم میبخشد. معنی عالم نه این است که علم از ذات اوست. خدا قادر است، نه باین معنی که قدرت از ذات اوست بلکه باین لحاظ که هر که را بخواهد قدرت میدهد. در فلسفه توحید فرقه اسماعیلیه خدا را بهیچ صفتی موصوف نمیکند چون او را خالق هر چیز حتی اسماء بی صفات میدانند. در نزد آنان تمام صفات خداوندی در حدود اسماء حسنی است، میگویند اگر اسمی مرکب از حروف هجاء باشد معرفت

خدا را می‌رساند پس چرا یکتفر بنده برگزیده خدا که عطا کرده معرفت صحیح خداوندیست ، مشمول آن صفات و اسماء واقع نشود ؟

طبق نظریه مثل و مشمول آنان ، این عالم جسمانی مثل عالم روحانی است . در این عالم مثل « القلم » یا « السابق » مثل نبی یا امام بعد اوست و مثل « اللوح » یا « التالی » مثل وصی یا حجت یعنی نایب امام است .

از لحاظ نظریه مثل و مشمول در عالم جسمانی تمام صفات بر امام درست و صادق می‌آید چون او مثل « القلم » یا بعبارت دیگر لفظ مقابل « السابق » است در خصوص این نظریه ابن هانی اندلسی در شعر ذیل که در مدح امام معز گفته است توضیح می‌دهد .

ماشئت لاماشأت الاقدار * فاحکم فانت الواحد القهار

همین قسم اشعار است که مورد مغالطه متقدمین واقع شده و ائمه فاطمی را بدعوی بر الوهیت متهم نموده است . هرگاه آن مورخین کمترین معلوماتی راجع بنظریه مثل و مشمول میداشتند اینگونه توهین را بر ائمه فاطمی روا نمیداشتند . شکی نیست که اسماعیلیه براسور باطن زیاد عقیده‌مند بودند و اهل سنت و جماعت را اهل ظاهر مینامیدند در صورتیکه آنها هم از امور ظاهری غافل نبودند و عقیده داشتند که برای هر باطنی ظاهری ضروری و واجب است .

باطن و ظاهر را مانند لباس و دامن میدانستند که در هیچ موقع ازهم جدا نمیشوند هر دو را مانند روح و جسم لازم و ملزوم یکدیگر میدانستند . با پیروی قرآن و سنت عمل کردن بظواهر عبادات عملیه یعنی طهارت صلوٰه - زکوة - صوم حج و جهاد را بر هر مؤمنی واجب میدانند . بعد از عمل بظاهر پابندی به باطن یعنی عبادت عملیه را نیز لازم می‌شمردند برخلاف آنچه که بعضی از مورخین فاطمیان را متهم نموده‌اند آنها در هیچ موقع عبادتی را باطل و بیمورد قرار ندادند . سیدنا القاضی النعمان کتابی در علم فقه موسوم بدعائم الاسلام نوشته که در آن طرز عبادات را بیان نموده است . هرگاه فاطمیان عبادات را باطل ورد میکردند امام معز حکم بتالیف کتاب مذکور نمیداد در کتاب « المجالس المستصریه » که در عهد امام

مستنصر تألیف شده است ابتدا بظاهر عبادات و بعد بتأویل آنها سخن گفته است . هرگاه فاطمیان بترك وردعبادتهای ظاهری قائل بودند مصنفین و داعیان آنها در کتابهای خود راجع بظواهر حرفی نمیزدند و تأکید در اعمال نمیکردند . سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی در کتاب « راحة العقل » خود ابتدا خوانندگان را پخواندن کتاب « دعائم الاسلام » دعوت مینماید تا مردم بواسطه فلسفه از عبادات غافل نباشند . فاطمیان بنیاد تأویل را بر ظاهر نهاده و معتقد بظاهر و باطن و همچنین مؤمن بعلم و عمل بودند . سیدنا مؤید شیرازی میگوید :

فاننا لاهل علم وعمل * لله دنا بهما عز وجل

ائمه فاطمی بعلمای تأویل دستور داده بودند که در واقع تبلیغ شنوندگان خود را متوجه این امر سازند که مبادا فقط بمعرفت باطن اکتفا نموده و دست از شریعت ظاهر بردارند . سیدنا القاضی النعمان در هر مجلسی این امر ائمه را یادآور میشد و میگفت برای معرفت و پی بردن بیاطن ، اعمال ظاهری هم لازم و ضروری است . چنانکه ائمه فاطمی بترك احکام شریعت قائل میبودند . پس چرا پرده معصیت آن دسته از داعیان خود را که دست از شریعت ظاهری برداشته بودند بکنار میزدند ؟

یکی از داعیان علی بن فضل در اواخر دوران « ستر » در یمن مشغول تبلیغ بود ولی در هنگامیکه ناسبرده از راه منحرف شد امام وقت از او بیزار شد و از وی دوری جست و حسین بن فرح را برای مبارزه و مناظره با او و دفع فتنه به آنجا مأمور ساخت (۱) . موقعی که قرامطه محرمات را مباح کردند امام مهدی آنها را از حوزه دعوت خارج و با آنان جنگ کرد و با آنها بمبارزه نیز پرداخت . اصولاً از ابتدای سلطنت فاطمیان همیشه مابین آنها و قرامطه اختلاف بود و بهمین نحو فاطمیان با فرقه « دروزیه » هم مخالفت داشتند . سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی باسر امام حاکم رساله ای بررد آنها نوشت .

مخالفین فاطمیان آنها را به تعطیل در امر شریعت متهم می ساختند و حال آنکه فاطمیان خود را منسوب به پیغمبر حضرت محمد ﷺ و او را جد خود میدانستند . آنها خود را پیرو احکام اسلام و در اشاعت آن پیوسته جدیت داشتند . در تعمیر مساجد و انعقاد مجالس دینی و جمعیت های باشکوه مذهبی در بین ممالک اسلامی بینظیر بودند در قلمرو حکومت خود امر به بنای مساجد و ترویج احکام و علوم اسلامی مینمودند . تا حال هم پیروان آنها بهمان طریق مساجد را جایگاه عبادت می دانند . بعلاوه ادبیات فاطمیان شاهد این ادعا است که تاجه اندازه در دعوت شریعت و سنت پافشاری داشتند . سیدنا سؤید شیرازی میگوید (۱) ما چگونه میتوانیم شرع انبیاء را ترک گوئیم و حال آنکه بغیر از آن ما را مرجعی نیست . ای خدا ، لعنت کن منکر شرع را و او را به بدترین مصائب مبتلا ساز ای خدا ، تو منکرین را لعنتی بفرست که فضح و مهلک باشد . ای خدا ، توقالی و غالی را لعنت کن و کسی از آنها را بر روی زمین باقی نگذار . ای خدا ، ما از آن قبیل اشخاص یری هستیم و آنان را از مخالفین او امر الهی میدانیم - پس خوار و ذلیل گردان آن کسانی را که بما تهمت زدند . »

سیدنا احمد حمید الدین کرمانی میگوید « در عالم طبیعت نفس را آلوده ساختن از آتش که بروغن نسوزد تیزتر خواهد بود . این آلودگی ها را فقط شریعت و احکام آن میتواند رفع کند . آن کسانی که خود را پابند به شریعت نساختند و خویش را مقید به تکالیف و احکام آن نمودند در حقیقت برادران ما هستند و آنان در هر مقامی لذت خواهند برد و برعکس کسانی که خود را از زیر بار شریعت بدر بردند و احکام آنرا ترک

(۱) - فکیف شرع الانبیاء ندفع

بنوره فی الدرجات نرتقی

یا رب فالعن جاحدی الشرائع

والعن الهی من یری الاباحة

والعن الهی غالباً و غالباً

فالخرهم و اخز من رمانا

و ما لنا الا الیه مرجع

وبالکرام الکاتبین نلتقی

وارهم بافضح الفجائع

بلذنه فاضحة محتاجة

ولا تذر فی الارض منهم باقیا

بریة و لعه الهوانا

(دیوان سیدنا مؤید شیرازی)

گفتند بخود ستم نمودند . خداوند درباره آنان آنچه سیداند حکم خواهد کرد و او سریع الحساب است» (۱) .

سیدنا مؤیدشیرازی در یکی از مجالس خود میگوید . « پناه بجوئید از قومیکه خود را شیعه مینامند و اعمال آنها از کفر بدتر است . مخالفت با احکام شرع و حرام را حلال و خود را در وادی هلاکت میاندازند . اینگونه اشخاص برای دین و مؤمنین خطرناک‌ترند از کسانی که از روی بغض و عداوت بسوی امام خود نیزه میافکنند» (۲)

کسیکه استجاب دعوت میکند شخص دعوت کننده از او عهد و شرايطی میگیرد که آنرا در نزد اسماعیلیه « عهد الاولیاء » مینامند . مقریزی و بغدادی هر دو راجع باین مطلب در کتابهای خود نقل میکنند . در آن عهدنامه درج است که « شهادت بده که بجز خدا معبودی نیست و محمد ﷺ بنده و رسول اوست . و شهادت بده باینکه جنت و جهنم . سوت و بیعت همه حق اند . اقرار کن که در اوقات معینه نماز برپاداری . زکوة بدهی و حج بروی و زیارت قبر پیغمبر مشرف بشوی و در راه خدا جهاد کنی و پابند بفرائض ظاهری و باطنی خدا و رسول ﷺ باشی» مورخین با اقتباس از عهدنامه مذکور فاطمیان را متهم نموده اند که آنها به احوال بعد از مرگ قائل نبوده اند در صورتیکه چقدر این مطلب خلاف واقع است .

(۱) - ان النفس بكونها في عالم الطبيعة ظهور الرذائل فيها اسبق اليها من سبق النار الى النفط وليس يدفع عنها تلك الرذائل الا الشريعة و احكامها فمن لزم الامور و راضى نفسه بالقيام تحت ائقاله فهو اخونا حقاً يجد لذة في نفسه عند كل مقام صدق . و من نسق عنه بان يقوم ببعض و يترك البعض او يخل بالكل فما يضر الانفسه و يفعل الله به الواجب في حكمه و هو سريع الحساب . (راحة العقل)

(۲) - استعذوا بالله من قوم يقولون باقواهم انهم شيعة و هم من طلائع الكفر و الالعاد شرطلية يستوطنون مركب الاباحة و يعملون ميل الراحة

ولا يزالون كذلك حتى يحلوا من تكاليف الشريعة كل عقد و يردوا من مهاوى الردى في تحليل المحرمات شروود و هولا اضرب الدين بالمؤمنين من شهر سيفه و شرع رحمه الى ائمتهم بالبغضاء . (المجالس المؤيدية)

در عبادت‌های ظاهری اسماعیلیه با اهل تستن متفق‌اند . این اتفاق را از کتاب «دعائم الاسلام» که در فقه نوشته شده و از کتاب «المجالس المستنصریه» که راجع بمواعظ است میتوان دریافت .

بین اسماعیلیه و مذهب اثناعشریه شیعه اختلاف راجع بمهدی آخر زمان وجود دارد . اثناعشریه قائلند که آن مهدی موعود که بشارت ظهورش را خود پیغمبر صلی الله علیه و آله داده است امام دوازدهم میباشد که در سن پنج تا هفت سالگی در شهر سامره غایب و بعد از غیبت ظاهری ظهور خواهد نمود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد . اما اسماعیلیه معتقدند که امام یازدهم خودشان عبدالله بن حسین المستور همان مهدی است که بنام «اولین امام دور ظهور» خوانده میشود بعد از او نهمه دیگر آمدند که همه را ائمه دور ظهور مینامند . سپس امام ابوالقاسم طیب به امامت رسید و چهار سال پنهان بود و آن دور را عهد ستر مینامند . بعد از آن از نسل امام طیب نسلاً بعد نسل امام پیدا خواهد شد و آخرین آنها هم امام «قائم‌القیامه» خواهد بود . از این موضوع این نکته روشن میشود که فاطمیان ائمه خود را در دایره بشر می‌شمردند و مرگ را برای آنها قائل بودند . ائمه فاطمی نه هیچ وقت خود را خدا خوانده‌اند و نه معتقدین و پیروان آنها ایشان را خدا دانسته‌اند .

سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی می‌نویسد^(۱) : این گفته اصحاب شما که امیرالمؤمنین خداست کلمه کفر است . ممکن است آسمان بترکد و زمین شق شود و کوهها سرنگون گردند زیرا آنها غیر از خدا بنده‌ای را معبود دانسته‌اند . اینگونه احساسات برخلاف خداوند ، آیا شریک برای خدا قائل شدند ؟ چه حرف بزرگی

۱ - واما قول اصحابک ان المعبود تعالی هو امیر المؤمنین فتول کفر تکاد السموات بتفطران منه و تشق الارض و تخرب الجبال هذا ان دعواته المعبود غیراً فی اللجساره علی الله حین جعلوا له تعالی شریکاً ما اعظمها و بالجرأة علی الله تعالی حین جعلوا المعبود غیره تعالی ما اقطعها ولقد قالوا عظیماً و اتروا الثمانینا و ان ذلک الا کفر محض نعم امیر المؤمنین الاعبد لله خاضع وله طائع يسجد لوجهه الکریم و یعظمه غاية التعظیم و باسمه یستفتح و علیه فی اموره یتوکل و اسره الیه ینوض
(الرسالة الواعظة)

است . چه جراتی که غیر از خدا کسی را معبود خود قرار دادن - چه گفته شرم انگیز است - آنها حرف بزرگی زدند و کفر محض و گناه صریح نموده اند - امیرالمؤمنین خود بنده خداست و در مقابل خدا فروتن و مطیع است و او را سجده میکند و به بزرگی خداوند سرتکریم و تعظیم فرود میآورد . تمام کارهای خود را باسم او شروع مینماید . و با توکل به او آغاز هر کاری میگذازد . و امورات خود را با او تفویض مینماید . امام معز میگوید (۱) . راجع به بعضیها بما خبر رسیده است که آنها درباره ما غلو میکنند و نسبت بما اغراق میورزند و مدعی هستند که بما محبت دارند و برای ما مردم را دعوت میکنند اینگونه اشخاص حرفهای غلوآمیزی بما نسبت میدهند که نه خودمان آنها را گفته ایم و نه کسی درباره ما گفته است و ما از دروغ و کذب آنها بخدا پناه میبریم . ما از بندگان خدائیم . و مخلوق او - ما غیر از علمی که تعلیم یافته ایم از خود علمی نداریم - خداوند علمی را که بجد ما پیغمبر عطا فرموده بود ما وارث آنیم و ما نیز آنرا بوراثت میسپاریم - ما از علم همان قدر میدانیم که او میخواهد - ما ادعای پیغمبری و نبوت نداریم - ما فقط حافظ مقام امامت هستیم حلال و حرام ما با احکام قرآن یکی است .

مورخین تهمت دیگری هم بایمه فاطمی بسته اند مبنی بر اینکه آنها ادعای علم غیبت میکردند و وقتیکه اینگونه تهمت ها را با گفته مذکور امام معز مقایسه مینماییم و میسنجیم میفهمیم که تا چه اندازه آنها دروغ پردازی و باوهشرازی نموده اند . آنها فقط برای تسکین احساسات متعصبانه خود اینگونه خرافات را تراشیده اند . از خطبه ها و گفته های خود ائمه و تصنیفات شعراء و داعیان زمان آنان بخوبی

۱ - ينتهى اليها اخبار بعض من يزعم بتولانا و بعض من يدعى انه يدعوا اليها من الغلو فينا والقول بما لم يقله في انفسنا و بما لم يسمعه احد منا ، حتى كانوا يعلم منا يقولونه فينا ونحن نبرأ الى الله من كذبهم علينا و نقولهم فينا و نحن عباد من عباد الله مخلوقون مريونون لا علم لنا الا ما علمتنا و صار اليها عن نبينا جدنا محمد (صلعم) بما اودع الله اياه و اورثنا من بعده و اورثنا من بعده و اودعناه لانحيط من علمه الا بما شاء و لا من غيبه الا ما اطلع عليه منا من ارتضاه كيف احب و شاء لان دعوى النبوة و الرسالة بل نحن المستحفظون على الامامة حلالنا من كتاب الله و حرامنا منه - (المجالس والمسائرات)

برمیآید که نه امام‌ها چنان ادعائی نموده‌اند و نه معتقدین بآنها اینگونه ادعاها را بنان نسبت داده‌اند. هرگاه ما بخواهیم تاریخ فاطمیان را بدون مطالعه علوم و ادبیات زمان آنها مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم و فقط بگفته مورخین متعصب آنزمان و یا بنوشته‌های مورخین متأخر که نیز مطالب خود را از همان متقدمین گرفته‌اند اعتماد نمائیم تحقیقات ما بی‌نهایت سطحی و بدون ارزش خواهد بود. ما باین نکته اعتراف داریم و واقف هستیم که بعضی از مورخین اخیر با کوششهای زیاد موفق شده‌اند که برخی از روایات و افسانه‌های مورخین قدیم را تکذیب و رد نمایند - سیدنا قاضی النعمان میگوید: «ما با کسانی که غلو میکنند کاری نداریم. چون آنها جلو اولیاء خدا را گرفته و امامت را رفع میکنند و بزعم خودشان ائمه را دانای بغیب و واقف بر اسرار میدانند - در صورتیکه فقط خدا عالم الغیب است و او بغیر از برگزیدگان خود کسی را مطلع بر اسرار غیب نمیکند خداوند به رسولش میفرماید: بگو غیر از خدا کسی از غیب خبر ندارد و ایضاً میفرماید ای رسول بگو که من مالک خوبی و بدی خودم نیستم - اگر من علم غیب میدانستم خوبیهای زیاد برای خود ذخیره میکردم و هیچ شری نمیتوانست بمن پرسد. (۱) در این شکی نیست که بعضی از اشخاص که غلو میکردند گمراه و فاسق بودند - غیب‌دانی امام را از صفات او میدانستند ولی این رویه تنها خدعه و مکاری بود که میخواستند مردم را باینکه امام غیب نمیداند و از مشاهدات ظاهری خود چیزی از غیب‌دانی امام نمیدیدند از ایمان به امامت منحرف سازند بطوریکه این خدعه تا اندازه‌ای کارگر افتاد که حتی بعضی از مردم در همان موقع منحرف شدند و امروز هم برخی از مورخین بهمان گمراهی مبتلا هستند.

۱ - فاننا نقول ما قاله الغلاة الضالون المبطلون الصادون عن اولیاء الله الدافعون اما منهم الزاعمون انهم يعلمون غیب الله و ماتخفی صدور عباده تعالی الله الذی تفرد بعلم ذلك دون خلقه ولم یطلع علی ما شاء منه الا من ارتضى من رسله قال جل ثناؤه: قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله وقال لنبيه صلی الله علیه و علی آله: قل لا ملک لنفسی نفعاً ولا ضرراً الا ما شاء الله ولو كنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما سئنی السوء. (کتاب الهمّة)

دیگر اینکه هیچوقت مورخین باین فکر نبودند که اتهامات آنها با هم متضاد میباشد اگر ائمه خود را دانای علم غیب معرفی سینمودند پس چرا علوم هیئت و نجوم را فقط برای خود محدود نمودند ؟ آنها آن علوم را ترقی و نشر دادند و باهرین آنها را برای استفاده از رصد گاهها مجاز ساختند - مختصر اینکه نشر و اشاعت علم هیئت و نجوم دلیل بارزی است بر اینکه ائمه فاطمی دعوی علم غیب ننموده اند .

ترقی علم هیئت را در زبان فاطمیان طوری جلوه داده بودند باینکه هراسانی میتوانست بوسیله این علم خبر از آینده بدعد و درپرتو آن دعوی دانستن بعلم غیب بنمایند . راست است که چون دل بکثافت تعصب آلوده باشد تمام خوبیهای طرف در آن بصورت عیب دیده میشود ؟ .

در ترقی علم هیئت کوششهای ائمه فاطمی چیز تازه ای نبود - در زمان سلطنت بنی عباس نیز راجع باین علم جدیتها و کوششهای وافر شده است - پس چه چیز باعث شد که خلفاء بنی عباس را مورد اتهام قرار ندادند ؟ .

ادبیات عهد فاطمی آئینه افکار و احساسات ائمه است . ما میتوانیم حقایق را در آن ادبیات جستجو نمائیم . سیدنا القاضی النعمان میگوید . « روزی خدمت امام نشسته بودم و در علم نجوم بحث میکردیم امام معز فرمود کسی که علم نجوم را برای حساب و ماه و اوقات شب و روز و دیدن قدرت الهی و ایمان بتوحید دوست دارد یقیناً قابل تحسین است ولی کسی که آنرا بمنظور دانستن مغیبات و آگاه شدن بر اسرار و احوال قضا و قدر بخواهد بدون شبک در گمراهی و ضلالت است . امام منصور از این علم واقف شد و مکرر بمن فرمود بخدا من نظری باین علم ندارم مگر برای عقیده بتوحید خداوند و قدرت او و عجائب او - من جنگ هائی را بررسی نموده ام ولی در هیچکدام از آنها چیزی من باب علم نجوم نیافته ام (۱) .

۱ - ذکر الامام المعز لدين الله يوماً النجامة والمنجمين من نظرائي النجامة ليعلم عدة السنين والحساب ومواقيت الليل والنهار وليعتبر بذلك عظيم قدرة الله جل ذكره و ما في ذلك من الدلائل على توحيد لا شريك له فقد احسن واصاب و من تعاظمي بذلك علم غيب الله والقضاء بقية باور قی در صفحه بعد

سیدنا القاضی النعمان در کتاب خود مینویسد . « آنطوریکه گمراهان و دروغ پردازان فکر میکنند نه ائمه خدا هستند و نه انبیاء - نه بر آنها وحی نازل میشود و نه واقف بر اسرار غیب هستند » (۱) .

سیدنا جعفر بن منصور الیمین میگوید : « خداوند بنوح فرسود بگو ای مردم که در نزد من نه از طرف خدا خزانه ایست و نه از غیب باخبرم و نه اینکه من ملکی هستم . اینموضوع دلیل بر آنستکه پیغمبران و ائمه چیزی جز وحی و تأییداتی که از سوی خدا بآنها میرسد ندارند » (۲) .

امیر تیمیم این امام معز در قصیده خود که در مدح برادرش امام عزیز سروده است میگوید . « علم غیب فقط برای خدا است و ائمه چیزی را جز آنچه از جانشان بایشان رسیده است نمیدانند » (۳) .

عقاید و ادبیات فاطمیان میرساند که تا چه اندازه ائمه پاکدامن بوده اند . نوشتنهای تعصب آمیز و اتهاماتیکه بآنها وارد نموده اند میرساند که قلم در دست حسودان و دشمنان بوده و آنچه خواسته اند نوشته اند و سیاهی دلهای خود را بر روی صفحات تاریخ منعکس نموده اند .

بقیه باورهای از صلیحه قبل

بما یکون قداساً و اخطأ لقد کان المنصور بالله من اعلم الناس بها و لقد قال لی غیر مرة والله ما نظرت فیها الا طلباً لعلم توحید الله وتأثیر قدره و عجائب خلقه لقد عانت ما عانت من الحروب و غیرها فما عملت فی شیء من ذلك باختیار منی دلائل النجوم والاثبات الله . (کتاب المجالس و المسائرات) .

۱- دعائهم السلام .

۲- قال اله تعالی قل لا اقول لكم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول انی ملک وهذا قول نوح علیه السلام الذی ذکر الله فی کتابه عنه و کل هذا دلیل علی ان الرسل والائمة لا یعلمون الا ما علمهم الله بوحیه و تأیید و نوره (کتاب الکشف) .

۳- وان جمیع الغیب لله وحده و ما علمت منه الا ائمه انما تبارک من رب و من حمد و تر روود عن المختار جدهم الطهر (دیوان الامیر تیمیم)

آئین دعوت خلفای فاطمی

آئین دعوت

در زمان خلفای فاطمی آئین دعوت بسیار مرتب بود که حتی تا امروز هم در تاریخ نظیر آن دیده نشده است . برای آنها اولین افتخاری است که دعوت مذهبی را با سیاست مملکتی آن توأماً انجام داده اند . بنی عباس هم سازمان تبلیغی داشتند ولی شوکت و قدرت آنان بازوال سلطنتشان از میان رفت . پیروان معتزله هم دعوت میکردند ولی فعالیتشان از حدود مذهبی تجاوز ننمود . دعوت فاطمیان قبل از سلطنت آنها نیز جاری و برقرار بوده . فاطمیان آئین دعوت خود را بر اساس تأویل و پایه مثل و مَثول نهاده بودند و آنها با مشاهدات محسوسه یعنی گردش فلک و نظام عالم و تقسیم ماه و روز و ساعات آئین خود را منظم نمودند ماه و روز و ساعات را مثل و در مقابل آنها حدود را « مَثول » قرار داده بودند همانطوریکه سال بدوازده ماه و ماه سی روز و روز به بیست و چهار ساعت تقسیم میشود بهمانطریق نیز آئین خود را تقسیم بندی و تنظیم نموده بودند و برای هر قسمتی فرائض مخصوصی تعیین نموده بودند .

خلفای فاطمی برای دعوت دین شخصی را برمیگزیدند که دارای علم و فضیلت و صاحب فصاحت و بلاغت و کاردان در مناظره و مباحثه باشد و در انجام خدمت نیز شایسته باشد . این شخص برگزیده را « باب الاواب » مینامیدند . او بر تمام جزایر^(۱) دوازده گانه فرمانروا بود . منصب « باب الاواب » از تمام مناصب عالی تر و بعد از منصب امامت بود . در هر جزیره حجتی مقرر میشد که بر تمام داعیان آن جزیره ناظر و آمر بود و نیابت امامت را بعهدہ داشت .

۱ - تمام جهان را بدوازده جزیره تقسیم نموده بودند . عرب - ترك - بربر - زنگبار - حبشه - خزر - یمن - فارس - روم - هند - سند و صقالیه . این تقسیم جغرافیائی نیست بلکه مختلط است . لفظ جزیره مشتق از جزر که بمعنی تقسیم کردن است آمده است .

برای هر حجتی در هر جزیره داعیانی مقرر بودند که مردم را تبلیغ مینمودند و کسانی که وارد در جرگه دعوت میشدند پس از دادن عهد و میثاق بآنان تعلیم علم داده میشد .

برای هر داعی اشخاصی مقرر بودند که مردم را درباره عقایدشان و صحبت‌های آنان تشویق و راهنمایی نمایند . اشخاص نیز با مردم مناظره مینمودند و نقطه‌های ضعف آنان پی میبردند برای اینگونه اشخاص شرایطی معین شده بود که میبایست با مطالعات زیاد دارای معلومات و زهد و تقوی باشند . میبایست ماهر در علم مناظره باشند و بایند به احکام شریعت بوده و سیاست و سلکت را هم در نظر بگیرند . در آئین دعوت این بزرگترین منصبی بود که میتوان به بلندی مقام و کمال صاحبان آن پی برد . ترتیب دعوت را طوری منظم نموده بودند که هیچ شهری بدون مبلغ نبود . امام معز در این خصوص میگوید « خداوند، ولایت و معرفت ما و اطاعت او امر ما و توجه بسوی ما را بر مردم واجب گردانید ولی ما از راه مهر و محبت برای هدایت مردم در هر جزیره مبلغی فرستادیم تا آنها را هدایت کند » .

منصب فوق فقط در « عهد ظهور » جاری بود . بعد از غیبت امام هر داعی مطلقاً حافظ شریعت و معلم علوم باطنی است و او نایب امام غائب و صاحب اختیار او امر است . نامبرده دارای دو معاون است که یکی بنام « مأذون » و دیگری بنام « مکاسره » نامیده میشوند .

مراکز علم و دانش فاطمیان

دانش فاطمیان

خلفای فاطمی نه فقط علم دوست و عالم پرور بودند بلکه خودشان نیز هر کدام منبع علم و سرچشمه ادب بشمار میآمدند.

مجالس و محافل آنان مرکز نشر علوم بود. روزانه محافل و مجالس علمی در محضر ایشان منعقد میگردید. و در آن مجالس پیرامون هر علمی بحث و گفتگو میشد. خود ائمه نیز گاهی از اوقات مردم را از افکار خویش مستفیض و بهره‌مند میفرمودند. وجود پیشوادر مجمع علماء مانند آفتاب درخشانی بود که ادباء وقت از آن کسب نور سیموندد. آنها بدون هیچگونه قید و شرطی در هر مجلسی حضور بهم رسانیده و دانش خود را بمردم میرسانیدند. در خلوت هم گماشتگان و خدمتگذاران خود را تعلیم میدادند. غرض از اینکه در آشکار و نهان درسفر و حضر همه مردم را ازدانش خود بهره‌مند سیموندد. اینان بهر کجا که قدم مینهادند علم نیز سایه وار با ایشان در حرکت بود.

سیدنا القاضی النعمان در هر دو جلد کتاب خود بنام « المجالس والمسائرات » در پیرامون علوم و حکمت ائمه داد سخن میدهد که از آن ذوق و شوق ادبی ائمه کاملاً روشن است. سیدنا القاضی النعمان باندازه‌ای در جمع‌آوری کلمات حکمت و بیانات ادبی خلفای فاطمی دقت نموده است که میزان اعطای دانش از طرف خداوند بائمه فاطمی را بخوبی آشکار مینماید.

علاوه بر تعلیماتی که ائمه خود بمردم میدادند در تصحیح تألیفات و نوشته‌های داعیان خود نیز همراهی و مساعدت مینمودند مجالس تأویلیه قبل از بیان بنظر امام رسانیده میشد و هر کتاب یا دیوانی که تنظیم میشد قبلاً میبایستی مورد گواهی امام شده باشد.

در مساجد نیز ائمه به نشر و تبلیغ علوم میپرداختند. در خطب آنها راجع

به الوهیت. مابعدالطبیعه تدبیر و سیاست عقاید و احکام و مواعظ و اخلاقیات گفتگو میکردند. خلاصه اینکه در هر محفل و مجلس ائمه به نشر و توسعه علم و ادب میکوشیدند و سعی بلیغ مینمودند. ائمه بدعاة خود اجازه داده بودند که برخی از مردم را در خانه‌های خود تعلیم دهند تا مراتب لازمه علم را طی نمایند. سیدنا ملک بن مالک در عهد مستنصر از یمن بمصر آمد و بدستور امام در خانه سیدنا المؤید مسکن گزید و از علوم اهل بیت درس میآموخت. علاوه بر پایتخت و مرکز خلافت در سایر شهرها نیز دعاة مأمور بودند که طالبان علم را بخانه‌های خود راه دهند. سیدنا المؤید در کتاب سیره خود ذکر میکند که نامبرده در شیراز در منزل خود مشغول تدریس علوم باطنی بود.

البته خواص اهل علم باین طریقه از سرچشمه دانش سیراب بودند ولی ائمه برای آنکه عوام نیز از علوم بهره ببرند در مساجد و مراکز عمومی مجلس درس و بحث و تدریس و تبلیغ را منعقد میکردند.

هنگامیکه قاهره مرکز خلافت شد و دولت وقت بر سراقدرار

مساجد

آمد جامع عمرو بن العاص (جامع عتیق - تاج الجوامع) نیز

مرکز تبلیغات واقع گردید در سال ۳۰۹ هجری جامع ابن طولون نیز یکی از مراکز تبلیغ و تعلیم شد چندی نگذشت که فاطمیان برای تبلیغات منظم خود شالوده جامع ازهر را ریختند.

در سال ۳۶۱ هجری این کانون علم تکمیل شد. بعد از امام معز هرامی که روی کار آمد چیزی بر این تشکیلات علمی اضافه نموده امام عزیز آنرا مسجد جامع خواند و در نزدیکی آن برای فقها « دارالجماعت » بنا کرد که اغلب روزها بعد از نماز ظهر الی عصر در آن مکان مذاکرات علمی و بحث دینی میشد. بحکم امام عزیز و بوسیله وزیرش سیدنا یعقوب بن کلس جهت فقها وظیفه معین شده بود و برای ترقی و ترویج این مراکز دانش و علم از سایر شهرها و نقاط دور دست نیز علماء و فقها را باین مکان دعوت مینمودند و حتی برای آنها حقوقی معین بود علماء

و طلاب برای استفاده از مجالس وعظ و بحث و فقه از مسافت‌های بسیار دور بسوی این مرکز علم و دانش میشتافتند همگی حلقه وار می‌نشستند و از اساتید خود تعلیم می‌گرفتند. داعی الدعاة بباوان نیز تعلیم میداد و اجتماع آنها جداگانه بود در همین مسجد یا مرکز علم قاضی عبدالعزیز بن محمد بن نعمان از روی کتاب جد خود «اختلاف الاصول والمذاهب» درس میگفت. قائد جوهر کتابخانه در آن تشکیل داد که بعداً مورد توجه عالمیان واقع گردید.

امام حاکم هنگامیکه کتب دارالحکمة را بجامع ازهر و جامع حاکم و جامع سنفس منتقل نمود نیمی از تمام کتب سهم جامع ازهر شد.

جامع ازهر نه فقط مرکز دعوت فاطمیان بود بلکه علمای شافعی و حنفی و غیره هم در آن اجتماع میکردند. فاطمیان در علم و حکمت هیچگاه تعصب بخرج نمیدادند و در مقابل علمای شیعه و سنی با گشاده روئی رفتار میکردند. میگویند در سال ۳۸۲ هجری جعفری را مفتی مقرر کرده بودند. بدفعات در همین جامع ازهر فقها بر همان مسلک و روش خود که بوده‌اند نسبت به مخالفین فاطمی فتوی داده‌اند اسام حاکم در عهد خود دو نفر عالم مالکی را برای تعلیم فقه دعوت نمود^(۱) و بهمین نحو سایر امام‌ها نیز هریک در عهد خود علماء و فقهای از مذاهب غیر بمصر دعوت میکردند. عبدالسلام بن محمد بن بندار ابویوسف القزوی «شیخ المعتزله» چهل سال در مصر بسر برد^(۲).

خلاصه اینکه در سایه حمایت ائمه فاطمی از علوم. علمای غیر فاطمی هم با آزادی کامل به نشر علوم و عقاید خود میپرداختند و اغلب با همین علماء مناظره و مباحثه میکردند و بعلم نوازی و دعوت صادقانه فاطمیان مردم تمجید میکردند.

در زمان فاطمیان علاوه بر جامع ازهر. جامع حاکم - جامع راشد - جامع منفس - جامع قرافه - جامع الرصد - جامع الفیله و جامع اقرم هم تأسیس شد و اغلب در مساجد مجالس تدریس منعقد میگردد.

جامع حاکم را امام عزیز در سال ۳۸۰ بنا نمود و بعد از وفات او در سال ۴۰۳ هجری امام حاکم آنرا تکمیل کرد و آنرا بفرش و قندیل و چراغ مزین ساخت^(۱) در سال ۴۰۴ هجری املاکی بر آن و بجهت سایر مساجد وقف نمود^(۲) در تاریخ ۱۷ ربیع الآخر سال ۳۹۳ هجری جامع راشد را شروع و در رمضان سال ۳۹۵ هجری تکمیل نمودند و در سال ۴۰۰ هجری با قندیلهای سنگین نقره‌ای تزئین شد^(۳) بحراب آنرا هیئت دان مشهور علی بن یونس تعیین نمود.

جامع بنفس در عهد حاکم بنا شد. امام حاکم در شهرهای دیگر و همچنین قاهره نیز مساجدی از نو بنا یا تعمیر نمود مسیحی میگوید در سال ۴۰۴ هجری امام حاکم برای ۸۳۰ مسجد ماهیانه بمبلغ ۹۲۲۰ درهم مقرر گردانید و مجدداً برای هر مسجد ۱۲ دینار عطیه میداد و در سال بعد یعنی ۴۰۵ هجری امام حاکم املاکی برای معاش مؤذنها و فقها و کارمندان مساجد و داروخانه‌ها و کفن اموات وقف کرد^(۴). در زمان امام حاکم سه مسجد دیگر موجود بود که الحال اثری از آنها باقی نیست^(۵) مسجد قرافه از یادگارهای عهد عزیزی و جامع اقرم مربوط بزمان آسر. جامع الرصد از بناهای عهد افضل بن بدر الجمالی است.

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینست که چرا فاطمیان تا این اندازه توجه به بنا و تعمیر مساجد داشتند در صورتیکه جای تعجب نیست و لازم بتذکر است که مسلمانها همیشه مساجد خود را مقام علم و ادب و نشرگاه مذهب و عدالت میدانستند و اغلب اجتماعات دینی و غیردینی در مساجد برقرار میگردد و فاطمیان نیز از این موضوع غافل نبودند و در تعمیر مساجد کمال اهتمام را داشتند و از این رهگذر در فن ساختمان هم ترقی شایان توجهی کردند^(۶) از طرز ساختمان مساجد قاهره چنین برمی‌آید که اهالی مصر در فن ساختمان از مردمان غرب ماهرتر و استادتر بوده‌اند و در انتخاب ضروریات ساختمان و ریزه کاری در آن از غربی‌ها جلوتر بوده و توجه

۳- مقریزی ۲/۸۲

۱- الفاطمیهون فی مصر ص ۱۲۶ ۲- مقریز ۴/۵۵

۴- الخطط التوقیة ۵- دکتر مجتبی حسن کانپوری ۶- تاریخ عرب ص ۳۶۹

بیشتر داشته‌اند تنها چیزی که در آن مساجد بنظر نمیرسید نقش و نگار و تزئینات است که در قصور شاهان اسپانیا (الحمراء) مشاهده میشود (۱).

سیدنا القاضي النعمان میگوید: « هنگامیکه امام معز مردم را

قصص

بسوی علم و دانش سوق میداد مرا نیز کتابی عنایت فرمود

که امر کرد در روزهای جمعه در مجالسی که در کاخ خلافت منعقد میشد در برابر مؤمنین قرائت نمایم. در موقع خواندن کتاب مذکور باندازه‌ای ازدحام و جمعیت میشد که جائی برای تازه وارد در مجلس نبود و اجتماع از حد صدا بیشتر میشد (۲).

در غرب و یاد رصیر یا در هر کجا که چنین مجلسی برپا میشد در یکی از اطاقهای قصر امامی بود بدین ترتیب ائمه قسمتی از کاخهای خود را وقف اشاعت و دعوت نموده بودند تا علماء و دعاة در مجالس مزبور علوم اهل بیت را نشر دهند. این مجالس بنام « مجالس حکمت تأویلیه » مشهور بود. برای علماء و فضلا و شاهزادگان و کارمندان دولت و مسافرین و گماشتگان هر یک مجالس درس و بحث جداگانه تشکیل میشد (۳). همینطور برای بانوان نیز مجالس جداگانه بود (۴). داعی الدعاة در هر مجلسی و برای هر طبقه‌ای به مناسبت حال و علم و دانش خودشان صحبت میکرد ناطقین میبایستی قبلاً گفته‌های خود را نوشته و بنظر امام وقت برسانند تا تصدیق و اجازه قرائت آن داده شود و بمهر امام نیز میبایستی ممهور شده باشد بعد از خاتمه مجلس شنوندگان برای تبرک امضاء و مهر امام را میبوسیدند. در اینگونه مجالس ازدحام از حد میگذشت تا بجائی که در یکی از مجالس قاضی النعمان ۱۱ نفر از کثرت جمعیت بحال اغماء افتادند.

ترتیب مجالس تقریباً همه شبیه بهم و یکسان بود. ابتدای هر مجلس با حمد خدا و بمدح پیغمبر و صلوات بر او سپس به بیان نصایح و پس از آن شرح آیه‌ای از قرآن یا حدیثی تأویل میشد. در آخر با ذکر برخی نصایح و اندرز و یا حمد و صلوات و دعا مجلس پایان میپذیرفت.

۱- تاریخ عرب ص ۶۹۹ ۲- المجالس والمناورات.

۳- خط ۲۳۶

۴- خط ۲۳۶

در حال حاضر کتب مجالس چهار کتاب است .

۱- تأویل الدعائم

اسم اصلی این کتاب «تربیت المؤمنین و معرفة حدود الدین» میباشد این کتاب مانند سایر کتب القاضی النعمان مرجع اساسی است . نامبرده در اول کتابی بنام «دعائم الاسلام» در عملیات فقه تألیف و تصنیف کرد و سپس کتابی در تأویل عملیات ظاهری و عبادات نوشت که بنام «تأویل الدعائم» مشهور است . همچنین کتاب «المجالس المستنصریه» که در عبادت‌های ظاهری و تقریباً شبیه کتاب «دعائم الاسلام» و در تأویل است و میتوان آنرا در ردیف کتاب «تأویل الدعائم» شمرد .

۲- المجالس المؤیدیه

این کتاب مجموعه ایست مشتمل بر هشتصد مجلس که سیدنا مؤید شیرازی تصنیف نموده است .
در این کتاب اسرار را تأویل و بطور بسیار ساده بیان مینمایند . این کتاب در هشت جلد و در هر جلد صد مجلس نوشته شده است . سوبین داعی مطلق در کشور یمن سیدنا حاتم بن ابراهیم متوفی ۱۶ محرم سنه ۵۱۶ هجری میباشد وی خلاصه‌ای از کتاب فوق‌الذکر را نوشته است که بنام «جامع الحقایق» مشهور است این کتاب در دو جلد خلاصه شده و هر جلدی دارای نه باب است . بعضی از ابواب معروف آن عبارتند از :

توحید - بیداء - رسول - وصی - امام - حدود وصی - وجوب تأویل رد الغلاة و اهل تناسخ . در باب سیزدهمین از کتاب مذکور شرح مذاکراتیکه بین مؤلف و «ابوالعلاء المعری» واقع شده نوشته است . سیدنا مؤید شیرازی در مجالس خود هر آیه یا حدیثی را که تأویل مینمود برای آن دلالتی می‌آورد که مستمعین آنرا باتسکین خاطر میپذیرفتند و نامبرده مجالس خود را باندازه‌ای ادیبانه اداره میکرد که در پایان بفلسفه مایل میشد و در زبان عربی باندازه‌ای ماهر بود که شاعر مشهور عرب ابوالعلاء معری کمالات او را میستود مؤید شیرازی مجالس گذشته خود را در ابتدای هر مجلسی خلاصه مینمود و سپس نکات جدیدی بر آنها می‌افزود و همیشه میکوشید که کلام خود را با سجع ادا کند .

۴- المجالس المستصریه

نویسنده این کتاب سیدنا بدرالجمالی است. ^(۱) مجالس آن راجع بابتدای تأویل است شنوندگان و خوانندگان آن از علم باطن چندان بهره نمیبردند زیرا که از علم تأویل در آن بطور سطحی بحث شده و بعمق اسرار و رموز نرسیده است در این کتاب بیشتر راجع بعلم فقه و احکام شریعت بحث شده و این دو علم بیشتر طرف توجه واقع شده اند اصولاً سیدنا بدرالجمالی بیشتر بعلم فقه مایل بوده درحالی که سیدنا مؤید شیرازی بیشتر بطرف فلسفه توجه داشته است در هر حال هر دو کتاب مجموعه ای از ذوق و لطافت است «مصرع» این شرابی است که هم پخته و هم خام خوش است .

در کتاب المجالس مستنصریه . امام مستنصر را امام نوزدهم فرض نموده و بر عدد نوزده احکام شریعت را تطبیق کرده است برای فهمیدن و درک موضوعات دینی عددی را بطور محور فکر فرض نمودن از عجایب افکار بشر نیست .

فیثاغوریون در تعالیمات فلسفه خود اعدادی را فرض میکردند . عبرانیها عدد هشت را محور عقاید خود قرار داده بودند و این همان عددیست که منسوب به بابلیهای قدیم است بهمین نحو زرتشتیها و مانویها و خرمیها بعدد پنج عقیده مند بودند مصریهای قدیم بعدد سه قائل بودند . غرض اینکه اینموضوع عدد در تاریخ ادیان و مذاهب سابقه دارد و دیده شده است که هر کدام از آنها عددی را در تعالیمات دینی خود محور ذکر قرار میدادند .

برخی از مورخین فاطمیان را متهم به تسبیح نموده و آنان را (مسبّحه) لقب داده بودند و مردم وانمود میکردند که آنها بعدد هفت قائل و عقاید خود را بر آن عدد انحصار کرده اند . در کتاب المجالس المستنصریه این اسر را تردید و برپراسون عدد نوزده بحث میکند اصولاً فاطمیان بهیچ عددی قائل نبودند و بنیاد تعالیمات خود را بر اعداد نهاده بودند آنها علاوه بر عدد هفت بر اعداد دیگری هم افهام و تفهیم کردند . سیدنا مؤید میگوید « تهمت تسبیح » بر شما ظلم است .

عدد هفت از جمله اعدادیست که دشمنان شما آنرا ترک گفتند. انسان بهر چیزی دشمن میشود که برآن اطلاعی ندارد (۱).

این کتاب در دوره امام آمر بتوسط سیدنا ابوالبرکات بن بشر الحلبی
۴- مجالس الحکمه که یکی از داعیان بود تألیف و تصنیف شد. این کتاب
 مشتمل بر شصت مجلس است که همان مجلس را سیدی لقمان جی بن حبیب الله (متوفی
 بتاریخ هشتم جمادی الاخری ۱۱۷۳ هجری) اساس نگارش تألیف خود بنام
 «المختصرات الوجیهیه فی الطاعة وقبول الامر والنهی علی کل حال» قرار داده است.
 ائمه فاطمی نه فقط به وقف ایوان و کاخهای خود برای مجالس تأویل قناعت
 و اکتفا کردند بلکه کتابخانه هائی نیز تشکیل دادند. در اوائل سلطنت ائمه فاطمی
 دعوات مختلف بجمع آوری کتب نادره پرداختند تا اینکه مکتبه قصر سرتاج تمام
 کتابخانه های دنیای آنروز شد (۲).

بعد از فوت سیدنا، وزیر یعقوب بن کلس تمام مجموعه های او را باین کتابخانه
 منتقل نمود. این کتابخانه مشتمل بر چهل کتابخانه منفرد بود. در یکی از این
 کتابخانه ها که مربوط بعلوم قدیمه و فلسفه بود هیجده هزار جلد کتاب نگهداری میشد.
 راجع بتعداد کتب در این کتابخانه در میان مورخین اختلاف نظر موجود است.
 ابن الطویر دویست هزار جلد مینویسد. ابن ابی واصل یکصد و سی هزار جلد
 یادداشت مینماید و ابن ابی طی ششصد هزار جلد میگوید این اختلاف شاید از این
 جهت است که نسخه های مختلف یک کتاب را هم مستقلاً بحساب آورده اند چونکه یکی
 از خصوصیات این کتابخانه وجود نسخه های متعددی یک کتاب بود که هر کدام امتیازی
 خاص داشت. مثلاً در یک موقع امام عزیز کتاب «العین» را از متصدی کتابخانه
 خواست و او سی و سه نسخه از همان کتاب را حاضر کرد که یکی از آنها نسخه خود
 مصنف یعنی خلیل بن بصری بود (۳). در این کتابخانه هزار و دویست نسخه از تاریخ طبری
 بود و صد نسخه از کتاب الجمله لابن درید و دوهزار و پانصد نسخه از قرآن کریم (۴).

۱- المجالس المؤیدیه. ۲- الفاطمیون فی مصر

۳- خط ۲/ ۲۵۳

۴- رسائل شبلی.

هر چند که از تعیین تعداد کتب در این کتابخانه قاصریم ولی آنچه هست مسلماً از صدویست هزار جلد تجاوز مینمود . با وجود آنکه در دوران فاطمیان چندین بار این کتابخانه مورد دستبرد واقع شده صلاح الدین ایوبی بعد از فتح مصر صدویست هزار جلد از کتب آنرا بوزیر خود الفاضل داد و بقیه کتابها را با وجود اینکه هر هفته دو مرتبه قسمتی از کتب مذکور حراج میشد مدتی بطول انجامید تا کلیه کتب بفروش رفت^(۱) تعداد کتب شاید بیش از اینها بوده باشد با آنکه در زمان مستنصر این کتابخانه دستخوش فساد نظامیان واقع شد باز هم بقول ابن میسر در نزد وزیر امام آمر بنام افضل بن بدر الجمالی پانصد هزار جلد کتاب بود^(۲) - در عهد مستنصر بلوایی در میان سپاهیان وی افتاد . این اختلاف در بین لشکریان حبشی و سپاهیان ترک او واقع شد . آخر الامر در سال ۴۶۱ هـ با تدبیر ناصرالدوله سپاهیان حبشی را شکست داد و از امام مستنصر تقاضای پاداش نمود . یکی از همراهان او بنام ابوالفرج محمد بن جعفر المغربی تعداد کتبی که دریافت نمود بریست و پنج شتر حمل کرد در حالیکه مطالبه او فقط پنج هزار دینار بود و حال آنکه ارزش کتابهایی که باو داده شده بود بیش از صد هزار دینار بود^(۳) در ماه صفر سنه ۴۶۱ هـ ناصرالدوله شکست خورد و تمام هستی او بیغما رفت منجمه کتابهایی که در خانه المغربی بود نیز غارت شد . در این فتنه عمارات زیادی مورد تاخت و تاز واقع گردید و کتابخانه قصر امام نیز بغارت رفت ولی تعدادی از کتب آن در اندرون کتابخانه محفوظ مانده دستخوش تاراج نشد . مخالفین از پوست چرمی کتابها کفش درست کردند و اوراق آنها را میسوزانیدند و میگفتند این کتب از قصر امام است مذهباً برخلاف عقاید ماست مقداری از آن کتابها را به اطراف پراکنده و قسمتی از آنها که دستخوش آتش و بیغما قرار نگرفت در زیر خاک پنهان کردند و آن جایگاه بشکل تلی برآمده بود و آنرا « تل الکتب » خواندند که امروز آثار آن تل هنوز باقی است^(۴) نابودی کتابخانه

۱- کتب الروضتین - ۲- اخبار مصر ص ۵۷ .

۳- مقریزی ۱/۴۰۸ ۴- دکتر اولنگاپتو

قصر فاطمیان بهمین جا ختم نشده . بلکه در سنه ۵۹۷ هجری هنگامیکه صلاح الدین ایوبی مصر را فتح نمود در خرابی و ویرانی آن شرکت کرد و بوزیر خود فاضل عبدالرحیم صدو بیست هزار جلد کتاب داد و بقیه را بطور حراج بمردم فروخت در سال ۵۷۲ هجری کاتب صلاح الدین بنام عماد الدین اصفهانی قسمتی از آن کتب را خریداری کرد . ولی از او پول آن کتابها گرفته نشد ^(۱) در این کتابخانه از علوم فقه و حدیث و علم الکلام و نجوم و عقاید و کیمیا و لغت و نحو و تاریخ و جغرافیا کتابهای زیادی وجود داشت . دعوات فاطمیان بعلم و عمل هر دو اهمیت میدادند و مردم را به تحصیل آنها ترغیب مینمودند .

دعوات فاطمی این کتابها را مورد مطالعه قرار داده و بعد در سباحث و مناظره خود را حاضر مینمودند . سیدنا الرازی - سیدنا القاضی النعمان - سیدنا احمد حمید الدین کرمانی و سیدنا مؤید شیرازی که از ستاره گان آسمان دعوت فاطمیان بودند علوم و دانش خود را بعد از آنکه از این کتابخانه اکتساب می نمودند . علاوه بر این کتابخانه در قصر محل مخفی دیگری نیز بود که مقریزی آنرا «خزائن القصر الداخلي» مینامد . برای آن راه مخفی وجود داشت در این محل کتب عالی مخصوص داعیان و علماء بود و هر کسی را بدان دسترسی نبود . ارباب علم و فضل میتوانستند از کاخهای فاطمیان و کتابخانه عظیم آن استفاده نموده به بلندی مدارج علوم فاطمیان پی ببرند .

در دوره امارت فاطمیان هر دارالعلم مرکز تعلیمات و علم

دارالعلم

و دانش یا بعبارت دیگر مرکز علمی بود در سال ۳۹۵ هجری

امام حاکم این مرکز دانش را بنانمود و کتب بسیاری در آن جمع آوری کرد هر چند که در تمام بلاد اسلامی کتابخانه های زیاد وجود داشت ولی در قرن سوم بلکه در قرن چهارم هجری هنوز کتابخانه عمومی درجائی وجود نداشت اولین کسی که پی باین موضوع برد

و آنرا تنظیم کرد امام حاکم بود این بزرگوار کتابخانه مزبور را برای عموم افتتاح کرد تا همه مردم بتوانند از کتب آن استفاده نمایند ، در هنگام افتتاح کتابخانه مذکور عده زیادی از قراء و منجمین و اطباء و فقها و شعرا حاضر بودند جایگاه مدعوین را با طرز بسیار جالبی تزیین و راههای ورودی را با پرده های گرانبها مزین نموده بودند که بسیار جالب توجه بود .

برای مطالعه و نقل کتابت هر کتابی صلاهی عام میدادند و برای کتابت نسخه های کتب ، تمام ادوات لازمه مانند قلم و دوات و غیره از طرف کتابخانه مهیا میشد^(۱) . علاوه بر کتابخانه در همان محل اغلب فقها و ریاضی دانها بطور دائمی مسکن داشتند و با هم به بحث و مناظره میپرداختند . مصارف این دانشمندان از حقوق ماهیانه و بخششهایی بود که بآنان داده میشد . در یک موقع امام حاکم تمام علماء را برای مناظره علمی دعوت نمود و هر گروهی را بعد از انجام مناظره انعام و اکرام فرمود^(۲) . از سیوطی روایت شده که جنادة بن محمد بن الحسین الازدی و الهروی ابواسامة الغوی النحوی بمصر آمده بودند حافظ عبدالغنی بن سعید و ابواسحاق علی ابن سلیمان المعدی النحوی با آنها مصاحبت داشتند و در دارالعلم با هم مباحثه میکردند^(۳) . علاوه بر آنچه گذشت و از دانشمندانی که یاد شد در این دارالعلم دانشمندی ناینا بنام ابوالفضل جعفر در میان آنها بود که امام حاکم با او اکرام و بذل عنایت بسیار میکرد و او را مأسور تدریس نحو و لغت نمود و او را به لقب « اعلم العلماء » مفتخر ساخت . ابوبکر الانطاکی و یکی دیگر از علمای فقه مالکی را مأسور بتعلیم فقه مالکی نمود^(۴) از این مطالب چنین استنباط میشود که دارالعلم مذکور همیشه مرکز تعلیم و تربیت علمی بوده است با تأسیس جامعه الازهر و دارالعلم ، ائمه فاطمی در تأسیس کتابخانه های عمومی در دنیای اسلام مقدم بر همه واقع شدند .

متصدی این دارالعلم قاضی عبدالعزیز بن محمد بن نعمان بود^(۵) - در سال

۱- رسائل شبلی ۲- خط ۲۳۵ ۳- بقیة الوعاة ص ۲۱۳ .

۴- رساله رمضانیه - سکینه . فتح مبین سنه ۱۳۶۷ هجری ص ۲۵۲-۲۵۳ .

۵- النجوم الظاهرة ۴/۴۲۲

۱۶ هـ هجری بواسطه خرابیهاییکه بآن مرکز تعلیم و تربیت وارد آمده بود بدست افضل بن بدرالجمالی تعطیل شد ولی باز در روزگار امام آسر بوسیله وزیرش مأسون البطاحی افتتاح شد و داعی بن عبدالحقیق را بسرپرستی آن دارالعلم تعیین نمود و ابوجمعدین حسن بن آدم هم در کار اداره این مرکز دانش با او مساعدت و همکاری میکرد^(۱).

این دارالعلم مرکز تبلیغات دینی نیز بود^(۲) در این مکان طلاب و داعیان اجتماع نموده و به مباحثه مطالب دینی سپرداختند و همچنین داعی الدعاة بافقها شور و مذاکره مینمود^(۳) خلاصه اینکه مساجد و کاخ و دارالعلم فاطمیان هم مراکز علمی و هم جایگاه تبلیغات و دعوت بود.

۱- خطط ۲/۲۶۶

۲- صبح الاعشی ۲/۲۶۶

۳- خطط ۲/۲۶۷

علوم و ادبیات فاطمیان

علوم فاطمیان را باید متابعت علوم اهل بیت اظهار دانست. همان علومیکه آفاق و انفس از آن بهره بر میگیرند. همان علومیکه عقلاً و منطقاً وابسته به پیغمبر ﷺ و وراثین اوست. در تفسیر و تشریح آن علوم، چون با اصطلاحات فاطمی توأم است آنرا ادبیات فاطمیان مینامند. اساس علوم فاطمیان اقرار بتوحید و تبلیغ دین است. این همان مرکز حقیقی و اصل تعبیرات و اصطلاحات است که بعد از توحید و رسالت و وصایت و امامت و اصول دین از مهمات علوم فاطمی میباشد. در تحت عناوین فوق نه یک و نه دو بلکه هزاران کتاب و مؤلفات بنظر میرسد که بر حقیقت واجب الوجود محققانه صحبت میکند. تحقیقات و تفحصات ائمه فاطمی و دعاة آنان در این زمینه قابل تقدیر است. توحید همان موضوع شکلی است که علماء و محققین از پی بردن به آن حقایق اظهار عجز مینمایند. لیکن علمای دوره فاطمیان باندازه‌ای با حسن سلیقه حق آنرا ادا نموده‌اند که قابل تحسین و تکریم همگان است. در نظر بعضی از مورخین، عهد فاطمیان همان عهدیست که در اواخر قرن سوم هجری با ظهور عبدالله المهدی شروع و در قرن ششم هجری و با زمان خلیفه العاضل دین الله به پایان میرسد. ولی مورخین به اصل حقیقت توجه نکرده‌اند زیرا قبل از ظهور امام مهدی یعنی از همان زمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تاریخ و ادبیات فاطمی شروع میشود.

با عتراف علما و دانشمندان مسلمین امیرالمؤمنین علی علیه السلام از بزرگترین مردانی است که در طول تاریخ بشری پدید آمده و نمونه کاملی از انسان واقعی است که گفتار و کردار آن بزرگوار سر مشق برای کسانی است که میخواهند در طریق تکامل قدم بردارند. نمونه‌ای از بیانات و فرمایشات گرانبهای این رادبرد بزرگ اسلام همان

نهج البلاغه است که شامل ۲۴۲ خطبه و ۷۸ نامه و ۹۸ نصایح و راهنمایی‌هایی است که عظمت افکار نورانی آن بزرگوار را میرساند این کتاب مشتمل بر علوم هیئت، ظهور آفرینش، الوهیت، مابعدالطبیعه اخلاقیات و سیاست و غیره میباشد که بسیاری از علماء و فضلا و دانشمندان عالم اسلام که در راه ترقی و پیشرفت علوم از آن بهره مند شده‌اند، این کتاب بعد از کلام خدا از کلام هر مخلوقی بالاتر است.

دومین کتاب مجموعه علوی است که معلو از فصاحت و بلاغت میباشد. و آن دعاهائی است که در صحیفه علوی درج شده است این ادعیه علاوه بر روش مناجات و استغاثه بدرگاه باری تعالی مشتمل بر نصایح مفیده و تهذیب اخلاق و تعالیم عالیّه اجتماعی است در این صحیفه آنچه از دعا نوشته شده همه دارای شأن و جلالتی است که از ابتداء تا انتها بیک روش است در صورتیکه این ادعیه در یک زبان برشته تحریر درنیامده‌اند. بعضی در روزگار جوانی و برخی در دوران پیری انشاد شده‌اند. برعکس در کلام ادباء سیاق عبارت نسبت به سنین عمر متفاوت است. از لحاظ ادبی بودن بر نوشته‌های دیگران استیاز دارد. خواننده این ادعیه بخوبی احساس مینماید که از ظلمت بروشنائی وارد شده. برای سوزش قلب و تزکیه نفس و اطمینان روح خواندن این ادعیه و اثرات آن بتجربه رسیده است.

علاوه بر نشر، کتابی هم در نظم بنام دیوان امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دست است آنحضرت با کلمات معجزنمای خود تهذیب اخلاق، شهادت، و شجاعت فداکاری و ایثار را بامواظ و نصایح که برای زنده بودن هر قوم و جماعتی لازم است بیان مینماید^(۱).

کتاب صحیفه سجاده که منسوب بحضرت امام زین العابدین علیه السلام است مجموعه‌ایست از دعاها که بزیورآل محمد معروف است کتابی است که از آن شأن و جلالت اهل بیت اطهار پیداست و عظمت آن در دنیای تشیع از مسلمات است. این دعاها علاوه بر بلاغت و فصاحت و محسنائی که در بر دارد از شاهکارهای

ادبیات عرب بشمار میرود . پیداست که این دعاها از افکار عالیّه یک فرد مقدسی میباشد که خداوند بزرگ را بر آن مخاطب قرارداده است . در این دعاها عقاید دینی را با زهد و تقوی تواناً جلوه داده و بالطفی خاص و بیانی مطلوب روح را مجذوب مینماید . در هنگام قرائت این دعاها فکر آدمی بسوی معانی دقیق و جذاب آن متوجه میگردد و هیبت و جلالتی از پروردگار در انسان ایجاد میکند . از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایات و احادیثی بهمارسیده است که نه تنها شیعیان بلکه اهل تسنن نیز از آنها استفاده میکردند کتاب فلسفی امام احمد لمستور که بنام رسائل اخوان الصفا مشهور است هنوز شهرت جهانی دارد .

تاریخ گواهی میدهد که در دوران خلیفه مأمون عباسی فلسفه یونان باندازه ای نفوذ پیدا کرد بطوری که عقاید مذهبی مردم را تحت تأثیر خود قرار داده بود مردم بیشتر بطرف فلسفه یونان رفته و عقایدشان درباره شریعت اسلام سست گردیده بود جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام احساس این خطرا نموده و با همان علوم متداوله و فلسفه اصول توحید و نبوت و امامت و معاد را ثابت نمود . توجه و علاقمندی آن بزرگواران تنها به ترویج علوم معموله نبود بلکه منظورشان همان ترویج دین بود خود امام سیدماید مردم شریعت را عوض کرده اند . بر ما فرض است که مردم را آگاه سازیم که شریعت در حقیقت بر فلسفه و حکمت دور میزنند . از این رو ما از راه علوم متداوله وجود روح و آخرت را ثابت کرده ایم تا مردم بوسیله آن بیشتر واقف بر دین شوند . مسائل مختلفی از دین مورد بحث قرار گرفته که آن مسائل جمعا ۵۲ جزوه است و خلاصه آن رساله ها را در یک رساله جمع کرده اند نام آن «جامعه» است مقاصد دین را بیان داشته و مبانی آن علوم از چهار قسم کتاب گرفته شده که عبارتند از کتب فلاسفه - کتب انبیاء - کتب طبیعیون و کتب الهیون . برای اثبات نفوس و قوای مختلفه و اعمال آنها این تألیفات از بهترین کتبی است که مورد اطمینان است . نصایحی که شخص را متوجه حقیقت و عالم معنی مینماید در این تألیفات قابل ملاحظه است خویهای دیگر این تصنیفات آنست که

مسائل بسیار مهم و فلسفی را در عبارات ساده و عوام‌فهم بیان میکند. (۱)
 علوم و ادبیات فاطمی را از ابتدای آن تا دوران امام مهدی بطور اختصار
 شرح دادیم، علماء و دانشمندان عهد فاطمی و همچنین علماء و دانشمندان زمانهای
 بعد نه فقط در نگهداری کتب دعوت و کتابهای مهم اسلامی از قبیل نهج البلاغه .
 صحیفه علویه . صحیفه سجادیه و مجموعه روایات از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و سایر مقالات اخوان الصفا کوشیدند بلکه در تصانیف
 و تألیفات خود اغلب آن کتب را شرح و بسط داده‌اند .

حدیث مشهوری که « اگر قرار داده شود زمین و آسمان در یک کفه ترازو
 برابری نمیکند با کلمه اخلاص » از طرف امام تأویل گردیده است .

و تفسیر مختصری راجع باین حدیث سیدنا حمیدالدین احمد کرمانی در کتاب
 خود بنام « راحت العقل » بیان مینماید عقاید فاطمیان مبنی بر همان کتابها است که
 اصطلاحات آنها نیز از همان کتب مأخوذ است . کتاب کم نظیر « دعائم الاسلام »
 که از تصنیفات سیدنا قاضی النعمان است راجع به حدیثی است از حضرت امام محمد باقر
 که اصول اسلام را در هفت اصل قرار داده است . در شرح توحید و بحث شریعت مقالات
 چندی از امام محمد باقر علیه السلام و سایر ائمه خصوصاً حضرت علی علیه السلام در دست است .
 سیدنا حمیدالدین کرمانی و سیدنا مؤید شیرازی و سایر دعاة تصنیفات خود را
 مروهون رسالات اخوان الصفا میدانند .

نویسندگان معروف دعوت

در دوره فاطمیان

پیش از قیام دولت فاطمیان تبلیغ دین اغلب در خفاء انجام میگرفت و لهذا اکثر علماء و دعاة پابند تقیه بودند . از اینرو ما از آن علماء و دعاة اطلاع درستی بجز از نام بعضی از آنها در دست نداریم . داعی حسین بن فرح بن حوشب بن - زادن الکوفی در تاریخ دعوت بنام منصور الیمین یا فقط باسم ابوالقاسم خوانده میشود این مرد از نسل عقیل ابن ابی طالب است .^(۱)

چه حسین بن احمد او را برای تبلیغ به یمن فرستاد . در هنگام رفتن علی بن فضل هم با او بود . که بعداً با وی مخالف شد و ابوالقاسم با او جنگید قبل از ابوالقاسم احمد بن خلیع در یمن مبلغ بود که آخر الامر پادشاه یمن او را زندانی کرد و در زندان جان سپرد^(۲) . در سال ۲۷۰ هجری ابوالقاسم علناً بدعوت مشغول و بعد از دو سال کوشش تمام یمن را تصرف و وفاتش بسال ۳۰۲ هجری اتفاق افتاد . ابوالقاسم الهیثم را که خواهرزاده احمد بن خلیع بود برای دعوت بطرف سند و ابو محمد عبدالله بن عباس الشادیری را بمصر فرستاد . بعد از وفات ابوالقاسم ابو محمد عبدالله بن عباس الشادیری جانشین او شد^(۳) . ابو عبدالله الشیعی با سر امام حسین بن احمد المستور بطرف یمن رفت و از آنجا ابوالقاسم ناسبرده را ببلاد غرب فرستاد . نام مشهور ابو عبدالله الشیعی حسین بن احمد بن ذکریا است . وطن اصلی اش کوفه و در شهر بصره در بازار پارچه فروشان محتسب بود^(۴) . قبل از نهضت دو نفر از دعاة بنام فیروز و ابو جعفر الحزری از داعیان و معتمدین خاص امام مهدی بودند . امام مهدی در موقع رفتن ابو جعفر

۲- عیون الاخبار جلد پنجم

۴- ابن خلدون

۱- عیون الاخبار جلد پنجم

۳- عیون الاخبار جلد پنجم

الخزری از سلمیه خانواده خود را با او همراه کرد . بعد از ظهور امام مهدی نامبرده خانواده او را به رقاده رسانید و در همانجا فوت کرد^(۱) .

در موقع سفر امام مهدی بغرب نماینده او ابوعلی در مصر بود . اسمش حسین بن احمد بن داود بن محمد و از اولاد مسلم بن عقیل بن ابی طالب بود^(۲) . بعد از ظهور امام مهدی نامبرده بیلاذ غرب رفت و از طرف امام مهدی بعنوان مبلغ بروم فرستاده شد پادشاه روم او را گرفته و زندانی کرد بعد از پنج سال که در زندان بود آزاد و دوباره بخدمت امام مهدی رسید و بقیه عمر را بنوشتن کتاب پرداخت^(۳) . این شخص از نویسندگان بزرگ بشمار میآید . تصانیف او زیاد است که از همه مشهورتر کتاب « اسماوات الاسلام » را باید نام برد^(۴) .

وفاتش بروز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول ۳۲۱ هجری اتفاق افتاد . بعد از وفاتش امام مهدی فرزند او را بنام ابوالحسن محمد بن حسن ابن احمد بجانشینی وی انتخاب نمود بیت المال را هم باو سپرد^(۵) . نامبرده در نزد امام مهدی و امام قائم و امام منصور و امام معز مقامی ارجمند داشت^(۶) .

در کتاب « استارالامام » نام بعضی از داعیان مانند ابوغفیر و ابوسلامه و ابوالحسن بن الترمذی ذکر میشود . در دوران این دو داعی ظهور علماء و داعیان بازبان و قلم مشغول بانجام امر دعوت بودند که ما بذکر نام بعضی از آنها میپردازیم .

۹- سیدنا ابو حاتم ابن حمدان الرازی^(۷) .

در شهرهای ری و طبرستان و اصفهان و آذربایجان مشغول دعوت بود از کوششهای او بود که حاکم ری المروزی را که یک نفر سنی مذهب بود داخل در آئین تشیع کرد^(۸) و از نفوذ همان حاکم بود که امرا و رؤسای چندی دعوت او را پذیرفتند . پال کراوس مینویسد که ابو حاتم یک نفر مبلغ زبردست اسمعیلی بود . او باندا زای در امر تبلیغ جدیت کرد که در امور سیاسی شهرهای طبرستان و دیلم و اصفهان وری دست یافت

۱- عیون الاخبار جلد پنجم ۲- عیون الاخبار جلد پنجم ۳- عیون الاخبار

۴- کتاب الازهار ۵- عیون الاخبار ۶- سیره جعفر العاجب

۷- ابن حجر عسقلانی (نام او احمد بن حماد بن احمد الوسامی الیشی) ص ۴ .

۸- سیاست نامه

اسفارین شیرویه و مرداوچ دیلمی وعده‌ای دیگر از اکابر دولت بواسطه تبلیغات او بدین آئین گرویدند^(۱). در فلسفه ولغت و علم فقه استعداد کافی داشت در فصاحت و بلاغت بی‌مثل بود و در سال ۳۱۲ هجری وفات یافت.

کتاب «اعلام النبوه» از کتبی است که نبوت را با دلائل محکم به اثبات می‌رساند و اعتراضات محمد بن زکریای رازی را که یکی از فلاسفه معروف زمان خود بود بطریق جالبی رد می‌کند. این شخص مناظره‌ای با سیدنا ابوحاتم کرد.

در کتاب دیگر بنام «الاصلاح» به اصلاح کتاب «المحصول» مصنفه داعی السنفی می‌پردازد^(۲). نامبرده بعضی از نوشته‌های داعی مذکور را راجع با مور و اراء الطبیعه و قضا و قدر انتقاد می‌کند. داعی ابویعقوب سحبتانی در کتاب «النصرت» خود بحمایت از استاد خویش شرحی نوشته است. در کتاب «الاصلاح» نامی از کتاب «النسفی» برده نشده بلکه این موضوع از کتاب «الریاض» سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی معلوم است. از تمام این مطالب چنین معلوم میشود که در آن زمان فلاسفه و نویسندگان برای اظهار خیالات خود همه گونه آزادی داشته‌اند و در اظهار عقاید خود مانعی در راه آنها نبوده است.

مشهورترین کتب سیدنا رازی کتابی است بنام «الزینة»^(۳) که مشتمل بر هزار صفحه است در این کتاب آیات قرآن و احادیث را تشریح و آن را به عربی منتشر نموده است.

این کتاب را موقعی که خدمت امام قائم بردند بسیار مورد توجه وی واقع شد و بفرزندش امام منصور هدیه کرد و او را باختفای کتاب مذکور توصیه نمود. این کتاب در سال ۳۲۲ نوشته شده^(۴) این اندیم کتاب دیگری بنام الجامع نام

۱- رسائل فلسفیه ۲- عبدالقاهر بغدادی الفرق بین الفرق صفحه ۲۶۷ و ناصر خسرو در زاد المسافرین نقل می‌کند. ۳- در مقدمه کتاب «الزینة» سیدنا رازی می‌نویسد «هذا کتاب فیه معانی اسماء و استنتاجات الالفاظ و عبارات عن کلمات عربیة یحتاج الفقهاء الی معرفتها و لا یتغنی الادباء عنها و فی تعلمها نفع کبیر و زینة عظیمة بکل ذی دین و مروءة الفناء علی الفاظ العلماء ۴- عیون الاخبار جلد پنجم

میبرد ولی آن کتاب فعلا در دست نیست^{۱۱}.

۲- سیدنا ابو عبد الله بن احمد النسفی البرذعی^(۲).

سیدنا النسفی از شاگردان سیدنا حسین بن علی المروزی است. نامبرده مانند استاد خود به نشر و اشاعت دین و نفوذ به اسراء دولت پرداخت. در خراسان و بخارا در اسر تبلیغ کامیاب شد^(۳). نصرین احمد سامانی که حاکم خراسان و بلاد بین النهرین و از مخالفین اسمعیلیه بود سیدنا حسین بن علی المروزی را که استاد سیدنا النسفی بود زندانی کرد و عاقبت او را کشت.

اما سیدنا النسفی به نحوی او را دعوت به آئین کرد که نه فقط اجابت نمود بلکه خوبیهای استاد را هم به او پرداخت. خوبیهای استاد مذکور مبلغ ۱۱۹ هزار دینار بود که سیدنا النسفی آنرا بحضور امام مهدی فرستاد^(۴). بتدریج سیدنا النسفی نفوذ کاملی در کارها و روحیه نصرین احمد سامانی پیدا کرده آشکارا با سرتبلیغ میپرداخت. سر دیکه پیرو آئین منت و جماعت بودند چون وضع را بدین منوال مشاهده نمودند در سال ۳۳۱ هجری بقتل عام فرقه شیعیان اسمعیلی پرداختند و او نیز در آن قتل عام شهید شد.

سیدنا النسفی در علم و ادبیات و فلسفه اسمعیلیه ید طولائی داشت که از کتاب «المحصل» او پیداست. تصنیف دیگری بنام «کون العالم» دارد که راجع به افلاک بحث میکند^(۵). علاوه بر دو کتاب مذکور کتابهای دیگری دارد که ابن الندیم آنها را به اساسی «عنوان الدین» و «اصول الشرع» و «الدعوت المنجیه» ذکر میکند.

۳- سیدنا ابو یعقوب اسحاق بن احمد المنجری یا المجستانی

این دانشمند یکی از سلفین در بلاد شرق و مقلب به دندنان بود و از حامیان نسفی و در فلسفه تسلطی تام داشت بطوریکه فلسفه یکی از سلاحهایی بود که برخلاف مذهب بکار برده بود. در زمان او مسئله نبوت و رسالت از مسائل مهم

۱- الفهرست صفحه ۲۴۶ ۲- بنام الشیخ الحمید نیز معروف است

۳- عبید الله المهدی صفحه ۲۴۸ ۴- الفهرست صفحه ۲۶۶

۵- راهنمایی در باره آداب اسمعیلیه.

متفکرین اسلامی بود. نامبرده در کتاب « اثبات النبوات » خود بحث مفصلی راجع به مسئله نبوت و رسالت دارد. تصنیفات زیادی در فلسفه از وی باقی است که مهمترین آنها کتاب « الینایع » است. در این کتاب راجع بعالم عقل و نفس. زمان و مکان. خلقت. عبادت. ملک. بهشت و دوزخ. قیامت. ثواب و عقاب بحث میکند. مطالب این کتاب باندازه‌ای مهم بود که مورد توجه و تقلید نویسندگان دیگر واقع گردید. سیدنا ادریس عمادالدین کتاب « زهر المعانی » خود را از روی مطالب این کتاب تألیف و تنظیم کرد.

در سال ۳۳۱ هجری در قتل عام فرقه اسمعیلیه در دوره نصر بن احمد سامانی این نویسنده هم با نسفی در شهر بخارا بدار آویخته شدند.

۴- سیدنا جعفر بن منصور الیمین.

از افتخارات زبان امام معز وجود دوتن از شخصیت‌های مهم اسلامی بود که یکی در نگارش تأویل و دیگری در علم فقه بحد کمال رسیده بودند. سیدنا جعفر بن منصور الیمین یکی از نویسندگان مشهور فرقه اسمعیلیه بود که در علم تأویل بعد از پدر خود ابوالقاسم بن فرح بن حوشب در دربار امام معز بمتصب « باب الابواب » رسید. عظمت و بلندی مقام سیدنا جعفر از نوشته‌های ادریس عمادالدین پیداست. در هنگامی که سیدنا قاضی النعمان مریض شد پس از بهبهودی خدمت امام معز رسید. امام از او پرسید که در دوران ناخوشی‌ات چه کسانی بیادت آمدند نامبرده اساسی تمام افراد را ذکر نمود و از سیدنا جعفر نامی در میان نیاورد بلکه به کنایه از او شکایت هم نمود بعد از مدتی امام معز کتابی نزد سیدنا قاضی النعمان آورد و باو گفت به بین نویسنده این کتاب کیست؟ سیدنا قاضی النعمان فصولی چند از اسرار و اشارات آنرا ملاحظه و بدون تأمل کلمه سبحان الله بر زبان جاری نمود و گفت چه کسی غیر از امام میتواند چنین کتابی را بنویسد. امام معز فرمود این کتاب از تصنیفات مولانا جعفر است. سیدنا قاضی فوراً از نزد امام مرخص و بدیدار سیدنا جعفر شتافت و مراتب ادب را بجای آورد^(۱)

از مصنفات سیدنا جعفر کتاب « تأویل الزکوة » « کتاب الفرائض » و « الشواهد والبیان » « اسرار النطقاء » و « سرائر النطقا » را میتوان نام برد . در کتاب اخیر الذکر راجع بعلم باطن و تاریخ انبیاست و در تنظیم دعوت دین شریعی در بر دارد « کتاب الشواهد والبیان » مربوط به آیات قرآنی و اشاره بحضرت اسیر المؤمنین علی علیه السلام است .

۵- سیدنا القاضی النعمان بن محمد .

دومین شخصیت بهم اسلامی در دوران امام معز سیدنا القاضی ابوحنیفه النعمان بن ابی عبدالله محمد بن منصور ابن حیون التیمی مغربی است . ناسبرده در امر دعوت دین فقط بنام مختصر سیدنا القاضی النعمان مشهور است . از آغاز زندگی او اطلاعی در دست نیست ولی در سال ۳۵۱ هجری ناسبرده بر جنازه پدر خود ابو عبدالله محمد نماز گذاشت . او را در قیروان بخاک سپرد^(۱) . بنا بقول ابن خلکان سیدنا القاضی النعمان در ابتدا پیرو مذهب مالکی بود و بعداً دعوت اسمعیلیه را پذیرفت . مورخین شیعه میگویند که ناسبرده در اوایل پیرو مذهب مالکی و بعداً اثنی عشری شده و در آخر مذهب اسمعیلیه داشت^(۲) ابوالمحسن میگوید که او قبل از اسمعیلی پیرو مذهب حنفی بود^(۳) رأی ابن خلکان از سایرین بحقیقت نزدیکتر است . چون در آن موقع در شمال افریقا و شهرهای اندلس مذهب مالکی وسعت و پیروان زیاد داشت . بنا به رأی بعضی از مورخین سیدنا قاضی النعمان در ابتدای طفولیت اسمعیلی بود ولی تقیه میکرد و است در سال ۴۹۷ هجری هنگامیکه امام مهدی اساس دولت فاطمیه را بنا نهاد سیدنا قاضی النعمان در علم فقه بسیار مشهور بود . امام او را دعوت کرد و در بعضی نواحی سمت قضاوت را با او واگذار فرمود بعد از امام مهدی امام قائم نیز او را قاضی شهر طرابلس کرد در عهد منصوری زمانیکه شهر منصوریه بنا شد ناسبرده در آن شهر قاضی بود علاوه بر قضاوت در شهر منصوریه ، شغل قضاوت در شهرهای قیروان و مهدیه نیز بعهد مشارالیه بود^(۴) ناسبرده یکی از ندیمان و هم جلسان امام قائم و

۱- و فیات الاعیان ۲/ ۱۶۶
۲- المستدرک ۳/ ۲۱۳
۳- النجوم الزاهره

۴- المجالس والمساثرات

امام منصور و امام معز بود . بطوریکه در کتاب « المجالس والمساثرات » خود قسمتی از گفته ها و افعالی که شخصاً از ائمه نامبرده دیده یا شنیده بود بیان مینماید و در سال ۳۶۲ هجری به اتفاق امام معز بمصر رفت . در آنوقت قاضی مصر ابوطاهر محمد بن احمد الذهلی بود . امام معز قاضی نامبرده را در مقام خود باقی گذاشت ولی با وحکم کرد که هیچ اسری را بدون مشورت با قاضی النعمان قضاوت ننماید سیدنا قاضی النعمان در ۳۶۳ هجری وفات کرد .

سیدنا قاضی النعمان یکی از فضیلات معروف زمان خود و در بسیاری از علوم سرآمد همه بود . اگر ممکن است که یکنفر در بسیاری از علوم مانند فقه . وعظ . نویسندگی . تاریخ . شعروادب عالم باشد این شخص همان قاضی النعمان است . کمالات مختلف او بمصداق این شعر است .

ولیس لله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد

از ابن خلکان روایت کرده اند که میگفت قاضی النعمان در علم فقه دارای بزرگترین مقام است ^(۱) ابن زولاق میگوید که قاضی النعمان در علم فقه و لغت و شعر و دلولائی داشت . علاوه بر گفته های مورخین تصنیفات وی بهترین گواه بر علم و فضل و دانش اوست .

در علوم مختلفه فقه و تاریخ و موعظه و عقاید و تأویل جمعاً ۴۴ کتاب نوشته است فعلاً فقط نیمی از آن کتب در دست است مهمترین آنها کتاب « دعائم الاسلام » است که در دو جلد بزرگ تنظیم و در آن راجع بحلال و حرام احکامات فقه نوشته شده است و بر تمام کتب فقهی ناطمیان برتری دارد . این کتاب را امام معز شخصاً بسیدنا قاضی النعمان دیکته کرده است ^(۲) امام حاکم در سال ۳۹۱ هجری نامه ای به یمن برای هارون بن محمد نوشت و او را در امور حلال و حرام بعمل کردن بر فتاوی کتاب « دعائم الاسلام » توصیه نمود ^(۳) .

ابن خلکان روایت میکند که امام ظاهر حکمی صادر نمود که نگهداری

کتاب مزبور نزد هر شخصی از ضروریات است و حافظ آن مستحق انعام خواهد بود^(۱) علاوه بر ائمه داعیان دین هم از این کتاب تعریف و تمجید نموده اند . سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی در کتاب « راحت العقل » خود از این کتاب نام میبرد . سیدنا مؤید شیرازی مجالس خود را با آیات قرآن و قسمتی از کتاب « دعائم الاسلام » شروع مینمود . از اهمیت این کتاب همینقدر بس که تا با امروز سند رسمی علم فقه اسمعیلیه است .

سیدنا قاضی النعمان اولین دانشمند اسمعیلی است که مسائل فقه این مذهب را تدوین کرد . بقدری کتاب مذکور جامع است که فتاوی آن در هر امر حکم قطعی را در بر دارد . الهامات فقهی این کتاب درجه کمال نویسنده آنرا گواهی میدهد . دومین اثر سیدنا قاضی النعمان کتابی است بنام « المجالس والمسائرات » که در امور سیاسی و تاریخی و مذهبی و ادبی مقام ارجمندی را دارا است . تاریخ دولت فاطمی و امور اجتماعی آن زمان را شرح میدهد و در خصوص اختلافات بین فاطمیان و امویان صحبت میکند . بعضی از وقایع مهم اسلامی را تشریح مینماید بطوریکه برای اولین بار در تاریخ اسلام ما میتوانیم از این کتاب اطلاع حاصل نمائیم که در هنگام حمله بیزانسیون بجزیره اقریطش باوجود آنکه تابع حکومت عباسیان بودند دست حاجت به پیشامام معز دراز کردند . از لحاظ وقایع تاریخی و مذهبی تمام احوالات ائمه مخصوصاً امام معز و همچنین از عقاید و اصول و طرز دعوت اسمعیلی میتوان از این تألیف اطلاعات کافی کسب نمود . در این کتاب اغلب گفته ها و افعال امام مهدی، امام قائم، امام منصور، امام معز ضبط شده است . همچنین از وقایع و فرامین ائمه در آن ذکر شده و از منطق نشریات فاطمیان در آن نقل گردیده است . از مطالعه این کتاب چنین استنباط میشود که بینش ائمه فاطمی در امور سیاسی تا چه اندازه روشن و چقدر از واقعیات مطلع بوده اند .

علاوه بر فن تاریخ این کتاب در فن نویسندگی و انشاء پردازی نیز دارای مقام ارجمندی است طرز تنظیم مطالب آن در بعضی قسمت ادبیانه در برخی قسمت محدثانه

و مورخانه است. در فن عبارت پردازی و ترتیب کلمات و الفاظ بی اندازه سلیس و روان است. از مطالعه این کتاب مطلب مهمی در خصوص سیدنا القاضی بر ما روشن میشود که با وجود صغر سن امام معز دعوت فاطمیه را با و تعلیم میداد از این حقیقت پی بدرجه علوم امام میریم. این از کلمات کیمائثر امام بود که نه تنها سیدنا القاضی را در علم فقه یکتای زمانه کرد بلکه در تمام علوم مختلفه اقتدار شایانی یافت.

۶- سیدنا ابوالفرج یعقوب بن یوسف بن کلس الوزیر .

ولادتش در بغداد هیجدهم شعبان سال ۳۵۶ هجری که به محسنات اخلاقیات اسلام توجهی پیدا کرده بود مذهب اسلام را پذیرفت. در زمان کافور الاخشیدی به مصر رفت و در ملازمت او تجربیاتی در علم زراعت حاصل کرد و کم کم مورد توجه او شد. از ذکاوت و دیانت او کافور تمجید میکند.

کافور با صاحب خود دستور داده بود که بدون نوشته سیدنا یعقوب پولی از خزانه گرفته نشود^(۱) کافور را وزیری بود بنام ابوالفضل جعفر بن فرات المعروف به این حنزابه^(۲) که نسبت با و عداوت میورزید و در پی آن بود که او را از مقام خویش عزل نماید چه که ترس آنرا داشت که مبادا روزی مقام وزارت هم با و تفویض گردد در سال ۳۵۷ هجری کافور وفات کرد. ابن الفرات تمام معتمدین او را دستگیر نمود که در بین آنها سیدنا یعقوب هم بود. سیدنا یعقوب با پرداخت وجهی خود را خلاص و بطور مخفی خویش را با امام معز رسانید و همانطور در نزد امام ماند و با مر دعوت مشغول شد.

در سال ۳۶۲ هجری امام معز وارد مصر شد و سیدنا یعقوب هم همراه او بود. امام امور عالی را بوی محول گردانید و بطوری در انجام این وظیفه جدیت بخرج داد که از سظاط و سرحد آن روزانه در حدود پنجاه هزار تا یکصد و بیست هزار دینار خراج گرفته میشد^(۳) بعد از وفات امام معز در محرم ۳۶۷ هجری امام عزیز او را وزیر خود خواند. این اولین وزیری است که در عهد فاطمیان به منصب وزارت رسیده است.

۱- عیون الاخبار جلد ششم ۲- الفاطمیون فی مصر ۳- الفاطمیون فی مصر

قبل از امام عزیز کسیکه امور مهم را اداره میکرد او را مشاور مینامیدند .
امام عزیز علوج بن حسن را معاون سیدنا یعقوب قرار داد این دو نفر باتفاق امور
اداری مملکت را اداره میکردند .

علاوه بر انتظامات کشوری سیدنا یعقوب در علم و کمال هم سرآمد اقران بود .
باندازه‌ای بعلوم توجه داشت که در خانه خود اطاقهای جداگانه برای علماء و ادباء
و شعرا و فضلا و متکلمین مخصوص گردانیده بود . خودش تمام روز بنوشتن کتب
طب و فقه و ادب اشتغال داشت و با سایر علماء مذاکره مینمود^(۱) برای هر یک از
دانشمندان حقوقی مقرر کرده بود و هر هفته در روزهای جمعه مجلسی منعقد میکردید
که در آن حسین بن عبدالرحیم الزلازلی نویسنده کتاب « الاسجاع » و طیب تیمی
المقدسی حضور مییافتند^(۲) طیب تیمی المقدسی کتابی بنام « مادة البقاء »
باصلاح فساد الهواء والتحرز من ضرر الاویاء بنام سیدنا یعقوب در پنج جلد ضخیم نوشت
علاوه بر این در شبهای سه‌شنبه مجلسی برای مناظره تشکیل میکردید که در آن علماء
و شعراء توجه مخصوصی بآن مجلس داشتند سیدنا یعقوب هم در اهتمام آن جدیت
میکرد . سیدنا یعقوب جامع الازهر را بصورت یک مجمع علمی در آورد و برای استادان
آن حقوقی مقرر گردانید .

در مجالس جمعه سیدنا یعقوب مصنفات خود را میخواند و در موقع ختم مجلس
شعراء را بخواندن قصائد خود اجازت میفرمود تا از این راه بآنها عطایائی داده شود
از شعراء ابو حامد احمد بن محمد الانطاکی المعروف بابی الرقعمق و عبدالله بن محمد بن
ابی الجوع شرکت مینمودند و با سیدنا همراهی میکردند و در زمان شاعر اخیر الذکر
بعنوان شکایت از سیدنا وزیر اشعار زیر را سرود .

رأيت في كل شئ ذلک الا لما	يدالوزير هي الدنيا فان المت
من اجاه واسأل القراطس والقلماء	تأمل الملك وانظر فرط علته
الى العدى وكثيراً ماروين دما	وشاهد البيض في الاغمد حائمة

و انفس الناس بالشکوی قد اتصلت	کانما اشعرت من اجله سقا
هل ينهض المجد الا ان يؤيده	ساق يقدم فی انهاضه قدما
لرلا العزیز و آراء الوزير معا	تحیفنا خطوب تشعب الاسما
فقل لهذا و هذا انتما شرف	لا او هن الله رکنیه ولا انهدما
کلا کمالم یزل فی الصالحات یدا	مبسوطة و لسانا ناطقا و نما
ولا اصابکما احداث دهر کما	ولا طوی لکما ما عشتما علما
ولا انمحت عنک یا مولائی عافیة	فقد محوت بما اولیتنی العدا ^(۱)

ترجمه « دست وزیر دنیاست ؛ پس اگر آن دست دردمند شد آن درد را در تمام چیزها میبیند احوال مملکت را بدقت ملاحظه کن و بوسیله کاغذ و قلم بمرضی که مملکت را گرفته است پی ببر . آن شمشیرهایی که در مقابل دشمن به پیچ و خم در میآید و در چند موقع با خون آنها سیراب شده بود اکنون در غلاف مانده است . روانهای مردم شکایت دارند گویا بسبب آن آنها هم مریض شده اند . عزت و بزرگی بدست نیامد اگر او بساتهای قدم هائیکه در راه عظمت و بزرگی برداشته میشدند کمک نمیکرد . اگر اندیشه و رأی امام عزیز و تدابیر وزیر او نبود مصائبی بر ما میرسید که جمعیت هائی را پراکنده مینمود . بهردوی آنها بگو که شما جسمه شرافت هستید . خداوند آن شرافت را از انهدام محفوظ بدارد .

شما هر دو از خوبی دستهایتان گشوده و زبانهایتان گویا است . پیش آمدهای زمانه بشما آسیبی نرساند و پرچم دولت شما را سرنگون نکند . ای آقای من از تو تندرستی دور مباد که تو با نعمتهای فراوان خود فقر را از مادور گردانیدی . »

با وجود کثرت مشاغل در فن تصنیف و تألیف یگانه روزگار خود بود . تنها نوشته های او در رشته های خاصی نبود بلکه وی بر علوم مختلفه احاطه داشت .

کتابهای « فی القراءت » و « فی علم الابدان و صلاح ها » و « فی الفقه مسماعه من المعز و العزیز » و « مختصر الفقه » و « فی الادیان » « فی آداب رسول الله ﷺ »

و « مناسک الحج الکبیر » از تالیفات سیدنا یعقوب است که امروزه در دسترس میباشد از کتاب « مختصر الفقه » و « مناسک الحج الکبیر » سایر تصنیفات او از آسیب زمانه محفوظ نماند .

اهمیت کتاب مختصر الفقه باندازه‌ای بود که امام ظاهر مردم را بنگهداری کتاب مذکور توصیه میفرمود و برای حافظ آن انعامی مقرر گردانید (۱) - در جامع الازهر مصر از روی این کتاب تدریس میشد و فتاوی صادر میگردید .

نویسنده کتاب زیچ حاکمی علی بن عبدالرحمن المصری سیدنا یعقوب را « برأس العلما » و « حکیم الحکما » ملقب گردانیده و نوشته ادبی او را تمجید کرد (۲) .

سیدنا یعقوب در بیست و یکم شوال ۳۸۰ هجری سخت سربض شد . امام عزیز بعیادتش رفت و فرمود ای یعقوب اگر بهبودی تو بوسیله مال ممکن است حاضرم سلطنتم را در راه تو خرج کنم و اگر بفدیه جان تو سالم میماند حاضرم فرزندم را در راه تو فدا کنم (۳) ولی مرضش روز بروز شدت یافت و در تاریخ چهارم ذی الحجه ۳۸۰ دارفانی را وداع گفت . امام عزیز از وفات او خیلی متأثر گردید علماء و شعراء در ماتمش گریه و زاری کردند . ابن خالکان میگوید که تقریباً صد شاعر در مرگش مرثیه گفتند و بهر نفر از آنها نیز از طرف امام صله داده شد .

۷ - سیدنا احمد حمید الدین عبدالله کرمانی .

در قرن پنجم هجری در عالم اسلام علوم فاسفه رو بترقی بود و فلاسفه بزرگ مانند الفارابی و ابن سینا شهرت فراوان داشتند . در همین زمان ادبیات فاطمی ما را به فیلسوف دیگری بنام سیدنا کرمانی متوجه مینماید که ناشی در تاریخ اسلام تاکنون مخفی مانده است . سیدنا حمید الدین یکی از دعوت کنندگان فیلسوفی بود که تصانیف خود را با نهایت فصاحت مینگاشت و دین حق را با دلائل فلسفی اثبات کرد .

افکارش بسیار عالی و مبلفی بلند پایه بود . فاسفه او همانطور که حاسی و حافظ مذهب بود علوم دیگر را نیز حفظ مینمود و آنرا برای ترویج دین بکار میرد .

۱- خطط مقریزی ۲/۲ - ۲- عیون الاخبار جلد ششم ۳- خطط مقریزی ۲/۲

سیدنا کرمانی از اهل کرمان و معروف به حجة العراقین بود . در زمان حاکم بمصر آمد و در خدمت او بود . افکار فلسفی وی او را بطرف ترقی سوق داد . سیدنا ادریس عمادالدین نوشته های او را مجموعاً نوزده جلد بنویسد (۱) که ما ذیلاً نام برخی از آنها را ذکر میکنیم .

کتاب المصاییح فی اثبات الامة - این کتاب مشتمل بر دو مقاله و چهارده مصاییح است و دارای یکصد و پنج دلیل میباشد در مقاله اول در اثبات صانع و اثبات نفس و موضوع ثواب و عذاب و ضروریات تأویل صحبت مینماید . در مقاله دوم در پیرامون عصمت امام و امامت اسمعیل بن جعفر و انتقال امامت در ذریه او بحث مینماید . در زمان حاکم فرقه « دروزی » پیداشدند .

کتاب الاقوال الذهبیه - مجموعه ای است که مطالبش راجع به امامت نوشته شده است . سیدنا ابوحاتم الرازی در رد محمد بن زکریا رازی کتابی نوشت که سیدنا حمیدالدین آنرا تکمیل نمود . در موضوع عقیده راجع بمابعد الطبیعه نیز سیدنا حمیدالدین کتابی بنام « الریاض » نوشت و در آن از اختلافی که بین سیدنا ابوحاتم رازی و سیدنا ابویعقوب السبختانی در مورد کتاب المحصول تصنیف نسفی بوجود آمده بود رد کرد .

این کتاب مشتمل برده باب است که در موضوعهای نفس ، حرکات ، اقسام عالم ، قضا و قدر ، توحید و مبداء بحث مینماید .

یکی از ادبای عرب بنام الجاحظ انتقاداتی بر بعضی از گفته های حضرت علی علیه السلام نموده بود و سیدنا حمیدالدین در جوابش کتابی بنام « معاصم الهدی » نوشت . از تصنیفات مهم او کتاب « راحة العقل » است و از این کتاب میتوان پی به افکار فلسفی سیدنا حمیدالدین برد .

اگر از وی جزاین تألیف هم باقی نمانده بود باز هم از متفکرین بزرگ روزگار خود بشمار میرفت . در این کتاب موضوع های عالم امر و عالم خلق و عالم دین را با دلایل بسیار و واضحی شرح میدهد . و مدعی است که تمام این مطالب با قانون

(میزان الدیاته) ارتباط دارد . ضمناً مطالب مهمی مانند توحید . عقل . نفس . رسالت . وصایت و امامت . افلاک دهگانه . (ارکان چهارگانه ، طبیعت . نفس نامیه . نفس حسیه . نفس ناطقه) . دوران هفتگانه قیامت وبعث را در این کتاب مورد بحث قرار داده و ثابت کرده است که امر این دعوت بر آفاق و انفس مشهود است . این کتاب در سال ۴۱۳ هجری نوشته شده است^(۱)

۸- سیدنا المؤید فی الدین ابو نصر هبة الله بن الموصی بن علی بن محمد الشیرازی الهملانی .

سیدنا مؤید الشیرازی در قرن چهارم هجری در شهر شیراز بدنیا آمد . پدرش در زمان حاکمی حجة در فارس بود^(۲) . تعلیم و تربیتش در سایه پدر و از طفولیت علوم فاطمی بوی آموخته شد . از آرزوهای پدرش بود که فرزندش بتواند مقام اورا حفظ کند بعد از پدر در شیراز به امر دعوت مشغول شد . و با کوششهای فراوان او مردم بیشتر بمذهب اسمعیلیه گرویدند .

ابو کالیجار البویهی با او عداوت ورزید ولی سیدنا چنان با حسن اخلاق با او پیش آمد که پس از چندی دعوت اسمعیلیه را پذیرفت . در دربار سلطان با عده ای از علمای شیعه و سنی و معتزله مناظره نمود و برتری دانش خویش را بر آنها ثابت نمود . علوم اهل بیت و فقه فاطمی را بسلطان تعلیم میداد و در سلطنت او علناً به امر تبلیغ میپرداخت . در شهر اهواز مسجد ویرانی را تعمیر و بر روی محراب آن اساسی ائمه را نقش نمود . در این مسجد اذان بطریق اهل تشیع (حی علی خیر العمل) معمول شد و هر جمعه بنام امام المستنصر بالله خلیفه فاطمی خطبه میخواندند . اهل تسنن از این رویه و کار سیدنا المؤید بدربار خلیفه عباسی شکایت بردند . سلطان از خوف عباسیان تقیه میکرد

۱- Some Unknown Ismaili Authors P.374

۲- نه تنها پدر سیدنا مؤید بلکه آباء و اجداد او در زمان خلفای فاطمی به امور دعوت اشتغال داشتند . در تأیید این موضوع اشعار ذیل در دیوان سیدنا مؤید مندرج است:-

وان ابن موسی و آباؤه معاهد حقهم عامرة
وقد خدموکم و ما نثرت لمواء الفتوح بد ناضرة

وسیدنا مؤید نیز ترك وطن نموده به مصر رفت. بعد از سختیها و مشكلات زیاد در سال ۴۳۷ هجری بشهر قاهره رسید بزرگان دولت مانند تستری و یا زوزی که از علم و کمال سیدنا باخبر بودند از ترس تزلزل مقام خود با توسل به حیلہ های زیاد نمیگذاشتند که بخدمت امام برسند. بیش از یکسال برین منوال گذشت وسیدنا در این اندیشه بود که مباد از این سفر پر زحمت منظورش حاصل نشود و زمانی با خود میگفت من مانند پروانه ای بسوی آن شمع می آمده ام که در هفت حجاب پنهان است. هنگامی باین خیال خود را خوش میداشت که آن شمع نورانی با وجود پنهانی بودنش در هفت حجاب از حال او آگاه است و به آرزوهایش دانا. زمانی میگفت که من در امر دعوت صمیمانه خدمت نموده ام پس چگونه ممکن است که من از این نور محروم مانم. شاید مرا مورد امتحان قرار داده اند؟ وجه خوب است که از عهده این آزمایش بخوبی برآیم. آخر الامر این وضع سپری شده و به پیشگاه امامت مستنصری باریافت. امام مستنصر بنام او نامه نوشت تا در میان مردم به نشر علوم اهل بیت بپردازد. از این نامه پیداست که سیدنا در نزد امام چه مقام و منزلت بزرگی را دارا بوده است این چند شعر نمونه از آن نامه است

یا حجة مشهورة فی الوری	و طود علم اعجز الرقی
شیعتنا قد عدموا رشدهم	فی الغرب یاصاح وفی المشرق
فانشر لهم ماشئت من علمنا	وکن لهم کالوالد المشفق
ان کنت فی دعوتنا آخر	لا فقد تجاوزت مدی السبق
مثلک لا یوجد فیمن مضی	من سائر الناس ولا من بقی

ترجمه - ای حجت مشهور آفاق وای کوه علمی که بالا روندگان را عاجز میکنی. شیعیان ما در شرق و غرب سرگردانند تو مانند پدری مهربان علم ما را در میان آنان رواج ده. هر چند که تو در امر دعوت مؤخری ولی از گذشتگان سبقت گرفته ای. از گذشته گان و از ماندگان کسی همانند تو نیست.

سیدنا مؤید «باب الابواب» امام مستنصر بود. چه که از او از لحاظ علم و فضیلت شخص جامع و در بیان اظهارات و افکار و قدرت بیان و فصاحت و بلاغت

کم نظیر بود. در ادبیات عرب بد طولانی داشت. و از بحثی که راجع به تحریم گوشت با ابوالعلاء معری نموده آشکار است^(۱) ابوالعلاء معترف به قابلیت او بود. چنانکه در یکی از گفته‌های خود میگوید: «حجّه‌های تو غالب آمد اگر با فلاطون یا ارسطو هم بحث میکردی یقیناً آنان را شکست میدادی^(۲)». کسانی که از مقام شعری و فلسفی ابوالعلاء با اطلاعند میتوانند که از این نکته پی به بلندی مقام سیدنا مؤید برند. علاوه بر این در دربار سلطان ابوکالیجار البویه با عده‌ای از علمای شیعه و سنی و معتزله مناظره و بحث نموده و همه را شکست داد. همچنین ثغوری و ابن راوندی هم در بحث با وی قاصر آمده‌اند.

او استاد ناصر خسرو شاعر مشهور فارسی زبان بود. ناصر در اشعار خویش او را میستاید. علوم اهل بیت را بسیدنا ملک بن مالک تعلیم داد و از این لحاظ به استادی خود در امر دعوت به مردمان یمن و هند هم افتخار یافت و از تصنیفات مهم و مشهور وی کتابی است بنام «المجالس المؤیّده». این کتاب مجموعه‌ای است از مجالسی که در محافل راجع بعلم تأویل بیان کرده است. از این مجالس معلوم میشود که سیدنا مؤید در امر دعوت چه مقام بلندی را حائز بوده است.

این کتاب مانند تأویل کتاب «دعائم الاسلام» که تأویل در علم فقه نوشته شده است معتبر میباشد. تمام کسانی که بعد از تألیف این کتاب در علم فقه و تأویل چیزی نوشته‌اند از این تصنیف نقل قول و اقتباس نموده‌اند. طرز استدلال و طریقه بیان مطالب سیدنا بسیار قابل تقدیر و توجه است. بطوریکه در ضمن علوم الهی در پیرامون مضامینی مانند وجود خدا، توحید، روح، حشر و نشر، ثواب و عذاب، بحث نموده است. و درباره موجودات عالم و تفریق مجردات گفته‌های منطقی و فلسفی و طرز استدلال وی تقریباً اختصاص بخودش دارد.

علماء و محققین آگاهند که تأویل هم یکی از علوم بلند پایه قرآن است. سیدنا مؤید باندازه‌ای در این علم ماهر و بخوبی از عهده برآمده است که قسمت

۱- ترجمه مناظران با انگلیسی تألیف پرفسور مارگولث ص ۱۹۲

۲- معجم الادباء ۴/۳۰۴

ادبی را هم در آن ملحوظ داشته است اشخاصی که با ادبیات عرب آشنائی کامل نداشته باشند نمیتوانند از لطائف نوشته های وی بهره مند شوند. مسائل بسیار دقیق را در همین تألیف خویش حل و عوام فهم نموده است. محور دانش او در تأویل اغلب بر همان قانون مثل و تشبیه دور میزند. از این رو هر موضوعی کاملاً واضح و روشن بیان شده است و تشبیهات و تمثیلات او با عقل مقرون میباشد.

سیدنا علاء بر علم نگارش تأویل در فن تاریخ نویسی هم مقام بلندی را داشت. از کتاب «السیرة المؤیّدة» این امر بخوبی آشکار است که نامبرده نه فقط در دنیای علم و ادب، بلکه در میدان سیاست هم مقام بلندی را دارا بوده است.

سیدنا مؤید گذشته از اینکه ادیبی کم نظیر بود، شاعری بلند پایه نیز بشمار میرفت. دیوان او مشتمل بر قصاید زیادی است که در اغلب آن قصاید راجع به عقاید فاطمیان و دعوت آنها صحبت نموده است. سیدنا علاء بر ادبیات عرب، در زبان فارسی نیز تسلط داشت. ولی بر عکس ناصر خسرو بیشتر تصنیفات وی بزبان عربی است. تنها کتابی که بزبان فارسی از او باقی مانده است «بنیاد تأویل» است که گویا ترجمه از کتاب «اساس التأویل» سیدنا قاضی است. اشعار بسیاری هم بفارسی سروده است.

سیدنا مؤید ادیب، شاعر، مورخ و دانشمند زمان خود بوده. ولی تمام این کمالات و فضائل وی تحت الشعاع یک هنر وی بود. و آن این بود که او بهترین مبلغ و دانشمندترین علمای اهل بیت شناخته میشد. در سال ۴۷۰ هجری وفات یافت و امام مستنصر بر جنازه او نماز گذارد و در دارالعلم مصر نیز بـخاک سپرده شد.^(۲)

۹ - سیدنا ناصر خسرو

نام اصلیش ابو معین حمیدالدین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی است. در سفرنامه خود خویش را بنام معین ناصر خسرو نامیده است. وطنش خراسان لقبش حجة یا حجة خراسانی است. قبل از قبول دعوت فاطمی در شهر خراسان وزیر بود^(۳) تحصیلات وی چندان زیاد نبود ولی در اثر ذهن روشنی که داشت به علوم بسیاری راه یافت، فلسفه را بسیار دوست میداشت، و اغلب بمطالعه کتب سقراط و افلاطون

وارسطو میپرداخت. بعد از سیر و سیاحت تمام بلاد اسلامی در سال ۴۳۹ هجری یعنی دو سال بعد از ورود استادش سیدنا مؤید به مصر رسید. شش سال بفراتر گرفتن علوم باطنی در نزد سیدنا مؤید مشغول بود^(۱) در بیست و ششم جمادی الآخر ۴۴۴ هجری به وطن خویش مراجعت کرد و در آنجا به امر دعوت مشغول شد. حسن بن صباح در نتیجه تبلیغات وی بمذهب اسماعیلیه گروید^(۲) در سال ۴۸۰ هجری در سن ۸۶ سالگی بدرود حیات گفت^(۳) حکیم ناصر خسرو را نمیتوان از علمای دعوت بشمار آورد. زیرا آثار وی عموماً در راه ترویج فلسفه و عرفان میباشد و تألیفات وی بزبان فارسی است.

تصنیفات و تألیفات ناصر خسرو بسیار است که از همه معروفتر سفرنامه اوست. در این کتاب اوضاع ممالک و وقایعی را که دیده است شرح میدهد.

عظمت شهر قاهره و رفاه مردم مصر و ترقی صنایع و امور مملکت داری و معاملات تجارتی و اوضاع دین و شریعت را مورد بحث قرار داده است. نامبرده با وجود اینکه شهرهای بزرگ و خوش آب و هوای دیگر را در عراق و ایران و غیره دیده است مع هذا شهر قاهره بنظرش از همه شهرها بهتر جلوه گر شده است. در سفرنامه خود امام مستنصر و سیدنا مؤید و سیدنا القاضی النعمان را مدح کرده است.

در «کتاب وجه دین» او شایعاتی است از کتب «دعائم الاسلام» و «اساس-التأویل» و «تأویل الزکوة» و «المجالس المؤیدیه» در این کتاب از زاد المسافرین خود بطور اختصار نام میبرد که آنهم مختصری است از کتاب «راحة العقل» برای مطالعه عموم از ذکر بعضی از اصطلاحات اسماعیلی پرهیز و از اساسی برخی از عناصر فاطمی صرف نظر شده است. از اینرو این کتاب تا به امروز در نزد اقوام دیگر هم محفوظ مانده است. مضامینی که در این کتاب مورد بحث واقع شده اند جمعیاً ۲۷ موضوع است که مهمترین آنها عبارتند از ماده. زمان. مکان. حرکت. عقل. روح. نفس و غیره. در برخی از فصول این کتاب برگفته های محمد بن ذکریا رازی انتقاد شده است.

در کتاب «خوان الاخوان» هم راجع بمطالب فوق از کتاب زاد المسافرین

۱- دیوان ناصر خسرو ص ۳۱۳-۳۱۴ ۲- اولیری ص ۲۰۹

۳- ایوانو مینوید که ناصر خسرو یکی از سالهای ۶۰۵-۶۰۶ و ۶۰۷ وفات نموده است.

اسم میبرد. در این کتاب سعی شده است که بجای اصطلاحات عربی حتی المقدور کلمات فارسی بکار رود. حتی اقتباسات عربی آنهم بفارسی ترجمه شده است.^(۱)

در این کتاب حکیم ناصر خسرو از کتابهای دیگر خود بنام «مصبح» «مفتاح» «دلایل» «دلیل المتحرین» و «گشایش و رهایش» یاد میکند. از کتابهای عربی بنام «سوس البقاء» و «رسالة الباهره» و «کشف المحجوب» نام میبرد.

قصائد ناصر خسرو تقریباً همه بیک شیوه سروده شده اند یعنی ابتدا از عالم فطرت صحبت مینماید و بعد راجع بانقلابات زمانه و سپس بمدح امام مستنصر میپردازد و پس از آن بطلب حسن سلوک و دعا بحق امام گفتگو میکند و در دو قصیده خود از استاد خویش میدنا مؤید توصیف مینماید.

علاوه بر دیوان، حکیم ناصر خسرو صاحب دو منظومه دیگر است که یکی بنام «روشنائی نامه» و دیگری بنام «سعادت نامه» معروفست. شماره تألیفات حکیم ناصر خسرو تقریباً زیاد است.^(۲)

۱- حکیم ناصر خسرو یکی از ادبای با افتخار زبان فارسی است. آقای سید حسن تقی زاده در سال ۱۹۲۹ دیوان وی را چاپ و منتشر نموده است. جناب آقای تقی زاده از روی دیوان ناصر خسرو که از دیوان دو شاعر یعنی و عنصری و بزرگتر است نتیجه میگیرد که بایستی در عربی هم دارای دیوانی باشد. و این فرضیه ممکن است صحیح باشد که حکیم دارای دیوان دیگری بوده است.

۲- دیوان حکیم ناصر خسرو ص ۱۷۶.

تصنیفات دعوت

تاریخ برایین مطلب گواه است که دردوره فاطمیان تا چه اندازه بحفظ کتب وتشکیل کتابخانه‌ها میکوشیدند. علماء و فضلائى که درسایه علوم فاطمیان پرورش یافته بودند باتالیفات وتصنیفات خود کتب زیادى را بکتابخانه‌های آزمان افزودند. در این فصل بذکر آن کتابهائی پرداخته میشود که بقلم دعاة و باعلمای دعوت نوشته شده است. دعائى که دریمن وهندوستان بودند باوجود اوضاع نامساعد آزمان، توانستند علوم و ادبیات فاطمیان را تا حدی از آسیب حوادث مصون دارند. در عهد امام مستعلی و امام آمر یعنی هنگامیکه خلافت فاطمیان رو بزوال بود آثار و علوم و ادبیات فاطمیان به یمن منتقل گردید، و در آنجا از طرف دعاة محافظت میشد، اگر بواسطه دوران دیشی ائمه فاطمى و هدایت آنان نمیبود امروز از ادبیات فاطمیان بهره‌ای نداشتیم. اغتشاشی که در زمان مستنصر بالله روی داد باحملات واستیلای صلاح الدین ایوبی اغلب آن کتابخانه‌ها یاطعمه حریق و یا به دریا ریخته شد امروز درمصر «تل الکتاب» از آن خرابکاریهای ناروای تاریخی حکایت مینماید.

دریمن وهندوستان باوجود مظالمی که بر دعاة میشد بازهم در حفظ کتب میکوشیدند، و ما امروز میتوانیم از آن ذخیره یعنی بقیه آن کتب گرانها استفاده نمائیم. نه تنها علماء دعوت از آن دعاة تقدیر میکنند بلکه مورخین ومستشرقینی که از کتب ایشان استفاده نموده اند بکوشش وزحمات آنان در علوم مختلف معترف اند. کتب ذیل عبارتند از همان کتب دعوتیکه در زمان فاطمیان نوشته شده است:

- ۱- داعی ابوعلی که اسم اصلیش حسین بن احمد بن داود بن محمد بود و در چهاردهم ربیع الاول سال ۳۲۱ هجری وفات نمود. از تالیفات او کتاب مشهور «اسمات الاسلام» است که در شریعت نوشته شده و در اثبات تأویل است.
- ۲- سیدنا ابو حاتم بن حمدان رازی که وفاتش بسال ۳۲۲ هجری اتفاق

افتاده و از تألیفات وی کتاب ۱- الزینة است که راجع به جغرافیا و احوال ملل می باشد .
 ۲- اعلام النبوة که در فلسفه اسماعیلی است . ۳- کتاب الجامع که در علم فقه نوشته شده . ۴- کتاب الاصلاح که راجع به آن سیدنا حمید الدین کرمانی در کتاب خود الرياض شرحی بر آن نوشته است .

۳- سیدنا ابو یعقوب اسحاق بن احمد المجستانی که در سال ۳۳۱ هجری

در بخارا شهید شد و از تألیفات وی آنچه به جامانده است عبارتند از : ۱- اساس الدعوة .
 ۲- کشف المحجوب . ۳- تأویل الشرایع . ۴- سوس البقاء . ۵- رسالة الباهرة .
 ۶- کتاب الافتخار که مشتمل است بر ۱۷ باب : (۱) التوحید . (۲) امر الله .
 (۳) الاصلین . (۴) الجد والفتح والخیال . (۵) الحروف السبعة العلویة . (۶) الرسالة .
 (۷) الوصایة . (۸) الامامة . (۹) القيامة . (۱۰) البعث . (۱۱) الثواب والعقاب . (۱۲) ما أخذ التأویل من القرآن . (۱۳) الوضوء والطهارة . (۱۴) الصلوة .
 (۱۵) الزکوة . (۱۶) الصوم . (۱۷) الحج الى بیت الله . ۷- اثبات النبوة که مشتمل بر هفت مقاله : (۱) التفاوت الموجود فی المخلوقین . (۲) وجوب الرسالة .
 (۳) اثبات النبوة من جهة الاشياء الطبيعية . (۴) اثبات النبوة من جهة الاشياء الروحانية . (۵) الانبياء كانوا متفقين فی الحقائق وكانوا مختلفين فی الظواهر .
 (۶) کمیات ادوارهم وما بین کل دور ودور الآخر . (۷) عجائب الموجودات فی القرآن والشریعت والدلائل علی اثبات نبوة محمد ﷺ وهر مقاله منقسم بدوازده فصل است . ۸- الموازین که منقسم بر نوزده جزء است : باری تعالی - الامر - الکلمه - العقل - السابق - الهیولی - النفس - العرش - الصورة - الشمس - القمر و غیره و هر جزئی را میزان مینامند . ۹- کتاب الینایع که مشتمل بر چهل فصل می باشد در مبدء الامر - العقل - النفس - مقصد الخلقیه - انسان - العبادة - فرشته - الجنة - جهنم - الکثرة والوحدة و غیره و هر فصلی بنام ینبوع نامیده میشود . ۱۰- سلم النجاة که در مسأله نبوت و امامت بحث مینماید . ۱۱- کتاب النصره فی شرح مقاله الشیخ الحمید فی کتاب المحصول ۱۲- المقالید فی معنی الامر ۱۳- کتاب مسیات الاحزان . ۱۴- کتاب سرائر المعاد والمعاش . ۱۵- کتاب الوعظ و در اخلاقیات ۱۶- خزینة الادله .

- ۱۷- کتاب الغرائب فی معنی الاکسیر که بنام معرفت الاکسیر هم شناخته شده .
 ۱۸- کتاب مونس القلوب . ۱۹- رساله فی تألیف الارواح . ۲۰- رساله الامن من الحیرات .

۴- سیدنا ابو عبد الله محمد بن احمد النصفی البرذعی که در سال ۳۳۱ هجری با سیدنا ابویعقوب در ترکستان شهید شد تألیفات وی عبارتند از : ۱- کتاب المحصول ۲- کتاب کون العالم ۳- کتاب عنوان الدین ۴- کتاب اموال الشرایع ۵- کتاب الدعوة المنجیه .

۵- سیدنا جعفر بن منصور الیمن که تألیفات معروف وی عبارتند از :
 ۱- تأویل الزکوة . ۲- العالم والغلام . ۳- اسرار النطقاء . ۴- سرائر النطقاء .
 ۵- کتاب الفرائض وحدود الدین . ۶- کتاب الرضاع فی الباطن . ۷- تأویل سورة النساء .
 ۸- تأویل الحروف المعجمه . ۹- الشواهد والبیان فی اثبات مقام امیر المؤمنین والائمة .
 ۱۰- کتاب الکشف . ۱۱- سیره ابی القاسم بن فرح . ۱۲- کتاب الفترات والقرانات .
 ۶- امام ابو الظاهر اسماعیل المنصور بالله که در ۲ شوال سال ۳۴۱ هجری وفات نمود از تألیفات وی عبارتند از : ۱- تثبیت الاسامة لمولانا علی ابن ابیطالب ۲- کتاب الوصیه .

۷- امام ابو تمیم معد المعز لدین الله که وفاتش در ربیع الثانی ۳۶۵ هجری اتفاق افتاد تألیفات او عبارتند از : ۱- کتاب تأویل الشریعة ۲- الرسالة الی حسن الاعصم القربطی ۳- الروضة ۴- الرسالة المیجیه ۵- مناجات .
 ۸- سیدنا القاضي النعمان بن محمد که یکی از مشهورترین نویسندگان دوره اقتدار وعظمت فاطمیان بود و در ساه جمادی الآخر سال ۳۶۳ وفات یافت . تألیفات مهم وی عبارتند از : ۱- کتاب الايضاح مشتمل بر ۲۲۰ جزء که (از بین رفته) ۲- مختصر الايضاح که (از بین رفته) ۳- کتاب الاخبار فی الفقه مشتمل بر ۱۳ جزء ۴- مختصر الآثار فیما روی عن الائمة الاطهار ۵- دعائم الاسلام فی ذکر الحلال والحرام والقضایا والاحکام ۶- منهاج الفرائض ۷- الاختصار در فقه ۸- الارجوزة المنتخبه ۹- الاتفاق والافتراق ۱۰- کتاب المختصر

۱۱- کتاب الینبوع . ۱۲- شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار مشتمل بر ۱۶ فصل . ۱۳- قصیده ذات المحن . ۱۴- قصیده ذات المنن (ازین رفته) . ۱۵- کتاب مناقب بنی هاشم و مثالب بنی اسیه . ۱۶- افتتاح الدعوة و ابتداء الدوله . ۱۷- تأویل الدعائم . ۱۸- اساس التأویل . ۱۹- کتاب التوحید و الامامه من خطب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام . ۲۰- اثبات الحقائق فی معرفه توحید الخالق . ۲۱- کتاب حدود المعرفه فی تفسیر القرآن و التنبیہ علی التأویل . ۲۲- کتاب فی الامامه . ۲۳- اختلاف اصول المذاهب . ۲۴- نهج السبیل الی معرفه علم التأویل . ۲۵- کتاب عبادت یوم و لیل (ازین رفته) . ۲۶- کتاب الطهارة مشتمل بر سه جزء طهارت و صلوٰه و خبائث . ۲۷- قصیده المختاره . ۲۸- کتاب الهمه فی آداب اتباع الائمة . ۲۹- الرسالة المصریه فی الرد علی الشافعی (ازین رفته) . ۳۰- کتاب الرد علی احمد سریج البغدادی (ازین رفته) . ۳۱- رساله ذات البیان فی الرد علی ابن قتیبه . ۳۲- دامن الموحز فی الرد علی العتقی (ازین رفته) . ۳۳- کتاب الدعاء مشتمل بر دو جزء . ۳۴- کتاب الحلی و الثیاب . ۳۵- کتاب الشروط (ازین رفته) . ۳۶- کتاب مقامات الائمة (ازین رفته) . ۳۷- کتاب تأویل الرؤیا (ازین رفته) . ۳۸- کتاب الترغیم و التعنیف لمن لم یعلم العلم و یتعاطی التعنیف . ۳۹- کتاب کیفیه الصلوٰه علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم (ازین رفته) . ۴۰- تربیت المؤمنین . ۴۱- کتاب التعقب و الاقیاد . ۴۲- کتاب المجالس و المسائرات المواقف و التوقعات . ۴۳- کتاب معالم الهدی که درپند و اندرز است . ۴۴- کتاب مفاتیح النعمه . ۴۵- کتاب الحروف . ۴۶- کتاب موازه التأویل- کتبی که منسوب بوی دانسته اند عبارتند از : - تقویم الاحکام - سیره الائمة - الراحه و التلی . ۹- المنصور الجوزری که در ۳۵۰ هجری وفات نمود و از تألیفات او سیره الاستاد جوذر در دست است .

۱- الامیر تمیم بن الامام معد المهزلبین الله که بسال ۳۳۷ هجری وفات نمود و از شعرای مشهور دوره فاطمی است و دیوان وی مشتمل بر قصیده و غزلیات و غیره میباشد .

سیدنا ابو الفرج یعقوب بن یوسف بن کلس الوزیر که وفاتش در چهارم ماه

- ذی الحجه ۳۸ هجری اتفاق افتاده و از تألیفات وی کتب ذیل را باید نام برد:
- کتاب الفقه - مناسک الحج الکبیر - کتاب القرائت - کتاب الادیان - کتاب آداب رسول الله - کتاب فی علم الابدان وصلاحها .
- ۱۲ - محمد بن محمد الیمانی که تألیف معروف وی کتاب سیرة جعفر الحاجب در دست است .
- ۱۳ - محمد بن زید و فاتهش بسال ۳۸۶ و در عهد امام عزیز میزیسته است . از تألیفات او کتاب البلاغ میباشد .
- ۱۴ - حسن (یا محسن) بن محمد المهدی (یا شاید المبوذی) که رساله الی جماعة اهلری از تألیفات اوست .
- ۱۵ - سیدنا احمد بن ابراهیم (یا محمد النیسابوری که تألیفات معروف وی عبارتند از:
- کتاب استتار الامام و تفرق الدعاة فی الجزائر لطلبه و استقامه - کتاب الموجزة الکافیة فی آداب الدعاة والحدود - کتاب الظاهرة فی معرفة الدار الآخرة که مشتمل بر هفت باب است .
- ۱۶ - داعی عبدالعزیز بن محمد بن سیدنا قاضی النعمان که ولادتش در سال ۳۵۵ هجری بود و در سال ۴۰۱ هجری بقتل رسید . از تألیفات مهم وی کتاب البلاغ الاکبر و الناموس الاعظم فی اصول الدین مشهور است .
- ۱۷ - سیدنا احمد حمید الدین بن عبدالله کرمانی تاریخ و فاتهش بدرستی معلوم نیست ولی بعد از ۴۱۱ هجری اتفاق افتاده است - از تألیفات وی باید کتب زیر را نامبرد :
- کتاب راحة العقل - کتاب الریاض - کتاب المصاییح فی اثبات الامامة - کتاب تنبیه الهادی و المستهدی که بر ۲۸ باب و ۱۹۶ فصل تقسیم شده است . کتاب معاصم الهدی - کتاب الاصابة فی تفصیل علی صلی الله علی الصحابة - کتاب الاقوال الذهبية - کتاب الوصية - ثلاث عشرة رسالة - رسالة النظم فی مقابلة العوالم لبعضها بعضاً - الرسالة الرضية فی جواب من يقول بقدم الجوهر وحدث الصورة - الرسالة المضیئة فی الامر

والآمر والمأمور - الرسالة اللازمة في صوم شهر رمضان وحينه - الرسالة الروضة في الازل والازلي والازلية - الرسالة الزاهرة - الرسالة الحاوية في الليل والنهار - رساله ای به اسم البشارات بالامام الحاكم بامر الله مشتمل بر چهارده فصل - الرسالة الواعظ - الرسالة الكافية في الرد على الهاروني الحسنی الزیدی - كتاب الخزائن في فنون علم والتأويل .

تألیفات ذیل نیز بنام سیدنا حمید الدین ثبت شده است .

الرسالة الوحيدة في المعاد - رسالة الفهرست - كتاب ميدان العقل - كتاب تاج العقول - كتاب الحقائق - كتاب النقد والالزام - رسالة اكليل النفس وتاجها - كتاب المقابس - رسالة المغاوز - الرسالة التأويلية - المجالس البغدادية والمصرية - رسالة الشعرى في الخواص .

۱۸ - داعی ابو القوارس احمد بن یعقوب که در زمان امام حاکم میزیسته و از تألیفات وی کتاب الرسالة فی الامامة مشهور است .

۱۹ - حسین بن عامر که او نیز در زمان امام حاکم میزیسته ، از تألیفات وی دیوان و کتاب الارجوزة موجودند .

۲۰ - زید بن محمد نام برده نیز در عهد امام حاکم میزیسته و از تألیفات وی المکنونه که در دو جزء تنظیم شده و معروف است .

۲۱ - سیدنا هبة الله المؤید فی الدین الشیرازی متوفی بسال ۴۷۰ هجری و از تألیفات وی کتب ذیل معروفند : المجالس المؤیدیه که در هشت جلد تنظیم شده و دارای هشتصد مجلس میباشد - دیوان مشتمل بر قصائد - السيرة المؤیدیه که سرگذشت وی از ۴۲۰ تا ۴۵۰ را شامل است شرح المعاد - کتاب الايضاح والتبصیر فی فضل يوم الغدير که در دو باب است - الابتداء والانتهاء - جامع الحقائق فی تحریم اللحم والالبان - نهج العبادة - المسألة والاجوبه - نهج الهداية للمهتدين - بنیاد تأویل - المسائل السبعون (کتاب اخیر الذکر بفارسی ترجمه شده و مترجم مینویسد : « این کتابی است ترجمه کردش بنده خداوند زبان فرمان گذار و سخن گوئی از در سرای خویش بدستوری یا رخدای سخن گویان آن راهجویان الامام المستنصر بالله

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وعلی آبائیه الطاهرین وانبائیه الاکرمین واززبان تازی این کتاب را بپارسی زبان گزارش کرد»).

۲۲- سیدنا المکرّم بن علی بن محمد الصلیحی که صاحب کتاب حدّاثه الارواح است .

۲۳- سیدنا شهریار بن الحسن که در عهد مستنصر بالله میزیسته وداعی الدعاة فارس وکرمان بوده واز تألیفات وی کتب زیر موجودند :
رسالة فی معنی قول الله تعالی إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُبِینًا - رساله فی الرد علی من ینکر العالم الروحانی - قصیده .

۲۴- سیدنا بدر الجمالی که در دوره امام مستنصر بالله میزیسته وصاحب قلم وشمشیر هردو بوده ودر سال ۸۸ هجری وفات نموده وکتاب مشهور المجالس المستنصریه که مشتمل بر ۳۵ مجلس است از تألیفات او است .

۲۵- حسن بن محبوب که در عهد امام مستنصر بالله میزیسته واز شعراء درباری بوده ودیوانی ششمل برقصائد در وصف امام مستنصر بالله وغیره از او باقی است .

۲۶- سیدنا ناصر خسرو که تمام تألیفات وی بزبان فارسی است وفاتش بسال ۴۸۰ هجری اتفاق افتاده واز تألیفات وی: دیوان- روشنائی نامه- سعادت نامه- وجه الدین- زاد المسافرین- سفرنامه - دلائل المتحیرین- خوان الاخوان- مصباح- مفتاح- دلائل- گشایش ورهائش مشهورند . کتب زیر را نیز باونسبت داده اند امدار این خصوص یقین حاصل نیست : کنز الحقائق - هفت باب- اکسیر اعظم - قانون اعظم - دستور اعظم- کتاب المستوفی- تفسیر قرآن - مرآة المحققین- رساله در جواب نود ویک فقره بستان العقل - رساله آفاق وانفس - ارشاد السالکین- رساله در دعوت روحانیون وتسخیر کواکب- اصول ادب- شش فصل سیدنا ناصر- گوهر ریز .

۲۷- سیدنا یحیی بن لهک بن مالک متوفی در ۲۸ ماه جمادی الاخر سال ۵۲۰ هجری وصاحب فی بیان الارض ما علیها من معادن است .

۲۸- امام ابوعلی منصور الامر باحکام الله متوفی در سوم ماه ذی قعدة ۵۲۴

هجری و صاحب دو کتاب یکی بنام رساله الهدایة الامریة و دیگری بنام اکلیمه می باشد .

۲۹- سیدنا محمد بن علی بن ابی یزید که در عهد آمر میزیسته و از تألیفات وی

کتاب المطبخ - وضیاء العقول - و اشعار فی معرفة النفس مشهور است .

۳۰- سیدنا ابوالبرکات بن بشر الحلبی که کتاب مجالس الحکمة وی

معروف است .

۳۱- سیدنا الخطاب بن حسن بن ابی الحفاظ الهمدانی ازداعی الدعاة شهر

یمن و متوفی در ماه صفر ۳۳۰ هـ و صاحب تألیفات زیر است :

کتاب النفس مشتمل بر سه باب در معرفت النفس و ظهور النفس و وجود النفس -

کتاب منیرة البصائر مشتمل بر ده باب که عبارتند از توحید - امامة - ناطق - اساسیت و وصایت -

نقل و معاد - استماله - ثواب و عقاب - عدل - هبوط الی دار العمل و صعود و ارتقاء - کتاب

النعم - رساله فی بیان اعجاز القرآن - کتاب غایة الموالید - دیوان که مشتمل بر ۲ قطعه

و قصیده است - قصیده التیمییه که در آن از فضائل حضرت علی اسیر المؤمنین علیه السلام است .

قرائت و تفسیر

علم قرائت و تفسیر از همان اوائل اسلام در مصر جاری بود ولی در زمان فاطمیان ترقیات درخشانی نمود که در نتیجه توجّهات آنان بود. قرائت قرآن در ابتدا واختتام هر مجلس و محفلی از ضروریات بود و بقاء قرآن انعام و جوائز داده میشد که همین امر موجب ازدیاد عدّه قراء و توجّه مردم بقرائت قرآن شد. اغلب قراء از طرف امام بدریافت جوائز مفتخر میشدند. فاطمیان با وجود عقیده‌ای که بباطن قرآن داشتند نسبت بطواهر قرآن هم نهایت اهتمام بخرج میدادند و در تمام مساجد و مجامع برای قرائت و تفسیر قرآن وسایلی فراهم کرده بودند که هر روزه بر تعداد مفسرین و قراء افزوده میشد. یکی از وظایف ائمه فاطمیان قرائت قرآن بود بطوریکه نحوه قرائت آنان بنام قرائت اهل بیت نامیده میشد. علاوه بر آن اغلب دعا حافظ و قاری قرآن بودند. سیدنا قاضی النعمان اغلب تصانیف خود را به آیات قرآنی ابتداء مینماید و هم چنین از آیات استدلال و شاهد کلام می‌آورد. سیدنا مؤید شیرازی نیز در تمام نوشته هایش و مخصوصاً در کتاب «المجالس» خود از آیات قرآنی دلیل می‌آورد. ابن منجب صیرفی در کتاب «دیوان الرسائل» خود مینویسد که یکی از شرایط ریاست دیوان انشاء نگاری آن بود که حافظ قرآن باشد و نیز احاطه بر علم تفسیر و معانی داشته باشد. فاطمیان علاوه بر تأویل باطنی قرآن بحفظ ظواهر آن نیز همت میگماشتند. در کتاب «اساس التأویل» و تأویل الدعائم و «المجالس المستنصریه» و «المجالس- المؤیدیه» آیات بسیاری از قرآن بطور مفصل تفسیر شده است. این کتب از جمله تألیفاتی است که مخصوص علم تفسیراند در صورتیکه در اغلب کتب تأویل هم مقدمه‌ای از تفسیر و بیان ذکر شده است. اغلب دعا با علویکه از ائمه کسب مینمودند آیات قرآن را نیز تفسیر میکردند. امام معز بقاضی النعمان امر کرد که آن آیاتی را که بیشتر مورد نصیحت و راهنمایی جامعه بود تفسیر و توضیح نماید. قاضی النعمان بر حسب فرموده امام عمل نمود بطوریکه بقدری سورد توجه امام واقع گردید که او را جایزه و انعام

کرامت فرمود. این امر خود موجب تشویق قاضی النعمان شد و در این کار بیشتر توجه و صرف وقت نمود تا بجائیکه فقط تفسیر سوره «المائدة» را در ششصد صفحه نوشت. از همین مثال روشن است که ائمه کرام تا چه حد بی‌علوم قرآنی و آداب دین سبیل اسلام توجه داشتند.

علاوه بر این در عهد فاطمیان قراء و مفسرین دانشمندی وجود داشتند که از خود کتب و تالیفاتی در علم قرائت و تفسیر باقی گذاشته‌اند. عبدالعزیز علی بن محمد بن اسحاق البصری که بنام «ابن الامام» مشهور است یکی از قاریان معروف زمان خود بوده است. نامبرده علوم را از ابوبکر بن عبدالله بن مالک آموخت و سپس دانشمندان بزرگی مانند طاهر بن غلبون و مکی ابن ابی طالب از محضر او استفاده بینمودند. وفاتش در سال ۳۸۱ هجری اتفاق افتاد^(۱) صاحب کتاب «شذرات الذهب» مینویسد که محمد بن زبان و ابن قریه و ابوبکر بن سیف از شاگردان او بودند^(۲).

ابوبکر الادفوی محمد بن علی بن احمد المصری یکی از قاریان و نحویان زمان خود بود نامبرده از ابوجعفر النحاس نحوی^(۳) و ابوعالم المظفر علوم قرآن را فرا گرفت و رئیس قراء و علماء زمان خود در مصر بود کتاب تفسیر «الاستفتاء فی علوم القرآن» را در یکصد و بیست جلد تألیف کرد و در ربیع الاول سال ۳۸۷ هجری وفات نمود^(۴) سیوطی سال وفاتش را ۳۸۸ هجری نوشته است^(۵).

فارس بن احمد بن موسی بن عمران از قاریان بنام بود. تألیف وی در علم قرائت بنام «المنشاء فی القراءة الثمان» معروف است. وفاتش را در سال ۴۰۰ هجری نوشته‌اند^(۶). عبدالجبار بن احمد الطرطوسی از قراء معروف زمان خود بود و نیز سمت استادی بر ابوالظاهر اسمعیل داشت. کتاب «المجتبی فی القراءة» تألیف او در علم قرائت از کتب معروف است. وفاتش در ۴۰۲ هجری اتفاق افتاده است^(۷).

ابوالحسن علی بن ابراهیم از قراء و علمای زبردست زمان خود بوده و از ابوجعفر النحاس و بعضی از علمای مغرب زمین کسب علم نموده و شاگردان بسیاری هم

۱- حسن المعاضره ۱/۲۸۰ - ۲- شذرات الذهب ۳/۱۰۱ - ۳- ادب الکتاب

۴- شذرات الذهب ۳/۱۰۱ - ۵- حسن المعاضره ۱/۲۸۰ - ۶- حسن المعاضره ۱/۲۸۶

۷- حسن المعاضره ۱/۲۸۷

داشته است. تألیفات وی زیاد و از آن جمله اند: ۱- البرهان فی تفسیر القرآن مشتمل بر سی جلد ۲- علوم القرآن که در ده جلد تنظیم شده ۳- کتاب الموضح فی النحو که اسماعیل بن خلف الصقلی المقرئ که از شاگردان او بوده است در کتاب خود بنام « اعراب القرائة » از آن یاد میکند. وفاتش بسال ۴۳ هجری است^(۱). از حافظ سلفی روایت شده است^(۲) که عثمان بن علی بن عمر السرقوسی الصقلی یکی از ماهرین علم نحو و لغت بوده و نامبرده از شاگردان ابن الفحام و دارای تألیفات زیاد است.

۱- ابن خلکان ۲۲۲^۱ ۲- یاقوت الحموی ۱۶۵^۶

حدیث

ائمہ فاطمی همانطور که بعلم قرائت و تفسیر توجه داشتند برای صحت و سقم احادیث هم اهتمام میورزیدند از این رو آنچه را که دعاة مینوشتند بدقت ملاحظه مینمودند. سیدنا قاضی النعمان در کتاب شرح الاخبار خود احادیثی را که مورد تصدیق امام واقع شده است درج نموده و از احادیثی که صحت و سقم آنها معلوم نبوده اند صرف نظر کرده است مثلاً بعضی از روایاتی که در شأن حضرت علی علیه السلام گفته شده بود بواسطه در دست نبودن سند صحت آنها از درج در کتاب خودداری نموده است. در کتاب دیگر خود بنام «المناقب والمثالب» فقط بروایات صحیح و احادیث معتبر پرداخته است. در کتاب «دعائم الاسلام» خود نیز فقط به ذکر آن احادیث و روایاتی که با آیات قرآنی تطبیق شده اشاره نموده است. در زمان سلطنت فاطمیان محدثین فرق دیگر هم در راه اشاعه علم حدیث، خدمات بزرگی انجام داده اند. ابوبکر محمد بن علی بن حسن مصری که در سال ۲۸۲ هجری تولد یافته از زبان نسائی و ابوعلی حدیث های معتبر اخذ نموده و وفاتش در سال ۳۶۹ هجری بوده است. از معاصرین وی حسن بن رشیق ابوبکر محمد العسکری مصری هم از نسائی روایت میکند. بعداً دارقطنی و عبدالغنی بن سعید از او نقل حدیث میکنند. ابن الطحان در تاریخ خود مینویسد که: «من کسی را دانشمندتر از او در علم حدیث ندیده ام». حسن بن رشیق در سال ۲۸۳ هجری متولد و در سال ۳۷۰ هجری وفات نمود.

ابوالفتح عبدالواحد بن محمد معروف به ابن مسرور البلخی نیز از محدثین زبردست بود. وی از ابن سعید بن یونس نقل میکند و عبدالغنی ابن سعید هم از او نقل روایت میکند. نامبرده پس از مدت طولانی که در مصر بود در سال ۳۷۸ هجری وفات نمود.

ابو محمد عبدالغنی بن سعید از زیدی در سال ۳۳۳ هجری متولد شد و بعد از

پنج سال یعنی در سال ۳۳۸ پدرش وفات نمود ، نامبرده از حمزة بن محمد معروف به ابوالقاسم الکنانی المصری و ابوبکر محمد العسکری و ابن مسرور البلخی و دارقطنی نقل حدیث میکند . از دارقطنی پرسیدند که در علم حدیث کسی را فاضل دیده‌ای یا نه ؟ جواب داد که جوانی را در مصر سراغ دارم که آتش پاره ایست و به نام عبدالغنی معروف است . هنگامیکه دارقطنی از مصر کوچ میکرد به مشایعینی که از رفتن او اظهار تأسف نمودند تسلی میداد که سن جانشینی مثل عبدالغنی برای شما میگذارم . عبدالغنی کتابی به نام « المؤلف والمختلف » نوشت و به خدمت دارقطنی آورد . دارقطنی باو گفت بخوان ، جواب داد چگونه بخوانم و حال آنکه این علوم از طرف خود شمامست ، دارقطنی فرمود که در جمع آوری متفرقات خدمت بزرگی را انجام داده‌ای ، ^۱ همیشه دارقطنی میگفت که مانند عبدالغنی علامه‌ای پیدا نشده است ^۲ .

این محدث شهیر با ابواسامة جناده عالم علم لغت و ابوعلی الانطاکی که در ترائت قرآن به نام بود ، روابط دوستانه داشته است . این سه نفر همیشه در دارالعلم دور هم جمع میشدند و به نقل احادیث میپرداختند . امام حاکم نسبت به آنان مهربان و علاقه‌مند بود و هنگامی که بنای جامعه الازهر را گذاشت عبدالغنی را به سرپرستی آن گمارد . کتاب المؤلف والمختلف او در سال ۱۳۲۶ هجری در هندوستان بطبع رسید . نامبرده در ماه صفر ۹۰۴ دارقطنی را وداع گفت ^۳ .

در اواخر خلافت فاطمیان یکی از مشهورترین محدثین به نام حافظ السلفی که بسیار پرهیزکار بود و در علم حدیث و روایت نیز دست داشت پدید آمد ^۴ . و برای کسب علم وجستجو احادیث صحیح به اغلب ممالک اسلامی سفر نموده و با فضلا و مشایخ ملاقات کرده از محضرشان بهره کافی میبرد . در بیشتر مسافرتها باپای

۱ - ابن خلکان ۴۰۵^۱ ۲ - النجوم الزاهرة ۴۴۴^۲ ۳ - النجوم الزاهرة ۱۷۹^۳

۴ - من المعاصرة ۱۰۰^۴

پیاده طی مسافت مینمود^۱. در بغداد در خدمت ابوالحسن الهراس علوم فقه را تحصیل کرد و از خطیب تبریزی علم لغت آموخت. سپس به دمشق رفت و از علمای آنجا نیز استفاده نمود. آخر الامر در سال ۵۲۱ هجری به شهر اسکندریه رفت و در آنجا اقامت دائم اختیار نمود و مردم از دانش و فضل او مستفیض میشدند. در سال ۵۴۶ هجری هنگامیکه در اسکندریه وزیر عادل ابوالحسن علی بن السلار مدرسه‌ای بنا کرد، امور اداره مدرسه را به او سپرد^۲. از مسافت‌های بعیده مردم برای شنیدن احادیث به نزد او میشتافتند. جمال الدین عبدالرحمن بن حفص الصغراوی الاسکندری و حافظ ابوالحسن علی بن فاضل السوری و حافظ شرف الدین اسکندری و غیره از شاگردان او بودند. هنگامیکه ابوحامد الغزالی به اسکندریه رفت در خصوص بعضی از احادیث با او بحث نمود. تصنیفات وی زیاد است و دارای ذوق شعر و ادب هم بوده به طوریکه بعضی از اشعار او تا بحال باقی مانده است. وفاتش بسال ۵۷۶ هجری اتفاق افتاد و عمر او را بیش از یکصد و پنج سال گفته اند.

نام اصلی محمد بن العربی الاندلسی، حافظ ابوبکر محمد بن عبدالله بوده است. نامبرده به مصر و اسکندریه سفر نموده و با علمای حدیث بحث مینمود. محدثین مصری اغلب احادیث را از او نقل میکنند. در سال ۴۹۳ هجری به وطن اصلیش اندلس مراجعت نمود^۳. ابوالفضل محمد بن طاهر المقدسی برای تحقیق در حدیث مسافرتهاى زیاد به حجاز و شام و مصر و ایران نموده است. وفاتش در سال ۵۰۷ هجری در بغداد اتفاق افتاده است^۴.

۱ - النجوم الزاهرة ۸۷/۶ - ۲ - ابن خلکان ۴۱/۱ - ۳ - ابن خلکان ۴۸۹/۱

۴ - ابن خلکان ۴۸۱/۱

فقه

ترقی علم فقه در زمان فاطمیان قابل توجه و تمجید است . کتبی که در این علم در دوره فاطمیان نوشته شده بی نظیر و گرانبها است .

سیدنا قاضی النعمان یکی از فقهای ناسی آن عهد است که کتاب او به نام - « دعائم الاسلام » نه فقط مورد استفاده شیعه اسمعیلیه بلکه مورد توجه شیعیان اثنی عشری هم هست . مذهب اسلام بدون شک یک مجموعه دستور حیات روحانی و زندگی است لیکن تا آنموقع کتابی نبود که آن دستورات آسمانی را به طور تفصیل توضیح داده و احکام قرآن را شرح دهد . کتاب « دعائم الاسلام » خدمات گرانبهایی به عالم اسلام نموده است . در این کتاب احادیث و سنت را به خوبی تشریح و وظایف و عبادات را بیان مینماید . احادیث و سنت در تفسیر قرآن اهمیت زیاد دارد و به سبب آن است که کمال عظمت قرآن را درك میتوان کرد انمه فاطمی علم را از - خاندان نبوت به ارث داشتند . این کتاب سیدنا قاضی النعمان و سایر تألیفات او به خوبی ثابت مینماید که قرآن به خودی خود یک دستور جامع و سایر احکام سنت توضیح برآن است . به طوریکه جدا شدن قرآن از احکام سنت نبوی غیر ممکن است . سیدنا القاضی النعمان در زیر نظر امام قرآن را اصل قرار داده و با کمک احادیث و روایات به طوری احکام فقه را استنباط نمود که بعدها علماء دعوت از کتاب « دعائم الاسلام » در تألیفات خود استفاده بسیار نمودند چنانکه شیخ ابراهیم سیفی از باب النکاح آن کتابی به نام کتاب « النجاح فی معرفه احکام النکاح » نوشت . کتاب سیدنا در دو جلد است که در موضوعهای ولایت، طهارت، صلوة، زکوة، جهاد، حج، نکاح، و طلاق و غیره نوشته شده است . کتاب دیگری بنام « الايضاح » دارد که در ۲۲ جلد تنظیم شده است . مختصر همین کتاب به نام « مختصر الايضاح » مشهور است . علاوه بر

این دو کتاب کتاب الینبوع ، مختصر الآثار ، کتاب الطهارة ، کتاب المقتصر ، کتاب الاتفاق والافتراق از اوست .

علاوه بر سیدنا قاضی النعمان دو فرزندش به نام ابوالحسین علی وابوعبدالله محمد در رکاب امام معز از مغرب به مصر آمدند و بعد از فوت پدر این دو پسر یکی بعد از دیگری منصب قضاوت یافتند . ابن خلکان میگوید که قاضی ابوالحسین علی عالم متبحر در فقه و ادب و شعر بود ، مسیحی مورخ مشهور در تاریخ خود اشعار را از او نقل میکند . همچنین ابونصور ثعالبی در کتاب یتیمه الدهر ، اشعار چندی از او درج نموده است . وفاتش در ششم رجب ۳۷۳ هجری واقع گردید و بر جنازه او امام عزیز نماز گزارد . بعد از وفات قاضی ابوالحسین علی برادرش قاضی ابوعبدالله محمد به جای او نشست . امام عزیز برای او نوشت که اکنون منصب قضاوت بعد از برادر بتو محول میگردد و همیشه این منصب در خانواده شما باقی خواهد بود .^۱ قاضی ابوعبدالله خواهرزاده خود حسین بن علی را معاون خویش قرار داد . ابن خلکان مینویسد که قاضی محمد به اخلاق فاضله آراسته و در علوم فقه باهر بود .^۲ ابن زولاق مورخ مینویسد که من به آن جاه و جلال که قاضی محمد را دیدم هیچ قاضی دیگر را نه در مصر و نه در عراق دارای آن عظمت و جلال ندیدم^۳ ، مردی بود صاحب زهد و تقوی ، شاعر معروف آن زمان عبدالله بن حسن جعفری سمرقندی در اشعار خود او را مدح میکند . وفاتش در تاریخ چهارم صفر ۳۹۹ هجری واقع شد و امام حاکم بر جنازه اش نماز خواند . بعد از وفات قاضی ابوعبدالله محمد خواهرزاده اش قاضی ابوعبدالله حسین به منصب قضاوت تعیین شد^۴ . نامبرده در علم فقه بد طولائی داشت و وی اولین قاضی بود که دارای مرتبه دعوت نیز بود و مجالس تأویلیه را خودش قرائت میکرد . در سال ۳۹۵ هجری در عهد امام حاکم بقتل رسید . بعد از او عبدالعزیز ابن محمد بن نعمان صاحب منصب قضاوت شد و وی در فقه مهارت

۳ - ابن خلکان ۲/ ۱۶۸

۲ - ابن خلکان ۲/ ۱۶۸

۱ - ابن خلکان ۲/ ۱۶۷

۴ - الکندی ص ۹۶

نام داشت. کتاب البلاغ الاکبر و الناموس الاعظم فی اصول دین از اوست. ضمناً متصدی دارالعلم نیز بود. کتاب «اختلاف اصول المذهب» را که از تألیفات جدش سیدنا قاضی النعمان بود تدریس مینمود. او در سال ۴۰۱ هجری بقتل رسید.

علاوه بر این فقهای مشهور در دوره فاطمیان فقهای دیگری نیز سبزیستند مانند سیدنا یعقوب بن کلس که در علم فقه کتب «مختصر الفقه» و «الرسالة الوزیریة» از اوست، تألیفات دیگری هم در علوم فقه در آن زمان شده است که کمال و عروج علم را در آن عهد میرساند.

ائمه فاطمی در راه علم و هنر هرگز تعصب به خرج نمیدادند به طوریکه در سایه عدالت آنان علاوه بر علمای اسمعیلی فضلالی چندی از شیعه اثنی عشری و سنی هم به اوج عظمت و شهرت رسیدند. قائد و سردار معروف جوهر هنگامیکه به مصر وارد شد آزادی مذهب را اعلام نمود. در زمان فاطمیان نه فقط مسلمانان بلکه عده‌ای از یهود و نصاری نیز به مناصب عالییه رسیدند. هر چند که فاطمیان در امر دعوت بسیار همت میگماردند مع هذا کسی را مجبور به قبول این طریقت نمیکردند، اگر آنها با پیروان مذاهب دیگر با سختی و فشار رفتار میکردند هرگز علماء و فضلالی شافعی و مالکی به مصر نمیآمدند. امام معز وقتی مصر را فتح کرد قاضی القضاة مصر آنجا را به نام ابوطاهر در مقام خود باقی گذارد. در صورتیکه اگر طبق رویه فاتحان میخواست رفتار کند میبایستی او را برکنار کرده و سیدنا قاضی النعمان را بجای او بگمارد.

همین تثبیت ابوطاهر در مقام خود میرساند که دولت فاطمی تاچه اندازه نسبت به مذاهب سایر فرق احترام میگذاشته است. امام حاکم برای تدریس فقه مالکی مدرسه‌ای نیز تأسیس نمود و در جامع ازهر هم به علماء و فقهای مذاهب دیگر از تبیل حنفی، حنبلی، مالکی و غیره اجازه تدریس و بحث‌های علمی داده و همچنین به آنها مانند علمای دیگر مقرری می‌پرداخت. امام ظاهر نیز مانند پدرش تدریس اهل سنت را آزاد ساخت. در جامع ازهر و دارالعلم همیشه مجالس مناظره و سباحه

تشکیل میشد. در نتیجه همین رفتار ائمه فاطمی بود که علمای بزرگ شافعی و مالکی از سایر بلاد اسلامی مهاجرت کرده و رو به مصر آوردند.

قاضی ابوالفضل محمد بن احمد بن عیسی از بغداد به مصر آمد
فقه‌های شافعی و در آنجا اقامت گزید و هزاران شاگرد را تعلیم داد و در

سال ۴۱ هجری فوت نمود^۱.

ابوالقاسم نصرین بشرین علی از علماء و محققین فقه شافعی بود که در سال ۷۷ هجری درگذشت^۲. قاضی ابوالحسن علی بن الحسن الموصلی الخلعی در سال ۱۰۰ هجری در مصر متولد شد و در علم فقه ماهر و دارای تألیفات بسیار بود.

ابونصر احمد بن حسن شیرازی تألیفات او را در بیست جلد جمع‌آوری و نام آنرا «الخلعیات» گذاشت، او هرچند یکی از علمای به نام فقه شافعی بود در سال ۱۰۰ هجری منصب قضاوت فاطمیان به وی محول شد و در سال ۱۹۲ هجری دارفانی را وداع کرد، مسجد خلعی در «قرافه» منسوب باوست^۳.

ابوالفتح سلطان بن ابراهیم بن مسلم المقدسی از علمای فقه و از شاگردان شیخ نصر مقدسی بود. در سال ۴۲۲ هجری در بیت المقدس متولد شد و سپس به مصر آمد و در آنجا در سال ۵۱۸ هجری وفات نمود^۴.

ابوالحجاج یوسف بن عبدالعزیز بن علی المیورقی از علمائی بود که در شهر اسکندریه اقامت داشت. در کتاب خود اختلافات بین فقها را توضیح و استدلال کرده است وفاتش در سال ۵۲۳ هجری بود^۵.

علی بن جمیع بن نجالمخزومی مصری مؤلف کتاب الذخایر از شاگردان سلطان بن ابراهیم میباشد. او باوجود اینکه دارای مذهب شافعی بود در سال ۵۴۷ هجری

۱ - حسن المعاصره ۲۲۸

۲ - حسن المعاصره ۲۲۷

۳ - حسن المعاصره ۲۲۷

۴ - حسن المعاصره ۲۲۸

۵ - حسن المعاصره ۲۲۸

به منصب قضاوت رسید و در سال ۵۵۰ هجری وفات نمود^۱. از جمله تألیفات او کتاب « ادب القضاء » و کتاب « الجهر بسمله » است.

ابو محمد عبدالله بن رفاعه بن غدیر السعدی مصری قاضی شهر جیزه و از معاصرین قاضی خلعی بود و در سال ۵۶۱ هجری وفات کرد^۲.

قاضی القضاء با وجود اینکه از پیروان مذهب شافعی بود مقام سرپرستی اداره انشاء را به او واگذار نموده بودند. اینها مطالبی است که عدالت و مساوات دولت فاطمی را کاملاً روشن میسازد. نامبرده دارای دو تألیف یکی بنام « فی مناقب - الامام الشافعی و الاخبار » و دیگری کتاب « الشهاب فی فقه الشافعیه » است^۳.

محمد بن سلیمان که مشهور بابویکر النعال است از فقهای فقههای مالکی مشهور مالکی بود و شاگردان زیادی را تعلیم داده و در سال ۳۸۰ هجری وفات نمود.

ابوالقاسم الجوهری عبدالرحمن بن عبدالله الغافلی صاحب کتاب « مسند - الموطاء » از اهالی مصر بود و در ماه رمضان ۳۸۰ هجری وفات نمود^۴.

عبد الوهاب بن علی یکی از علمای زمان خود بود به طوریکه صاحب تاریخ بغداد بنویسد در علم فقه مالکی از او فاضلتر کسی نبوده، در اوائل عمر در بغداد به حال فلاکت و پریشانی به سر میبرد و عاقبت الامر به مصر آمد و از طرف ائمه فاطمی مورد تکریم و احترام شایسته واقع گردید و در سال ۴۲۲ هجری به سرای جاوید شتافت. عبدالجلیل بن مخلوف المقلی از فقهای مشهور مالکی بود و چهل سال در مصر صاحب محضر و فتوی بود و فاتهش در سال ۴۵۹ هجری اتفاق افتاد.

علی بن الحسن بن محمد بن عباس الفهری از علمای فقه بود و کتاب « فضائل الممالک » از تألیفات اوست.

۱ - حسن المعارضه^۱ ۲۲۸، ابن سیره ص ۹۰

۲ - حسن المعارضه^۱ ۲۵۹، ابن سیره ص ۲۲۸

۳ - ابن خلکان ۲۶۲، حسن المعارضه^۱ ۲۵۹، ابن سیره ص ۲۲۸

۴ - حسن المعارضه^۱ ۲۵۹، ابن سیره ص ۲۲۸

ابوبکر الطرطوسی محمد بن الولید که از اهالی اندلس بود و برای کسب علم به ممالک عراق و شام مسافرت نمود و آخر الامر در شهر اسکندریه اقامت دائمی گزید . مأمون البطائیجی که سمت وزارت داشت او را تکریم مینمود و کتاب «سراج الملک» از تألیفات اوست و وفاتش در سال ۳۰۵ هجری اتفاق افتاد . از شاگردان مشهور طرطوسی ، سندی ابن عفان بن ابراهیم الازدی است که بعد از استاد به جای وی نشست وی کتاب «شرح بدونه» را نوشت ، وفاتش در سال ۴۱۰ هجری بود .

لغت و نحو

در زمان فاطمیان علم نحو و لغت هم مانند سایر علوم ترقی شایانی نمود. در آن ایام ائمه فاطمی بطور کلی کعبه آمال دانشمندان و فضلا بودند که از بلاد دوردست دانشمندان برای کسب علوم بآنها روی میآوردند.

امام معز یک عالم نحوی بود، کتاب «المجالس والمساثرات» دلیل بر این گفته است. علاوه بر لغات عربی لغاتی از زبانهای سودانی و بربری و لاتینی نیز در آن دیده میشود که دلیل بر فضل نویسنده و گواه بر آن است که بر این زبانها نیز تسلط کامل داشته است.

کتاب «الزینه» بهترین کتابی است که در علم لغت بوسیله سیدنا ابوحاکم رازی نوشته شده است.

این کتاب موقعی که بنظر امام قائم رسید بسیار مورد توجه واقع شد. ابتدای کتاب با حمد و صلوة شروع میشود و سپس به فضیلت زبان عربی میپردازد^۱.

در این کتاب لغت در پیرامون اسماء الله و صفات خدا و اصطلاحات فقهی بطور تفصیل بحث مینماید و برای هر کلمه از استادان علم لغت شاهد میآورد. این کتاب نه فقط از علم لغت بلکه راجع بعلم دیگر هم که در حقیقت مطابق ذوق هر طبقه از شعراء و ادباء و نویسندگان و وعاظ است، بحث مینماید.

سیدنا قاضی النعمان نه تنها یک عالم فقه بود بلکه در علم نحو و لغت هم مهارت و ید طولانی داشت.

در کتاب اساس التأویل «تأویل الدعائم» او این مطالب بخوبی واضح است که نامبرده در کلام عرب ید طولانی داشته است. و همچنین در کتاب «شرح الاخبار»

او و شرحی که راجع بخطبه های حضرت علی علیه السلام نوشته است لغوی بودن او را کاملاً ثابت مینماید .

تألیفات سیدنا قاضی النعمان مورد تصدیق و تصحیح امام معز واقع گردید^۱ سیدنا مؤید شیرازی نیز از ادباء و انشاء نویسان زمان خود بود . از کتاب المجالس المؤیدیه و السیرت المؤیدیه آشکاراست که نامبرده بادقت بمعانی عبارات مطالب را تاچه اندازه سلیس و روان نوشته است . علاوه بر عربی در زبان فارسی نیز تسلط داشته و کتاب اساس التأویل را بفارسی ترجمه نموده است . شاعر معروف زبان فارسی ناصر خسرو علوی از شاگردان اوست .

بهمان قسمی که در بین فلاسفه و فضلا مجالس مناظره و مباحثه برپا میشد در بین لغویون و نحویون نیز آنگونه مجالس دائر میگردد^۲ .

در دارالعلم میان ادبائی مانند جنادة الهروی ، حافظ عبدالغنی و ابواسحاق علی بن سلیمان اغلب میان آنها مباحثاتی جریان داشت .

فاطمیان پاندازه ای بعلم لغت و نحو اهمیت میدادند که بجز افراد نحوی کسی را در اداره انشاء نگاری نمی پذیرفتند و هیچ نوشته بدون ملاحظه آنان منتشر نمیشد ، علمای علم لغت و نحو در زمان فاطمی بسیار بودند . از آن جمله ابو عبد الله محمد بن جعفر تمیمی است که از طرف امام مأمور شد کتابی را تألیف کند که در آن حروف معجمه مطابق حروف عوامل نحوی باشد .

طرز نگارش این کتاب ، مخصوص بخود او بود و تا کنون هم کسی نتوانسته است آنرا تقلید نماید . ابن خلکان مینویسد که نویسنده آن معاصرین را مات و متأخرین را و اله کرده است .

تألیف مشهور او کتابی است بنام « کتاب الجامع فی اللغة » و وفاتش در سال ۴۱۲ هجری اتفاق افتاد^۳ .

علی بن احمد المهبلی یکی از دانشمندان علم لغت و از مقربان امام معز و امام عزیز بود .

۱- کتاب التوحید والامامة فی شرح خطب امیر المؤمنین علیه السلام ص ۱۱ .

۲- بغیة الوعاة ص ۲۱۳ . ۳- ابن خلکان ج ۱ ص ۵۱۳ .

شاعر معروف متنبی در زمان او میزیست و با او هم کلام بود. کتابی بر رد کتاب «المقصود والممدود» نوشت^۱.

علمای مصری روایات چندی از او نقل میکنند. ابویعقوب یوسف بن یعقوب سجزی و پسران او از شاگردان وی بودند. وفاتش در سال ۳۸۵ هجری اتفاق افتاد^۲. ابوالحسن طاهر بن احمد بن بابشاد از تحویون زمان خود و تصحیح نگارشات در اداره نویسندگی بعده او بود. در زمان المستنصر بالله میزیست و از دربار مقرر دریافت مینمود.

از تألیفات مشهور او: ۱- المقدمة المشهورة وشرحها ۲- شرح الجمل للزجاجی ۳- شرح کتاب الاصول ابن سراج. در علم نحو نیز کتابی در ۱۵ جلد بنام تألیف الفرقة نوشته است.

این کتاب در میان شاگردان او دست بدست میگردید و مطالعه آنرا بشاگردانش توصیه نموده بود. بابشاد در آخر عمر گوشه عزلت اختیار کرد و در سال ۴۶۹ هجری وفات نمود^۳.

علی بن جعفر بن علی اسعدی معروف بابن القطاع الصقلی یکی از ماهرین علم لغت بود و موقعیکه بمصر آمد مورد احترام وزیر افضل بن بدر الجمالی واقع و بتدریس ادبیات عرب مأمور گردید.

تألیفات او عبارتند از: ۱- کتاب الاسماء فی اللغة ۲- کتاب الافعال در سه جلد ۳- تاریخ صقلیه ۴- کتاب الدرة الخطیره فی شعراء جزیره در کتاب اخیر الذکر اسامی یکصد و هفتاد نفر از شعراء صقلیه را ذکر میکند و بیست هزار بیت شعرا را آنها شاهد آورده است.

در بهاء صفره ۵۱ هجری وفات یافت و در نزدیکی امام شافعی بذاك سپرده شد^۴. علماء دیگر نیز در علم نحو و لغت میزیستند که اسامی آنها بقرار ذیل است:

۱- ادب مصر الاسلامیه ص ۶۹. ۲- بغیة الوعاة ص ۳۲۸ و معجم الادباء ج ۱۲ ص ۲۲۴ و انباء الروایة ج ۴ ص ۴۶۴. ۳- النجوم الزاهرة ج ۵ ص ۱۰۵ و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۳۵ و بغیة الوعاة ص ۲۷۴.

۱- محمد بن احمد البازودی ۲- محمد بن احمد العمیدی ۳- محمد بن احمد الجرجانی ۴- محمد بن الحسین بن عمیر الیمنی ۵- استاد قاضی القضاة محمد بن حمید بن حیدره ۶- محمد بن علی بن محمد ابوسهیل هروی واحمد بن مطرف وغیره .

بسیاری از علمای زمان فاطمی کسانی بودند که یا از بلاد دور دست بمصر آمده و در آنجا اقامت دائمی گزیدند و یا اینکه پس از مدتی به اوطان خود و یا ممالک دیگر اسلامی مراجعت و شاگردان بسیاری از خود در مصر بیادگار گذاشتند .

محمد بن عبدالله محمد بن ظفرالملکی درمکه متولد شد و در جوانی بمصر آمد و سپس به سیه رفت و باز به صقلیه مسافرت نمود و دوباره بمصر آمد و پس از مدتی بحلب رفت و در یک جنگ مذهبی (شیعه و سنی) کتب زیادی را از او بغارت بردند و آخر الامر بشهر حماة رفت و در آنجا در سال ۶۶ هجری وفات نمود .

در علم نحو بیش از علم لغت احاطه داشت تألیفات او عبارتند از : ینبوع الحیات فی التفسیر - التفسیر الکبیر - الاشتراک اللغوی - الاستنباط المعنوی - القواعد والبیان فی النحو - المطول فی شرح المقامات وغیره ^۱ .

محمد بن ابوالفرج الاکنانی الصقلی معروف بذکی نحوی از اهالی صقلیه بود و بتمام بلاد اسلامی مسافرت نمود و مدت زیادی در مصر اقامت داشت .

از استادان علم نحو بود و در سال ۱۶ هجری در اصفهان بدرود حیات گفت . محمد بن یحیی مدت مدیدی در مصر بود و سپس بشهر بطیموس رفت و از شاگردان قاضی القضاة بود و در علوم عربی مهارت داشت .

کتاب مشهور بنام « کتاب الناهج للقراءة بشهر الروایات » را نوشت و در سال ۱۰ هجری وفات نمود ^۲ .

ابراهیم بن محمد بن احمد هاشمی اقامتش در شهر کوفه بود و بممالک مصر و شاه سفر نمود . در علم لغت و نحو ید طولائی داشت و علاوه بر این درس دادن شعر نیز صاحب ذوق و قریحه بود . قصیده ای برای امام مستنصر سرود و از وی پنجهزار دینار انعام دریافت داشت . در سال ۶۶ هجری وفات نمود ^۳ .

۱- بغیة الوعاة ص ۵۹ . ۲- بغیة الوعاة ص ۹۰ . ۳- بغیة الوعاة ص ۱۸۸ .

عبدالله این ابی سعید که از اهالی اندلس بود و بمصر آمد و در جاسعه از هر بتدریس علم نحو و لغت مشغول و وفاتش در سال ۵۲ هجری واقع شد^۱. عبدالجبار بن محمد بن علی المعافری یکی از لغویون زمان خود بود و بعد از مدت مدیدی که بتعلیم علوم عربی مشغول بود به بغداد مسافرت کرد^۲.

حسن بن ولید که از اهالی قرطبه بود و مدت مدیدی در مصر بنام ابن العریف زندگی میکرد وفاتش در سال ۳۶۷ هجری اتفاق افتاد^۳.

نصر بن صدقة القاسی نحوی در مصر بتحصیل دانش مشغول شد و سپس بمعرة النعمان رفت و از صاحبین ابوالعلاء معری بوده. دیوان سقط الزند را نوشت و در مصر تقدیم امام حاکم نمود. امام کتاب را بی اندازه پسندید و ابوالعلاء را تعریف نمود. میگویند که والی حلب ابوالعلاء را بمصر دعوت نمود ولیکن ناسپرده از رفتن بدعسر معذرت خواست^۴.

علاوه بر شهر قاهره شهرهای فسطاط و اسکندریه نیز مراکز علوم نحو و لغت بود. بسیاری از علماء پس از کسب علم از این مراکز بممالک خود مراجعت میکردند و عده ای هم در این مراکز بدرود حیات گفتند. سیوطی محمد بن حمید الارط الحسینی را نام میرد و او را یکی از علمای علم نحو میدانند از قاضی ادیب علوم قرآن و ادب را فرا گرفت و از اسوان بشهر قوص رفت و در آنجا در سال ۵۴۱ هجری وفات نمود^۵. قوص نیز یکی از مراکز علمی بود و چنین معلوم میشود که علاوه بر شهر قاهره مراکز دیگری در آن زمان بوده است.

۳- بغیة الوعاة ص ۲۳۰.

۲- بغیة الوعاة ص ۲۵۹.

۱- بغیة الوعاة ص ۲۸۲.

۵- بغیة الوعاة ص ۴۰.

۴- بغیة الوعاة ص ۳۰۴.

تاریخ نگاری

در عهد فاطمیان تاریخ نویسان مشهور و معروفی میزیستند که کتب تاریخ آنان مورد استفاده مورخین بزرگی مانند مقریزی قلقشندی و سیوطی و غیره واقع گردیده و تاکنون هم مورخین از نگارشات آنان اقتباس مینمایند .

۱- **سیدنا قاضی النعمان** - در میان مورخین سیدنا قاضی النعمان حائز مرتبه اول است . علاوه بردانستن علم فقه - نامبرده یکی از مورخین زبردست زمان خود بود . کتاب افتتاح الدعوة و قصیده ذات المحن او بخوبی میرساند که تاجه اندازه در این علم وارد بوده است . کتاب افتتاح الدعوة را با سر امام معتز تألیف نمود که در آن از ابتدای سلطنت فاطمیان و امام مهدی و احوالات ابو عبدالله شیعی و فتوحات او در غرب بطور تفصیل ذکر مینماید .

کتاب قصیده ذات المحن او منظومه ای بود که راجع به پیداد گری های ابویزید مخلصین کی داد گفته شده است .

کتاب شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار مجموعه ای از احادیث و روایاتی است که در شانزده فصل نوشته شده . در کتاب المجالس والمسائرات او نیز ذکری از واقعات آن زمان در آن نگارش یافته است .

۲- **فرغانی** - احمد بن عبدالله بن احمد فرغانی در سال ۳۲۷ هجری در مصر بدنیا آمد و پدرش نیز از مورخین نامی بود . از تألیفات مشهور او : سیره کافور الاخشیدی - سیره العزیز بالله الفاطمی و کتاب التاريخ است . وفاتش در سال ۳۹۸ هجری اتفاق افتاده است ^۱ .

۳- **ابن زولاق** - حسن بن ابراهیم اللیثی بن زولاق در سال ۳۰۶ هجری متولد شد . نامش در زمره علمای مبرز مصر نوشته شده و در علم حدیث نیز دست داشت . از

شاگردان عبدالله بن دهوان بود. شوق وافری بآموختن و خواندن تاریخ داشت و همیشه این شعر را زمزمه میکرد «مازلت تکتب فی التاریخ مجتهدا - حتی رأیتک فی التاریخ مکتوباً» (ترجمه) پیوسته درنوشتن تاریخ میکوشیدی تا اینکه نام خودت هم جزء تاریخ درآمد و ازاین جهان درگذشتی.

وازتالیفات او: سیره محمد بن طعج الاخشیدی - کتاب اخبار سیبویه مصری - سیره الماورائین - کتاب فضائل مصر - سیره کافور - سیره جوهر - سیره المعز - سیره العزیز - تاریخ الکبیر^۱ اغلب این کتب دراین زمان در دست نیست ولی اقتباساتی که از آنها در کتب مختلف شده است ارزش وجود آنها را معلوم مینماید^۲ اهمیت کتب تاریخ ابن زولاق از اینجهت است که شامل واقعاتی است که شخصاً برای العین دیده و یا در مجاورت و اتفاق افتاده و شنیده است.

از اینرو ابن خلکان^۳ نویری، ابن حجر، سیوطی، یاقوت، مقریزی و دیگران کتب ابن زولاق را معتبر میدانند و از او نقل قول میکنند و او را مورخی عالیقدر یاد مینمایند. وفاتش در سال ۳۸۷ هجری اتفاق افتاد^۴.

۴- **المسبحی** - الامیر المختار عز الملک محمد بن ابی القاسم عبدالله بن احمد المعروف به مسبحی در مصر متولد شد و تربیتش مانند یکنفر سرباز و از خادمین امام حاکم بود.

امام به لیاقت او پی برد و دو ایالت قیس و البهنسارا با و سپرد^۵. مسبحی مردی بود بسیار عالم و فاضل. تالیفات وی مشتمل بر می جلد است، از آنجمله تاریخ الکبیر که مشتمل بر سی هزار صفحه است. در این کتاب راجع بامراء و رؤسا و بزرگان و ائمه فاطمی و همچنین در خصوص بناهای عالی و عجایب مصر و اوضاع رود نیل و حبوباتیکه در آن مملکت میروید صحبت شده است.

ضمناً مطالبی نیز راجع بهر طبقه از طبقات مردم و وضع عمومی و اجتماعی آنها

۱- بعضی کتب مذکور در فوق در دارالکتب المصریه بچاپ رسیده اند.

۲- الفاطمیون فی مصر صفحه ۶. ۳- معجم الادباء ج ۷ ص ۲۳۵ و

ابن خلکان ج ۱ ص ۱۳۴. ۴- الفاطمیون فی مصر صفحه ۸.

شرح میدهد. این کتاب گرانمایه اکنون در دست نیست. فقط قسمتی از آن در کتاب اسکوریال نقل شده است.

اسامی دیگر تألیفات وی عبارتند از: ۱- کتاب التلویح والتصریح فی معانی الشعر ۲- کتاب الشجن والسکن ۳- جونة الماسطة ۴- کتاب الراح والارتياح ۵- کتاب الفرق والشرق ۶- کتاب المختار الاغانی ومعانیها ۷- کتاب المفاتحه والمناکحة ۸- کتاب الطعام والادام ۹- کتاب درک البغیه ۱۰- کتاب الجوعان العربان ۱۱- کتاب القرآن والتمام ۱۲- کتاب الامثلة للدول المقبلة. بر علم نجوم نیز احاطه داشت و کتابی بنام «القضايا الصائبة فی معانی احکام النجوم» تألیف کرد. گاهی شعر هم میگفت و از آنجمله چند شعر در مرثیه که بمناسبت فوت پدر و همسر خود سروده در دست است. در نتیجه بلندی مقامی که در تاریخ نویسی داشت ملقب بمورخ الفاطمیین گردید، وفاتش در سال ۴۲ هجری اتفاق افتاد^۱.

۵- القضاء - ابو عبدالله محمد بن سلامه بن جعفر القضاء از پیروان مذهب شافعی بود و در علوم تاریخ و فقه مقامی عالی داشت.

در زمان امام مستنصر منصب قضاوت را حائز بود و مشی وزیر جرجرائی شد. این دلیل روشنی است بر اینکه ائمه فاطمی نسبت با فرد مخالف روش خود هم بیک چشم نگاه میکردند.

از تألیفات او کتاب «مناقب الشافعی و اخباره» و کتاب «الانباء عن الانبياء» و تواریخ الخلفاء - عیون المعارف و فتون اخبار الخلائف - کتاب شهاب النبوی - دستور معالم الحکم و مآثور مکارم الشیم.

حافظ بن عساکر در تاریخ خود نام او را ذکر میکند، محمد بن برکاة هلال سعدی نحوی و ابو عبدالله الحمیدی از جمله علمای مجری بودند که از او استفاده میکردند و وفاتش در سال ۴۴ هجری بوده است^۲.

مأمون البطائحي - ابو عبدالله محمد بن فاتک معروف بمأمون البطائحي وزیر امام

۱- ابن خلکان ج ۱ ص ۱۵۵ و النجوم الزاهرة ج ۴ ص ۲۷۱ و المغرب صفحه ۹۶

و حسن المعاصرة ج ۱ ص ۲۶۵ ۲- مصنف تاریخ بغداد.

آمر بود^۱ و از او لقب مأمون دریافت داشت. در امور سیاسی مرد با اطلاعی بود و دستور او برای اولین بار ثبت اسامی مردم و چگونگی حالات آنها شروع شد که بنام اوراق التقی معروف است^۲ همچنین ثبت اسامی مسافران نیز از یادگارهای اوست. بطائنی علاوه بر آنکه مردی سیاستمدار بود نیز دانشمند و فاضل و پرهیزکار بود.

کتاب التاریخ المأمونی را در تاریخ دولت فاطمی نوشت. و به پیروی از همین کتاب است که محمد بن ولید کتاب تاریخ سراج الملک را نوشت. ابوجعفر یوسف بن احمد هم «کتاب الایمان» را که از تألیفات بقراط بود و کتابی در شرح آن بنام «شرح المأمونی» تألیف نمود. وفاتش در سال ۵۱۹ هجری اتفاق افتاد.

۲- حسن المعاضرة ج ۱ ص ۲۳۲ و طبقات

۱- ابن خلکان ج ۱ ص ۱۲۰

الشافعیه ج ۳ ص ۶۳.

سیره نگاری

سیره نگاری یکی از شعبات علم تاریخ است. این علم از زمان فراغت مصر در آن مملکت رواج داشت. چنانکه مصریهای قدیم سوانح عمری پادشاهان خود را در مقایره و معابد نقش میکردند. در دوره اسلامی نیز در مصر باین علم اهمیت داده شد. علماء و فضلاء احوالات بزرگان خود را مینوشتند. ابن اسحق کتابی در سیره پیغمبر ﷺ نوشت. ابن هشام تألیفات زیادی در این علم دارد. عبدالله بن عبد الحکیم کتابی در احوالات عمر بن عبدالعزیز نوشت و ابن الدایه تألیفی در سیره احمد بن طولون و ابی الحیش دارد.^۱

فاطمیان آنچنانکه لازم بود باین علم توجه کامل داشتند. فرغانی کتابی بنام «سیره العزیز بالله الفاطمی» و چنانکه گفته شد ابن زولاق کتبی در این علم بنام «سیره جوهر» - «سیره العزیز» و «سیره المعز» و محمد بن محمد الیمانی کتابی در سیره جعفر الحاجب نوشته است. مهمترین کتاب در این علم کتابی است بنام «کتاب سیره الاستاد جوذر» که در این کتاب از احوالات امام معز خصوصاً مباحث قبل از فتح اودر مصر، بحث شده است و اوضاع آن زمان را تا حدی روشن می سازد.

استاد جوذر در خدمت امام مهدی بود و بعداً امام مهدی این غلام را بولیعهد خود بخشید.

حسن روابط این مخدوم و خادم طوری بود که در سال ۳۰۰ هجری هنگامی که امام قائم بجنگ رفت خانواده خود را با و سپرد.

بعد از وفات امام مهدی، امام قائم دعوتی از بزرگان مملکت بعمل آورد و این غلام را بجانشینی فرزند خود امام منصور تعیین^۲ و او را متصدی بیت المال نمود.

هنگامی که امام قائم وفات یافت فرزندش امام منصور این خبر را فقط به جوذر داد، زیرا در این موقع ابویزید در محاصره بود.

امام منصور بفوریت هرچه تمامتر عده‌ای را به سرپرستی یعقوب بن اسحق روانه جنگ کرد و جوذرا والی شهر مهدیه نمود و پس از پایان جنگ مردم را برفوت پدر خود آگاه ساخت، سپس جوذر را آزاد کرد و او را «مولی امیرالمؤمنین» لقب داده و سباز ساخت که در تمام نامه‌هایی که با امام و ولیعهد نوشته می‌شد نام خود را در ابتدا و انتهای نامه بنویسد. جوذر بعد از امام منصور از مقربان امام معز بود و بعد از فتح مصر مردم می‌گفتند که والی بلاد غرب جوذر خواهد بود. لکن او بواسطه اینکه از خدمت امام دور نشود این مقام و منصب را نپذیرفت و به همراه امام معز به مصر روانه شد ولی در راه اجل مهلتش نداد. سیدنا قاضی النعمان با امام معز او را غسل داد. این بود نمونه‌ای از طرز رفتار فاطمیان با غلامان و یاران و دوستان خود.

مؤلف این کتاب نه فقط در جمع آوری کردار و رفتار احترام آمیز امام معز و امام منصور نسبت با استاد جوذر توجه و دقت نموده بلکه احوالات خود استاد جوذر را هم دقیقاً مورد بحث قرار داده و نیز نامه‌هایی را که استاد جوذر به خدمت آن دو امام تقدیم داشته (و در حدود صد نامه می‌باشد) در کتاب خود ضبط کرده است.

اشعاری از امام منصور و خطبه‌ای از امام معز نیز در این کتاب درج است.

تألیف کوچکی از منصور الجوذری العزیزی در سال ۳۰۵ هجری در دست می‌باشد که نویسنده آن استاد جوذر بوده است و در آن خدمات ادبی و اجتماعی و تاریخی دوره فاطمیان درج گردیده است.

دومین کتابی که در علم سیره نگاری در زمان فاطمیان نوشته شده موسوم به «سیره المؤیدیه» تألیف مؤید شیرازی می‌باشد. مطالب این کتاب راجع بسوانح عمری خود مؤلف است و میتوان گفت که در این علم اولین نویسنده‌ای است که شرح حالات خود را منضم بحوادث تاریخی آن زمان نموده است. طرز نگارش و اسلوب آن مخصوص بخود مؤلف می‌باشد.

این کتاب مربوط بوقایعی است که در مدت ۲۱ سال یعنی از سال ۴۲۹ تا ۴۵۰ هجری اتفاق افتاده است .

سیدنا مؤید شیرازی از طرز زندگی و تبلیغات خود در شیراز و همچنین از خونی که از حکام شیراز در دل داشت و نیز در خصوص مسافرت خود بمصر و مشاهدات خود در آنجا و همچنین راجع بسفر عراق و مکاتباتی که با امرای عراق وشام داشته و بالاخره از فتح حلب و خلافت عباسیان و مراجعت خود از مصر، همه را بطور تفصیل در آن نوشته است .

ضمناً وقایع مهم تاریخی را مورد بحث قرار داده و امور سیاسی و اجتماعی و تحولات اخلاقی و اقتصادی مردم فارس و عراق را نیز شرح داده است .

جای تأسف است که مورخین از چنین شخص جلیل القدری که خدمات گرانبھائی به پیشرفت مقاصد ملی ایران و تشیع نموده بطور شایسته یاد نمی کنند . در صورتی که نامبرده یکی از سببین فتح بغداد و شکست خلفای غاصب عباسیان بود و در نتیجه کوشش و زحمات او در شهرهای عراق، بنام ائمه فاطمی خطبه خواندند . هرگاه به نقشه و نظریات و راهنماییهای او عمل میشد انقراض خلافت عباسیان سریعتر و نفوذ شیعه بیشتر می شد و ایرانیان زودتر موفق بکسب استقلال ملی خود میشدند .

نامه هایی که بامرای عراق وشام و وزرای مصر نوشت شامل حوادث مهم و وقایع تاریخی است که از مطالب آن نامه ها بمدارج حکمت و فراست اومیتوان پی برد . این روش سیره نگاری دارای ابتکارات و نکاتی است که میتواند مورد مورد استفاده مورخین قرار گیرد .

گذشته از اهمیت تاریخی سیدنا مؤید شیرازی اسلوب ادیبانه خود را در نوشتن این کتاب بکار برده و با وجود عدم توجهی که اهل قلم نسبت بمقام و فضل ودانش او نموده اند، فیلسوف نامی ابوالعلاء معری ادب و فضل و کمالات این مرد دانشمند را بخوبی ستوده است و از روانی کلام او تمجید مینماید .

در این سیره نگاری قدرت قلم و ادب نویسنده آن کاملاً مشهود است ، او

در ترکیب عبارات و وضع کلمات حق نگارش را بخوبی ادا نموده بطوریکه نوشته های او تا با امروز هم مورد توجه و احترام است .

نامه های او بنام اسرای عراق و شام و وزرای مصر از ابتداء و انتها مسجع است . سیدنا مؤید شیرازی در این فن استاد زمان خود بود ، تا آنجا که ادباء و نویسندگان از طرز نگارش او پیروی میکردند .

اما تنها مورخین بودند که این چنین عالم جلیل القدری را فراسوش کردند سیدنا مؤید شیرازی دارای منصب «باب الابواب» بود و به علوم قرآنی سلطه و احاطه کامل داشت ، در عبارات و اشعار خود ، اغلب از آیات قرآنی استفاده میکرد و باندازه ای در تضمین آیات با شعارسهارت داشت که نظیر او تا کنون در این فن دیده نشده است .

علوم فلسفی

بطوریکه مشهود همگان است مراد از علوم فلسفی علومى است که مربوط به مسائل ریاضی، نجوم، هیئت، طب و منطق می باشد و بدون داشتن این علوم کسی را نمیتوان فیلسوف نامید.

در دوره فاطمیان همچنانکه علوم ادبی مقام بلندی داشت، بهمان نسبت فلسفه نیز مورد توجه بود و روبرقی میرفت.

ائمه فاطمی علاوه بر فقه و ادب، ریاضی دانان و علمای منطق و همچنین منجمان و پزشکان عالی مقام را در دربار خود می پذیرفتند. بحکماء و دانشمندان مساعدت بسیار مینمودند، کتابخانه های زیادی تأسیس میکردند، حتی آلات و ادوات علمی را نیز فراهم مینمودند؛ سالی دویست و پنجاه هفت هزار دینار درآمد مراکز علمی بود که در راه تهیه ادوات علمی صرف میشد.

برای ترقی علم هیئت رصدخانه ها ساخته بودند و استادان عالی مقامی را از آسیا و افریقا دعوت کرده بودند. ائمه فاطمی در قلمرو خلافت خود تمام علوم فلسفی را رونق دادند و امام معز و امام حاکم خود نیز در علم نجوم و فلسفه ید طولانی داشتند. اکثر فلاسفه قاهره در دامان محبت ائمه فاطمی تربیت یافتند. سیدنا ابوحاتم رازی، داعی النسفی البردعی، سیدنا ابو یعقوب سجستانی، سیدنا حمیدالدین کرمانی و سیدنا مؤید شیرازی از علماء فلسفی آن زمان بودند.

موقعی که امام معز به مصر آمد منجم ماهری مانند ابو عبد الرحمن محمد بن- عبدالله بن محمد العتقی با او بود. بعد از امام معز این منجم عالیقدر مورد تقدیر و احترام امام عزیز بود ولی بواسطه اختلافی که با وزیر یعقوب پیدا کرد گوشه عزلت اختیار نمود. او علاوه بر تألیفاتی که در علم نجوم داشت کتاب «التاریخ جامع»

و کتاب «السبب لعلم العرب» نیز از اوست. وفاتش در سال ۳۸۰ هجری اتفاق افتاد^۱ منجم دیگری بنام ابو عبدالله بن القلانسی در زمان امام عزیز میزیسته است که در سال ۳۸۶ فوت نموده است^۲

امام حاکم توجه خاصی به علم نجوم داشت و بهمین سبب در بالای کوه مقطم رصد خانه ای بنا و به ابوالحسن علی بن یونس دستور داد که زیجی تهیه نماید. علاوه بر این رصد خانه، دانشگاهی نیز بنا نمود که در آن علوم ریاضی و طب و نجوم تدریس میشد، کتب زیادی نیز در این علوم برای دانشگاه مذکور تهیه شد. مشهورترین عالم طبیعی دان آن زمان ابن ابی الهیثم است که در علوم ریاضی و هیئت از بزرگان زمان خود بود^۳ امام آمرحقوق گزافی برای منجمین زمان خود مقرر داشت و هر سال برای تنظیم تقاویم به آنها انعام و هدایا میداد. در عهد او رصدخانه دیگری شروع بساختمان شد که منجمین زیر دست آن زمان مانند ابوالحسن بن ابی اسامة ابن ابی العیش الطرابلسی، ابوالحسن علی بن سلیمان بن ایوب، ابو البخاین سندالساغاتی- الاسکندرانی ابو محمد عبدالکریم الصقلی مهندس عالیمقام وابن الحلبي وابن الهیثمی و ابونصر از شاگردان سهل وابن دیاب و مانند این اشخاص در آن دخالت داشتند. ابن سینیدی در علم اصطrolاب ماهر بود او می نویسد^۴ که در سال ۴۳۰ هجری موقعی که وزیر ابوالقاسم علی بن احمد کتابخانه را باز دید سینمود بقاضی ابو عبدالله القضاعی وابن خلف الوراق امر نمود که فهرستی از تمام کتب تهیه نموده و کتبی که مندرس یا بدون جلد میباشند صحافی شود. من به همراه آندونفر بکتابخانه رفتم، فقط در علم نجوم و هندسه شش هزار و پانصد جلد کتاب موجود بود، ضمناً دولوح بنظر رسید که یکی از مس و با دست بطلمیوس تهیه شده بود، دیگری از نقره بود که ابوالحسن صوفی بنام عضدالدوله آنرا تنظیم کرده بود. و وزنش سه هزار درهم و به سه هزار دینار خریداری شده بود - ابن السینیدی در ۴۳۰ هجری وفات یافت^۵.

۱- تاریخ عمدة الکلام صفحه ۱۲۶ ۲- اخبار الحکماء صفحه ۱۸۷ (۳- القفلی

صفحه ۲۶۷ ۴- عیون الاخبار جلد ششم ۵- دکتر اولکاهنو ۶- تاریخ فلسفه اسلام صفحه ۱۱۱

ابوالحسن علی بن عبدالرحمن بن احمد بن یونسی از بزرگان علم هیئت بود و تمام عمر خود را در این علم صرف کرده و شبها در رصدخانه بسر میرد. مشاهدات خود را در چهار جلد بنام زیج حاکمی تألیف کرد که از تألیفات مهم علم هیئت است. ابن خلکان میگوید که من در این علم کتابی باین تفصیل و کاملی ندیده‌ام. قفطی این تألیف را بهترین دلیل و گواه بر فضل مؤلف آن میداند.

علمای مصر تا مدت مدیدی بر این زیج عمل میکردند. حکیم عمر خیام و خواجه نصیرالدین طوسی نیز از آن زیج استفاده نموده اند. جمال‌الدین نامی این زیج را بچین برد و در آنجا یک عالم هیئت چینی بنام جیولینگ بزبان چینی آنرا ترجمه کرد. این یونس انحراف نظام شمسی را در ۲۳ درجه و ۳۰ دقیقه یافته است که با تحقیقات جدید^۱ مطابقت دارد. در قرن هیجدهم میلادی این زیج مورد توجه علمای اروپا واقع گردید. یک عالم فرانسوی بنام کاسن آنرا بفرانسه ترجمه نمود در این زیج بیست و هشت کسوف و نقطه الاعتدالین درج است و نیز جدولی بر مشاهدات ماه و خورشید دارد^۲ این زیج در تمام ممالک شرق جانشین کتاب بطلمیوس گردید، ابن یونس اظلال (یعنی خطوط محاسه را) بکار میرد و جدول های خود را از روی آن تنظیم نمود که بجدول ستینه معروفند برای تنظیم تقویم طرق آسانتری را اختراع کرد.

این عالم بزرگ لنگر ساعت شماطه دار را نیز اختراع نمود. ابن یونس علاوه بر علوم هیئت بر علوم دیگر نیز دست داشت و نیز دارای ذوق شعر بود و اشعار زیادی از وی باقی است و وفاتش در سال ۳۹۹ اتفاق افتاد. سیدنا ادریس عماد الدین مینویسد که دیوان او بالغ بر شش هزار بیت شعر است.

در قرن پانزدهم میلادی ریاضی دان معروف بنام ابوعلی محمد بن الحسن بن الهیثم میزیسته است این شخص از اهل بصره بود و پس از مسافرت به شام

۱- تمدن عرب ۲- الزیج الکبیر الحاکمی در چهار جلد ترجمه فرانسه

بقا هره آمد و در خدمت امام حاکم بسر میبرد. مردی بود بسیار شریف و متقی و اوقات خود را بیشتر بتحصیل علوم و تحقیق در مسائل علمی و تألیف کتب میپرداخت. در سال ۴۳۰ هجری وفات نمود.

قوانین نور و عوامل مرئی از اکتشافات ابن الهیثم است^۱. مسئله نظر یعنی اختلاف رنگها و صور مختلف اشیاء را با کمک گفته های اقلیدس و بطلمیوس مورد تحقیق قرار داده است. این مسئله را ابن الهیثم علاوه بر تحقیقات یونانیها خودش حل نمود. در خصوص آئینه های Parabolic معوج و تعیین Focuو طریقه خاصی ایجاد نمود. راجر بیکن عالم فلسفه انگلیسی در این علم تحقیقاتی نموده که برپایه همان تحقیقات و زحمات علمای مصر قرار دارد

تحقیقات دیگر ابن الهیثم در خصوص اطاق تاریک Cobscura است و همچنین در خصوص سایه تحقیقاتی دارد. رساله بصریات او بزبانهای لاتینی و ایتالیائی ترجمه گردیده و کپلر در تحقیقات خود از آن استفاده نموده است. لئونارد دونچی که یکی از فلاسفه ایتالیائیست نیز از تحقیقات ابن الهیثم استفاده نموده است^۲. ابن الهیثم در ادوات عکس برداری هم توضیحاتی داده است انعکاس اشعه نور را مورد مطالعه قرار داد و اولین کسی است که وجود اثير (Ether) را در هوا ثابت نمود کتابهای او در دانشگاههای اسپانیا تدریس میشد و در قرن سیزدهم هجری راجر بیکن کتب او را از عربی بزبان لاتینی ترجمه و از روی مسئله نور بساختن عینک موفق شد^۳.

ابن الهیثم تألیف خاصی در این باره دارد که مربوط بشیشه ذره بین است. دو کتاب در این موضوع موسوم به «فی المرایا المحرقة بالقطوع» و «فی المرایا المحرقة بالدوائر» نوشته که بزبان آلمانی ترجمه شده اند^۴ علاوه بر این بیشتر کتب او بزبانهای لاتینی و آلمانی ترجمه شده است.

۱- الینس خوری (پرفسور جامعه امریکائی بیروت) ۲- تاریخ تمدن عرب- دکتر

جوزف هیل ص ۱۱۸-۱۱۹ ۳- الینس خوری ۴- انسیکلویدی دنیای اسلام ص ۳۸۲

کمالات او در هندسه و ریاضیات بعد اعلیٰ است. کتاب مجسطی را تفسیر نمود و کتابی بنام «المعلومات الهندسیة» تألیف کرد. کتب خطی هندسه او در پاریس موجودند. بعضی از کتب دیگر او در کتابخانه های اکسفورد و لیدن موجود است. کتاب دیگری بر نظریه اقلیدس نوشت که هرچند در آن تألیف از معلومات علمای گذشته استفاده نشده با وجود این کتابی قابل استفاده است. این کتاب واسطه ایست بین کتاب اقلیدس بنام «القواعد المفروضة والبراهین الاستقرائية» و کتاب آپونونیوس بنام «المحال المستویة السطوح»، و همچنین اتفاق رأی کتب سیمپسون Simpson و استوارت Stewart است^۱ از این رو به حل قواعد هندسی مساعدت شایانی نموده است^۲ این الهیثم در طب نیز دست داشت و بعضی از کتب جالینوس را بطور خلاصه به عربی نوشته است. ذوق وافر نیز بآموختن و دانستن فلسفه داشت، بطوریکه خوش معترف است در دوران جوانی در نتیجه شکی که بهر چیزی داشت جدیت سینمود تا آنرا از راه منطق و دلیل درک نماید، از کتب فلسفی ارسطو در این خصوص کمک میگرفت و در اثر مطالعه آنها تألیفاتی مستقل نوشت^۳.

دی بوثرمیگوید شرقیها ابن الهیثم را چنانکه باید نشناخته و فراموش کرده اند. از شاگردان او فقط شخصی بنام ابوالوفا مبشر ابن فاتک نامبرده میشود. لیکن بعقیده دی بوثر ابن الهیثم شاگردان زیادی داشته است^۴.

تعصب مذهبی ایوبیان و عباسیان باندازه ای بود که نتوانستند فرقی بین عقاید و فلسفه فاطمیان قائل شوند. کسانی که با عقاید فلسفی فاطمیان همراه بودند در مذهب هم با آنها هم آهنگ بودند و بدین ترتیب هر عالم بعلم فلسفه فاطمیان را به «خروج عن الدین» متهم می ساختند و کتب آنها قابل سوزانیدن و عنوم آنان را در خور نابود شدن میدانستند. حتی ابن الهیثم را نیز تکفیر کردند و تألیفات او را تا آنجائیکه میتوانستند از میان بردند.

موسی بن سیمون که یکی از فلاسفه بود میگوید زمانی به بغداد رفته بودم

۱- تاریخ عرب ص ۴۰۰ ۲- مخزن الجواهر ص ۱۹ ۳- تاریخ فلسفه

در آنجا دیدم کتابخانه‌ای را آتش می‌زدند . کسی که متصدی این کار بود کتابی از ابن الهیثم را که بر روی جلد آن نقشه کره ارض ترسیم شده بود نشان میداد که آنرا دلیل بر کفر و الحاد مؤلف آن میدانستند . این بود قدردانی از ابن الهیثم^۱ . فقط مورخ مشهور تألیفات ابن الهیثم را مجموعاً شصت و هفت جلد میداند که در علوم مختلفه تدوین گردیده بود و ابن ابی اصیبعه تعداد تألیفات او را دویست جلد نوشته است . بیهقی او را بطلمیوس ثانی میخواند^۲ ، شاگرد ابن الهیثم بنام ابوالوفا مبشر بن فاتک یکی از علمای مصر بود مجالس او همیشه مجمع علماء و فضلاء بود و علوم مختلفه مورد بحث آنان بود

نامبرده زمان امام ظاهر و امام مستنصر را درک نموده و کتابی در سه جلد بنام « سيرة المستنصریه » تألیف کرد^۳ . شاگردان زیادی را تربیت نمود که هر کدام از دانشمندان زمان خود بودند . سلامة ابن رحمون که از اطباء مشهور آن زمان بود یکی از شاگردان ابن الهیثم بشمار میرفت ، رزق الله منجم مشهور معترف بمراتب فضل علمی علی ابن الهیثم است^۴ .

ابوعلی مهندس مصری علاوه بر مهارت در علم هندسه یکی از ادباء و شعرای زمان خود بود که مطالب علمی را بزبان شعر در میآورد . از اشعار او در علم هندسه این دوبیت است .

تقسم قلبی فی محبة معشر بکل فتی منهم هوائی منوط
کان فوادی مرکز و هم له محیط و هوائی لدید خطوط^۵

در آن دوره علم طب یکی از شعبات فلسفه علم بشمار میرفت . در زمان فاطمیان اطباء بزرگ و متبحری میزیستند که همه دارای تألیفات بسیاری در علم طب بودند . خلفای فاطمی آن اطباء عالقدر را همیشه مورد تشویق و محبت قرار میدادند . طبیب مخصوص امام مهدی یک نفر بنام ابو یعقوب بن اسحق بن سلیمان

۱- تاریخ فلسفه اسلام ص ۱۱۱ ۲- تاریخ حکماء اسلام ص ۵۱

۳- معجم الادباء ج ۱۶ ص ۷۷ ۴- القفطی ص ۱۷۴ ۵- القفطی ص ۱۲۷

بود که علاوه بر علم طب در منطق هم دست داشت . او صدسال زندگی کرد ولی نه ازدواج کرد و نه مال اندوخت . تألیفات او بنام: ۱- «الادویة المفردة والاعذیه» ۲- « کتاب فی الحیمات » ۳- کتاب «فی البول» ۴- « کتاب اسطقبات » ۵- کتاب « فی الحدود والرسوم » ۶- کتاب « بستان الحکمة »^۱ .

طیب مشهور زمان امام معز یکنفر دیگر بنام موسی بن العیزار بود . امام پسران او را بنام اسحق و سلیمان منصب طبابت داده بود . موسی ابن العیزار در علوم طبی خصوصاً مفردات و مرکبات ماهر زمان خود بود ، کتاب « شراب الاصول » از تألیفات اوست در عهد امام معز طیب دیگری بنام سعید بن بطریق در اسکندریه میزیسته است . او در علم طب کتابی دارد که بزبانهای عربی و لاتینی ترجمه شده و در سال ۱۶۵۴ میلادی در آکسفورد بچاپ رسیده است .

طیب دیگری بنام محمد بن احمد بن سعید التمیمی از بیت المقدس به مصر آمده بود و در خواص عقاقیر و ترکیب ادویه مهارت تام داشت . کتابی بنام « مادة البقاء باصلاح فساد الهواء والتحرز من ضرر الاوباء » بنام وزیر یعقوب بن کلس نوشت . وفاتش ۳۷۰ هجری است^۲ .

طیب منصور بن مقرر نصرانی از اطبای خاص امام عزیز بود و در سال ۳۸۵ هجری در اثر ناخوشی نتوانست با امام عزیز بسفر رود . امام عزیز نامه ای بنام او نوشت و از مراتب علمی او قدر دانی کرد . این موضوع میرساند که خلفای فاطمی علماء و دانشمندان را از هر مذهب و نژادی که بودند گرامی داشته و با نظر احترام مینگریستند .

عمر بن علی الموصلی از اطبای زمان امام حاکم بود ، کتابی بنام « المنتخب فی علاج العین » تألیف کرد و در خصوص آب آوردن چشم روشنی را انتخاب نمود که چشم را علاج میکرد .

سلامة بن رحمون ابوالخیر از ابوالوفا مبشر علم منطق را آموخت و کتاب

جالینوس را نیز در نزد کثیر الزقانی خواند. در منطق و فلسفه تألیفات زیادی دارد^۱ ابوالحسن علی بن رضوان در جیزه دنیا آمد، پدرش مردی بی بضاعت بود ولی چون شوق به تحصیل علم داشت در ده سالگی بمصر رفت و مشغول تحصیل شد و در سن چهارده سالگی بمطالعه علم فلسفه پرداخت و در سی و دو سالگی شهرت او باندازه ای بود که از طرف امام حاکم ملقب بافسر الاطباء گردید.

در سایر بلاد اسلامی نیز اطباء مشهوری بودند که با ابن رضوان مکاتبه داشتند از آن جمله ابوالفرج جرجس بن یوحنا (معروف به الیبرودی دمشقی) از دمشق بمصر آمد و در مسائل طبی با او بحث مینمود. ابن ابی اصیبعه مینویسد که در مسائل و مباحث بسیار دقیق بود و کتب طب جالینوس را اکثراً شرح میداد^۲.

از بغداد نیز ابوالحسن المختار بن حسن المعروف بابن بطلان با ابن رضوان بوسیله نامه در خصوص علم طب مباحثه میکرد ابن رضوان علاوه بر علم طب در علوم ادبی و حکمت نیز دست داشت. ابن رضوان طبعاً مردی نقاد بود و اغلب بر تألیفات ابوالفرج و حنین بن اسحق و ابوبکر محمد بن زکریا رازی انتقاد نوشته است، صورتی بسیار سیاه داشت و خوش منظر نبود، ابن بطلان بغدادی او را «تمساح الجن» مینامید^۳ نابرده باین خرده گیریهای مردم اهمیت نداده در رساله ای مخصوص خرده گیری متقدین که او را تمساح الجن خوانده بودند نوشته و میگوید:

برای یک طبیب فاضل شکل و شمایل زیبا شرط نیست،

در حدود ۶۰ الی ۶۵ سال زیست و در سال ۴۵۳ دارفانی را وداع گفت. تألیفاتش به صد جلد میرسد و اغلب شرح هائی است که بر کتب بقراط و جالینوس و بطلمیوس نوشته است. اسامی بعضی از تألیفات او عبارتند: ۱- شرح کتاب «الصناعة الجاللی طوسی» ۲- رساله فی علاج الجذام ۳- کتاب تتبع مسائل الجنین ۴- مقالة فی الرد علی افرائیم و این زرعه فی الاختلاف فی الملل ۵- مقالة فی الادویة المسهلة ۶- کتاب فی حل شکوک الرازی علی کتب جالینوس ۷- کتاب فی الرد علی الرازی فی العلم الهی و اثبات الرسل.

۱- القفطی ص ۱۲۲ ۲- عیون الانباء ج ۲ ص ۱۴۱ ۳- عیون الانباء ج ۲ ص ۱۰۱

شاگردان زیادی داشت که از همه مشهور تر ابو کثیر بن حسن بن اسحق و افرانیم بن الزفان بودند .

ابو اسحق ابراهیم بن احمد بن ابراهیم الهرزی اشبیلی از دانشمندان علوم منطق و طب بود و در سال ۴۲۰ هجری در مصر وفات نمود^۱

ابو مروان عبدالملک فقیه بن مروان بن زهرا از اطبای مشهور زمان خویش بود و در اواخر عمر به آندلس رفت و در آنجا در سال ۴۲۲ هجری بدرود حیات گفت^۲.

حسن بن محمد بن حی تجیبی از اهالی قرطبه بود و در علم طب و هندسه و نجوم مهارت داشت . در تعدیل کواکب و طریقه (سد هانت) که یکی از رشته‌ها و شعب از طرق مذاهب هندی است تألیف مختصری دارد .

در سال ۴۴۲ هجری از آندلس بمصر آمد ، سپس به یمن رفت و در آنجا در نزد علی بن محمد بن علی الصلیحی که از داعیان امام مستنصر بود بار یافت . صلیحی مقدمش را گرامی داشت و او را بنام سفیر به بغداد فرستاد و بعد از مراجعت از این سفر در سال ۴۵۶ هجری وفات نمود^۳

افرانیم بن الزفان که در زمان امام حاکم ملقب بانسر الاطباء شد از شاگردان ابن رضوان است او در جمع و نقل کتب شوق وافری داشت . علاوه بر کتب طب کتابهای دیگر در کتابخانه خود موجود داشت . از نویسندگان او محمد بن سعید بن هشام الحجری المعروف بان ملساقه بود ، میگویند که بعد از وفاتش کتب او را یک نفر عراقی خریداری نمود .

چون این خبر بافضل بن بدر الجمالی وزیر رسید این معامله را فسخ کرد و گفت این کتب را نمیتوان از مصر به مملکت دیگری منتقل نمود . و خود تمام بیست هزار جلد کتاب را خریداری و کتابخانه عمومی هدیه کرد^۴ .

ابو جعفر بن یوسف حسدای از اطبای مشهور زمان امام آمر بود ، شرحی بر کتاب « الایمان » بقراط نوشت آنرا بنام وزیر مأمون موسوم به « شرح المأمون » نام نهاد

۱- ترجمه طبقات الاسم ص ۱۲۳ ۲- ترجمه طبقات الامم ص ۱۳۹

۳- ترجمه طبقات الاسم صفحه ۱۲۳ ۴- عیون الانباء ج ۲ ص ۱۰۵

در زمان خلفای فاطمی علمای علم هیئت و ریاضی و اطباء و فلاسفه نامی زیاد بودند که از آنجمله : سیدنا ابوحاتم الرازی - سیدنا ابو یعقوب السجستانی - سیدنا احمد حمیدالدین کرمانی ، سیدنا مؤیدالشیرازی و غیره را میتوان نام برد . در میان فلاسفه آن زمان باید نام امیه بن الصلت را ذکر کرد ، نامبرده در سال ۴۸۹ هـ از اذلسی بمصر آمد و تا زمان امام مستعلی در آنجا بود علاوه بر فلسفه در علوم و فنون دیگر نیز مهارت داشت . و ذوق شعر نیز در او بود .

از تألیفات اوست : « رسالة العمل بالاصطرلاب » کتاب « الوجیز فی علم الهيئة » کتاب « الادویة المفردة » ، کتاب « تقویم الدهن » و « الرسالة المصریة » . شاگردان زیادی داشت که از همه مشهور تر ابو عبدالله الشامی و سلیمان - الفیاض الاسکندرانی و ظافر الحداد را باید نام برد .

انشاء و کتابت

تکمیل فن انشاء و نگارش از خدمات تاریخی فاطمیان میباشد . خلفای فاطمی همچنانکه بفرسافه و شعر و ادب علاقه مند بودند بپرورش و تربیت نویسندگان بزرگ همت میگماردند .

علاوه بر علم و فضلی که خود داشتند صاحب ذوق سرشاری در نویسندگی نیز بودند . خلفای فاطمی در یکدست سیاست و در دست دیگر قلم داشتند و تصنیفات دعاة را نیز تصحیح مینمودند . در کتاب سیرت استاد جوذر خطبه های چندی از امام منصور و امام معز درج شده که اغلب آنها مسجع و مرصع است و علاوه بر روانی و سلاست نگارش مزین بآیات قرآنی نیز میباشد . در کتاب المجالس و المسائرات نامه هایی بقلم خلفای فاطمی مندرج است که نمونه ای از کمال انشاء نگاری است^۱ . در تصنیفات خودائمه مانند کتاب « تثبیت الامامه لمولانا علی بن ابی طالب »^۲ که از تألیفات امام منصور است و همچنین در تألیفات امام معز « تأویل الشریعه » « الوصیه » « الروضه » « مناجات » و « رساله المسیحیه » حسن عبارت پردازی و سلامت و روانی عبارات کاملاً مشهود و آشکار است^۳ .

کتاب « سجلات مستنصریه » که از تألیفات امام مستنصر است یکی از تألیفاتی

۱- یک نسخه از این کتاب در کتابخانه مدرسه مطالعات شرقی از دانشگاه های لندن

The library of the School of oriental studies London Istitution

۲- نامه های المستنصر بالله (بولتن مدرسه مطالعات شرقی از دانشگاه های لندن

بخش هفتم قسمت دوم صفحه ۴۰۳ سال ۱۹۳۴ .

The letters of Almostansar bilah (Bulltain of tho . School of the oriantal

studies London VolVII Part II 1934 . . P 307

است که علاوه بر اسلوب نگارش دارای ارزش و اعتبار تاریخی چهل سال (از ۴۴۹ تا ۴۸۹ میلادی).

در این کتاب بیست و سه نامه که مربوط به سرزمین خلافت فاطمی و وقایع جلسات و اعیاد آن زمان میباشد درج است. سه مکتوب بنام میدنا لمک بن مالک و سیدنا مؤید شیرازی است. از سیدنا مؤید شیرازی و سیدنا علی بن محمد صلیحی و سیدنا مکرم بن علی در این کتاب ذکری هست^۱

سه مکتوب دیگر از مادر امام مستنصر بالله که ابتدای یکی «الحمد لله ولی کل نعمه» و دیگری عنوان «الحمد لله علی نعمه» دارد شامل است، در جلد هفتم عیون الاخبار پنج مکتوب بطور کامل درج است.

همانطور که سابقاً گفته شد فن کتابت و نویسندگی مورد توجه خاص خلفای فاطمی بود. اداره مملکت و قلمرو وسیع آنان موجب شد که برای اداره امور مختلفه و تحکیم خلافت از نویسندگان زیر دست استفاده شود.

مورخین حقوق و ظایفی را که خلفای فاطمی برای نویسندگان و دبیران خود معین کرده بودند نام میبرند.

این طویر مینویسد «در عهد فاطمیان ترویج و اشاعت کلیه علوم و فنون بوسیله دیوان مجلس میشد.» در آن دیوان نویسندگان متعددی مشغول انجام وظیفه بودند و بهر یک مقرری شایانی داده میشد.

«مقریزی مینویسد که در سال ۵۱۷ هجری ابوالبرکات بن ابی الایث متصدی

۱ - خطط شماره های ۵۱ و ۵۲ و ۵۳

۲ - نامه های المستنصر بالله (بولتن مدرسه مطالعات شرقی از دانشگاههای

لندن بخش هفتم قسمت دوم صفحه ۲۰۷)

۳ - سیدنا خاتم بن ابراهیم بن الحسین داعی مطلق سوم (متوفی در هفدهم محرم

۵۶۶ هجری)

دیوان مجلس بود و حقوق او از بیت المال داده میشد و حتی خوراک او از مطبخ خلافت و مرکب سواری او نیز از طرف حکومت بود بلکه برای اولاد او نیز جیره روزانه آرد و گوشت و سایر لوازم زندگی تهیه میگردد برای دبیران دیوان مجلس تمام لوازم از قبیل خوراک و پوشاک تهیه میشد حقوق خدمتگزار و دربانان و محافظین وی نیز از جانب دربار پرداخت میشد» این خیران که یکی از نویسندگان عهد مستصری است سالیانه سه هزار دینار مقرر دریافت مینمود.

البته این توجه و علاقه مندی خاص و تسهیلات زندگی و انعاماتی که از طرف خلفای فاطمی میشد سبب گردید که نویسندگان بزرگ و دبیران عالی قدری بوجود آیند. در اداره دیوان دانشمندانی که با نحو و لغت عرب آشنائی کامل داشتند بکارگماشته میشدند تا اینکه نوشته های آنها از همه حیث ممتاز باشد. وزرای خاندان فاطمی هر کدام از نویسندگان نامی و زبردست زمان خود بودند زیرا یکی از شرایط رسیدن به منصب وزارت مهارت در فن نویسندگی بود. مثلاً فلاحی جرجرائی «یا زوری» «بابلی» ابن مغربی ابن مدیرو ابن انباری قبل از رسیدن بمقام وزارت آن دوره اداره دبیری را طی نموده بودند.

مورخین مینویسند که در دوره اول وزراء صاحب قلم و در دوره های بعد صاحب شمشیر میشدند یکی از انواع نوشته های لازمه دوره فاطمیان تسجیل و تثبیت وقایع روز بود که بدین وسیله تاریخ و وقایع را ثبت مینمودند. ابن منجب صیرفی در کتاب «قانون دیوان الرسائل» خود تمام خصوصیات و شرایطی را که برای یکنفر دبیر لازم است شرح میدهد و مینویسد یکنفر دبیر و کاتب بایدستدین و پرهیزکار و امین و فصیح و بلیغ باشد و در ضمن با صول نویسندگی و رموز و نکات علوم قرآنی و اشعار عربی آشنا باشد همچنین دارای نسبی صحیح با ایمان و نسبت به زمامداران وقت و قادر باشد.

ابن منجب از نویسندگان قرن ششم هجری است و این همان ایامی است که دولت فاطمی رو بزوال میرفت و مخالفین آن بالعکس در حال ترقی بودند

و ازین رو هر آن احتمال خطر میرفت که خلیفه وقت از طرف مخالفین مسموم شود گماشتگان اشخاص با نفوذی بودند و این خود امری بسیار مهم تلقی می گردید .

خلفای فاطمی نظر به آزادی فکری و عملی که نسبت به تمام ادیان و توجه مخصوصی که باهل علم و دانشمندان داشتند در انتخاب نویسندگان ابداء ترس و هراسی بخود راه نداده از این رو بسیاری از دیران و نویسندگان نصرانی و غیر نصرانی را بسرکار میگماردند .

علاوه بر مذاهب دیگر عده زیادی از مسلمانانی را هم که برخلاف روش و آئین فاطمیان بودند بکار میگماردند . ابوالطاهر از زمان خلافت امام حاکم تا زمان امام ظاهر مقام دبیری را عهده دار بود .

دردوران المستنصر بالله قاضی ولی الدین بن خیران و پس از او ولی الدوله موسی بن حسن شغل دبیری داشتند . در زمان امام آمر ابوالحسن علی بن ابی - اسامه علوی رئیس دیوان عالی بود . در سال ۵۲۲ هجری یعنی بعد از وفاتش پسر او ابوالککارم جانشین پدر شد .

اشخاصی مانند ابن منجب صیرفی و قاضی کافی القضاة محمود بن القاضی الموفق اسعد بن قادوس و ابن ابی الدلم در تحت ریاست ابوالککارم بشغل دبیری مشغول بودند . علاوه بر اسامی فوق که برخی از آنها غیر فاطمی بودند . حسین بن قائد از زمان امام عزیز تا عهد امام حاکم منشی بود و همچنین صالح بن علی رود باری و کافی بن عبدون نصرانی و احمد بن محمد القشوری و زرعة بن عیسی بن نسطورس الشافعی نصرانی منصب دبیری داشتند مالک بن معید فاروقی رئیس دیوان عالی امام حاکم بود . سیدنا مؤید شیرازی در کتاب خود مینویسد که در سال ۴۴۳ هجری خودش متصدی دیوان عالی کشور بود . مقریزی مینویسد که وزیر ابن المغربی بعد از استعفا از مقام وزارت بشغل دبیری در زمان امام آمر مشغول شد .

در کتاب سیره استاد جوذر آمده است که قائد جوهر نیز یکی از دیران

آن زمان بود . از اسامی کتب فوق چنین بر میآید که نوشته‌های آنان بسیار زیاد و وافر است اما اکنون بیشتر آنها در دسترس نیست . اولین نگارشی که در زمان فاطمیان نوشته شده همان نامه ایست که امام مهدی بنام اهل مغرب نوشت . همچنین نوشتجات و فرامینی که از طرف امام قائم و امام منصور در خصوص شورش که از طرف مخلد بن کی داده شده بود نشان میدهد که مجموعه ایست از مجمع وقایع . نامه قائد جوهر و نوشته های امام معز و امام عزیز نیز همه دارای سجع و قافیه میباشد و همچنین نوشته های سیدنا مؤید شیرازی و ابن خیران و ابن صیرفی و ابن الثخبار و غیره نیز همگی دارای اصول سجع و قافیه است . ابن منجب مینویسد که یکی از شرایط دبیری آن بود که کاتب میبایستی حافظ قرآن باشد و در نوشته های خود از آیات قرآن استفاده نماید و شاهد آورد .

تجنیس عبارات و ترکیب الفاظ روانی کلام از خصوصیات نویسندگان آن زمان بود . هر نویسنده فاطمی در آغاز نگارش خود به حمد و ثنای الهی و سلام و صلوات بر پیغمبر ﷺ و ائمه کرام سپرداخت و نام حضرت محمد را بعبارت « جد ائمه » ذکر مینمودند . هر چند که عباسیان می کوشیدند که نسب ائمه فاطمی را باطل و دروغ جلوه دهند .

در آن ایام اگر فرمانی از طرف داعی مطلق بعلمای شهرهای مختلف فرستاده میشد ابتدای آن به حمد و صلوات آغاز میشد .

خلفای فاطمی نه فقط حمد خدای را بجا میآوردند بلکه در تمام نوشته ها و امضای خود خویش را بنام عبدالله (بنده خدا) معرفی میکردند .

همانطور که در خطبه های خلفای فاطمی میتوان بقایید و اصطلاحات آنان بی برد در فرامین و نوشته های آنان نیز عقاید فاطمیان آشکار است . در مواقع مخصوص و اعیاد بزرگ نگارشات ائمه که در تشریح و تأیل آیات قرآن و حاوی نصایح و اندرز بود صادر میگردد . مثلاً در روز عید سعید غدیر تعیین و لایت مولا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و همچنین در جلوس سایر ائمه فرامین خاصی جاری میشد .

راجع به عاشورا و وقایع کربلا و مصائب آن روز و نیز در خصوص رؤیت هلال ماه رمضان و فضیلت روزه مطالب سودمندی منتشر میگردید.

بعد از ذکر مطالب فوق اکنون بطور اجمال بذکر نام بعضی از نویسندگان آن عهد میپردازیم.

اولین کتابی که در عهد فاطمیان با قدرت قلم و شمشیر نوشته شد از تألیفات قائد اعظم ابوالحسن جوهر الصقلی است.

سیدنا جوهر اصلا از غلامان روسی بود و در خدمت امام معز بتدریج ترقی کرده از قائد بن نامی شد، تسخیر اغلب شهرهای مغرب فتح مصر یکی از کارهای برجسته اوست هنگامی که به مصر وارد میشد امام معز به بیشتر از بزرگان و امنای دولت و حتی فرزندان خود امر نمود که در مقابل جوهر از اسبهای خود پیاده شده و او را احترام کنند. جوهر علاوه بر فتح مصر باصلاحات داخلی نیز پرداخت. شهر قاهره را او بنا نمود و جامع الازهر از خدمات بزرگ و تاریخی این مرد صاحب شمشیر و قلم است.

در موقع ورود بمصر، جوهر مردم شهر را امان داد و بموجب فرمانی هر کس را در دین و مذهب خود آزاد گذاشت. همین فرمان یکی از نوشته های تاریخی و پر اهمیت آن زمان است. مقربزی جوهر را در بلاغت میستاید. او هما نظور که دستش به شمشیر آشنا بود هما چگونه نیز با قلم سروکار داشت.

ابو محمد احمد بن علی بن خیران ملقب به ولی الدوله بعد از پدر خود متصدی دیوان امام طاهر بود و تا زمان مستنصر نیز در همین خدمت اشتغال داشت حقوقش سالی سه هزار دینار و مردی نیک کردار و سخی طبع و شاعر منش بود تا مبرده مدتی دبیر دیوان انشاء نگاری بود. یاقوت از هلال بن محسن نقل میکند که نوشته های ابن خیران بسیار عالی و بلیغ و فصیح است. و فاتش در رمضان ۴۳۱ هجری اتفاق افتاده است.

بعد از ابن خیران در سال ۴۳۲ هجری محمد بن احمد بن محمد العمیدی دبیر مستنصر شد و در علم لغت و نجوم و نثر نویسی بسیار مهارت داشت نام بعضی

از تألیفاتش عبارتند از: ۱- کتاب «تنقیح البلاغه» (در ده جلد) ۲- کتاب الرشاد الی حل المنظوم ۳- کتاب الهدایه الی نظم المنثور ۴- انتزاعات القرآن ۵- کتاب العروض ۶- کتاب القوافی. او بعد از یک زندگی کوتاهی در سال ۴۳۳ هجری درود حیات گفت.

در سال ۴۳۳ هجری سید نامؤید شیرازی بمنصب سردبیری رسید. در کتاب سیره خود نامه‌های چندی را درج نموده که درجه فضل اسلوب انشاء پردازی او را بحداعلی می‌رساند. در ادبیات آن زمان نظیر و مانند نداشت. تربیت ادبی و تحصیلات او در شیراز انجام شده بود خودش در مقابل وزیر یازوری ادعا کرد که در فن نویسندگی کسی به پایه و مایه او نیست.

مقالات و نوشته‌های او ادعای وی را ثابت و تأیید میکند و می‌رساند که در قلم روان‌شاء نگاری تاجدار بی مانند زمان خود بوده است. هنگامیکه سید نامؤید از مصر سفر نمود قاضی القضای و ابوالحسن علی بن الانباری بجای او بکارها رسیدگی میکردند.

ابوالفرج الموفقی نیز یکی از نویسندگان درجه اول زمان خود بوده است. از معاصرین او ابو علی حسن بن عبدا لصمد ملقب به ذو الفضلین است، که از خطبای بزرگ آن زمان بوده ابوالفرج در علم شعر و ادب نیز استاد بود و از نوشته‌های وی چنین بر می‌آید که از ادبیات قبل از اسلام نیز اطلاع داشته نامبرده در سال ۴۸۶ هجری به قتل رسیده است. الشیخ الفاضل تاج الریاسه ابوالقاسم علی بن منحب بن سلیمان الصیرفی در ماه شعبان سال ۴۶۳ بدینا آمد، و او دبیر افضل بن بدر الجمالی وزیر بود و از فضلاء و دانشمندان مصر بشمار می‌آمد در عهد امام مستعلی و امام آمر رسالاتی تدوین نمود نوشته‌های او تقریباً در چهار جلد بزرگ تنظیم شده است علاوه بر نویسندگی از مورخین زمان خود نیز بشمار میرفت. کتاب «عمدة المحادثة» و کتاب «عقائل الفضائل» و «کتاب استنزال الرحمة» و کتاب «مناهی القرائح» «کتاب رد المظالم» «کتاب ملح الملح» «کتاب فی السکر» «کتاب قانون دیوان الرسائل» و «کتاب الاشارة الی من نال الوزارة» از تألیفات

معروف او است ولی فقط دو کتاب اخیر الذکر او سر و زرد است.
 هر چند که شاعر بود ولی اشعارش بپایه نثر او نمی‌رسید. در سال ۴۲ هجری
 و یا بقول یاقوت در سال ۵۵۰ هجری دارفانی را وداع گفت.
 ابو الحسن علی بن احمد بن الحسن بن ابی اسامه از دیران عهد امام آبر بود
 امام آبر او را اعزاز و اکرام بسیار مینمود و « بنام الشیخ الاجل کاتب الدست -
 الشریف »^۱ او را می‌خواند.

در عهد مستنصر نساء الملک منصب دبیری داشت و همچنین بنشی امام
 مستعلی و امام آبر بود از معاونین و همکاران ابن صیرفی شاعری بنام ابوالفتح
 محمود بن القاضی الموفق اسماعیل بن حمید الدمیاطی بود « این مرد از زمان
 وزارت افضل بن بدر الجمالی تا زمان ملک صالح طلائع بن و زیک مشغول خدمت
 بود در شعر و نویسندگی مهارت زیاد داشت. وفاتش در سال ۵۰۱ هجری اتفاق افتاد^۲
 دومین دسته شاعر سردی بنام ابو علی حسن بن زبید الانصاری بوده در علم لغت
 و ترکیب الفاظ ید طولائی داشت که ابن قادوس بر او رشک می‌ورزید.

فاطمیان و بنی عباس

بطوریکه در کتب و تواریخ ما ندر و ضه الصفا و مجالس المومنین، کتاب
 ملل و نحل شهرستانی و کتب دیگر خودی و بیگانه مشاهد شده است نهضت
 و تشکیلات علویان و فاطمیان و ترویج تشیع در مصر بزرگترین لطمه به اقتدار
 و عظمت عباسیان وارد ساخته است. از طرف عباسیان که دشمن سرسخت و قوی
 پنجه نهضت، تشکیلات فاطمیان بودند تحمل دیدن پیشرفت علویان و فاطمیان را
 نداشتند، با تشکیلات و اقتدار عظیمی که در همه جادار بودند از هیچ گونه تهمت‌های
 ناروا و دروغ‌پردازیها در مجامع عمومی و خصوصی برای پد نام ساختن علویان
 و فاطمیان نداشتند حتی برای تکذیب انتساب خلفای فاطمی به خاندان رسالت
 فعالیت و کوشش داشتند. در زمان القادر بالله خلیفه عباسی بد متور و خواهش او
 و صرف هزینه بسیار، جمعی از اکابر علمای مخالف را در بغداد وادار به تشکیل

و تنظیم محضری برای تکذیب نسب فاطمیان، فراهم نمودند حتی، سید رضی - الدین موسوی را به اکراه والاحاح وادار کردند که خط بر آن محضر نهاد، ولی چون از مجلس بیرون رفت به بطلان آن محضر اظهار داشت. آنچه که در آنجا نوشته شده است از روی اکراه وجبر والاحاح مخالفین بوده است.

قطعه شعری که دلالت بر صحت نسب خلفای فاطمی به خاندان رسالت داشت سروده است که اسباب قهر و غضب خلیفه عباسی را نسبت به خود فراهم ساخته بود.

الیس الذل فی بلد الاغادی و بمصر الخلیفه العلوی

و قتیکه از این نیرنگ ها و کوشش های ناروا نتیجه بدست نیاوردند از راه دیگر برای ایجاد هیجان عمومی بر ضد خلفای فاطمی برای پیشرفت مقاصد سوء خود و بدنام ساختن خلفای فاطمی در جامعه آنروزی اسلام که از هر جانب بطرف خلفای فاطمی روی آورده و آنها را ناجی مذهب و وطن خود میدانستند زیرا از مظالم خود سرانه و فساد کاری ناشایست و کشتار ناحق عباسیان نارضا و متنفر شده با خلفای فاطمی فداکارانه همکاری میکردند، آن پیش آمد برای خلفای بنی عباس بسیار ناگوار و خطرناک و غیر قابل تحمل بود.

برای رسیدن بمقصد خود و بدنام ساختن فاطمیان در جامعه اسلام، راه تازه و خطرناکتری را پیش گرفتند چند نفر از شعرا و نویسندگان را در لباس دوستی و علاقمندی صمیمانه نسبت به خلفای فاطمی تحریک وادار به سرودن اشعاری اغراق آمیز که نسبت ادعای خدائی به آنها داده و با آن طرز ناپسند آنها را ستایش و تمجید میکردند عباسیان از آن نیرنگ خائنانانه تا حدی برای بدنام ساختن فاطمیان سوء استفاده کرده آن تهمت ناروا را در نشریات و در مجامع بغداد انتشار میدادند که بعضی از آنها را هم نویسندگان و طرفداران عباسیان و مخالفین علویان و فاطمیان (از فرصت استفاده کرده) در تاریخ آن دوره درج نمودند، حتی بعضی از مورخین خودی و بیگانه کورکورانه آن لاطلائات را کتاب های خود انتشار داده اند که متأسفانه هنوز هم اثرات سوء آن باقیست.

یکی از شعرائ عرب بنام ابن هانی اندلسی که برحسب ظاهر از دوستان مخلص فاطمیان بود قطعه شعری اغراق آمیز در مدح امام معز خلیفه فاطمی گفته بود که مورد اعتراض سخت و ناراضیتی امام معز گردیده آنرا برای خود توهین و ناسزا دانست .

بعضی از شعرا و نویسندگان آن دوره که از راه دوستی بی خردانه یا تملق مانند شعرای دوره حکومت های سابق در ایران که در مدیحه سرائی و اغراق گوئیهای خود برای خشنودی بزرگان و زمامداران وقت غلو کرده عبارات نامناسب و اغراق آمیز بکار میبردند (که صدها از آن اسروزه هنوز در دیوان و کتابهای چاپ شده آنان در ایران موجود است) البته درد و ره فاطمیان هم که تا اندازه ای دوره شعر و ادب سجع و قافیه بود بدون تردید از این قبیل اشعار برای بزرگان می سرودند ولی نه آنطور اغراق و تهمت تجنیس عبارات و ترکیب الفاظ و روانی کلام از خصوصیات نویسندگان آن دوره بود ولی کفر گوئی و نسبت دادن خدا و پیغمبر و امثال آن در دوره فاطمیان غیر ممکن و محال بوده زیرا آنها خود را بنده و مخلوق خدا میدانستند. (جسید گلن خدا) در فرامین و مکاتبات خصوصی و عمومی خود پس از بسم الله الرحمن الرحیم . ابتدا به حمد و ثنای الهی و سلام و صلوة بر پیغمبر اکرم حضرت محمد ﷺ و ائمه گرام میپرداختند .

دورهٔ خلافت با عظمت و اقتدار المستنصر بالله فاطمی در مصر

از سال ۴۲۷ - ۴۸۷ هجری ۱۰۳۵ - ۱۰۹۳ میلادی بطول انجامید

المستنصر بالله که از اعظم خلفای فاطمی بود ، شصت سال در کمال اقتدار و عظمت امر خلافت و زمامداری را در ید با کفایت خود داشت در نامه ها و فرامین خود که به هر جا میفرستاد در آغاز نگارش نامه خود پس از ذکر بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین حمد و ثنای الهی و سلام و صلوة بر پیغمبر اکرم ﷺ و ثنای ائمه طاهرين میپرداخت ، بسیاری از نامه ها و فرامین او مزین به آیات قرآنی بود که برای مزید آگاهی طالبان حق و راستی

و برای زینت بخش این تاریخچه چندین طغرا از نامه و فرامین المستنصر بالله خلیفه فاطمی را که به دعاء و حکومت و فرمانداران کشوری خود نوشته است که بسیار جالب توجه و خواندنی است مبادرت بدرج آنها مینمائیم.

این نامه های با ارزش و قابل توجه که بهترین دلیل و گواه گویا بر یگانه پرستی و خداشناسی و ایمان کامل خلفای فاطمی بخدا و رسول و اعتقاد به کلام خدا (قرآن شریف) که بر حضرت محمد ﷺ نازل گشته است و همچنین احترام به مقدسات عالم اسلام (حرمین شریفین مکه و مدینه) که برنامه و رفتار اساسی تمام خلفای فاطمی رضوان الله علیهم اجمعین بوده است میباشد.

نکته قابل توجه اینست که آنها نه همین در نامه ها و فرامین خود حمد و ثنای الهی را بجای آوردند، بلکه در پایان هر فرمان و کتابتی اسضای خود را با کلمه عبدالله (بنده خدا) امضا میکردند و السلام علی من اتبع الهدی.

المستنصر بالله از خلفای با اقتدار فاطمی که مدت شصت سال خلافت کرد، و در زمان وی دعاء و مبلغین فاطمیان در یمن و حجاز و عراق و هند و ستان و ایران بدعوت اشتغال داشتند.

هیچکس در اسلام موازی او زمامداری نکرده است

المستنصر بالله پس از شصت سال خلافت و زمامداری باشکوه و اقتدار و خدمات بسیار بعالم اسلام و تشیع در شهر قاهره داعی حق را لبیک گفته به سرای جاودانی شتافت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

نامه های المستنصر بالله

(اقتباس از کتاب السجلات المستنصرية) که از طرف محقق و نویسنده نامی مصر آقای عبد المنعم ماجد در سال ۱۹۴۰ میلادی در قاهره بچاپ رسیده است.

سجل رقم (۱)

بخط اليد الشريفة .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، الحمد لله رب العالمين .

من عبد الله وولّيته : معدّ أبى تميم ، الإمام المستنصر بالله ، أمير المؤمنين ،
إلى الأمير ، تاج الدولة ، سيف الإمام ، المظفر فى الدين ، نظام المؤمنين ،
على بن محمد الصليحي .

سلام عليك : فإن أمير المؤمنين يحمد < إليك > الله الذى لا إله إلا
هو ، ويسأله ان يصلّى على جدّه محمد ، خاتم النبیین وسيد المرسلين ،
صلّى الله عليه وعلى آله الطاهرين ، والأئمة المهديين ، وسلم تسليمًا .
أما بعد : فالحمد لله أهل التمجيد والتعجيد ، والمرشد إلى معرفته
بالتعظيم والتوحيد ، ذى الآلاء الظاهرة ، والآيات الباهرة ، والعزة القاهرة ،
الحاكم لأوليائه بالتمكين ، ولأنصار دينه بالمكان المكين ، مستخلص
الشكر منهم ومرتضيه ، والأمر لهم بالوقوف عنده والعمل بما يقضيه ،
لقوله فى محكم كتابه الكريم ، وتنزيله العزيز الحكيم : « وَإِذْ تَأَذَّنَ
رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ۖ-١٤ » وفى موضع منه آخر :
« وَسُجِزَى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ۖ-٣-١٤٤ » .

يُحَمِّدُهُ أمير المؤمنين على سابع المنح التى ألهمه الاعتراف بها ،
و يشكره كثيراً على موالاتها وتقوية سببها ، وإن رفعه إلى المحل
السامى من خلافته ، وبوآه المرقب العالى من شرف امامته ، وإيالة بريته

وسیاستهم بعدل سیرته، وإن عزز ذلك من أنعمه بما أوجب التحدث بذكره،
والإشادة بنشره، والإشاعة لشريف قدره، وجعل مواهبه لديه زاكية ما
اقترن بها تضاعف الشكر فهو حليفها، وعوارفه إليه نامية بمصافحة الحمد
لها فلا يزال أبداً يضيفها^(١)، حمداً يكون لحق تطوله قاضياً، ولناظر إحسانه
داعياً، ويسأله أن يصلي على جدّه محمّد رسولہ منقذ الأنام، وعلى أيّه
أمير المؤمنين على بن أبي طالب عمدة الإسلام، وعلى الأئمة المهديين
من ذريتهما كواكب الإيمان البررة الكرام، الذين تجلّت عن بصائرهم
الظلم، وانحسرت عن أنوارهم البهيم، ويسلم ويعظم تسليمه لديهم أجمعين،
هذا وسجل أمير المؤمنين وارد عليك في يوم عيد الفطر من سنة إحدى و
خمسین وأربع مائة ونصر الله تعالى عليه متظاهراً، وجعل صنعه لديه متابع
متوافراً، وقد أعانه على قضاء فريضة شهر رمضان الذي شرّفه على الشهور،
ونزل فيه القرآن المسطور، الهادي إلى نور الحلال من ظلمة الحرام، الكافي
في علوم الإيمان والإسلام، فبرز إلى مصلاه في شيعته وأنصار حقه ودعوته،
محفوظاً بأوليائه وجنوده، وجيوش دولته وعبيده، وهم في أكمل عُدّة،
وأوفر عُدّة، وأحسن هدى وخشوع، وأكمل تضرّع في صلواتهم و
خضوع، والكلمة بحمد الله ومته متفقة، والأمر جارية على الاستقامة
مستوسقة، فقضى الخطبة والصلاة بالسكينة والنسك اللذين خصّه الله
تعالى منهما بما ارتضاه، وأثار البصائر وشجذ الخواطر، وشرح الصدور

(١) في الاصل . اطينها ، مع علامة خطأ .

و النواظر، و وطد الشريعة وأقام قواعدها الرفیعة، وعاد إلى قصور الخلافة،
و مقامات الشرف والإینافة، والخضوع لله جلّ ذكره، قرینه التواضع له -
تقدّست أسماؤه - یجمله ویزینه، والأحوال بحضرة قد جرت علی الإیثار،
و أطردت علی سنن المراد والإختیار، وهو یکرّر حمد من منحه ذاك
وخوله، وللاحتواء علی خلافته فی أرضه خوله^(۱)، ونقول: «أَلْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ ۖ ۴۳: ۷» .

أعلمك أُمیر المؤمنین نبأ عیده السعید، ومقامه الرشید، لیقدم إذاعته فی
عملك، وإشاعته فی کلّ من بعد و قرب قبلك، لیتساوی فی معرفته الکافة،
و یكثروا حمد الله علی کریم الطافه، و تطالع بالکائن منك إن شاء الله،
والسلام علیک ورحمة الله .

و کتب فی الیوم المقدم ذکره .

الحمد لله کثیراً، و صلواته علی جدنا محمد، خاتم النبیین و سید
المرسلین، و علی آله الطاهرین، الأئمة البررة المهدیین، و سلامه، و
حسبنا الله ونعم الوکیل .

بخط اليد الشريفة. (٢)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الحمد لله رب العالمين.

من عبد الله ووليه: معدّ أبي تميم، الإمام المستنصر بالله، أمير المؤمنين، إلى الأمير، الأعزّ، شمس المعالي، مُنتجب الدولة وصفوتها، ذى المجدّين، عبد المستنصر مجتهد، ابن الأمير، الأجلّ، الأوحد، أمير الأمراء، عمدة الخلافة، شرف المعالي، تاج الدولة، سيف الإمام، المظفر فى الدين، نظام المؤمنين، على بن مجتهد الصليحي، نصره الله وأظفّره.

سلام عليك: فَإِنَّ أمير المؤمنين يحمد إليك الله الذى لا إله إلا هو، ويسأله أن يصلى على جدّه مجتهد، خاتم النبیین وسيد المرسلين، > صلى الله عليه < وعلى آله الطاهرين الأئمة المهديين، وسلم تسليمًا.

أما بعد: فالحمد لله الذى نعمه لا تُحصى عدداً، القاصرة القوى دون القيام بحق حمده إلا أن يجعل لها من معونته مدداً، المُثنى على من زكا أصلاً بطاعته وطاب مولداً، تلوياً بقوله سبحانه: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِداً» ٧-٥٨.

يحمدّه أمير المؤمنين إلهاً واحداً صمداً، اختار لرسالته جدّه مجتهداً فأوضح به الهدى جُوداً وشرع له من الدين شرعاً مؤيداً، وشدّ منه بأخيه على بن أبى طالب - صَلَّى الله عليه - عضداً، فحلّ بيان تأويله من لسانه عقداً، ونسأله أن يصلى عليهما صلوات أبداً سرمداً، وعلى الأئمة من ذريتهما الذين أقامهم لسماء الدين عمداً، وجعل فى كل عصر منهم ولياً

مرشدأ ، صفوة یبیتون لربهم قیاماً و رکعاً و سجدأ ، و لما كنت المولود
الذى وضع فى مهد الايمان ، و رضع من در أولیاء الزمان ، و كان والدك
الأمیر ، الأجل ، الأوحد أمیر الأمراء ، عمدة الامامة ، تاج الدوله ، شرف
المعالی ، سيف الإمام ، المظفر فى الدين ، نظام المؤمنین ، على بن محمد
الصلیحى - نصره الله و أظفره - ممن خدم الدين فاخذه الله سبحانه الدنيا ،
و توسل بكلمات الله تعالى إليه فجعل كلمته العليا ، حتى ختمه الله - وله
الحمد - خاتم الملك ، برجال دين انتظموا فى طاعته بنا انتظام الدر فى
السلك ، يمارسون أهوالاً ، و ينفرون خفافاً و ثقلاً ، لا يطيقون على نومة
الذل جفونا ، و یصدقون المصاع إذا زاعت الأبصار و بلغت القلوب الحناجر
و تظنون بالله الظنوننا ، هذا و لما عرف أمير المؤمنین أنك نجیب و ابن نجیب ،
و فرع من شجر سقى من ماء تهذيب ، رأى و بالله توفيقه أن یمد إليك
بالإصطناع يدأ هى الباسطة ليد أیك ، و یطمح نحوك بجميل الإزدراع
عیناً یقر الله بها عينه فیک ، و أن یجعلك خليفة لدينه و دنیاه ، و خلفاً صالحاً
فى یومی مماته و محیاه ، و أن یشرفك من خاص ملابسه ، ما تباهى بمفاخره ،
و تختال فى فاخره ، و أن یزید فى ألقابك . الزیادة الباقى جمال ذکرها
فى أعقابك ، أنتشر فى المحاضر ، و تُتلى من فروق المنابر فعليك بتقوى الله
سبحانه و طاعته فى سر أمرک و جهره ، و تدرع خشيته و مراقبته فى عسر ما
نابک و یسرده ، و طاعة اما مک الذى بطاعته یقبل الله سبحانه منك الطاعة ، و
یتلدهده تملك الشفاعة ، و المحافظة على شریعة جدّه رسول الله صلى الله

عملاً بأوضاع صلاتها و زکاتها ، و وفاءً بحقوق مفروضاتها و مسنوناتها ،
وعلماً بخفيات رموزها ، و استخلاصاً لحقائقها من کنوزها ، و برأً بوالديک
المدین جعلهما الله سبحانه لوجودک سبباً ، و حذراً من العقوق الذی یکدر
عليهما من الثقة بک مشرباً ، و اتخاذاً لأخویک : المکرّم منجب الدولة و
صنیعتها ، ذی السیفین أحمد ؛ و الأمير نجیب الدولة و غرسها ، ذی الفضلین
منصور^(١) ، عضدین بهما تعضد ، و سندیّن إليهما تستند ، لتجتمع کلماتکم
اجتماعاً علیه من الوفاء ضمان ، أن لا ینزع بینک و بینهما شیطان ، بل تكونوا
على اختلاف الجسوم نفساً واحدة ، و أعضاداً على حفظ الیة متعاضدة ،
تحنو علیها حنو الکبیر على الصغیر ، و ینقاد ان لک انقیاد الصغیر للکبیر ،
وأن تشتمل على رجال الدین و الولاية الذین هم قوادم الجناح الذی طرتم
به فی أفق العلیاء إشتعال الأباء المشفقین على الأبناء ، و تستخلص به طاعتهم
من شوب الأقدار و الأقداء ، فی اکناف بلادک ، > و أن تبسط العدل <
بسطاً تتناقل أخباره ، و تتألق فی أقاصی الدیار أنواره ، و تمنع لسان الظلم
أن یقول ، و جائل فکره أن یجول ، و أن تسیر فی الناس سیره تُجرّیها
محبّتهم إلی نفسک و إمامک ، و تحسن معها تاریخ أمانک بمشیئة الله و عونہ .
هذا عهد أمير المؤمنين إلیک فکن له قائلاً بالسمع و الطاعة ، باذلاً فیہ

(١) فی مکان آخر ، یقول : فزاد فی لقب اکبرهم ، منجب الدولة و صفوتها ،
ذا المجدین ؛ و فی لقب الاوسط ، منجب الدولة و غرسها ، ذا السیفین ؛ و فی لقب الاصغر ،
نجیب الدولة و صنیعتها ، ذا الفضلین ؛ فصار نجیب الدولة و صنیعتها ذو الفضلین ، نافلة
فی الاحسان ، و زیادة فی الفضل و الامتنان .

نَهْيَةَ الاسْطِطَاعَةِ ، وَاللّٰهُ تَعَالٰى يَهْدِيْكَ فِى اِتِّبَاعِ اَمْثَلْتِهِ لِأَمْثَلِ الطَّرِيْقَةِ ، وَ
يَسْلُكُ (۱) بِكَ مَسَالِكَ مِنْ اَسْقَاهُمْ مَاءً غَدَقًا مِنْ صَوْبِ رَحْمَتِهِ لَمَّا اسْتَقَامُوا عَلَى
الطَّرِيْقَةِ ، اِنْ شَاءَ اللّٰهُ ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ .

و كُتِبَ فِى شَهْرِ رَبِيعِ الْاٰخِرِ مِنْ سَنَةِ سِتٍّ وَخَمْسِينَ وَارْبَعِمِائَةٍ .
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى جَدِّنَا مُحَمَّدٍ ، خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ ،
و <عَلَى> آلِهِ الطَّاهِرِينَ ، الْأَئِمَّةِ الْمُهْدِيِّينَ ، وَ سَلَامِهِ ، وَ حَسْبُنَا اللّٰهُ
و نَعْمَ الْوَكِيلُ .

بِخَطِّ الْيَدِ الشَّرِيفَةِ . (۳)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .
مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ وَوَلِيِّهِ : مَعْدً اَبِیْ تَمِیْمٍ ، الْاِمَامِ الْمُسْتَنْصِرِ بِاللّٰهِ ، اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ ،
ابْنِ الظَّاهِرِ لَاِِعْزَازِ دِیْنِ اللّٰهِ ، اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ ، اِلَى الْاَمِیْرِ ، الْاَجَلِّ ، اَمِیرِ
الْاَمْرَاءِ ، شَرَفِ الْمَعَالِیْ ، تَاجِ الدَّوْلَةِ ، سَیْفِ الْاِمَامِ ، الْمُظَفَّرِ فِی الدِّیْنِ ،
نِظَامِ الْمُؤْمِنِیْنَ ، عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّلِیْحِیْ ، نَصَرَهُ اللّٰهُ وَ اَظْفَرَهُ .

سَلَامٌ عَلَیْكَ : فَاِنْ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ یَحْمَدُ اِلَیْكَ اللّٰهُ <الَّذِی> لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ،
و یَسْأَلُهُ اَنْ یُصَلِّیَ عَلٰی جَدِّهِ مُحَمَّدٍ ، خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ وَ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ ، صَلَّی اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَ عَلٰی آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ ، الْأَئِمَّةِ الْمُهْدِیِّیْنَ ، وَ سَلَّمَ تَسْلِیْمًا .

أَمَّا بَعْدُ : فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ مِنْ اَبْدَاعِهِ كُلِّ اسْمٍ وَ مُسْمًی ، الْمَرْفُوعَةِ سَمَاءً
كِبْرِیَاءَتُهُ عَنْ اَنْ یَكُوْنَ لِلْاَوْهَامِ اِلَیْهَا مُسْمًی . النَّاضِیُّ لَأَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ فِی

مسلك أهل الذکر من آبائہ الطاہرین - علیہم السلام - نظماً ، و هو الذکر الذی قال فیہ ، سُبُغت منه سبجانه علی عبادہ النعمی «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» ٢٠- ١٢٤ .

یحمدہ امیر المؤمنین علی متوالی آلائہ حمداً جماً ، ویسأله أن یصلی علی محمد جدہ خیر من أوتی رسالہ وعزماً ، وأولی جلالہ وحکماً وعلی أیہ علی بن أبی طالب ، القاصم عری الکفر بیأسہ فصماً ، القاصم ظہرہ بحسامہ قصماً ، المرسل من کنانة الله سبجانه علی أعدائہ سہماً ، المحارب لرسول الله من کان له حرباً ، والمسالمة من کان له سلماً ، وعلی الأئمة من ذریته ذریة من ختم الله تعالی به النبیین ختماً ، وحتم فرض مودتہ علی الأنام حتماً ، وجعل بین المقتبسين لأنوار هدايتهم و بین ظلم الضلال ردماً .

وإنه عرض بحضرة أمير المؤمنين کتابک الوارد علی أیدی رسلک - أسعد بن عبد الله ، و عبد الله بن علی و محمد بن عصبه ، و منصور بن حمید ، و موسى بن أبی حذیفة ، و ابراهیم بن أبی سلمه - دالاً علی مقامات خدمتک ، التي جرد الله فیها سيف نصره ، و أسعدک فی جميعها سعادة من وفقه بطاعة ولی دهره ، و أمده بدعاء امام عصره ، و متضمناً الشکر لإمامک علی عناية التي جعلت شمس میامنک من سمائها بازغة ، و حجة ظهورک علی أعدائک بالغة ، و وقف علیہ امیر المؤمنین وقوف العارف بکونک فی نهار خدمته سارباً ، و من مشارب الإخلاص فی طاعته مشارباً ، و بسيف الاتمءاء إلى دولته ضارباً ، و الله تعالی یدرءک من حسن کفاءته درعاً حصیناً .

و يفتح لأمر المؤمنين بك وعلى يدك فتحاً مبیناً ، وأمر المؤمنين يرى
 لأمثالك ممن تميز بحسن اعتقاده ، وجاهد^(۱) حق جهاده ، أن يقبل
 عليهم بوجه الكرامة ، و يذل لهم قطوف ثمر انعامه ، على كون جزيل
 ما يؤلى ، بالنسبة إلى ما أعدّه الله تعالى لهم من ثواب الآخرة قليلاً .
 يقول الله تعالى ومن أصدق منه قیلاً : « والآخرة أكبر درجاتٍ وأكبر
 تفضيلاً ۱۷-۲۱ » ومن أجل ذلك رأى - وبالله توفيقه - أن يستأنف تشریفك
 من خلعه ، وخاصّ ملابسه ، بما يخلع به الزمان عليك ثوب بهائه ، فتخطر
 معه من المجد في أفخر ردائه ، ويزيد في ألقابك وسماتك ما يلوح
 فجره من صدر سجلّ أمير المؤمنين وعنوانه ، و يبقى فخره على الدهر
 يتعاقب أزمانه ، و يتوخم بتجدد التشریف والتقلب أولادك ، و يبلغك
 من التنويه بذكركم مرادك ، فزاد في لقب^(ب) أكبرهم ، منتجب الدولة
 وصفوتها ، ذا المجدين ؛ وفي لقب الأوسط ، منجب الدولة وعرسها ،
 ذا السيفين ؛ وفي لقب الأصغر ، نجيب الدولة وصنيعتها ، ذا الفضلين ،
 فصار نجيب الدولة وصنيعتها ، ذو الفضلين ، نافلة في الإحسان ، وزيادة
 في الفضل والإمتنان ، وما خفى على أمير المؤمنين حال عقيلتك ، الحرّة ،
 التميّة ، كافلة المؤمنين ، الساعية في مصالح الدين ، انصبا با في شعب من
 كان لذكر الله تعالى مماسيا ومصابحاً ، وانتظما في سلك من يؤمن بالله

(۱) في الاصل . و جهاد .

(ب) في السجل ، يذكر الالقاب بطريقة أخرى .

و رسوله و يعمل صالحاً ، و اهتماماً ، بالصالحات التي ^(١) تهتم لها مثلها من الصالحات في جبر الكسير ، و معونة الفقير ، و التحنن على الكبير من مؤمنين و الصغیر ، و ستلقى شجر آمالها بالجزاء عن حسن أعمالها مثمراً ، يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً ، فاشكر الله تعالى أنعمه في وليك أن مد إليك بجميل الاصطناع يداً ، و أقامه وزراً من ورائك و سنداً ، و أوجدك منه ولياً مرشداً ، فجعلك جلال مجد لا يبلى أبداً ، و عضدك بإمام الهدى ، خلاف من اتخذ المضلّين عضداً ، و اشدّد أزرک بحسن قبواه و كفالاته ، و اشرح صدرك بما نالک به لسان نصرته و إيالته : و اعلم أنك ما دام أمير المؤمنين بصلاح شأنك كافلاً ، فإنك تفوز بأنوار ملكك و جمعه عاجلاً ، و تأكل من ثمره إذا أثمر و ينعم آجلاً ، بمشيئة الله تعالى و وعونه . فأما ما حملته من الطافك التي ساقها سائق الإخلاص ، و قربات المؤمنين المتقرب بها طالبوا الخلاص ، فقد جعل أمير المؤمنين القبول لها ثمناً ، و ساق إليك و إليهم من صلواته و تزييناته ما يكون لهم سكناً ، فأما ما وصفتهم به من خلوص الاعتقاد ، و ركوب متون خيل الجد في طاعتك و الاجتهاد ، فقد رضى أمير المؤمنين عنهم بما أظهرته من أعلام رضاك ، و حميد مساعيهم الذي يذكرهم له اقتضاك ، و رغب إلى الله تعالى أن يزيد الباقي منهم في إيمانه ، و يتغمد الماضي بعفوه و غفرانه . و ورد إلى حضرة أمير المؤمنين كتاب صاحب مكّة - حرسها الله -

یذکر أنك شددت معه حيازيم الجَدِّ، بالتقوية من أمره و الشَّدِّ، وشهرت
 فی نصرته حُساماً ماضی الجَدِّ، حتی عاد جموح مراکب مراده ذلولاً،
 وغرب من انتصب لعناده مغلولاً، فاستقامت أحوال الحرم الشريف بمقارنته
 هجرتك لنصره ^(۱) و امتیاز سحابه من بحرك، و أفاض فی ثناء جمیل،
 و شكر جزیل، أعجب أمير المؤمنين بهما، فاهتز طرباً لهما، فأقد كان
 علی قلبه لأجل الحرم الشريف من الفكر، ما یوفی علی الذکر، و لقد
 فعلت فعل الموقّین فی المقال و الفعال، و حللت بما أتیت عقدة الإشكال،
 و تعین علیك أن تكون أنت و إیاه یداً واحدة ببذل المجهود، فیما یرد
 ذلك المقام الشريف بالأمن و العمارۃ إلى أحسن المعهود، و یقضى علی
 ما أوقد فیہ علی مرّ الأيام من نار الظلم بالخمود، فیعود إلى ما قاله الله
 سبحانه: « وَ عَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ
 وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۚ ۲ - ۱۲۵ » و عهد إلى صاحب مكّة بأن
 یُتخذك رده فی صلاح ما هو له ملابس، و عهد إليك بأن لا تنزع عنك لباس
 إیالته الذی أنت لا بس لندی تبعاً ^(ب) لکما - علی البرّ و التقوی - عود من
 حرم الله سبحانه مائس، و یقتبس أنوار برکاته فی حمی الأمانة من هولها
 قابس، و أمير المؤمنين یسأل الله تعالی أن یجعلکما من عمار حرمه،
 و المتعلّقین من الهدی فی طاعة ولیّه بأقوی عصمة. و رسلک فقد بلا
 أمير المؤمنين أخبارهم، فرضی آثارهم، و بلغهم من التقرت إیثارهم، و ردّهم

(۱) فی الاصل . هجرته لنصرک .

(ب) فی الاصل . و تبعاً .

نحوك معمورة بالرضاء أرجاء صدورهم، ملائكة وجوههم بشر نجاح السعي
 في أمورهم، غير أنه قد استأثر الله من جملتهم محمد بن عيسى، والله تعالى
 يرحمه، فإنه واسع المغفرة لمن أدر كه دعاء أمير المؤمنين وترحمه، وما
 يعلمك أمير المؤمنين به انه ندب لعمال^(١) دولته. ووزراء مملكته، أقدم
 أهلها في الخبرة بصلاحيها قدماً، وأطلقهم بالخطابة لساناً، وبالكتابة قلماً،
 والنائب الذي هو جالينوس طبها. والحال محل الحجة من قلبها: الوزير،
 الأجل، أبا الفرج عبد الله بن محمد، أدام الله عزه وأسعده، وأحسن
 به الإمتاع^(ب)، وتولى عنه الدافع وعضده، والله تعالى يبارك لأئمة المؤمنين
 في حسن اختياره، ويحسن المعونة لوزيره في إيراده وإصداره، فاجعله
 وجهتك التي توليها في طلباتك، والغرض الذي ترميه بمخاطباتك و
 مكاتباتك بإذن الله تعالى، وقد صدر إليك من مجلسه ثبت بما حيل
 على أيدي رسلك وجددت النعمة فيه عليك.

فاعلم ذلك من رأى أمير المؤمنين ورسوله، واعمل عليه وبحكمه،
 إن شاء الله، والسلام عليك^(ت).

الحمد لله، وصلواته على رسوله سيدنا محمد خاتم النبيين، وعلى
 أبرار عترته الأئمة الطاهرين، وسلامه، وحسبنا الله ونعم الوكيل.

(١) في الاصل. أعمال.

(ب) أى تكون به البلاد في منعة.

(ت) التار يخ غير مذكور، ولكننا نظن أن هذا السجل صدر في ٤٥٠-١٥٠٨؛
 ذلك لان الوزير أبا الفرج عبد الله بن محمد، كان قد ولي الوزارة بعد أن قبض المستنصر
 على اليازورى، في المحرم من نفس السنة. انظر ابن الصيرفي، الاشارة، ص ٤٦.

بخط اليد الشریفة . (۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، الحمد لله رب العالمين .
 من عبد الله وولّيته : معدّ أبی تمیم ، الإمام المستنصر بالله ، امیر المؤمنین ،
 إلی الأمير ، الأجل ، الأوحد ، أمير الأمراء ، تاج الدولة ، سيف الامام ،
 المظفر فی الدین ، نظام المؤمنین ، علی بن محمّد الصلیحی نصره الله وأظفّره .
 سلام عليك : فَإِنَّ أمير المؤمنين يحمّد إلیک الله الذی لا إله إلا هو ،
 ویسأله أن یصلّی علی جدّه محمّد ، خاتم النبیین وسید المرسلین ، صلّی الله
 علیه ، وعلی آله الطاهرين ، الأئمة المهديّین ، وسلّم تسليما .
 أمّا بعد : فالحمد لله فاتح المغالقی ، وناصر أهل الحقائق ، ذی الطول
 السابق ، والوعد الصادق ، والمجلّ بأسه و سطوته بكلّ مُنابد لأولیائه
 مُفارق ، وباغ علیهم منافق ، الذی یقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا
 هو زاهق ، مدیل الطاغین ^(۱) ، ومزیل العاصین ، وولیّ المؤمنین ، و
 جاعل العاقبة للمتقین . القاضی للأئمة من عترة رسوله - ﷺ - بخیر ما قضی
 به لأحد من أهل بیت النبیین ، وعترة المرسلین ، ومختصّهم من نعمه بما
 یعجز عن وصفه الواصفون ، القائل وقوله الحق : « وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزُّبُورِ
 مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ۲۱ - ۱۰۵ » .
 یحمده امیر المؤمنین حمداً من أجزل لَدَیْهِ صنيعته ، وحفظ فی آباءه
 الطاهرين وديعته ، وأعلی حزبه وشيعته ، ویسأله أن یصلّی علی جدّه

محمّد خیر رسول نزع بامته من السمّات البهیمة، و ركبهم فی الصور
الروحانیة، و نفعهم بالأسماع و الأبصار، و أنقذهم و كانوا علی شفا حفرة
من النار، صلّی الله علیه و علی أخیه أینا امیر المؤمنین علی بن أبی طالب،
ترجمان تنزیله، و باب حکمته و تأویله، الکاشف لحقائق الإیمان،
و القاطع لدابر أهل البغی و العدوان، و علی الأئمة من آلهمأ اعلام الدین
و الشهداء علی العالمین، و سلم تسلیما. و إنه عرض بحضرة امیر المؤمنین
کتابان وردا منک: أحدهما صدر عنک من صنعاء^(أ)، بتاريخ شعبان من
سنة خمس و خمسين و أربعمائه؛ و الآخر من مدینة الهمجر^(ب)، بتاريخ شوال
من هذه السنة، یتضمّن الأول منهما ذکر ما انتهى الیک عند قفولک من
مکة - حرسها الله - من حال الخارجی الذی استغواه شیطانہ، و دعاه إلی
مصرعه حینه و خذلانه، و قیامه فی قبائل مذحج و النخع و عبس فأنطق
لسان الفی، و دعا دعوة الإفک و البغی، و استعصم بحصون تلك القبائل،
و أنسى أن الله فوق المعاول، و ما کان من دلوک الیه فی حزب الله
المفلحین، و أنصار دینہ المخلصین، فاستبحت حماه، و أبدت غضراه^(ت)،
و جعلته عظة للظالمین، و عبرة للمعتبرین، مستصحباً من عزم إمامک ما
یذلّ لك الحزبون، و یقود الیک العصی الحرون، ثم انکفأت إلی الجبال
التي اقتصصت أنباءها، فدوّخت قللها، و ملکات معاقلها، و حسمت

(أ) هی حاضرة الیم.

(ب) لعلها مدینة الهمجر، عاصمة بلاد البحرین.

(ت) الغضراء معناها الارض الحضراء، أى أنه اکسح أرضه.

غواثلها ، و اجتمع الكافة قبلك على سواء في النصيحة والإعلان بشعار الدعوة الهادية ، و أنك في أثناء ذلك حتى ورد رسلك بما حُبِّيت به من حضرة الإمامة ، و خُصصت بسنائه من التشريف والكرامة ، و تلقَّيت ذلك بالإعظام ، و قيامك في شكر النعمة أحمد مقام ، و تصف استشراف متولى مكة - حرسها الله - إلى حلي^(۱) لما لك من الأمتعة والأقوات ؛ فإنك تستخير الله تعالى و تتوَّخى له مقدماً للإعذار واللين في المقال إن نجح أو أضر ، و إلا حاكمته إلى الله و هو خير الحاكمين ؛ ثم تسأل فيما يتعلق بعبد الله بن إبراهيم الحسيني قاضي مكة بنقل خدمته إلى ولد ولده لما ذكرته من صيافته ، و وصفته من أمانته .

و الثاني يشتمل على خبر اصدارك الكتاب الأول ، و ما كان من اقتصاصك حال المعروف بابن عراف و كفره النعمة ، و قطعه العصمة ، و استبداله السيئة بالحسنة ، و ما انتهت إليه حاله شيئاً شيئاً ، حتى مرَّ شريداً طريداً ، قد سدَّ الله في وجهه كل مسلك وطريق ، فكأنما خرَّ من السماء فتخطَّفه الطير أو تهوى به الريح في مكان سحيق ، فإنك تقفوا أثره صامداً لا تتصلَّاه . حاسماً لأسباب غيِّه و ضلاله ؛ و ما أنبأت به من وفاة أسعد بن عبد الله - رحمه الله - على خير ما درج عليه شمل بحقائق الدين ، معتصم بمناصحة أمير المؤمنين و سائته من الاسترحام <له> و لجماعة من أمثاله من السابقين الأولين ، و وقف على جميع ما قصصته ، و أحاط العلم بما

أَقْصَصْتَهُ، وَأَكْثَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَمْدِ اللَّهِ جَلَّتْ آلَاؤُهُ، عَلَى مَا لَا يَزَالُ
يُعْلِيهِ مِنْ حُدُودِ الدِّينِ أَوْلِيَاؤُهُ . وَيَخْفِضُهُ مِنْ مَنَاكِبِ أَعْدَائِهِ، وَيَقْضِي
بِهِ لَأَنْصَارِهِ مِنَ الْإِعْزَازِ وَالنَّصْرِ . وَلِلنَّائِكِينَ عَنْ طَاعَتِهِ بِالذَّلِّ وَالْقَهْرِ .
وَأَلْفَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي كُلِّ مَا تَصَرَّفْتَ فِيهِ مِنَ الْعُقَالِ . وَأَخْبَرْتُ بِهِ مِنْ
تَصَارِيفِ الْأَحْوَالِ ، مَوْقِفًا فِي رَأْيِكَ مَسَدَّدًا فِي مَقَاصِدِكَ وَأَنْحَائِكَ ،
سَالِكًا مَنَاجِجَ أَوْلِيَائِهِ الَّذِينَ شَرَحَ اللَّهُ بِالْهَدْيِ صُدُورَهُمْ ، وَيَسَّرَ لِلْحَسَنِ
أُمُورَهُمْ ، عَامِلًا بِطَاعَةِ مَوْلَاكَ فِي مَقَامَاتِكَ ، مُسْتَعْمِدًا مِنْ زَكَاةِ الْإِخْلَاصِ
فِي وِلَايَتِهِ مَا يَحْفَظُ عَلَيْكَ أَسْبَابَ سَعَادَاتِكَ فَلَا زَلْتَ بِرِعَايَتِهِ مَحْفُوظًا فِي
الدِّينِ وَالنَّفْسِ وَ الْحَالِ ، آيِلًا مِنْ جَمِيلِ صَنْعِ اللَّهِ فِي أَوْلَاكَ وَأُخْرَاكَ
إِلَى خَيْرِ مَالٍ ؛ فَأَمَّا الْخَارِجِيُّ الَّذِي حَصَدَهُ سَيْفُ الْحَقِّ بِجَهْلِهِ ، وَأَبْسَلَهُ
اللَّهُ بِكُسْبِهِ ^(١) وَلَوْ مَفْعَلُهُ ، فَتِلْكَ عَادَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ أَوْلِيَاءِ دِينِهِ ؛ وَمَا
يَمْدُهُمْ بِهِ مِنْ نَصْرِهِ وَتَمْكِينِهِ . وَكَفَى بِهِ عِظَةً لَوْ كَانَتْ تَنْفَعُ الْعِظَاتُ ،
أَوْ يَتَصَدَّعُ بِالْإِسْتِبْصَارِ أَغْشِيَةُ قُلُوبِ ذَوِي الْجَهَالَاتِ ، وَمَا بَرِحَ مِنْ آثَارِ
مُسَاعِيكَ أَرْجَ تَتَعَطَّرُ بِهِ الْمُحَافِلُ ، وَيَتْلُوهُ فِي الْأَنْدِيَةِ الْأَفَاضِلُ ، وَاللَّهُ
تَعَالَى يَمْدُكَ عَنْ خِدْمَةِ مَوْلَاكَ وَإِمَامِكَ بِعُونِهِ . وَيَكْلُوكُ فِي مَتَقَلْبِكَ
وَمَثَوَاكَ بِعَيْنِهِ ؛ وَأَمَّا ابْنُ عَرَّافِ الَّذِي طُبِعَ عَلَى قَلْبِهِ ، وَأَخَذَ عَنْ رَشْدِهِ .
خُتِمَ لَهُ بِشَرِّ خَوَاتِمِ الْأَعْمَالِ ؛ وَاسْتَبَدَلَ بِأَضْوَاءِ الْهَدْيِ ظِلْمَ الضَّلَالِ .
صَارَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ

(١) فِي الْأَصْلِ . بِكُسْبِهِ .

یحسبون أنهم يحسنون صنعا، فقد اتصل بحضرة الإمامة نبؤه، وقد ورد ولده مكة - حرسها الله - واجتماعه بالشریف الأمير فخر المعالی ذی المجدين - سلمه الله - وما أظهره من الإعراض عنه، والجذر منه. وکوتب عن أمير المؤمنين بإخمد ما اتجاء، واستئناف ما قصده وأتاه، و الآن فقد أمره أمير المؤمنين بأن یقود ولد عراف الیک قود الجنب^(۱)، أو یحمله إلى الحضرة فیکون لها فيه الرأى المصیب؛ وأما عبد الله بن ابراهیم فقد وقع ما وصفته به أجمل مواقفه. وأجیب إلى ما التمسته فی ولد ولده، وقد أجابک أمير المؤمنين إلى ما طلبته من الترحم علی أسعد و قدّم ذلك عند ذکره، فطوبی له وحسن مآب، إذ جعله الله ممن توفاه علی نهج الأولیاء المخلصین، الذین تتوفاهم الملائكة طیین؛ فالله تعالی یصلح أحوال المؤمنین قبلك ویختصهم بخیر ما أعده الله لذوی البصائر فی الدین. والمجتهدین فی ولاء أئمتهم المجاهدین. و ینبغی أن تتحقق أن مکانک من حضرة أمير المؤمنين مکین، وموقعک من اثرته موقع القوى الأمين، الذی أخلص الله ولولیه باطنه وظاهره، وأحصد^(ب) علی التمسک بعصم آدابہ مرائرہ^(ت)، فقد کشف بالإرشاد غطاء قلبه و بین له نهج الهدی فهو علی بیتة من ربّه، و تواصل إنهاء ما یتوکف من أنباتک لتشملک برکات أدعیه إمامک، وتکفک المیامن

(۱) الجنب هو الطانع المنقاد.

(ب) فی الاصل. حصد.

(ت) کتبها فی الاصل من غیر نقط، والمرار مفردا مريرة وهی الارادة.

من خافك وأمامك ، وقد خطوب رسلك بما يذكر ونه لك متى يقوى
نفسك ، ويشرح صدرك ، ويشد أزرك ، وزاد أمير المؤمنين في
نعمتك : عمدة الخلافة ، لإعتماده عليك ، وسكونه إليك . وشرف
كريمتك بالخطاب : بالفاضلة . لما ظهر من فضلها . وتميزها بالدين
والخصائص على أبناء جنسها . ولكما مزيد من احسان أمير المؤمنين
وإدناؤه النافع في الدارين .

فاعلم ما خاطبك به أمير المؤمنين متشرفاً بخطابه . ومتجلاً بكريم
جوابه ، وأجر على وتيرتك المرضية في خدمته ، وستك المحموده في
مناصحته ، إن شاء الله ، والسلام عليك ورحمة الله .
وكتب لتسع خلون من جمادى الأولى من سنة ست وخمسين
و أربع مائة .

والحمد لله . وصلى الله على جدنا محمد رسوله خاتم النبيين ، وسيد
المرسلين . وعلى آله الطاهرين . الائمة الهادين ، ذرية النبوة ، وسلم
تسليماً ، وحسبنا الله ونعم الوكيل .

دوره فاطمیان و ترویج تشیع

بطوریکه در فصل اول و دوم این تاریخچه مکرر آمده است و همچنانکه در کتاب روضة الصفا و سایر تاریخ مهم استنباط میشود . خلفای فاطمی در اصول شیعی امامی و مروج مذهب تشیع و طرفداران حقیقت و خمسه طیبه بوده و در فروع نیز به مذهب شیعه عمل نموده اند .

فاطمیان و کارهای تاریخی آنان پس از ورود به مصر

همانطور که در فصل اول این کتاب ملاحظه میشود برای آگاهی علاقه مندان به تاریخ و دانستن حقیقت حال و تشکیلات خلفای فاطمی در مصر بعضی مطالب را از کتب مورخین خودی و بیگانه و منابع دوست و دشمن که درباره نهضت و تشکیلات خلفای فاطمی به زبانهای انگلیسی، عربی، هندی و فارسی نوشته اند جمع آوری و ترجمه کرده انتشار داده ایم (که بعضی از آنها مختصری با هم مشابیهت دارند) .

این قسمت جالب توجه نیز از کتاب تاریخی عمر ابوالنصر که یکی از نویسندگان نامی مصر و دارای تألیفات تاریخی میباشد . از عربی ترجمه و اقتباس شده است . نامبرده از خلفای عباسی (که بنا به اعتقادات و احساسات نژادی و مذهبی خودش آنها را خلفای بحق اسلام دانسته طرفداری کرده) و همچنین دشمن سرسخت ، نهضت حسن صباح و تشکیلات او در ایران میباشد ، که در چندین فصل از کتاب خود با عبارات ناروا و بسیار زننده و تلخ نسبت به فاطمیان و حسن صباح شدیداً انتقاد و بدگوئی کرده است : زیرا بعقیده او نهضت و تشکیلات حسن صباح در آن دوره حماس (شورش و انقلاب استقلال طلبی ایرانیان و ممالکی که در زیر استیلای خلفای غاصب بنی عباس و ترکان سلجوقی رنج میبردند) اقدامات بیجا و ناروای (حسن صباح) به حکومت بزرگ اسلامی (مقصودش حکومت ترکان سلجوقی) و خلافت بزرگ و بحق اسلام (که منظورش خلافت بنی عباس بوده) شکست بزرگ و زیان جبران

ناپذیری بر حکومت‌های اسلامی و خلافت وارد ساخته است. ولی با همه اظهارات نا‌روای دشمنانه که مانند نویسندگان متعصب دوره زمامداری بنی امیه و خلافت بنی عباس و استیلا کنندگان دیگر در ایران که هرچه نوشته‌اند از روی تعصب و احساسات خشک مذهبی و نژادی و با تحریک و دستور مخالفین و جلب خشنودی و رضایت خاطر زمامداران آن دوره، پرا ز ظلم و جور و پیدادگری بوده، این نویسنده مصری نیز با همان تعصب و احساسات شدید مذهبی و پیروی از مورخین و نویسندگان آن دوره تاریک تاریخچه - خود را بنام وصف تاریخی قرن پنجم هجری « جمعیت‌های سری در - اسلام » و دشمنی شدید عباسیان و فاطمیان تألیف و جمع‌آوری نموده است .

با همه احساسات دشمنانه و تعصبات مذهبی و بدبینی که به نهضت و تشکیلات علویان و خلفای فاطمی در مصر داشته و دشمنی که نسبت به نهضت و تشکیلات حسن صباح در ایران دارا بوده، باز هم در آن کتاب تاریخی خود از درج قسمتی از کارهای با ارزش و تاریخی دوره خلفای فاطمی در مصر (در عین اینکه با عبارات زننده منظور و تنقید و بدگوئی و نشان دادن خلافکاری آنان در مقابل خلفای عباسی بوده) خودداری نکرده مطالب بسیار مهم و جالب توجهی را از تشکیلات و انتظام بی نظیر خلفای فاطمی در کتاب تاریخی خود انتشار داده است،

قسمتی از آنرا که مورد علاقمندی و توجه جامعه ما است برای مزید آگاهی حقیقت‌جویان در این فصل بچاپ میرسانیم .

قسمت اول در باب عقاید مذهبی و تشکیلات فرهنگی و تعلیمات خلفای فاطمی پس از استیلای در مصر میباشد شمه از آنرا بطور اختصار که در دیباچه فصل اول این کتاب که از یادداشت‌های ناشرین خودی و بیگانه اقتباس و ترجمه شده است انتشار داده‌ایم . قسمت دوم راجع به سرگذشت شگفت انگیز آغاز زندگانی و فعالیت و کوشش‌های جالب توجه حسن صباح و رفتن به نیشابور برای تحصیل و همدرسی او با خواجه نظام‌الملک

و عمر خیام در دانشگاه نیشابور که در زیر نظر و استادی امام موفق نیشابوری که از علمای بزرگ و سرآمد دانشمندان خراسان بوده، به تفصیل شرح داده است که عیناً آنرا در این فصل بچاپ میرسانیم.

در این فرصت لازم است که توجه قارئین عظام را به این نکته متوجه سازیم بطوریکه مشهود همگان است چندین مرتبه سرگذشت و تاریخچه حسن صباح و نظام الملک و عمر خیام را چه بناهای مختلف (سه یارد بستانی) و بناهای دیگر (که بیشتر آنها با حقیقت تاریخ وفق نداده اغلب آنها ناقص و یا کپی از کتب مغرضانه مورخان سابق که بیشترش تعصب آمیز دشمنانه و خیالی رنگ آمیزی شده است) تا حدیکه بعضی از آنها حتی همدرسی این سه نفر را بغه را خیالی دانسته و از روی خیال خود چیزهای فانتزی برسرگذشت آنان افزوده اند. ولی تحقیقات عمر ابوالنصر مؤلف (کتاب وصف تاریخ قرن پنجم) که ما این گزارش را از آن تاریخچه ترجمه و اقتباس کرده ایم با همه تعصبات و احساسات شدید مذهبی و بدبینی که نسبت بان دو تشکیلات داشته است تا حدی از نوشتن حقایق درباره خلفای فاطمی و حسن صباح چشم پوشی نکرده است.

این نکته نیز قابل توجه و دقت است که بیشتر اظهارات و گفته های نویسنده در این تاریخچه از راه تنقید غیر دوستانه است، تا که به خوانندگان خود ثابت کند نهضت فاطمیان و تشکیلات حسن صباح گناه بزرگ و کارهای خلاف مذهب و صلاح آن دوره با عظمت خلفای بحق بنی عباس که پرچمدار اسلام بوده اند و حکومت معظم سلاطین مسلمان سلجوقی که خدمتگزار و نگهبان پرچم عالم اسلام بوده اند، برای نشان دادن گناهکاری مخالفین عباسیان و سلجوقیان بدرج آن گزارش (و کارهای ناروای آنان) اقدام کرده است. ولی بعقیده راست کرداران و میهن پرستان قدیم و جدید ایران و ممالک رنج کشیده دیگر مشرق زمین، که در زیر تسلط و جور بیدادگری آنها بوده اند، عقیده شان اینست که رفتار و کردار بیشتر از خلفای غاصب بنی عباس برخلاف عدالت

و حقیقت اسلام و غاصبانه بوده است و مظالم و حشیا نه حکومت های یغماگر سلاطین و زمامداران ترکان سلجوقی که هزاران نفر از ایرانیان و عرب و غیره را بارتار ظالمانه خود و لشکریان خونخوارشان نابود کرده، خانمان و زندگانی آنها را بر باد داده بودند. (بدون تردید) رفتار و کردار آنان در تمام دوران تسلط و زمامداری غاصبانه شان پر از ظلم و بیادادگری بوده و به هیچ وجه با حق و عدالت مطابقت نداشته است، نهضت فاطمیان و جنبش ملی حق خواهانان و میهن پرستانه شیخ الجبل حسن صباح و یارانش بموقع و برای بدست آوردن آزادی و استقلال ایران و رفع مظالم بیگانگان از ملت جور کشیده ایران بجا بوده است.

آئین و روش مذهبی و سیاسی فاطمیان پس از فتح مصر

ترجمه از کتاب تاریخچه عمر ابو النصر مصری در باره شمه ای از تشکیلات فرهنگی مذهبی و اداری خلفای فاطمی در مصر

وقتی که فاطمیان کشور مصر را در سال ۳۵۸ هجری (۹۶۹ میلادی) فتح کردند جوهر غلام المعز خلیفه فاطمی برای مخدوم خود خصوصاً و برای خانواده او خاندان علوی عموماً تبلیغ نموده دعوت ایشان را انتشار میداد. پس از اینکه جوهر از کار بنا و بنیاد شهر قاهره فراغت یافت دستور داد که دیگر خطبه بنام عباسیان نخوانند و در عوض، خواندن خطبه را بنام المعز فاطمی اقامه نمود. و نیز امر داد سکه بنام المعز خلیفه فاطمی زدند و پوشیدن لباس سیاه را که شعار عباسیان بود ممنوع نموده بجای آن پوشیدن لباس سفید را مقرر گردانید.

دعوت به مذهب شیعه در دوره تصدی جوهر در تمامی مساجد مصر مانند جامع عمر و جامع ابن طولون و جامع ازهر که جوهر آنرا در دنباله فتح مصر بنا نموده بود اجرا شده دعوت و تبلیغات مذهب شیعه بدست رئیس تبلیغات و معاونین و همدستان او از مبلغین و دعاة انجام میگرفت.

بنای مسجد در مصر آن اوقات منحصر آ برای انجام عبادات نبود بلکه ساختن آن از برای انجام مقاصد سیاسی و اجتماعی نیز بود و از اینجهت مساجد مراکز مهم تمدن اسلامی گردید و جای اجتماع علما و فقها شده و محلی خاص برای انتشار اخبار مهم بود و چون مقصود عمده ایکه فاطمیان از سیاست خود در مصر داشتند جلب نظر عامه و توجه عمومی بجانب ایشان و داخل ساختن مردم در حوزه مذهب شیعه بود لذا آنها منتهای جهد و کوشش را در نشر تعلیمات این مذهب داشته و میخواستند مردم مصر را متمایل بخود کنند تا بنام مذهب، مقاصد مشروع سیاسی خود را انجام دهند و این عمل را بهترین وسیله برای پیشرفت منظور خود میدانستند. هنگامیکه فاطمیان مصر را فتح کردند در مصر دو مسجد بود: یکی جامع عمر در شرفسطاط که مرکز داد و ستد و جنبشهای تجارتنی و معاملات مردم بومی بوده و دیگری جامع ابن طولون که جزء حومه آنجا شمرده میشد. جوهر بزودی جامع الازهر را در قاهره پایتخت تازه فاطمیان بنا نمود و در جامع عمر در تاریخ ۹ شعبان ۳۵۸ پس از استیلاء یافتن بفسطاط چند روز بعد خطبه بنام المعز خوانده شد و ذکر نام المعز لدین الله در خطبه جمعه بجای نام خلیفه عباسی یکی از حوادث مهم تاریخ بود.

خطیب ابتدا در خطبه خود شروع به ذکر فضائل علویان نمود و نامی از المعز لدین الله خلیفه قاطمی نبرد و نام خلیفه عباسی راهم بزبان نیاورد ولیکن بعد از سه ماه (در ذی القعدة ۳۵۸) خطیب ابتدا خطبه را بنام اهل بیت خوانده و در خطبه عباراتی را بدین شرح علاوه نمود.

« اللهم صل علی محمد المصطفی و علی علی المرتضی و علی فاطمة البتول و علی الحسن و الحسين سبطی الرسول ، الذین اذ هبت عنهم الرجس و طهرتهم - تطهیرا . اللهم صل علی الائمة الراشدین آباء امیر المؤمنین الهادی المهدیین » .
در رمضان ۳۵۹ جوهر دستور داد که بدیوارهای جامع عمر با مرکب سبز شعار علویان را بنویسند .

پس از آن دعوت شیعه در جامع ابن طولون هم رسمیت پیدا کرد . اذان مصر آنوقت مثل اذان اهل مدینه بوده (الله اکبر - الله اکبر) و اذان بهمین طور در مصر گفته میشد و باین صورت بود . تا اینکه جوهر به مصر ورود نمود و چون روز جمعه ۸ جمادی الاول سال ۳۵۹ رسید جوهر در جامع ابن طولون نماز گزارد و عبد المسیح بن عمر خطیب عباسی خطبه خواند . مؤذنین اذان گفتند و جمله (حی علی خیر العمل) را که جزء عبارات مألوفه نزد شیعه است جزء اذان آوردند و همینطور خطیب در خطبه خود نام اهل بیت و شمه‌ای از مآثر و مناقب و فضائل آنها را انشاد نمود .

جامع از هر را فاطمیان مرکز نشر عقاید مذهبی خود قرار
دعوت در جامع ازهر داده اجتماع پیروان ایشان در آنجا می شد و اولین نماز
 که در جامع ازهر خوانده شد در هفتم رمضان سال سیصد

و شصت و یک هجری بود . جوهر چیزی تازه در اذان و خطبه در مسجد ازهر داخل نکرده و از آنچه که در اذان و خطبه جامع عمر و جامع ابن طولون علاوه کرده بود در جامع الازهر خود داری نمود .

حال بدینگونه بود تا المعز لدین الله وارد مصر شد و دعوت فاطمیان پس از ورود او بطور فوق العاده شدت یافت . خلیفه فاطمی دستور داد که این عبارت را بر دیوار های قدیمی مصر منقوش نمایند :

«خیر الناس بعد رسول الله ﷺ ، امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام»
 (یعنی بهترین مردم بعد از رسول خدا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام است .)
 در محرم ۳۹۳ هجری (۳۷۹) خلیفه المعز لدین الله نماز جمعه را در قاهره که جوهر درماه رمضان ۳۵۸ در خارج باب النصر ایجاد کرده بود اقامه نمود و برای دعوت شیعی نمایندگان های جدیدی در جامع ازهر ترتیب داده بودند .

سنی ها تکبیر نماز میت را فقط چهار بار میگفتند . المعز دستور داد نماز میت را بر حسب سنن تشیع قرا داده و در این کار از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی کنند . چنانکه وقتی یکی از بنی اعمام المعز وفات کرد خلیفه بر جنازه او

نماز خواند و هفت بار تکبیر گفت و بر جنازه دیگر در نماز پنج تکبیر گفت .

رئیس تبلیغات وقتی المعزالدین الله بمصر رسید جوهر را از حکومت مصر تغییر
یاداعی الدعاة داد و خود شخصاً در نشر این دعوت قیام نمود و بعد از وی

خلفای دیگر فاطمی نیز عمل تبلیغ و دعوت را شخصاً عهده دار گردیدند .

خلفای فاطمی در نشر و ترویج مذهب شیعه از مبلغینی که آنها را بین
سربازان و لشکری ها داخل کرده بودند بنام خودشان دستیار ی خواسته و آنها
در امر ترویج و تبلیغ به ایشان کمک و همراهی مینمودند .

دعوت فاطمیان برای مذهب شیعه، بعد از فتح مصر بدست رئیس تبلیغات
که از رؤسای درجه اول و رجال بزرگ موظفین بود انجام میگرفت و المعز
برای او در کاخ شخصی خود جا و مکانی مخصوص قرار داده بود . ایجاد مرکز
ازهر و منظور از بنا و بنیاد آن ابتدا برای دعوت تشیع بود .

رئیس تبلیغات از برای نشر و ترویج تعلیمات فاطمیان دوازده نفر تقیب
و سر دسته قرار داده بود ، همانطور نمایندگان و نوایی هم از جانب خود به دیگر
شهرها و ممالک فرستاده بود که این مذهب را ترویج مینمودند و فقرهای رسمی
دولت را حاضر کرده و روزهای دو و شنبه و پنجشنبه را مجالس خطابه تشکیل
میدادند و از اصول مذهب شیعی برای دیگران سخنرانی میکردند مبلغین متن
سخنرانی ها را ابتدا تهیه کرده بعد از خلیفه میرسانیدند پس از اینکه خلیفه
آنها خوانده و امضا میکرد بموقع عمل و اجرا گذاشته میشد .

رئیس تبلیغات مجالس خود را در دو محل بزرگ از کاخ خلافت تشکیل
داده و بر کرسی خطابه در دیوانخانه عالی جلوس میکرد و شروع به سخنرانی
برای مردها میکرد پس از آن مجلسی مخصوص برای زنان تشکیل میداد که معروف
به مجلس تبلیغ بود و در این دو جا کنفرانس داده و عقاید مذهبی را یاد
میدادند . هنگامیکه از سخنرانی فراغت پیدا میکرد از منبر پائین آمده مردم دست
او را میبوسیدند و اوصاف سخنرانی را که دارای امضای خلیفه بود بسرایشان
می کشید . گاهی هم رئیس تبلیغات از سران و بزرگان بنام هدیه یا صدقه که عبارت

از سه درهم و ثلث درهم بود پولی در (بین) این مجالس جمع آوری میکرد و هر کس که از سران و رؤسای جماعت سی و سه دینار میداد رقعہ و فرمانی بامضای خلیفہ باو داده میشد کہ در آن نوشته شده بود (**بارک الله فیک و فی مالک و ولدک و دینک**) یعنی (خدا بتو و مالت و اولادت و دینت برکت بد هد) و آن شخص رقعہ را گرفته با آن افتخار مینمود و آنرا جزء ذخایر خود میگذاشت .

رئیس تبلیغات جلسات کنفرانس و سخن رانی را برای سادات و آل علی علیحدہ ترتیب میدادند و از برای خواص و شیوخ و رؤسای دولت هم مجلس مخصوص تشکیل میداد و نیز از برای عوام و کسانی کہ از جاہای دور دست بمصر آمدہ بودند مجلسی مخصوص و از برای حرم و خواص زنہای در باری و بانوان دستگاه خلافت هم مجلسی مخصوص بود و دیگر زنہا هم در جامع الازہر در سخن رانی مخصوص بانوان حاضر میشدند .

در کاخ خلافت مجموعہ بزرگی از کتاب بود کہ آنہارا از برای نشر عقاید فاطمیان و مذهب شیعہ تألیف و تنظیم کردہ مضامین و محتویات آنہارا بمردم یاد دادہ تلقین مینمودند خلفای فاطمی توجہ مخصوص با این قسمت داشتند و کتابخانہ کاخ خلافت دارای نفیس ترین کتابہا بود و بر تمامی کتابخانہ های دیگر مصر و جاہای دیگر ترجیح داشت و مابین سایر کتابخانہ های کشور اسلامی از ہمہ ممتاز بود .

خلفای فاطمی نہ تنها در نشر دعوت خود و تبلیغاتی کہ میکردند بفضایل و مناقب اہل بیت و حامد آنہا توجہ داشتند و نسبت بخلفای بنی امیہ و بنی عباس و کسانی کہ علی علیہ السلام را یاری نکرده بودند یا بخاندان آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم جور و ستم روا داشتہ در غصب حقوق آنہا اقدام نمودہ بودند تکذیب و طعن میکردند . خلفای فاطمی فضایل علی و اولاد او را بعد ہا جزء نقوش مسکوکات خود نمودہ و بر دیوارہای مساجد و معابد مصر و شہرہائی کہ در تحت تسلط و تصرف آنہا بود آن فضائل را رسم و ثبت مینمودند .

فصل سوم

در فصول گذشته کیفیت پیدایش خلافت فاطمیان در مصر و اقدامات و خدمات آنان را به عالم اسلام و تشیع و ادب و فرهنگ و علوم شرح دادیم و پایان کار آنان را بقلم آوردیم.

بی‌مناسبت نیست سطری چند در باب اهمیت و علت پیدایش خلافت فاطمی و کیفیت اوضاع اجتماعی آن زمان و همچنین حقانیت و توجه آنان به عالم اسلام و مذهب شیعه نیز نوشته شود و مخصوصاً این نکته روشن شود که قیام این خاندان بسیار بجا و بموقع بوده و موجب بر آن بوده است که حقانیت اسلام پنهان نماند.

نهضت بسیار بجا و تشکیلات متین و حقیقت خواهانه علویان و فاطمیان در افریقا که در نتیجهٔ مظالم بی‌رحمانه و وحشت آور خلاف اسلام و عدالت اجتماعی و فساد کاری بنی‌امیه بود و پس از آن هم مظالم بی‌رحمانه خلفای عباسی که در ظلم و پیدادگری و کشتار بیرحمانه از بنی‌امیه سبقت گرفته کارهای شوم و ننگینی را در دوران اقتدار و خلافت و زمامداری خود بعرضه ظهور درآوردند (باستثنای چند نفر آنها) بقیه‌شان با رفتار و کردار ناشایست خود اسلام و اسلامیت را رسوا و بدنام ساختند. در همان دوران پیدادگری خلفای غاصب بنی‌عباس روزنهٔ امیدی از افریقا جلوه‌گری کرده عالم اسلام را از رسوائی و خلفاکاری بنی‌امیه و بنی‌عباس که بنام اسلام و اسلامیت انجام میدادند نجات داد.

بطوریکه در تواریخ خودی و بیگانه آمده است بعضی از زمامداران غاصب بنی‌عباس مانند متوکل عباسی و پیروانش نسبت به ائمه طاهرین علیهم‌السلام حد اکثر بدرفتاری را کرده هزاران تن از اولاد علی و فاطمه را قتل عام و زندانی کردند. در چنین وضع ناگوار خطرناکی که نسبت به طالبین حق و عدالت رفتار میشد نهضت عظیمی از افریقا بنام دعوت فاطمیان پدیدار گردید و پس از پایان دادن اوضاع ناگوار دوران تاریک و ننگین بازماندگان نیمه جان بنی‌امیه، بدترین شکست را به دشمنان مشترک ایران و تشیع و ائمه طاهرین یعنی خلفای غاصب بنی‌عباس وارد ساختند.

بطوریکه در تواریخ و نبشته‌های خودی و بیگانه ملاحظه شده است یک

قسمت مهم از پیشرفت عباسیان و درهم شکستن بنی امیه با همت و کوشش و فداکاریهای ایرانیان میهن پرست که از ییادگری و خلافتکاری بنی امیه نسبت به ایران و ایرانیان و ائمه طاهرین صلوة الله علیهم اجمعین به تنگ آمده بودند انجام گرفت برای نجات از مظالم و بی عدالتی و تعصب شدید بنی امیه که بر خلاف انصاف و عدالت و آئین اسلام بود جمعی فداکار دلیر و شرافتمند از جان گذشته مانند بهشتی روان اباسلم خراسانی و یاران فداکارش دستگاه ننگین و چرکین مخلوط با تعصب نژادی بنی امیه را بر هم زده برای پیشرفت عباسیان و نجات میهن با فداکاری های بی ماندی آنها را در مقابل بنی امیه تقویت و همراهی کرده بر کرسی اقتدار نشاندند. همینکه زمامداران حق ناشناس بنی عباس با همراهی ایرانیان بر کرسی اقتدار و زمامداری تسلط یافتند در نهایت ناجوانمردی و عدم حق شناسی یک یک از آنان را با بدترین طرزی نابود و پراکنده ساختند.

در اینجا لازم است که این نکته بسیار مهم و دقیق را نیز یادآور شویم. پیشرفت و پیروزمندی خلفای عباسی در برابر بنی امیه از طرفی با همت و کوشش وطن پرستانه ایرانیان فداکار انجام گرفت که آغاز آن از خراسان بتوسط اباسلم خراسانی و یاران فداکار و وطن پرست آن شاد روان بود که دستگاه ظالمانه بنی امیه را از هم پاشیده سرنگون ساختند

از جانب دیگر نیز از طرف حقیقت جویان ائمه طاهرین (صلوة الله علیهم) که از ظلم و جور و ییادگری بنی امیه به تنگ آمده بودند با امید زیاد که بنی عباس بنی اعمام و از سلسله و بستگان آنها میباشند نیز برای پیشرفت و تقویت آنها با کوشش و همراهی شیعیان خود کوتاهی نکردند ولی در مقابل آن همراهی های گرانبهای (حق خواهان) خلفای عباسی با بدترین طرز ظالمانه و خوانخوارانه ای نسبت به آن بزرگواران رفتار و تلافی کرده و از کشتار و حبس و تبعید سادات علوی و فاطمی خودداری نکردند.

اینک شاهدهی گویا از تاریخچه یکی از مخالفین فاطمیان و تشیع: که

در این باره در کتاب تاریخ خود انتشار داده است انتشار میدهم

هر کسی تاریخ اسلامی را مطالعه کند می بیند که یاران علی بن اقتباس و ترجمه از ابیطالب علیه السلام و اولادوی از ائمه طاهرین چگونه تصمیم کتاب تاریخی عمر گرفتند که با مبارزه و جدال با اموی ها در نهان و آشکار در آغاز ابوالنصر مصری کار بخلافت برسند (بعقیده شیعیان امامت به حق) و پس از

آن باتفاق و همدستی با بنی اعمام و پسر عموهای خودشان از بنی عباس چه تصمیمی اتخاذ نمودند. آنها تقریباً یقین داشتند که هر وقت پیروزی بدست آید خلافت و امامت بحق بایشان بر میگردد نه بدیگری. پس هنگامیکه اموی ها در اسر حکومت مغلوب شدند بنی عباس پس از تسلط به کارها. خلافت بنی اعمام خود را که علوین بودند انکار کرده به جنگ وجدال و کشتار آنان شروع نمودند چنانکه اموی ها هم پیش از آن همان رفتار ظالمانه را داشتند. بهره علویان در این میان بسیار کم و ناچیز و حتی هیچ بود. ولیکن عباسی ها در میانه این انقلابات و بهم خوردگی بخصوص در اوایل کار خود توانستند بر مخالفین خود تسلط پیدا کنند و آنانرا مغلوب سازند زیرا که مال و رجال و سلاح در دست آنها بود و چون کار بدست ایشان افتاد با علوین منتهای بد رفتاری را بخرج داده و از هیچگونه ظلم و تعدی نسبت بآنها کوتاهی نکردند چنانکه اغلب ایشان را تبعید یا زندانی نموده یا کشته و نابود ساختند و بطوری بد رفتاری در باره ایشان کردند که بعضی از آنها ناچار شده بنای محاربه و نزاع با بنی اعمام خود در نهانی و عیان گذاردند و مبلغین خود را در هر گوشه و کنار و شهر و دیار بکار واداشته و در انتظار پیروزی و ظفر و موقع پیشرفت خود بودند. در قرن دهم میلادی چهارم هجری غنچه اقبال و نصیب علوین شکفته گردید زیرا که یکی از دعاة و مبلغین علویان توانست بر قسمت شمالی افریقا تسلط یافته دولت فاطمیان را در آنجا در حدود قیروان تأسیس نماید و هنگامیکه شهر مهدیه را بنا نمودند بآنجا انتقال یافتند و پس از پیروزی اولیه خویش بر مصر مسلط گردیده و خلافت فاطمیان را در آنجا اعلان کردند. ولیکن دولت عباسی همینطور بقدرت خود باقی بود و بر بیشتر شهرها و قسمت های کشور اسلامی تسلط و نفوذ داشت و دولت فاطمیان ناچار بودند که اگر آشکارا نتوانند با آنها مجادله و جنگ کنند محرمانه و نهان با آنان جنگیده تا اینکه بدین وسیله بر تمام کشورهای اسلامی از شرق تا غرب تسلط پیدا کنند.

وضعیت نامگوار و
تاریک بنی عباس
اوضاع سیاسی دولت عباسی خیلی مناسب از برای پیشرفت فاطمیین بود زیرا که ضعف و ناتوانی در دولت امپراطوری پزداسنه و بلاد دوردست آن کشور وسیع روی داده و یکی پس از دیگری دچار انکسار و اختلال شده بود وقتی که قرن یازدهم رسید و آفتاب دولت عباسی اعلان غروب

خود را شروع نمود انقلاب و آشوب در کشور ایشان بدرجه ای توسعه یافت که فاطمیین توانستند بیخاطر جمعی بنظر خود را که از هم گسیختن رشته انتظام دولت مخاصم ایشان بود انجام داده و بر کشورهای اسلامی با نفوذی هرچه تمامتر تسلط و استیلا پیدا کنند. در اواخر قرن یازدهم میلادی ضعف نفوذ دولت عباسی امری واقع

اوضاع ایران و انجام شده بود و از صد سال قبل از این تاریخ خلفای بنی عباس

از سستی و ضعف طوری شده بودند که امر خلافت از دست آنها درآمده و بدست سران سپاه از ایرانیان و ترک افتاده بود و آنگاه که خلفای عباسی ازدیاد نفوذ ترک ها و ایرانیان و زعمای بلاد و شهرستانها و استقلال ایشان را در هر جا دیدند و خود را عاجز و ناتوان از جنگ و جدال و مطیع کردن آنان مشاهده کردند حکمت ایشان چنین اقتضا کرد که استقلال غالب این امراء و سرکردگان محلی را تصدیق کنند، پس امپراطوری یکطرفه نیرومند و با اقتدار دوره رشید و مأمون و معتصم، به دولت های کوچکی که بعضی با دیگری در راه بسط و توسعه خود مبارزه نموده و با هم می جنگیدند تبدیل شد.

ایران در اواخر قرن دهم میلادی میدانی دامنه دار برای این کشمکش و اختلاف شده و نیروی سپاهیان دولت سامانی که ایرانی اصیل بودند با نیرو و سپاه دولت بویه که از دیلم بشمار می آمدند بنای منازعه و جدال را گذاشتند اولیها بر قسمت ماوراء النهر و خراسان و سیستان مسلط بودند در صورتیکه بویه ها بر خوزستان و فارس و کرمان و عراق عجم تسلط داشتند و آنها قدرت و تسلط خود را بجائی رسانیدند که خلیفه عباسی را تحت نفوذ خود در آورده و بسلطنت خویش معترف نمودند.

نخستین بار ضعف و سستی و شکست بزرگ که در دولت سامانی آشکار شد و یکی از موالیان ترک استقلال یافته و درغزنین دولتی تأسیس کرد و آن بعد از ایجاد حکومتی بود که در غزنین تشکیل داده و مقدمه دولتی بزرگ و با عظمت و نیرومند گردید، که بر هندوستان مسلط شده و اسلام را بهند برده و رواج داد و آن دولت غزنوی ها بود موقعی که سلطان محمود غزنوی طلوع کرد از سامانی ها قسمت شرقی کشور ایران را انتزاع نمود همانطور که ترکها را تا ماوراء کاشمر رانده و از خلیفه عباسی هم منشور حکومت کشور هائی را که بر آن استیلا یافته بود دریافت نمود و سلطنت خود را در آنجا پایرجا و استوار گردانیده و بعد از آن شهرهای دیگر را یکی بعد از دیگری

از دست آنها انتزاع نمود و هنگامیکه سلطان محمود وفات یافت کشور امپراطوری او بین فرزنداناش قسمت شد و ما بین ایشان اختلاف افتاد و نواحی ایران و قسمت های دیگر از شهرهای خاور زمین بدوره پیشین و کشمکش های سابق خود بازگشت نمود.

خلافت بنی عباس

اما خلافت عباسی در این دوره عبارت بود از نفوذ مذهبی ولی سیاست بیشتر بدست دیگران بود زیرا که حکومت از صد سال پیش از آن از خلفا انتزاع شده حتی در خود بغداد برای ایشان قدرت و قوتی نبود و امرای بویه که نام آنها برده شد اختیاردار و کارگذار سیاست بودند علاوه بر این آنها دارای مذهب تشیع بودند و شاید این حالت وحشت آور و این اضطراب و تشویش و این اختلاف پی در پی بهم پیوسته و شامل تمامی کشور امپراطوری دولت بنی عباس میشد. دو عامل مهمی بودند که خلفای فاطمین در قاهره ترتیب داده و با آن بنهایت جدیت در ضرورت کار خود برای بهمزدن اساس خلافت بنی عباس و بسط و توسعه سلطنت و دولت شیعی فاطمی بر امپراطوری از هم ریخته و پراکنده اسلامی میاندیشیدند.

ترویج تشیع

دعوت شیعه در کشور ایران بیشتر از دیگر جاها انتشار داشت زیرا که این مذهب با مزاج ایرانی موافق و دساز بود از جهت اینکه آنها میخواستند دین و دولت در یک شخص تنها جمع شود و اینرا بهتر از نظام دموکراسی جمهوری که بین اهل سنت اشتها داشت میدانستند.

در این اوضاع و احوال سلاجقه ترک که سالها در پی غارت و حدود و اطراف کشور امپراطوری از سر زمین خود در ماوراءالنهر بودند جلوه و ظهور نمودند و هزار ها از ایشان دین اسلام را پذیرفته و در سال ۱۰۳۵ میلادی برخراسان حمله کرده و غزنوی ها را از آن حدود راندند و شروع بسط نفوذ خود در تمامی شهرهای ایران کرده و باین ترتیب سرزمین اسلامی برای دستجات ملل آسیای مرکزی مفتوح شد و دره ۱۰۵۰ آنها بر بسیاری از اراضی ممالک اسلامی مستولی شده و تا حدود کشور امپراطوری بنزانتین (روم) را متصرف گردیدند و طغرل بیک سلجوقی با تشریفات زیاد در میان جمعی کثیر وارد بغداد گردید و بویه های ایرانی را از موقعیتی که در دستگاه خلافت داشتند برکنار کرد و بجای ایشان رجال سلاجقه بروی کار آمدند و طغرل از خلیفه القائم بامر الله در خواست نمود که بسلطنت و دولت ایشان اعتراف کند چنانکه از او

خواست که دختر خود را بازدواج وی در آورد و خلیفه هرچه را که طغرل بیک خواست باو داده و حکومت دولت وی را تصدیق نموده و بوی امارت خراسان را اعطا کرده و با این ترتیب سلاجقه در کشور ایران وحدت سیاسی و وحدت دینی را عودت دادند. طغرل بیک در آخر به ری برگشته و خلیفه عباسی را در بغداد بحال خود گذاشت ولی در حقیقت خلیفه تحت حمایت و قدرت او در آمد.

شهر ری در آنوقت شهری بزرگ و آباد بود که در منطقه نفوذ دیالمه قرار داشت. در نیمه های قرن یازدهم میلادی موقعی که سلطان سلجوقی مشغول انتظامات امور خود در ایران و دیگر نواحی آن بود و اساس حکومت و دولت خود را استوار میکرد. از حوادث عجیبه و پیش آمدهای مهم این بود که در آن دوران مادر روزگار در ری سردی نابغه و فوق العاده عجیب را بوجود آورد که در صد شرح نمی از کارها و تاریخ او در این کتاب میباشیم و این مرد کسی است که از بزرگترین نوابغ دنیا باتفاق دوست و دشمن بشمار آمده و میتوان او را یکی از عجایب روزگار شمرد و آن مرد حسن صباح بود.

(از کتاب تاریخی ابوالنصر)

حسن صباح

این قسمت مهم نیز از کتاب تاریخی عمر ابوالنصر اقباس و ترجمه شده است

ما در اینجا سیرت حسن صباح مؤسس دعوت اسماعلیه و واضع مرام و مسلک و سازمان دعاة و مبلغین آنرا مقدم میداریم که صفحه بی از غریب‌ترین صفحات دعوت‌های سری و تبلیغات نهانی و استعداد او

است و در اسلام میتوان گفت مردی بمانند او در تدبیر نیامده و در تاریخ نمیتوان شخصیتی بالاتر از او را در جرئت و جسارت در اجرای مرام و مسلک خود که تا کنون باقی مانده پیدا نمود و هر کس که تشکیلات انجمن سری یا دستجات نهانی را داده میتوان گفت تحت دستور او عمل نموده و بروش و مسلک او رفته و عملیات بیم آور و وحشت انگیز را بطریقه‌ایکه او وضع کرده تعقیب نموده است.

حسن پیشوائی از پیشوایان دعوت شیعه اسماعیلی بود در دوره‌ایکه دعوت و تبلیغ برنده‌ترین سلاح از برای جنگ با مردمان متوسط الحال و اشخاص ساده و عوام بود و این خودسری از اسرار بود که با اعمال و رفتار و مسلک و مرام او که از نیروی بیم و مذهب و دین توأم و آمیخته گردیده بود و فلسفه حسن بزرگترین عناصر قوه و زور او بوده و هوشمندی و نبوغ وی بالاترین دستیار و کمک برای موفقیت و پیشرفت او بشمار آمده زیرا که حسن در واقع نه تنها داعی و مبلغ بوده بلکه فیلسوفی بود که فلسفه خود را با ذکاوت و ریزه کاری و طرفه سازی بسیار بنفش در میآورد و با آن نقشه‌های فکری خود را ترتیب میداد و با این فلسفه خود عالم و سراسر جهان را با ذره‌بینی مخصوص نگریسته و از آن قانونی خاص برای حکومت کردن بر اشخاص و اشیاء و پیش آمدها اتخاذ میکرد.

حسن در دوره‌ای از پر خطرترین دوره‌های اسلام پیدا شد که سخت ترین اثر را در مقدرات فعلی و آینده خود داشت و او در چنین عصری که اسلام باریکترین مرحله از مراحل خود را استقبال میکرد و با خطرناکترین روزگار مصادف بود و تمامی قوای خود را بسیج نموده و میخواست که با دنیای باختر در میدان جنگ صلیبی داخل نبرد و تار زار شود و لازمه این مبارزه و تار زارها بود که حد فاصل بین بسط و نفوذ اسلام

یا انحطاط و توقف یا نابودی و اضمحلال آن گردد و در چنین عصری این مولود جدید پر خطر و وحشت آور عالم دین را بشگفت در آورد، که با نظر دقیق در چنین عصری تصادم را بسخت ترین وضع بین شرق و غرب مشاهده مینمود.

توجه خاص طغرل بیک سرسلسله سلاجقه به ری باعث شد

ری

که ری شهری بزرگ بازرگانی و میدان دادوستد گردد و صدها

مدرسه و آموزشگاه در آن تأسیس شده بزرگترین مرکز تجارتهای ایران شود.

وقتی که طغرل بیک وفات یافت، پسرش آلبارسلان جانشین او شد. او شهری

را وا گذاشته باصفهان رفت تا اینکه آنجا را پایتخت خود ساخت لذا از عظمت و شئون

ری کاسته شده و مردم آن از شئون و مراسم مذهبی رخ تافته وارد اختلافات شدند و

موضوع قومیت و ملیت را بمیان آوردند زیرا که ساکنین ری مردمی آمیخته و مخلوط

از ایرانی و ترک و عرب بود.

حسن صباح در شهری در حدود سی سال بعد از قرن چهارم متولد شد.

پدر حسن

پدرش صباح مردی فقیه و افتاده حال و فروتن بود که نهانی عقیده

شعبه باطنیه داشت و جاهه‌ای از پرهیزگاری و پاکدامنی بر تن پوشیده و ملبس بلباس

زهد و تقوی بود. او بخود نسبت عربی بسته و گمان داشت که از تخمه صباح حمیری

میباشد. نام صباح علی بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد صباح حمیری بوده و درباره او

گفته اند که با پای پیاده از یمن بکوفه آمده و در آنجا بتجارت و خرید و فروش فلزات

و احجار کریمه پرداخته ثروتی هنگفت از این راه برای خود فراهم نمود و پس از آن

کوفه را ترک کرده بقم آمده و از تجارت منصرف گردید سپس در شهری سکنی گزید

و یکی از مبلغین و دعوات شیعه اثنی عشریه گردید و این کار برای او مانع نبود که

هم کار تبلیغ و هم تجارت داشته باشد.

علی پدر حسن یک دوست ایرانی داشت که از دعوات شیعه اسماعیلیه بود و با او احترام

میکرد. روزی آن دوست به علی نصیحت کرد و سفارش نمود که پسرش را به یکی از

آموزشگاههای بزرگ خارج ری بفرستد و این دلیل بر آن بود که علما و دانشمندان

بعد از اینکه پایتخت را باصفهان انتقال داد از شهر ری بیرون آمده و شهرهای دیگر

پراکنده شده بودند و در ضمن صحبت با او گفت چرا پسر را به نیشابور نمیرستی؟

زیرا در آنجا دانشگاه بزرگی است که نام آن در همه جا شهرت دارد استادان و دانشمندان

آن شهرتی تمام دارند و از هر جا حتی از دورترین نقاط دانشجویان بجانب آن روانه میشوند . بعد از کمی اندیشه و تردید طولی نکشید که علی پسر خود حسن را به نیشابور فرستاد که شهرت دانشگاه بزرگ آن بهمه جا رسیده بود و خود علی هم بهمراه پسر جانش بجانب نیشابور روانه گردید و چنانکه گفته اند عمده علت و اسبابی که مخصوصاً علی را بفرستادن پسرش باین مدرسه عالی مشهور وادار گردانید برای دفع شبهاتی بوده که در عقیده مذهبی او راه یافته بود، چه شیعیان در دوره سلاجقه در نظر اولیای امور بنظری خاص دیده میشوند و عقیده ایشان را آلوده باغراض سیاسی دانسته و بعضی از آنها را پیوسته از دعاء فاطمی میشمردند .

دانشجویان دانشگاه نیشابور بروفق سرام و بنظوری که درزندگانی **در مدرسه** اجتماعی خود داشتند طی درجات علمی می نمودند و مابین ایشان بعضی تنگدست و بینوا و برخی متوسط الحال و بعضی دیگر توانگر و خوشگذران بودند . آنها که جزء تنگدستان بودند جا و مکان درستی نداشته ، اغلب در صحن مدرسه یا حجرات نامناسب تحتانی منزل داشتند ولیکن برعکس اشخاص توانگر و ناز و نعمت پروردها را در غرفه های مخصوص و حجرات فوقانی که هر کدام دارای سه تخت خواب یا کمتر بود جا میدادند .

در این جامعه و در داخل حجرات آن عده کثیری طلاب و دانشجوی غریب به تحصیل مشغول بودند که از شهرهای دور دست برای تحصیل بآنجا روی آورده و ما بین استادان دانشگاه جمعی از علما و ادبا و دانشمندان معروف و مشهور بودند که مشهور تر از همه امام محدث موفق الدین نیشابوری بود و دانشجویان بیشتر در حوزه درس او گرد آمده و اصرار داشتند که در شمار طلاب حوزه درس او باشند و اینطور شهرت داشت که مردم با یکدیگر میگفتند که هر کس خدمت امام درس بخواند طی سراتب و مقامی خواهد نمود و از برکت درس امام بجاه و مقامی خواهد رسید .

مابین شاگردان امام کسانی بودند که در امور کشوری ووزارت و صدارت رسیده یا در ردیف لشکری بسررداری و سالاری نایل گردیده و در کشورهای اسلامی شهرت تمام یافته و دارای آوازه و نام بودند و پدران دولتمند و دانشجویان همواره هدیه و تعارف برای دانشجویان فقیر و بینوایان دانشگاه اعطا نموده و بین ایشان آن هدایا توزیع میشد و تنگدستان بدین وسیله از جانب ایشان بر خوردار شده و بتحصیلات خود ادامه میدادند .

دوستان و رفقای**حسن**

برای حسن صباح که بازرگان زاده بود در جامعه نیشابور غره‌ای از حجرات که دارای سه تخت بود اختصاص داده بودند و در آن حجره دو رفیق داشت که بعدها ستاره اقبال ایشان تابش یافته و از بزرگان عصر و رجال مشهور روزگار شدند و آن دو یکی عمر خیام فیلسوف و شاعر معروف و دیگری وزیر کبیر خواجه نظام الملک وزیر بزرگ جلال الدین ملک‌شاه بود. نظام الملک در کتاب خودش بنام (الوصیة) شرح ورود خودش را بدانشگاه نیشابور و همدرسی و اجتماع خود را با دو یار دبستانی خویش بدینگونه مینویسد :

امام موفق الدین نیشابوری از علمای اعلام و سرآمد دانشمندان خراسان بود و درس او مورد توجه و نظر بسیاری از جوانان شده و قدس و تقوای امام طوری شهرت داشت که هر نوع دانشجو بویژه طلاب حدیث و تفسیر را بجانب امام کشانده و باو پیوستگی و ارتباط میداد و این جنبه پاکدامنی و زهد امام وسیله و اسبابی بود که پدر مرا وادار نمود که مرا بجای نیشابور روانه دارد و در آنجا با عمر خجام و حسن صباح آشنایی و رفاقت پیدا کنم.

این دو تن از دانشجویان خیلی با هوش و استعداد بودند و رغبتی تمام و اصراری زیاد در طلب دانش داشتند و هنگامی که درس امام موفق تمام میشد ماسه نفر دور هم گرد آمده و در حجره‌ای که بما سه تن اختصاص داشت بمباحثه و مذاکره درسی که فرا گرفته بودیم پرداخته و آنرا مقدمه‌ای از برای حفظ و تمرین درس قرار میدادیم.

نظام الملک در جای دیگر از کتابش میگوید : در همان اوقات طلبه‌ای بود که او را ابن علی مینامیدند و امام موفق خیلی باو توجه داشته از وی احترام و به او محبت میکرد.

روزهای نخستین

حسن روزهای نخستین خود را در این آموزشگاه گذرانده قرآن و حدیث و تفسیر و سنت و امور مربوطه بآن را با صرف و نحو و تفسیر و هندسه و منطق و ریاضیات در آنجا فرا گرفت و نیز زبان لاتین و یونان و فلسفه قدیم را در آن مدرسه تحصیل نمود.

یاران سه گانه به ذکاوت و هوشمندی و پشت کار و عزم و استقامت اشتها یافتند مخصوصاً حسن همواره حسن اهتمام و کوشش استادان خود را با پرسش‌های عجیب و

غریب و شبهه انگیز در امور دینی و عقاید اسلامی بحرکت و جنبش درسیآورد ولیکن هیچیک از ایشان ملتفت مقدرات و سرنوشت این شاگرد افسرده حال در دوران آینده نبودند.

از جمله چیزهایی که فرض میشد این بود که این سه تن همدرس و همدستان که در یک حجره میخوابیدند و پیش یک استاد درس میخواندند و بطور مساوی و برابری با یکدیگر درسهای خود را مذاکره میکردند بایستی که بعدها دارای روحیه واحد و شخصیتی یگانه و متحد شوند زیرا که دوستی و رفاقت دانشجویان ساده باید استوارترین دوستی ها باشد و نزدیکترین وسیله برای سازش دلها و محکم کردن رشته دوستی و محبت خواهد بود ولیکن این دوستی و رفاقتی که بین این سه همدرس و همشاگردی بود عاقبت در روزهای آینده مبدل بیک دشمنی عجیب و آشتی ناپذیر گردید و بین حسن صباح و خواجه نظام الملک کار بخصومت و عداوت سخت کشید که شرح آن خواهد آمد.

تاریخ نویسان از علل این اختلاف و موجبات و عوامل اولیه آن مطالبی زیاد نوشته و طول و تفصیل داده اند اعم از اینکه واقع شده یا نشده باشد زیرا که موضوع اختلاف آنان دامنه بسیار دارد و ما آنرا در این مورد امری بزرگ نمی شماریم که تمامی آنرا در این فصل بنویسیم.

اتفاق و اختلاف میگویند وقتی که این سه تن شاگردان امام الحرمین درنیشابور ذکاوت و هوش خود را در فهم و تحصیل نشان دادند در آن زمان رشته دوستی و الفت بین آنها محکم شد و موجبات مودت از هر جهت فراهم آمد. این سه تن حسن صباح - عمر خیام - و نظام الملک بودند. گفته اند که شبی از شبها حسن دو رفیق خود را مخاطب نموده و گفت:

بیا بید قرار بگذاریم هر کدام از ما که در آینده وزیر شدیم دو رفیق خود را بشاه نزدیک نموده و آنها را بهر منصب و مقامی که بخواهند برسانیم.

اظهار این مطلب بین آن سه نفر، اندکی باعث سکوت و تعجب و حیرت شده و بخاطر نظام الملک و رفیق دیگرش عمر خیام از این حرف نوعی اضطراب و وحشت پیدا شد و در چهره و سیمای ایشان همان آثار نمودار شد که گاهی غفلتاً در رخساره اشخاصی که چیزهای نشنیده را میشوند و هیچگاه بخاطر آنها چنین اندیشه خطور نکرده

هویدا و آشکار شد و این درخواست را درخواستی خیلی عجیب و غریب شمردند ولیکن با این احوال آن دو رفیق متوجه خود شده بزودی بحالت اول برگشتند و اول کسی که سکوت و دهشت خاطر خود را قطع نمرد نظام الملک بود که با یک آرامش خاطر مصنوعی باو جواب داد :

رفیق : من با تو قرار میگذارم و معاهده می بندم .

عمر خیام نیز موافقت کرد و قول او را تأیید نمود و وعده داد که با دو رفیق خود در این عهد و پیمان وفا کند .

این مطلب اگر صحت داشته باشد فی الحقیقه از تازگی و طرفه بودن خود از مطالب عجیب و اتفاقات نادره میباشد و زیرکی و هوش زیاد و بلندی نظر و اعتماد بنفس و روشنی فکر و دور بینی معنوی حسن را از همان وقت بمنتهی درجه ثابت میکند و شاید که او با الهام غیبی و نظر ثاقب و حدس صائب خودش فهمیده بود که او با دو رفیق و همدرسانش از بهترین شاگردان امام الحرمین از حیث ذکاوت و زیرکی و دانش و استعداد میباشد و با چنین فرض و با داشتن چنین اوصافی ناچار یکی از ایشان موفقیت یافته و زود تر از دو رفیق خود بآنچه که در زندگانی آرزومند آن است و امیدوار بآن میباشد خواهد رسید .

این معاهده و قرارداد سه گانه آیتی از آیات سری از اسرار در غرابت و دوراندیشی و مال بینی این سه نفر بشمار میرود و برای این اتفاق و پیمان در آینده روزگار اثری عجیب از آثار بروی کار خواهد آمد و خطری عظیم را باید درآتیه نزدیکی از آن انتظار داشت چنانکه خوانندگان بزودی به نتیجه آن خواهند رسید و اگر این اتفاق رخ نداده بود تا این اندازه که ما امروزه اختلاف تاریخی می بینیم اختلاف تاریخی بوجود نیامد و عالم اسلامی تا این درجه دچار از هم پاشیدگی و خرابیها و اختلاف نمی شد و روزگار خوش و پر آرامش مسلمین باین تیرگی و آشفتگی تبدیل نمی یافت .

بعضی از مورخین نوشته اند که پدر حسن در این اوقات وفات یافته ولی حسن همواره مشغول تحصیل بود تا اینکه از مدرسه بعد از فراغت تحصیل بیرون آمد و از پدرش برای این پسر جوان ثروتی بارث باقی مانده بود و بین مرگ پدر و مرگ تحصیل او چندان طولی نکشید .

اما عمر خیام مدتی دیگر در مدرسه مانده و مشغول بود که خود را در ریاضیات

و نجوم سرآمد اقران سازد و تحصیلات خریش را در این راه بپایان رساند .

و اما خواجه نظام الملک را پدرش با هزینه و مقرری روانه غزنین نمود و بدین ترتیب تفرقه و پراکندگی و دوری این سه رفیق و همدردان دبستانی و سه تن یک سوار میدان فراست و سیاست از یکدیگر فراهم آمد تا بعد از این روزگار و حوادث ایام چگونگی اسباب اجتماع و گرد آمدن ایشان را مهیا نموده و آن قضایای عجیب و حیرت آور و پیش آمدهای سرشار از غرابت را بروی کار آورده و گزارش کردار ایشان را جزء آثار فراموش نشدنی و اخبار مهمه تاریخی بیادگار گذارد .

زندگانی حسن در ری بعد از اینکه دانشگاه را طی کرده و بمیهن **حسن در ری** اولیه خود بازگشت نمود چندان مورد توجه و نظر نیست ولیکن

در همان اوقات دوست ایرانی پدرش که پیش از این از او نامی برده شد روانه مصر گردید . دوستان دوره کردگی و همبازیهای زمان بچگی حسن هر کدام پراکنده و دنبال کار خودشان رفته بودند ولیکن بسیار وقت میشد که آنها دور حسن جمع شده از ذکاوت و هوش و حسن گفتار و قوه نطق و بیان و کثرت فهم و سرعت انتقال و چشمهای جذاب او که آثار هوشمندی و دها را از خرد نشان میداد و بسا بود که از او عملی را درخواست میکردند که زودتر او را در اتماسی که داشت و نشاطی که از خود نشان میداد بموفقیت رسانده و بمنظوری که دارد بدان واسطه نائل شود، او در اثر این سؤال لبخندی زده و در چهره و رخسار خود گشاده رویی و شکفتگی عجیبی نشان داده میگفت :

من حالا خیلی طالب استراحت هستم و مایلم که تاچندی از زحمت تحصیل

درآمده و رفع خستگی کنم و من اکنون کسی هستم که آغاز جوانی آن است و چندان در باره خودم از فقر و تنگدستی و بیکاری و بطالت نمیتروسم .

زندگانی حسن مدتی در شهری بدین گونه میگذشت که قریب بگوشه گیری و عزلت برد و گاهی برای دیدن قافله و تماشای مسافرینی که از اصفهان وارد میشدند رفته و روزها را میگذراند تا تاریکی شب فرا میرسید و آنوقت بمنزل برگشته با رفیق خودش علی عطار و دیگران بشب نشینی گذرانیده و بعضی از اوقات شبانه را بچنگ و چغانه یا شنیدن نوا و آهنگهای محلی میگذرانید و گاهی بمناشه و مذاکرات و یا ذکر افسانه ها و حکایات صرف وقت میکرد .

در یکی از شبها مستخدم خانه آمده بحسن خبرداد شخص غریبی
 آمده وشما را میخراهد و اراده دیدن شما را دارد. این شخص تازه
 شبانه وارددوست دبستانی او عمر خیام شاعر مشهور بود که آمده بود تا او را
 از موفقیات و پیشرفت های دوست دیگرشان نظام الملک آگهی دهد که چگونه در دستگاه
 سلطنتی راه یافته و اکنون بوزارت ارسلان سلطان سلجوقی رسیده است.

از جمله سفارش و اصرار عمر خیام بحسن این بود که برای نظام الملک گزارش
 روزهایی را که در مدرسه باهم بودند بخاطر آورده و آن پیمان سه گانه را که سه دوست
 و یار دبستانی باهم بسته بودند تذکر دهد و اینکه چگونه قرار بود که هر وقت هر
 کدام از ایشان بمقامی رسید در مساعدت و همراهی و واداشتن دیگران بکار بذل
 مساعی نماید.

گذشته از آن چگونگی رفتن خود را نزد خواجه برای حسن بیان نموده و باو
 گفت که در بدو ورود نزد نظام الملک نسبت بسوی چگونه پذیرایی شده و پس از
 یادآوری آن عیند و پیمان تا چه اندازه مورد نرازش و احسان وزیر واقع گردیده و از مال
 و منال آنچه را نه دلش خواسته باو داده است.

نظام الملک در کتاب (الوصیه) خودش هم این موضوع را مینویسد که چگونه
 عمر خیام در کاخ وزارت از او دیدن کرده و چه طور از وی استقبال و پذیرایی شده
 و باو وعده داده که در خدمت سلطان از وی صحبت بمیان آورده و از شأن و مقام علمی
 او مطالبی بیان کند.

و نیز می نویسد که شرم حضور و خجالت زدگی و رقت و نرمی و ملاطفت شاعر
 تا چه اندازه در بالاترین درجه قرار داشت و چگونه خواسته که رفیق قدیمی اش را در
 تحت حمایت خود در آورده از وی نگاهداری نماید و باو کمک مادی و نیروی مالی
 بدهد تا اینکه بتواند بجانب علوم و دانش و کتب رو کند و بتکمیل کارهای خود
 پردازد.

وقتی که نظام الملک از راست گفتاری و اخلاص و درست کاری عمر خیام
 اطمینان یافت برای او از بزدجه نیشابور، دوازده هزار دینار در سال مقرری قرار داد
 که با آن مبلغ نیازمندی او برطرف میشد و خیال او را در کارهای فکری و عقلی که
 منتهی آرزوی وی بود تأمین میکرد.

در منابع دیگری آمده است که وقتی نظام الملک در دوره آلب ارسلان پیروزی یافته و بوزارت رسید عمر خیام از او دیدن کرد و آن یار دبستانی باو تبریک و تهنیت گفت خواجه باو احترام و مهربانی و احسان نمود ، از او پرسید چرا عهد مدرسه را فراموش میکنی و از من نمیخواهی که بآن وفا کنم .

خیام - آفرین بر تو و وزارت تو ، خدا بتو آنرا مبارک کند . اما من کسی هستم که جز حکمت و فلسفه چیزی را دوست ندارم ، تنها میخواهم که برای من شهریه و مقرری باشد که کفاف هزینه زندگانی مرا بدهد و با آن بکار خود ادامه بدهم . وزیر برای او ماهیانه از قرار هر ماهی ششصد دینار طلا مقرر نمود که در رأس هر ماه مرتب باو بپردازد .

با این وصف عمر خیام به نیشابور برگشته و بکار تألیف و نظم شعر پرداخت .
مسافرت حسن بعید نیست که عمر خیام شاعر ، حسن را درری دیده و او را از چگونگی کار و پیش آمد روزگار وزیر خبر داده باشد و در این ملاقات حسن را تهییج و تحریک نموده است که هرچه زودتر از ری باصفهان مسافرت کنند . خلاصه آنکه حسن بعد از شنیدن این خبر با کاروان پس از چند روز رنج سفر خود را باصفهان رسانید و بیشتر راه با فقرا و ساریانانی که کالای بازرگانی و مال التجاره حمل و نقل مینمودند پیاده راه می پیمود .

در بین راه اهل قافله و مسافرین را دید که خیلی از جاه و مقام وزیر و شوکت و جلال او صحبت میکنند و میگویند که چگونه با دختر پادشاه ارمن در چند ماه پیش ازدواج کرد و جشن عروسی تا چه اندازه با شکوه و تجمل و زیاد روی و اسراف کاری بود ، و باچه تشریفات انجام یافته است .

اصفهان بواسطه ورود سلاطین سلاجقه و مرکزیت دادن آن یکی از شهرهای بزرگ تاریخی شده و مرکز عمده و مهم تجارتی گردید که در آن فرآورده ها و محصول صنعتی فارس و کرمان و خراسان و کوهپایه و خوزستان و دیگر شهرها بفروش میرسید . وقتی حسن باصفهان رسید چندان در اندیشه شناختن یا دیدن ابنیه و آثار اصفهان و گردش و تماشای آن شهر نصف جهان نبود ، بلکه تمام فکر و خیال او متوجه آن بود که هرچه زودتر خودش را بوزیر رسانیده و از او دیدن کند ، بنابراین بجانب کاخ وزیر رفته و در ردیف کسانی ایستاد که انتظار نوبت خود را برای ملاقات

وزیر داشتند وقتی. که نوبت باو رسید و داخل اطاق دوست قدیمی خود گردید وزیر پیش دستی نموده باو گفت: تو خواهان چه چیزی و از من چه میخواهی؟
حسن با جرئت و جسارت بیسابقه‌ای جواب داد.
- من حسن صباح دانشجوی جامعه نیشابورم.

مورخین چیزی در این باب ننوشته اند که چگونه وزیر از این **حسن با وزیر** جواب استقبال نموده، و آنچه مشهور این است که وزیر با روی باز جواب سؤال حسن را داد و او را بخدمت سلطان معرفی نموده و نزدیک گردانید و از طرف شاه ریاست دیوان دارائی و خراج باو تفویض شده و انجام این خدمت را عهده دار گردید.

وزیر دونفر منشی بعنوان معاون برای نوشتن یادداشتهای مالی تخصیص داد و باو حق دادند که در هیئت وزرا هم حضور پیدا کند که آن هیئت باحضور شاه تشکیل میشد و هر وقت نظام الملک با او کاری داشت ویرا خواسته و در امور مربوطه مذاکره میکرد.

ولیکن بطوریکه نوشته اند هیچوقت کارهای عمده را باو واگذار نمیکرد، زیرا که وزیر بهتر از همه اطرافیان خود را میشناخت و اشخاصی که با او کار میکردند بکار و کردار ایشان آگاه و بینا بود بویژه از روحیه حسن بخوبی پی برده بود که او مردی جاه طلب است و میل دارد که هرچه زودتر خود را به اعلی درجه و بالاترین مقام برساند و این تمایل و اخلاق با رضایت خاطر وزیر و نظر دقیقی که در کارهای حسن داشت موافق نبود و بتدریج موجبات نارضایتی حسن فراهم آمده و در کارهای وزیر خرده گیری و انتقاد میکرد و شکایت درونی را به همکاران اطرافی خود اظهار مینمود.
وزیر ملتفت کارهای او شده روزی او را خواسته باو گفت:

من امیدوارم که اعلیحضرت شاه یکی دوسه سال دیگر از خدمات شما قدردانی کرده مقام و منصب شایسته و لایقی بشما اعطا کند. من چون میدانم که شما عشق نظامی دارید و مایلید که در نظام و ارتش خدمت کنید چرا مانند یکی از افسران بخدمت نظام وارد نمیشوی؟

حسن - به خدمت نظام عشق ندارم.

وزیر - تو در اینجا اشتباه میکنی، زیرا که سپاه و نظام امری الهی و از عطایای خدائی

است و این کار از کارهای با افتخار و آبروند و بزرگ بشمار میرود افسران و سرکردگان خیلی زود بمراتب عالیه میرسند و طی مقام و درجه میکنند و تو خود میدانی که سلطان محمود غزنوی جز بنیروی قشون نبود که کشور امپراطوری خود را تا بآن درجه وسعت داد و او در اثر خدمت بنظام بآن جاه و مقام رسید که در دنیا شهرتی پیدا کرد.

حسن - من خدمت نظام را نمی‌پسندم و در باره آن بحث خواهیم کرد.

وزیر - تو چرا همیشه در تغییر و تبدیلی و بیک حال نیمانی؟

حسن از این پاسخ احساس کرد که این کلمه اشاره بانتهای روبروشدن وملقات دیگر بار او با وزیر است، لذا پیمان دبستان را بخاطر وزیر آورده و اتفاق و قرار دادی را که بین سه یار دبستانی از کمک و نگاهداری یکدیگر تا آخرین حد شده بود متذکر گردید.

در اینجا آثار خشم و غضب بر چهره و رخسار وزیر آشکار شده گفت :

- من عادت نکردم عهدی را که بسته ام بشکنم .

خلاف

و مخالفت

بعد از ملاقات حسن و وزیر اتفاقاً برای حسن ملاقاتی با شاه دست

داد و شرفیابی حاصل شد . شاه در این موقع از زیادی دانش و

هوش و ذکاوت و استعداد حسن تعجب نمود و همین موضوع باعث

بود که همیشه نظام الملک را به بیم و وحشت و امیداشت لذا بمحض اطلاع وزیر

خود را بحضور شاه رسانیده و بین حسن و شاه مانع شد که از این تقرب و نزدیکی ،

امری را که منظور حسن بود واقع شود و هر وقت شاه میخواست با حسن در موضوعی

صحبت کند وزیر صحبت شاه را قطع کرده نامه و اوراقی را بشاه نشان میداد و شاه را

بخواندن آن مشغول مینمود و بدینوسیله حسن نمی‌توانست از این شرفیابی ها منظور خود را

انجام داده و مقصود خود را عملی کند .

در این بین چرخ و فلک گردشی کرده و روزگار نقش دیگری بازی کرد باین

معنی که بین البارسلان و امپراطور روم (بیزانطین) در ۱۰۷۱ میلادی جنگی سخت

در گرفت . در این جنگ البارسلان بر امپراطور روم غالب آمده او را مغلوب و اسیر

کرد و دولت سلاجقه سوریه و شامات را هم نمیمه قلمرو خرد گردانید و از جانب دولت

مأمورینی برای حکومت و فرمانفرمائی آن حدود روانه گردیدند . و این سرگرمی و جنگ

و جدال سلطان را از حسن و اندیشه او منصرف نمود . وقوع این حوادث بیشتر بضرر

حسن تمام میشد زیرا که شاه با صدراعظم خود (نظام الملک) بیشتر اوقات همراه لشکریان

بودند و برای حسن مجال دسترسی بشاه نبود.

حسن در این اثنا در اوقات جنگ لشکرکشی بناچار در اصفهان مازده از آنجا بیرون نرفت، ولی چیزی که بود در نبودن شاه و وزیر، او با شخصی عجیب و باذدیر که ابوالفضل نام داشت آشنائی پیدا کرد. این شخص از کسانی بود که شهرها دیده و سفرها کرده، با سرد و گرم روزگار ساخته و با همه گونه مردمی سروکار داشت، چنانکه بیشتر غربا از هر جا بدیدن او آمده و با او سروسری داشتند و وقتی از او میپرسیدند که این اشخاص چه کاره و کیستند؟ جواب میداد: اینها فرستاده و پیام آوران از بعضی دوستان خارج و رفتای دوردست منند.

حسن با ابوالفضل چندین جلسه دیدن کرده و بایکدیگر داخل مذاکره و صحبت شده‌اند ولیکن چیزی از این مذاکرات و مصاحبه‌ها کم یا زیاد بدست نیامده و درست معلوم نیست.

هنگامیکه الب ارسلان بپایتخت خود مراجعت نمود و اصفهان را با تشریفات تمام به مناسبت ورود موکب شاهی زینت کردند مردم شهر در اثر این فتح و پیروزی از شاه پذیرایی و استقبال شایان نمودند و مدتی خبر فتح و ظفر شاه در تمام مجالس و محافل ورد زبانها و نقل مجالس بود.

حسن دوست دبستانی خود خواجه نظام الملک را بعد از مراجعت شاه خیلی کمتر میدید و گاهی بدیدن او میرفت ولیکن با رفیق تازه خرد ابوالفضل زیاد گرم گرفته هر روز موقعی که بمنزل خود برمیگشت از او دیدن کرده و با او بصحبت دوستانه و مذاکرات مشغول میشد. در این بین‌ها معلوم شد که الب ارسلان بیمار شده و بزودی بسفر آخرت رهسپار میشود.

حیله و تدبیری که با عدم موفقیت بکار رفت

این خبر ناگهانی حسن را که امیدوار بود با تقرب و شناسائی که در خدمت شاه پیدا کرده بزودی او را بجاء و مقامی که خواهان آن بود برساند و همیشه به خواب و خیال آن بود سخت تکان داده و با این پیش‌آمد آثار یأس را در پیشرفت کار خود مشاهده میکرد مخصوصاً از اینکه مشهور بود جلال الدین ملک‌شاه رلیعهد دولت، دوستدار وزیر است و خدمات او را تمجید و تقدیر میکند. بدتر از همه این بود که وزیر در دوستی و اخلاص مندی حسن مشکوک و ظنین شده و مانع هر گونه پیشرفت و نفوذ وی در کارها

خواهد شد. با این وصف حسن مادتى در این اندیشه بود که آیا مقدرات او بعد از مرگ شاه با پسرش که جانشین و قائم مقام او است چه خواهد شد ؟
روزی حسن بطرف کاخی که شاه در آنجا بود رفته خود را نزد یک به درگاه اطاعتی آورد که نظام الملک در پشت آن نماز میخواند و انتظار مردن شاه را که آنوقت در حال نزع و جان کندن بود ، داشت .

مشیت پروردگار بر آن قرار گرفت که البارسلان در تاریخ ۴۶۵ هجری وفات یافته و پسرش ملکشاه بجای او بتخت سلطنت برقرار شود . **قاورد** برادر آلبارسلان عموی ملکشاه باین خیال افتاد که امر سلطنت را عهده دار گردد بنابراین عزم بجانب ری رهسپار گردید . ملکشاه بر اوسبقت گرفته پیش از وی فاتحانه به ری ورود نمود و خود را برای جنگ با عموی خویش مهیا گردانید و در چهارم شعبان ۴۶۵ نزدیک همدان بین دوسپاه تلاقی روی داد . در بین معرکه **قاورد** به میمنه سپاه ملکشاه حمله کرد و میمنه را بهم زد و در برابر آن عرب و کرد از یاران و سپاهیان ملکشاه به میمنه لشکر **قاورد** حمله نموده سپاه او را از هم پاشیده و تار و مار ساختند . عمیری ملکشاه با این پیش آمد شکست سخت خورده از میدان جنگ فرار نمود . ملکشاه به عم خود فایق آمده پیروزی یافت و حکم قتل او را امضاء نموده بدست یکی از خاصان خود داد که او را خفه کند . غلام ارمنی در حالتی که عمیری شاه التماس و الحاح و تضرع و زاری مینمود او را خفه کرده و بزندگانی وی خاتمه داد . (تاریخ آل سلجوق عماد اصفهانی) .

بعد از این پیروزی ملکشاه بر تمام کشور ایران مسلط شده و سرتاسر مملکت در تحت قدرت و نفوذ او درآمد و صدراعظم خود نظام الملک را خلعت داده و بر عطایا و احترام او افزود و نیز در جمیع امور کشوری باو اختیار تام داده و کارهای وزارتی و منصب و شغل های مهم را به او واگذار نمود و به سرکردگان و سران لشکر و افسران عالیرتبه از عرب و کرد عطایا و انعام فراوان بخشیده و از دستیاری و معاضدت و خدمتگزاری هر کدام قدردانی شایان کرد .

عماد اصفهانی : در تاریخ آل سلجوق خود راجع بملکشاه مینویسد :
جلال الدین ملکشاه پادشاهی خوش رفتار و عدالت پیشه بود و با رعیت بعدل و دادگری و انصاف رفتار میکرد ، سلطانی نیرومند و

مرد نیرومند و توانا

زمینه سازی و اسباب چینی

نظام الملک نخست وزیر از این حادثه در یکی از مصنفات خودش اشاره کرده و مختصری را یاد آور شده، ولیکن طول و تفصیل در آن نمیدهد و مطلبی را که باید بگویند و شرح آن را بیان کنند نگفته، تنها وقتی که نام حسن را بمیان میآورد میگوید: «ولکن الله کفانا شره» خدا ما را از شر او نگاهدارد. حالا چگونگی خدا از شر و از مکر حسن نجات بخشید این چیزی است که وزیر کم یا زیاد در اظهار آن متعرض نشده و حرفی نزده، ولیکن منابع تاریخی برای ما تیکه هائی متفرق را نشان میدهد. مورخین پیش آمدهای عجیبی را که بعضی دنبال دیگری روی داده با یکدیگر مربوط نموده و نوشته اند. از جمله این گزارش وحشت انگیز است که: «نظام الملک پیش خود احساس کرد که وجود او در خطر است و اگر حسن در تنظیم بودجه کشوری بطوری که شاه از او خواسته سرفق شود وزارت او نیز دچار مخاطره شده و ممکن است که او را از این مقام برکنار کنند و از آنجا که نیروی فکری و قوه و استعداد حسن را بخوبی در امور مالی و عمل حسابداری میدانست ملتفت بود که حسن در کمتر از مدت مقرر این کار را انجام خواهد داد و موفقیت او اسری حتمی است.

بنابراین وزیر فکر خرد را بکار انداخته و خواست آسانترین راهها را که دورتر از مطنون شدن او باشد برای خرابی کار حسن و بهم زدن عملیات او فراهم سازد و زحمت او را بکلی هدر بدهد، لذا باب حيله و تدبیر گشوده و اندیشه های عجیب و غریب برای اجرای منظور خود بکار برد تا اینکه عاقبت فکرش باینجا کشید که یکی از غلامان مخصوص خود را با یکی از غلامان حسن که طرف وثوق و اعتماد او بود ارتباط داده و او را وسیله انجام مقصود خویش قرار دهد.

غلام خواجه، غلام خاص حسن را دیده و با او بنای محبت و دوستی و مهربانی و التفات گذاشت و او را بدوستی و رفاقت خود برگزیده هر جا که میرفت در مجالس خصوصی و سرگرمی غلام حسن را بهمراه میبرد و هر چه را که میخواست باو میداد. وزیر به غلام خود سپرد هر وقت که به غلام حسن خوب اعتماد و اطمینان پیدا کردی مرا خبردار کن.

غلام آنچه را که آفایش باو دستور داده بود انجام داد تا اینکه غلام حسن باو منتهای وثوق و خاطر جمعی را پیدا نمود و از روی ایمان باو اخلاص و عقیده پیدا کرد. از طرفی حسن صباح هم از جوش و خروشی که داشت خاموش شده خود را مشغول

ترتیب دفتر و تعدیل بودجه کل مملکتی نمود و شروع کرد به اینکه تمام آثار و اسناد لازمه را از سراسر شهرها و ولایات تابعه کشور جمع آوری کند. آنوقت ها دفاتر حساب دارائی و درآمدها و هزینه در ضمن صحناتی بنام فرد و طومار بخط سیاق نوشته میشد (این دوره به دراز نویسی و حساب سیاق معروف شده بود) و این صفحات را پشت سرهم چسبانیده بر سر هر صفحه نمره میگذاشتند و ضمن این طومارها حساب مالیات و مخارج ولایات و شهرها و چگونگی جمع و خرج آن تحت عنوان های گوناگون درآمده و نام هر ولایت و ایالتی با تفصیل درآمد و مخارج آنجا در آن ثبت شده بود .

نیرنگ
نظام الملك
به کار حسن

همینکه ضرب الاجل تنظیم دفاتر سرآمد و مدتی را که پادشاه برای تقدیم دفتر جمع و خرج مملکتی قرارداد داده بود متقضی شد ، نظام الملك غلام خود را خواسته و با و دستور داد که با غلام حسن که با او رفیق بود نزدیک شاه و بوسیله او دفتر و اوراقی را که حسن پشت هم گذاشته و تنظیم کرده و مرتب نموده بود بدست آورده ، آن دفتر و اوراق را بهم زده زیر و رو کند و دوباره آنرا در جای خودش بگذارد . غلام امر خواجه خود را بوسیله غلام حسن انجام داد تا روز مقرر رسید . حسن با دفاتر حساب و طومارها بخدش شاه تشریف یافته و خبر داد که کار خود را بپایان رسانیده و دفتر جمع و خرج کشوری حاضر است .

سلطان صورت حساب یکی از ولایات را از او خواست . حسن دست خود را دراز نموده و نمره آن ولایت را از میان آن اوراق کشید ، معلوم بود که آنچه را که میخواست برخلاف بود . ورق دیگری را کشید ، باز خلاف آن درآمد ، همینطور تا سیم و چهارم تمامی درهم و پراکنده و با اختلاف بود و هر نمره که پشت سرهم قرار داده بود بکلی بهم خورده و مغشوش دیده میشد . حالت حسن بادیدن این وضع تغییر یافته سرگم و گیج تر میشد ، شاه هم بیشتر دست و پای او را گم کرده و میگفت : پیدا کردی ؟ پیدا کردی ؟

- بله قربان ، بله قربان ، این است ، این است ! لیکن فردی را که از میان اوراق میکشید غیر از آن فردی بود که میخواست ، و ملتفت بود که در این نار اوحیل و مکاری بکار رفته است . در اینجا نار شکنی وزیر برای او بخوبی آشکار شد .

شاه از این بی ترتیبی و نادروستی صورت حساب ها عصبانی شده حالت خشم و غضب در چهره و رخسار او نمودار شد .

وزیر فرصت را غنیمت شمرده پیش آمد و بعرض شاه رسانید :

- بله قربان ، وقتی که اعلیحضرت همایونی اطمینان بعراض نوکرهای صدیق صمیمی و خدمتگزار درستکار خود ندارد و اشخاص مغرض کارهای دشوار را آسان و پیش پا افتاده نزد شاه جلوه میدهند تا امر محال را ممکن شمرده و خود را شایسته ولایت شیطنت نموده و خاطر شاه را باین وسیله ازدیگران رنجانیده و مشغول سازند یقین است که نتیجه این طور خواهد شد و بودجه مملکتی که در مدت چهل روز آنهم بدست یک همچو آدم دیوانه و مفسدی تنظیم بشود بهتر از این نمیشود !

بطوریکه مورخین نوشته اند ملکشاه حسن را از خدمت خود با تغیر دور نمود و بلافاصله وزیر امر بدستگیری او داد . حسن خود را از پنجره بیرون انداخته فرار نمود و در جایی که کسی بانجا راه نداشت خودش را پنهان گردانید .

حسن شب بعد از پناه گاه درآمده بجانب ری رهسپار گردید . این شهر در حدود جنوبی شهر تهران امروزی بوده است . حسن با این وسیله و تدبیر خائنه وزیر ، موقعیت و مقام و آزادی و احترام خرد را از دست داده جزء اشخاص ناراضی درآمد و آرزوی او از رسیدن بمقاسی که منظور داشت بریده شد و دیگر رشته امید او قطع گردید و مطمئن شد که در دستگاه سلطنتی و خدمت پادشاهان سلاجقه مخصوصاً با وجود نظام الملک هیچوقت حنای او رنگی نخواهد گرفت و اینجا است که تیر او بسنگ آمده و دیگر تلاش و کوشش فایده و سودی جز زیان و ضرر بلکه اتلاف و اعدام برای او نخواهد داشت .

حسن به ری آمده روزی در منزل خودش شیخ فارسی رفیق پدرش را **حسن و اسماعیلیه** دید که از مصر برگشته و پیر و شکسته شده ، کم کم حسن با او دنباله صحبت را به رشته دیانت و اسلام کشانید و از پریشانی اوضاع و اختلاف بین شیعه و سنی سخن بمیان آورده و خیلی حرفها در این خصوص زدند .

شهر ری هم در آن موقع چنانکه پیشتر از این نیز اشاره شد دچار اختلاف و کشمکش و نزاع بین شیعه و سنی گردیده و این مشاجره و اختلاف روز بروز بر قوه و شدت خود میافزود و کار را به کینه جوئی و خونریزی کشانیده و دست نفاق این آتش را دامن میزد و روز بروز بر حدت و شدت خود میافزود .

شیخ در این بین از چگونگی کار و پیش آمد احوال او در اصفهان سخن بمیان آورده و از آنچه ما بین او با شاه و وزیر در اصفهان روی نموده بود جويا شد .

حسن از رسیدن این خبر بدی باین زودی و رسانیدن اخبار این حیل و تدبیری را که درباره او شده بود خیلی تعجب کرد که آیا چگونه باین زودی بدون وسیله این خبر را تا ری رسانده اند ، از پیربرد دوست پدرش پرسید که شما این خبر را از نجا بدست آورده و آنرا از کی شنیده اید ؟

شیخ : این حادثه را من از رفقای سری خود شنیده ام که آنها انجمنی محرمانه دارند و از هر گونه سری از اسرار کشوری بدون اندک فرصتی خبردار میشوند و مانند برق هر خبری را که در هر جا واقع شود اعضای سری انجمن بمرکز جمعیت میرسانند .

وقتی که پیربرد فارسی دید حسن برای معرفی و چگونگی سازمان این جمعیت بی تاب شده و طالب آن است که خود را داخل این جمعیت سازد برای حسن چگونگی سازمان جمعیت را که بنام جمعیت باطنیه (اسماعیلیه) بود بیان نموده مرام و مسلک و رموز و اسرار کار جمعیت را برای حسن توضیح داد و او را به کیفیت احوال این فرقه مطلع و مسبوق گردانید .

حسن از این مسلک و مرام و از این تعلیمات تازه متعجب شده و آنرا

پیوستن حسن به جهت سری
با مراد و مقصود و آرزویی که درس داشت موافق دید و از سازمان این دستجات سری و تنظیم دعای زبردست و فدائیان وفادار فوق العاده

شادمان و خوشحال گردید ، و این سازمان را بهترین وسیله از برای رسیدن بمقصد و کشیدن انتقام خود از شاه ترك اجنبی و وزیر او دانست بشرط آنکه برنامه آن را بخوبی درمورد خود بکار برده و درست مورد استفاده قرار دهد .

حسن اول بار در قبول دعوت تردید داشت و معتقد بود که این مذهب مذهبی فلسفی است و پیشوای ایشان خلیفه فاطمی را از بزرگان این مسلک میتوان شمرد ، حسن درین باره حرفها زده و چیزها گفته سپس میگوید که اخیراً کارا و یکجا کشیده تا یکی از شاگردان عبدالملک بن عطاش که جزء اقطاب و سردسته های این دعوت بوده شده و با او چگونه در بسیاری از سفرها همراه بود و اظهار اخلاص نموده و در راه دعوت با او حرارت زیاد بخرج داده و در بسط و نشر دعوت حماسه سرائی و سخن رانی ها میکرده است .

حسن مردی زبردست و توانا در جدل و حدیث و فوق العاده زبان آور و نطّاق بود و دعوت اسمعیلیه را از آن جهت پذیرفت که در آن مجال و فرصتی برای بکار بردن این

استعداد و نیروی خداداده خود بدست آورد و منظری را که دارد با این مسلک و مرام انجام دهد و در این راه بموقیت خود عقیده و ایمانی کامل داشت، چنانکه در عین حال لازم میدانست علاوه بر سرزمین ایران از این موهبت خدا داده خود استفاده کرده و در کشورهای دیگری غیر از کشور ایران نیز این نبرد را بکار بیندازد.

با این وصف حسن خود را به بسیاری از دعوات شیعه اسماعیلیه پیوسته و شروع به مساعدت و همکاری با ایشان در شهری و دیگر شهرها نمود. عبدالملک بن عطاش که داعی کبیر فاطمیان در

پیوستن حسن به مبلغین و دعوات

عراق بود نیرومندی و هوش و ذکاوت فوق العاده حسن را ملتفت شده از عضویت و کارمندی او در میان جمعیت سری خریدشان بی اندازه شادمان و مسرور گردیده و در سال ۱۰۷۱ میلادی به ری آمد و تا سال ۱۰۷۳ در آنجا بود و از همکاری حسن قدردانی زیاد مینمود. پس از آن او را به وکالت و نمایندگی از جانب خود معین کرده و وظیفه یکی از بزرگترین دعوات و مبلغین را به عهد او گذاشت و باو نصیحت و پند داده و او را برفتن مصر دلالت کرد تا اینکه در آنجا خود را به خلیفه فاطمی معرفی کند. ولیکن حسن تا سال ۱۰۷۴ میلادی نتوانست که بجانب مصر رهسپار شود و هنگامی که رو براه آورد تا بهار سال ۱۰۷۸ یعنی در حدود دو سال بین راه بوده و در این سفر اصفهان و آذربایجان و شام را دیده و در هر جا کسی را از دعای اسماعیلیه سراغ داشت از آنان دیدن مینمود. در ملاقات و پیوستگی حسن با این اشخاص تمامی ایشان مراتب ذکاوت و هوشمندی و زبردستی و مهارت او را پسندیده از تدبیر و هشیاری و استعداد عجیب او در حیرت و شگفت آمده بوی احترام میگذاشتند. حسن در میان رفا و همکاران خود جاه و مقامی عالی احراز نموده شأن و مرتبه او مابین تمامی دعای به پایه اعلی رسید.

رسیدن حسن بمصر

این خلدون مینویسد: حسن از ترس مجازات حاکم ری که او را متهم به الحاد کرده بود (ملاحده نامی است که مخالفین مذهب شیعه به پیروان تشیع داده و آنها را بدین نام شهرت داده بودند، مترجم) شده بجانب مصر رهسپار گردید. وقتی که او وارد مصر شد، به منتهی درجه مورد تجلیل و احترام واقع شده داعی دعوات یا سرسته مبلغین و رئیس تبلیغات آنجا «شریف طاهر قرظینی» با عده زیادی از شیوخ قیوم و بزرگان و رجال دولت و درباریان تا سرحد از او استقبال و پذیرائی نمودند و این موضوع میرساند که شهرت حسن و اهمیت شخصی و فعالیت او

بآنجا قبلارسیده و آوازه واشتهار او همه جا را فرا گرفته بود و عبدالملک بن عطاش پیش از وقت درباره او نامه ها و مطالبی نگاشته و توصیه و سفارشی دراستقبال و تجلیل و تکریم و پذیرائی واحترام او کرده و دستور داده بود که منزل شایسته ای برای او مهیا کنند و هر قدر که ممکن است در احترام و تجلیل و پذیرائی حسن بذل توجه و حسن مساعی بخرج دهند .

المستنصر بالله خلیفه مقتدر فاطمی به نوبت خود حسن را خیر مقدم و خوش آمد گفته و ورود او را محترم و مغتنم شمرده امر داد برای او منزلی که شایسته ولایق رجال عالی مقام است خالی کرده و او را در آن منزل فرود آوردند و نیز گفته اند که خلیفه فاطمی ضیافت و پذیرائی از حسن را به عهده یکی از وزرای خود قرار داده توجه به او را بعهده آن وزیر گذاشت، سپس حسن را بخدمت خود خوانده و تقرب حضرداده امر کرد که مردم را بامامت او دعوت کند و مشغول تبلیغ بنام او شود .
این اثر مورخ مشهور در کتاب کامل مینویسد :

حسن از شاگردان ابن عطاش طیب بود که در اصفهان قلعه و دستگاهی وسیع داشت ، این صباح از وطن خود مهاجرت نموده در شهرها بسیاحت و گردش بود تا خود را بمصر رسانید و بر المستنصر خلیفه و صاحب مصر وارد شد . خلیفه به وی احترام کرده از او پذیرائی شایان بجا آورد و مالی زیاد باو داده امر کرد که مردم را بامامت و پیشوائی او دعوت کند . حسن روزی بخلیفه گفت : امام بعد از شما کیست ؟
المستنصر اشاره بطرف پسر خود نزار نمود .

دارالحکمه و اسرار دعوت

حسن مدت هیجده ماه در مصر بود و از طرف خلیفه نازهای او تأیید و تقویت میشد و تحت رعایت و توجه و سرپرستی خلیفه بخوشی و آسایش میزیست و اسلوب دعوت و دستور آن را در خدمت استادان دارالحکمه مصر فرا میگرفت . این بنگاه در آنوقت بزرگترین مرکز جهانی برای آموزش دعوت های سری و تبلیغات محرمانه بود .

این دارالحکمه را الحاکم بامر الله فاطمی در جمادی الاخری ۳۹۵ هجری (مارس ۱۰۰۵ م) تأسیس کرده و مجالس حکمتی پیش از آن در دوره العزیز از آغاز سال ۳۸۵ تشکیل میشد و تنظیمات این مؤسسه بعهده قاضی القضاة بود و اساس تعلیمات دارالحکمه در ابتدای تأسیس روی تعلیمات سیاسی نبوده بلکه در ابتدای امر علوم فقه

و آداب و رسوم شیعی را در این مؤسسه بر وفق اصول و تقلید شیعه اسماعیلی تدریس مینمودند. پس از آن تعلیمات آنجا جنبه دعوت دینی و سیاسی فاطمی را بخود گرفته و بآن وجهه فلسفی آزاد دادند و تبلیغات فلسفی سری مشهور و باطنی در آنجا ترتیب یافت. (خط مقریزی ص ۲ - ۴).

تأسیس این دستگاه و بنیاد این بنگاه ظاهراً یک نوع تقلید از دستگاه بیت الحکمه بغداد در دوره های هارون الرشید و مأمون بوده است

ورود به بیت الحکمه مصری

فاطمی برای هر طالب و راغبی مجاز و آزاد بود

استادان این بنگاه علمی و شیوخ و مدرسینی که در آنجا بتعلیم و تدریس می پرداختند دارای حقوق و مایهانه خاص و پاداش های هنگفتی از مالیه دولت و درآمد کشوری بودند.

در همین ایام بود که حسن صباح چنانکه قبلاً نیز بدان اشاره کردیم به مصر وارد شد و پس از ورود به دارالحکمه راه یافت و اغلب با علما و مبلغین آنجا گردآمده و داخل مذاکره و صحبت میشد و بعد از اندیشه و تحقیق فهمید که عقیده اسماعیلیه و اداره سیاست از برای این دعوت نیازمند جرئت و جسارت و فداکاری زیادی است که باید خلیفه فاطمی در این خصوص از هیچگونه کمک و همراهی کوتاهی ننماید ولیکن از حسن تدبیر اینطور باخودش اندیشید که این موضوع را با هیچیک از اطرافیان خود بمیان نیاورد و بادوستی و آمیزشی که با او دارند آنها را درین خصوص بزحمتی وادار نسازد. حسن بادختر وزیر ازدواج کرده و از جمله نزدیکان درباری و مقربان وزراء و دعاة گردید و از نتیجه دقت و دوراندیشی خود موقعیتی عالی یافت و کسی نبود که با او داخل صحبت بشود مگر اینکه از زبردستی و مهارت و نظر عمیق او حیرت زده میشد و کسی با او ارتباط و پیوستگی پیدا نمیکرد مگر اینکه نهایت اطمینان و اعتماد را از زیادی علم و دانش او دریافت مینمود و از کفایت زیاد او تعجب میکرد. خلاصه آنکه حسن باین گونه اوصاف مشهور شده و کار او بجائی رسید که مورد نظر تمام مردم مصر گردید حتی آنکه المستنصر او را نزد خود مقرب نموده و بر او اعتمادی تمام پیدا کرد. اما حسن با تقریبی که در خدمت المستنصر پیدا نموده بود و با عنایت و مروتی که خلیفه با او داشت و اهتمامی که در کار او مینمود موفق باحراز نفوذی که منظور خودش بود نشده و از این بابت نگران بود و علت عدم موفقیتش در این بود که بیشتر از

رشته امور و زمام کارها آنروز در دست امیرسپاه (بدرجمالی) بود که بر دولت چیره شده اختیارات را تا حدودی از طرف خلیفه گرفته بود. علت این که حسن نتوانسته و موفق نشده بود که خود را به امیر سپاه به آنطوری که دلخواه او بود نزدیک سازد معلوم نیست ولیکن ممکن است از اینجهت بوده که امیر مانند دیگر همکاران خود از آنها که غلبه و استیلا می یابند از اشخاص متفکر و فلاسفه و هوشمندان اندیشناک بوده و از شر و فساد و کارشکنی و اعمال غرض و قانون گذاری ایشان میترسید یا یکی از علتها شاید این بود که حسن دوست نداشت که خودش را با امیر بجسباند و یا آنکه با او نزدیک شود زیرا که حسن خود را از امیر داناتر و از حیث فهم و هوش و عقل و کمال برتر میدانست و چیزی که بثبوت رسیده آن است که بین حسن و امیر درباره ولایت عهد اختلاف نظر پیدا شده و ضدیت طرفین آشکار گردید. خلیفه پسر خود نزار را بولیعهدی اختیار نموده بود حسن این انتخاب را پسندیده و تأیید و تقویت میکرد ولیکن امیر سپاه و دستجات و طرفداران او با این عمل مخالفت نموده و المستعلی پسر دیگر خلیفه را برای ولیعهدی اختیار کردند مخصوصاً بعد از اینکه او داماد بدرالجمالی و شوهر دختر او شده بود.

بدرالجمالی یقین داشت که بغرض و مقصود خود رسیده و چنین میاندیشید که اگر به المستنصر بگوید پسر بزرگتر خود را از ولایت عهدی برکنار سازد خلیفه از او میپذیرد ولیکن این اندیشه باطل بوده و صورت وقوع پیدا نمود. المستنصر در این کار بیشتر تردید کرده گاهی میداد و گاهی میگریخت امیرالجبوش احساس کرد که در اینجا لمی در کار است و خلیفه منظوری دارد و ملتفت شد که در زیر پرده دستوراتی بکار میرود و برخلاف رای و نظریه او عملیاتی انجام میگردد و این معارضه را شخصی تنها که او حسن صباح است بمورد اجرا گذارده و تقویت میکند.

هفته ها گذشت که یاران بدرالجمالی با طرفداران حسن صباح درباره نزار و پسر کوچک خلیفه دچار مبارزه و مشاجره شده هر کدام میخواستند بدیگری چیره شده و غرض خود را انجام دهند حسن که در عین حال خود را نماینده اسماعیلی عراق و ایران در دربار مصر میدانست و در کمال جدیت و اعتقاد کامل برای پیشرفت کار نزار کوشا بود حاشیه نشینان دریاری هم گوش خوابانیده و چشمهای خودشانرا بآن دوخته بودند که به بینند نتیجه این جنگ سرد و مبارزه بکجا میکشد و نتیجه این مبارزه بی سرو صدا چه خواهد شد و کار این دو طرفدار در اطراف تخت گاه خلافت بکجا منتهی میشود.

در آخر طرفداران نزار شتابزدگی خود را در عملی نمودن این منظور بکار برده و از حسن اظهار عقیده و رأی خواستند حسن اشاره بر حقانیت نزار و در بردن او از این گرو دار کرده و رأی داد که هر چه زودتر او را از این هوای خطرناک و مسموم دور سازند.

طرفداران نزار را بعد از چند روز مخفی نمودند و مردم از یکدیگر

مپرسیدند آیا نزار مرده یا فرار اختیار کرده است و بطور تحقیق

نمیدانستند کی او را ربوده آیا طرفدارانش او را از آن وضعیت

انجمن و کمیسیون

خطرناک پنهان کرده اند و یا دشمنانش وی را ربوده اند ؟

امیر سپاه خواست بنوبت خود با شتاب تمام امر خلافت را بنفع دامادش انجام

دهد ابتدا در صدد برآمد خود را بوزیر پدرزن حسن نزدیک ساخته و پسر او را باسیری

تعیین نمود و باین ترتیب وزیر را از داماد خودش دور گردانید. حسن خطر آینده را

احساس کرده ولیکن موقعیت جدید را با خیالی راحت و خون سردی زیاد پذیرفت

موقمی که او را امیر سپاه به انجمنی که در قصر خود تشکیل داده بود دعوت کرد حسن

دعوت او را پذیرفت.

حسن وقتی که داخل قصر شد خنجرش را از او گرفتند و یک نفر آهسته بگوش

او گفت در اینجا خطری است که تو را تهدید میکند.

وقتی که انجمن خاتمه پذیرفت و موقع برگشتن هر کس بخانه و منزل خود رسید

حسن هم در رواق تنگی بطرف خارج قصر روانه شد در این بین جمعی بر سر او ریخته

و او را گرفته و دست و پای او را بستند. امیر بدر جمالی بطوریکه معلوم میشد قصد قتل او

را داشت ولیکن از عاقبت کار ترسیده و او را بوسیله کشتی بخارج بلد تبعید نمود و دستور

داد که حسن را دریکی از سواحل سوریه از کشتی پیاده کنند و گفته شده که درعین حال

کشتی بواسطه امواج متعایل بطرف ساحل شده و این پیش آمد باعث سلامتی و نجات

حسن و عده از طرفداران او گردید.

در دائرة المعارف اسلامی مینویسد حسن در دوره المستنصر سال ۴۷۱ برای

تحقیقات لازمه که علاقمندی داشت بمصر مسافرت نموده و بعد از اینکه یک سال و نیم

در آنجا توقف کرد از مصر درآمده برای تبلیغ و نشر دعوت دوباره بایران مراجعت نمود.

خلاصه حسن با این وصف بسوریه و شام رفته و از آنجا با جمعی

از دریا نوردان که با او در کشتی بودند بحلب روان گردید

و در بین راه با احدی از مردم آن دیار بواسطه نزدیکی که آن

حسن در سوریه و عراق

دوشهر بمصر داشتند و بیم و اندیشه ای که از رجال بدرجمالی و طرفداران او داشت سخنی بمیان نیاورد و تصمیمی در کارهای خود نگرفت تا اینکه وارد حلب گردید در آنجا با بعضی از پیروان و طرفداران خلفای فاطمی گرد آمده و بساط سیاست جدید را برای آنها شرح داده و از پیش آمدی که برای نزار خلیفه حقیقی دست داده بود خاطر آنها را خبردار نموده صمیمیت طرفداران خود را به خلیفه بحق المصطفی بالله نزار اعلام نموده آنها را دعوت به یگانگی و طرفداری از نزار نمود.

حسن در حلب مدتی مانده پس از آن بجانب بغداد روانه شد. در راه با چندین نفر از طرفداران فاطمیان برخورد نموده حادثه ای را که در غیاب او روی داده بود از آنها پرسیده و تحقیق نمود. برای او معلوم شد که کماکان نظام الملک بمقام نخست وزیری خود باقی است و رفیق دیگر او هم عمر خیام در بغداد آمده مشغول تنظیم رصدخانه از طرف وزیر میباشد. حسن بعد از تهیه کردن صورتی از اسامی اشخاصی که طرفدار او بودند و جزء فدائیان بشمار میآمدند از بغداد خارج شد. مقصود او رسیدن باصفهان و رسانیدن خودش به ابن عطاش زعم و پیشوای اسماعیلی ها بود. در سال ۱۰۸۱ میلادی که باصفهان رسید ابن عطاش را در آنجا ندیده و با شوق و التهابی که بدیدن او داشت به ملاقات او توفیق نیافت. حسن میخواست از موفقیت او مطلع شده و کاملاً باسرار نظامات و مرام اسماعیلیه در ایران و عراق بوسیله ابن عطاش آگاه شود ولیکن با این احوال مأیوس نشده درصدد برآمد برگشته و بنام نزار بتنهائی دعوت نماید. در این اثنا مخالفین دولتی از تصمیم او اطلاع یافته و در صدد تعقیب و دستگیری او برآمدند ولیکن او پنهان شده و دوباره بطور مخفیانه خود را باصفهان رسانید و بار دیگر درصدد برآمد که با ابوالفضل مراوده و آمد و شد خود را آغاز کند و جز ابوالفضل کسی دیگر از بودن او در آنجا اطلاع نداشت.

یکی از شبها حسن با ابوالفضل صحبت بمیان آورده و در بین حرفها **ختم حسن**
گفت ای ابوالفضل اگر برای من دوست متفق و رفیق موافق **از دوست خود**
بودی قین بدان که اساس سلطنت این مرد ترک (یعنی ملکشاه)

را بهم میزد و تخت و تاج او را در هم میشکستم.

ابوالفضل چنین اندیشید که حواس حسن قدری مخدوش و ضعیف شده است
باشپز خود دستور داد برای او غذائی مقوی تهیه کند تا اینکه شاید دماغ او با غذا

اعصابش دوباره بکار افتد وقتی که حسن بر سر غذا نشست و مقصود را فهمید که این خوراکهای الوان و غذا های آمیخته به ادویه مقوی و زعفران برای تقویت مزاج او است کینه و بغض به مردم شهر و رؤسای آن دیار زیادتیر شده خود را آماده و مهیای دوری از آنجا و مسافرت شهرهای دیگر ایران نمود

ابوالفضل با اصرار زیادی برای ماندن حسن در اصفهان نمود ولی حسن گوش بحرف او نداده و اعتنائی نکرد و با حالت خشم از اصفهان بطرف کرمان روانه شد.

حسن از اصفهان به کرمان و یزد و خوزستان رفته و از آنجا خود را به خلیج فارس رسانید. هر جا که وارد میشد برای نزار خلیفه فاطمی که از طرف المستنصر بالله تعیین شده بود دعوت میکرد و مردم را بحقانیت خلافت او بعد از مستنصر بالله آشنا میساخت. پس از آن به کرمان برگشته مرکز دعوت جدید شیعه اسماعلیه را در کرمان برقرار ساخت، در آنجا عده زیادی دعوت او را اجابت کرده با وی عهد و پیمان بسته قول دادند که از دستور و راهنماییهای او اطاعت نموده و او را بزرگ و راهنمای حقیقی خود بدانند. از اینجا گرفتن یاران با وفا و شجاع برای حسن میسر گردید.

ابن عطاش عبدالملک ابن عطاش همیشه پنهان بوده و مرکز و جایگاه حسن نیز دائماً در تغییر بود. او احتیاج زیاد داشت که آمار و اسامی دعوات و مراتب و درجات آنها را بداند و اسرار مختلفه که نواحی ایران و عراق را فرا گرفته بود از آنها سردر آورده و اطلاع یابد و بیشتر زعما و پیشوایان مذهب شیعه اسماعیلی بطوریکه بایستی او را شناخته و اطاعت او را برخود فرض و واجب نیمشمرند ولی او با اجرای آن اصرار ورزیده و کوشش فراوان داشت.

آیا ابن عطاش پیش از رفتن حسن بمصر با او عهد و پیمانی در باره کارها بسته و طرفداران فاطمیان را در ایران و عراق بعد از خودش به او نسپرد بود؟

در آخر جمعی دیگر از مردم به حسن پیوسته و دعوت او را اجابت کردند.

حسن دوباره به اصفهان برگشته و در این سفر موفقیت یافت که ابن عطاش را ملاقات کند و از دیدار او وجد و سروری زیاد برای حسن دست داد.

ابن عطاش به او گفت که اگر باین زودی مرگ من فراسید براحتمی خواهم مرد زیرا که اطمینان دارم بعد از من جانشینی لایقی بیادگار گذاشته ام که پس از من

شایستگی ریاست جمعیت را دارا و عهده داراست.

این عطاش همه نوع معلومات مسلکی و اسرار جمعیت را که حسن به آنها احتیاج داشت به او آموخته و مراکز اموال و اعتبارات جماعات اسماعیلیه را به او نشان داده و به او واگذار کرده اشخاصی را که باید با سر نگاهداری و مواظبت اموال برقرار شوند به او معرفی نمود و به او اختیار داد که این اموال را بهر نحو که میتواند باید از برای امر تبلیغ و نشر دعوت بمورد استفاده گذارده و در مصرف آن صاحب اختیار باشد.

در این اثناء یکی از یاران حسن و معتمدین المستنصر بالله موسوم به ابوالحسن سعیدی بعد از فوت او به یکسال از مصر رسید و پسر نزار صغیر را با خود آورد که اسماعیلیها توانسته بودند او را در مصر از سرگ نجات دهند. حسن از ورود او بی نهایت خوشحال و شادمان گردیده و فهمیده که موفقیت نصیب او شده و این کودک صغیر بزودی وسیله فعالیت او در تهیه فرقه و تشکیلات و دستجات نزاری و نشر دعوت او خواهد شد.

واقع این است که سرام و نقشه حسن از حیث رغبت و تمایلی که **حسن و سیاست او** برانقراض دولت سلاجقه داشت و اظهارشان و مقام اسماعیلیه در سرزمین ایران بان طور که او عقیده داشت چندان کار آسانی نبود حتی مردمان ساده آن را ابری آسان نمی شمردند اما باوجود این حسن ایمان به عقیده خود داشته مرام و اندیشه بر تمام عواطف او غلبه یافته و در عین حال میدید که این راهی است سخت و دشوار که او در پیش گرفته و بایستی زحمت و مشقتی زیاد را متحمل شود و برای انجام منظور ناچار است که از شهری به شهری رفته و راههای دور و درازی را طی کرده و دعوت خود را انتشار دهد. و این تخم را در هر جا کاشته بانتظار سبز شدن و بدست آوردن حاصل آن باشد و روح اجتماعی دوره خود را بدست آورده و بداند که آیا این جمعیت و مردم مستعد ایمان آوردن بعقیده جدید هستند یا خیر؟

مقصود حسن در آن موقع زیاد کردن انصار و یاران و طرفداران نبود بلکه بیشتر منظور او در حسن اختیار و پیدا کردن یاران وفادار و فداکار بود و خیلی نیازمندی باشخاصی داشت که ایمان قوی به افکار و دستور او داشته و شک و تردیدی در دل آنها نباشد، محتاج به جماعتی بود که دلاورانه از او پیروی و اطاعت نمایند. ولیکن چیزی که باید باین مناسبت گفته شود این است که حسن در میان جمعیت روح جدیدی ایجاد کرده

افکار تازه‌ای در نظر و خیال آنها جای داده و منتشر کرد. او وقتی زمام امور را در دست گرفت که فهمید اسماعیلیه احساس نموده‌اند که در هر جا خبر تازه‌ای روی داده و توه سرکشی و طغیان در روح مردم نفوذ و رسوخ پیدا کرده است.

در این اثنا با حسن جمعی از اصفهان خارج شدند و عده آنها به پنجاه

نفر میرسید این اشخاص مقدرات خود را بمقدرات حسن پیوسته

و کاملاً در تحت تأثیر و نفوذ او در آمدند. آنها خود را بصورت‌های

مسافرت و دوره گردی

مختلف از جمعیت‌ها و نژادها در آورده و جلوه میدادند و سایرین ایشان باین ترتیب اشخاص تنگدست و دارا و ندار و مردم متوسط الحال و خوش گذران و پریشان احوال و بازرگانان و کارگر و پیشه‌ور و همه نوع مردمی بودند و در عواطف ایشان دو چیز باعث تشویق خاطر و اضطراب شده بود چنانکه بعضی از ایشان بعنوان فدائیان درآمد بودند و باقیمانده از ایشان بیست نفر بودند که با حسن همراهی و همکاری مینمودند و سایرین هر کدام دنبال عمل و مأموریتی که داشتند رفته و یا بکار تبلیغ میپرداختند.

اما خود حسن با همراهانش بخوزستان رفته و این راه را با مشقت برای رسیدن بمقصود خود پیموده تا نفوذ و اهمیتی که منظور داشت نائل آید

در آن ولایت رحل اقامت انداخت و بعد از انقضاء مدت سه ماه از آنجا به دامغان رفت و حدود آن مدت سه ماه بسر برده جمعی کثیر دعوت‌آورا پذیرفته و بعد از تمشیت این امور به گرگان رفت و از آنجا به ساری توجه نمود و از آن ولایت به دماوند رفت و از آنجا براه قزوین متوجه دیلمان شد و از آنجا بقصبه‌ای که قریب به الموت بود رفته در آن قصبه بتزهد مشغول گشت و بعد از آن بحسن تدبیر بلکه بارادۀ ملک قدیر بر قلعه الموت صعود نموده بر معارج سروری ارتقاء یافت.

از جمله مآثر عدل و سداد او آنکه یک پسر خود را بتهمت قتل یکی از اهل زمان بقصاص رسانید و دیگری را به تهمت شرب خمر قصاص نمود.

صاحب روضه الصفا آورده که حسن صباح در مدت سی و پنج سال که در الموت اقامت داشت بیش از دو نوبت از خانه بیام بالا نرفت و هرگز از قلعه بیرون نیامد چه پیوسته بتدبیر امور ملک و تلفیق مسائل اعتقادی که موافق آئین و روش او بود اشتغال مینمود و مبالغه او در رونق شریعت غرا بحسب ظاهر در آن مرتبه بود که

شخصی را که در الموت نی نواخته بود از قلعه بیرون کرد و او هرچند شفیع برانگیخت دیگرش بقلعه راه نداد .

و در زمان اقتدار و تشکیلات او بسیاری از مخالفین و طرفداران بنی عباس که با اسمعیلیه و سایر فرق در مقام منازعه بودند بزخم فدائیان کشته شدند . در ایام کیا بزرگ امید ، که یکی از رؤسای شعبه اسمعیلیه است ، فدائیان جمعی دیگر از اعیان مخالفین را کشتند ، یکی از قتیلان قاضی القضاة ابوسعید مرویست و دیگری دولتشاه رئیس اصفهان و باستقور حاکم مراغه و مسترشد خلیفه عباسی و رئیس تبریز و حسن بن ابی القاسم مفتی قزوین و هم چنین جمعی کثیر از رؤسای مخالفین بدست فدائیان کشته شدند .

در زمان کیا محمد پسر کیا بزرگ امید ، راشد پسر عباسی بدست فدائیان مقتول گردید و بسیاری از اعیان و امراء و قضاة و علماء مخالفین تشیع را بقتل رسانیدند و اسامی مقتولان بتفصیل در بعضی از تواریخ مسطور است .

مؤلف گوید که انجام و صدور این امور باعث شد بر آنکه نسبت الحاد و کفر و زندقه باین جماعت نمایند و چون انتقام خون اکابر و اعیان خور را نتوانستند کشید لاجرم تسلی خاطر خود را در آن دیدند که زبان بدشنام و تکفیر و الحاد ایشان گشایند . مؤید این مقال آنکه صاحب روضة الصفا در بیان احوال کیا محمد مذکور ساخته که نسبت پیدر خویش و حسن صباح در اقامت رسوم اسلام و احیای سنن محمد مصطفی «صلی الله علیه وآله وسلم» برای هدایت پیروان سعی و مبالغه تمام مینمود و دراوان تسلط کیا محمد ، سلطان سنجر نوبتی بولایت ری رسیده رسولان بالموت فرستاده تا از کیفیت معتقدات و مذهب ایشان استفسار نمایند .

آن جماعت در جواب گفتند که عقیده ما آنست که خدای عزوجل را به یگانگی باید شناخت و باید دانست که خرد و نظر در دست آن باشد که موافق قول او جلت کلمته و موافق فرموده رسول وی بود و رعایت احکام شریعت غرا بروجهی که کتاب خداوند تعالی بآن ناطق است بجای باید آورد و بآنچه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده و رسول او خبر داد و مبداء و معاد و ثواب و عقاب و حشر و نشر ایمان آوردن از واجباتست و هیچکس را نرسد که در حکمی از احکام الهی برای خود تصرف کند و حرفی از آنرا تغییر دهد .

القصة جميع معتقدات خود را بیان کرده ، گفتند که اصول و فروع ما این است اگر پسندیده سلطان باشد فبها و الا یکی از دانشمندان ملت را فرستد تا با وی مناظره کنیم چون رسولان مراجعت نموده این سخنان بسطان رسانیدند بهانه پیدا شده دست از تعرض آن طایفه کوتاه گردانید .

يك شاهد مهم تاريخی ، اینست پایان کلام روضة الصفا

بالجملة هرگاه گنجد که بنی اسیه بنا بر عداوت دینی و دنیوی که با حضرت علی مرتضی علیه السلام داشتند و از برای آن حضرت که آسمان و زمین برفضل آن بزرگوار گواهی می داد سخنان مزور بندند و افترا نمایند . تا آنکه معاویه و اصحاب او سره بن جندب را که یکی از صحابه بود به زر فریفته که روایت نماید که آیه «ومن الناس من يعجبك قوله في الحيرة الدنيا ويشهد الله على في قلبه وهو الد الخصام» در شأن حضرت علی امیر المؤمنین نازل شده است . و آیه دیگر که «ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله» در شأن قاتل او این ملجم ملعون وارد گشته است . (گستاخی و بی شرمی) عجب نمینماید که دشمنی قوی و کینه جوئی مثل خواجه نظام الملک طوسی که عداوت مذهبی و دنیوی و اغراض شخصی و کینه جوئی با حسن صباح داشته بر وجهی که تفصیل آن در کتب متداوله مسطور است و بر السنه جمهور مذکور حسن صباح را مردی مجهول الحال و مشهور بالحاد و زندقه سازد و او را به بدی در زبان ما و جامعه اهل ایران اندازد .

خدمات با ارزش حسن صباح به آزادی ایران و مذهب تشیع

از کلام و توضیحات صاحب روضة الصفا معلوم میشود که حسن صباح و تشکیلات و طرفداران او مراسم شریعت را کمابتنفی بجا آوردند ، تهمت های وارده همان دشمنی خاص طرفداران خلفای غاصب عباسی و مخالفین تشیع بوده . و در باره حسن صباح (برد بزرگ تاریخ) از روی تعصبات خشک مذهبی زمامداران خودی و بیگانه آنروزی بغلط و عداوت و بدبینی مغرضانه قضاوت شده است .

با مراجعه بسرگذشت و تاریخچه آن شاد روان که بزبان عربی و فارسی تنظیم و چاپ شده ، مانند تاریخ جوینی ، روضة الصفا ، مجالس المؤمنین و مورخین خالی از تعصبات مذهبی ، بدون تردید حسن صباح از زمان ظهور تا انتهای سازمانش که در حدود یکصد و هفتاد و پنج سال طول کشیده است (هرگاه منصفانه و با نظر عمیق

ملاحظه شود) می بینیم که آن شادروان، خدمت بزرگی با استقلال و آزادی ایران و مذهب تشیع نموده و در عین حال بزرگترین لطمه ها را به حیثیت و نفوذ حکومت های غاصب ترك نژاد و خلفای غاصب بنی عباس که بزرگترین دشمنان ایران و ائمه هدی بوده اند وارد ساخته است، ولی بیشتر مؤلفین و نویسندگان عرب، یا ایرانیانیکه دارای تالیفاتی بزبان عربی و پیرو سبک و آداب عربی و مخالفین بوده اند، به تقلید از یکدیگر و با ملاحظات سیاسی و برای خشنودی زمامداران آن دوره، درباره آن مرد بزرگ و تشکیلاتش که از مخالفین سرسخت بیگانگان و دشمن خونین دشمنان ایران بویژه خلفای غاصب بنی عباس و ترکان خونخوار سلجوقی بوده، با تمهت ها و ناسزاهای تعصب آمیز خود خدمات و کارهای با ارزش را وارونه جلوه گر ساخته اند.

• • •

در تواریخ مهم مثل تاریخ گزیده آمده است که حسن صباح شیعه اثنی عشری بود و بعد از آن به مصر نزد المستنصر بالله خلیفه فاطمی و پسر او المصطفی بالله نزار که مقام ولیمه بود رفت و سپس شیعه اسمعیلی شد و نزار یکی از فرزندان خود را باو سپرد و حسن آن کودک را پرورش داده و بزرگ کرد تا در سنه ثمانین و اربعه (۴۸۶) بر قلعه الموت استیلا یافت و بدان کیفیت که شرح دادیم (برای منافع ملی برضد بیگانگان استیلا کنند) و بنام خلفای فاطمی دعوت نمود و دعای مبلغین به اطراف ایران و عراق فرستاد. البته شرح حال مفصل و بیان تاریخ شگفت انگیز یکصد و هفتاد ساله حسن و همراهانش و بقیه السیف خلفای فاطمی اولاد نزار که سالها در الموت تشکیلات داشتند خود مبحثی مهم در تاریخ ایران و اسلام است که درین کتاب نمی گنجد و قصد ما بیان آن نیست و فقط تا آنجا که مطلب بستگی به تاریخچه خلفای فاطمی داشت اشاره نمودیم، و گرنه تاریخ مفصل آن تا زمان تسلط هلاکو خان و تخریب قلاع اسمعیلیه خود کتابی است مفصل.

پایان این سرگذشت جالب را با درج نامه تاریخی حسن صباح به ملک شاه سلجوقی خاتمه می دهیم و از خداوند متعال استمداد می کنیم که بقیه تاریخچه حسن صباح و بقیه السیف خلفای فاطمی را که پس از استیلا هلاکو بر الموت و نابود ساختن آنان و انتقال به اثمیدانها اراک (که قریب هفتصد سال در آنجا سکونت داشتند و آثار مهم تاریخی از مساجد و تکیه و لوحه ها که بروی سنگ و تخته ها حک شده است و آرامگاه آنها که هنوز بر پا و باقی است و خود سرگذشت مهم و جالب توجهی دارد) با عکس های مربوطه بصورت کتابی جداگانه با تأییدات خداوندی، چاپ نمایم امید است که به چاپ آن کتاب نیز مثل این تاریخ توفیق حاصل گردد.

عبدالرحمن سیف آزاد

این نامه يك نمونه وشاهد همبها از آئین و روش حسن صباح است كه فضل و دانش اورا نشان میدهد

نامه تاریخی و جالب توجه حسن صباح

در جواب رقه سلطان ملكشاه سلجوقی

مكتوبی كه حسن صباح در جواب رقه سلطان ملكشاه سلجوقی نوشته است
از مجمل اعتقاد و اتصاف بكمال فضل و استعداد او خبر میدهد

تو كه حسن صباحی دین و ملت تازه پیدا كرده ای و مردم را سیفریبی و بهروالی
روزگار بیرون می آوری و بعضی مردم جهان جبال را بدور خود جمع كرده ای و سخنان ملایم
طبع ایشان میگوئی تا ایشان میروند و مردم را بی محابا بكارد میزنند و بر خلفای عباسی
كه خلفای اسلامند و قوام ملك و ملت و نظام دین و دولت بدیشان مستحكم است طعن
میكنی ، باید كه از این ضلالت بگذری و مسلمان شوی والا لشكرها تعیین فرموده ایم ،
موقوف بآمدن تو یا جواب خواهیم بود .

زنهار زنهار زنهار كه بر جان خود و بر جان متابعان خود رحم كند و خود را
و متابعان خود را در ورطه بلا نیندازد و باستحكام قلاع مغرور نشود و حقیقت داند كه
اگر قلعه او كه الموتست برجی از بروج آسمان باشد بعنایت ایزد سبحانه و تعالی
با خاك يكسان كنیم .

چون صدر كبر ضیاء الدین خاقان بدین گوشه رسید و مثال سلطانی
جواب حسن صباح را رسانیده مورد آنرا عزیز داشتم و مثال سلطان را بر سرو چشم
این است نهادم و بدانكه سلطان این بنده را یاد فرموده بود سرمفاخرت به

ایوان کیوان رسانیدم .

اكتون شرحی از احوال و اعتقاد خود بازبینیایم و امید میدارم كه احوال من
بندگان درگاه سلطان اصفا نمایند و در آن باب فكری كنند و در كار من به اركان دولت
كه خصمی ایشان بامن سلطانرا ظاهر است بتخصیص نظام الملك مشورت نفرمایند
بعد از آن هر چه رای جهان آرای از سخنان من در دل قرار گیرد و بتحقیق پیوندد بر آن
مزیدی و از آن گریزی نباشد و اگر من كه حسنم از آن بگردم از دین مسلمانان برگشته
باشم و بر خدای تعالی و پیغمبر بحق عاصی شده . فاما اگر سلطان بامن و در كار من بسخن

خصمان بی‌عنایت شود هرآینه مرا نیز اندیشه کار خویش باید کرد.

مرا که خصم قوی در برابر است که حق را در محل باطل فرا تواند نمود و باطل را بموضع حق تواند نشانید و این چنین بسیار کرده‌اند و در حق بنده نیز این حال واقع شده و شاید که برای سلطان پوشیده نمانده باشد.

و اکنون اول بنده آنست که پدرم مردی بود مسلمان در مذهب امام شافعی مطلبی چون سن من بچهار سالگی رسید مرا بمکتب فرستاد و بتحصیل علوم مشغول گردانید و من از ایام چهار سالگی تا عنفوان چهارده سالگی در انواع علوم ماهر شدم خاصه در علم قرآن و حدیث، بعد از آن مرا درد دین پیدا آمد و در کتب شافعی در فضیلت فرزندان پیغمبر «صلی الله علیه و آله وسلم» و امامت ایشان روایت بسیار یافتم زمام خاطر من بدان طرف میل نمود و دایم در جستجوی امام وقت بودم تا کار من بواسطه تکلیف حکام روزگار بدان رسید که در میان کارهای دنیا آنرا بزرگ می‌شمردند اقدام و از آن جد و هوس مرا فراموش گشت و تمام دل بر کار دنیا و خدمت بمخلوق نهادم و کار خالق را با پس و پشت انداختم حق تعالی از من آن کار نپسندید خصمان خصمان بر من گماشت تا مرا باضطرار از آن کار بیرون انداختند و من گریزان شدم و در شهرها و بیابانها می‌گشتم و جلالت و زحمت بسیار بروی من رسید چنانچه احوال من و نظام الملک بر رای سلطان پوشیده نمانده باشد.

چون حق تعالی مرا بسلامت از آن ورطه بیرون آورد دانستم که دل بر کار مخلوق نهادن و کار خالق با پس و پشت پا انداختن جز این ثمر ندهد مردانه وار بکار دین و طلب آخرت برخاستم و از ری بی‌غداد شدم و مدتی در آنجا مقام داشتم و احوال و اوضاع آنجا را دانستم تفحص حال خلفا کردم و پیشوایان دین مسلمانان خلفای عباسی را از رتبه سروت و فتوت مسلمانی بیرون یافتم چنانچه دانستم که اگر بنیاد مسلمانی و دینداری بر امامت و خلافت ایشانست کفر و زندقه از آن دین بهتر باشد و از بغداد بمصر شدم، خلیفه بحق امام مستنصر آنجا بود و تفتیش حال او کردم خلافت او را از خلافت عباسیان و امامت او را از امامت ایشان بر حق تر داشتم بدو اقرار آوردم و از خلافت عباسیان بکل الوحوه بیزار شدم، خلفای عباسی از احوال من واقف شدند و در طلب من بنده کس فرستادند تا مرا در راه بگیرند حق تعالی مرا از آن ورطه خلاص داد و بسلامت بمصر رسیدم.

بعد از آن خلفای عباسی سه استروار زر به امیرالجبوش که امیر عساکر مصر بود فرستادند و مالهای دیگر بپذیرفتند که حسن صباح یاسر او را بفرستند چون عنایت المستنصر بالله که خلیفه بحق و امام مستقر است شامل احوال من بنده بود از آن ورطه خلاص یافتیم.

چون خلفای عباسی امیرالجبوش را بر من اغالیده بودند، مرا نامزد کرد تا بروم کفار فرنگ را دعوت کنم، آن احوال بسمع مبارک آن امام بحق رسید مرا در پناه خویش گرفت و بعد از آن منشور داده فرمودند که بدانچه دانم و توانم مسلمانان را باره راست آرم و از امامت خلفای مصر و حقیقت ایشان بیگانهام و اگر سلطانرا سعادت «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» در طالع باشد هرآینه از سخن من نگذرد و همچنانکه سلطان محمود غازی سبکتکین بدفع و قمع ایشان برخاست برخیزد و شر ایشان از میان مسلمانان کفایت کند و امروز گارها آید که کسی این کار کند و آن ثواب ذخیره نهد.

دیگر آنکه فرموده اند که دین و ملت نو پیدا کرده ای.

نعوذ بالله من که حسنم دین و ملت نو پیدا کنم و این دین که من دارم در وقت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، صحابه را همین دین و مذهب بوده تا قیامت مذهب راست این است و این خواهد بود و اکنون دین من دین مسلمان نیست «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله»

مرا بدینا و کار او هیچ التفاتی نیست این کار که میکنم و این گفتگو که میگویم خالصاً مخلصاً از برای دین حق میکنم و اعتقاد من آنست که فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخلافت پدر خود از فرزندان عباس نیکو زندگانی باشند لایق تر و برحق تر و اگر تو که سلطان ملک شاهی روا داری بعد از این زحمت و مشقت که بتورسیده است و سه کرة از اقصای مغرب به اقصای مشرق و از مجاری قطب شمال تا به اقصای هندوستان لشکر کشیده ای و مملکت بدست آورده ای و امروز این مملکت در دست پسران هارون باشد و پسران تو گرد جهان هر کجا از ایشان خبری یابند بقتل رسانند و خلافت ایشان نیز روا باشد.

فکیف که فرزندان عباس کسانی اند که من آنچه از فساد ایشان مشاهده کرده ام شمه ای خواهم گفت که در هیچ دین و ملت هرگز هیچکس روا نداشته است و روا

ندارد و اگر کسانی باشند که ازال ایشان واقف نباشند و پدیشان اعتقاد و اعتماد کنند و خلافت ایشان حق دانند من که از کار و حال ایشان واقف شده‌ام چگونه روا دارم و ایشانرا بحق دانم و اگر حضرت سلطان بعد از این که بر این حال واقف شود بقصد و دفع ایشان برنخیزد و شر ایشان از میان مسلمانان کوتاه نکند نمیدانم تا در قیامت در وقت سؤال چگونه جواب دهد و نجات چگونه باشد ، تا بوده‌ام دین من این بوده و تاباشم خواهد بود و انکار این کار نداشته و ندارم .

خلفای اربعه و عشره مبشره را بلکه دوستی ایشان در دل من نیک مثاب بوده است و هست و خواهد بود و هیچ دین نو پیدا نکرده‌ام که نداشته‌ام و هیچ مذهبی نهاده‌ام که پیش از من نبوده است این مذهب که من دارم در وقت رسول « ص » صحابه را همین دین و مذهب بوده است و تا قیامت راه راست همین است و همین خواهد بود .

آمدیم بر سر این سخن که من و اتباع من بر بنی عباس طعن کرده‌ایم ، هر کس که مسلمان باشد و از دین و دیانت آگاه باشد چگونه طعن و تشنیع نکند بر قومی که بدایت و نهایت ایشان بر تزویر و تلبیس و فجور و فساد بوده و هست و خواهد بود . هر چند واقعات احوال ایشان بر همه جهانیان ظاهر است اما بر سبیل اجمال می گویم تا مرا بر حضرت سلطان حجت باشد اول از کار ابو مسلم در آنیم که چنان مردی چندان کوشش نمود و زحمت اختیار کرد تا دست استیلاء ظلمه بنی مروان از هرق دماء و اخذ اموال مسلمانان کوتاه گردانید و سب و لعنت که لایق حال ایشان بود و برخاندان پاک پیغمبر «صلی الله علیه و آله وسلم» میکردند بر انداخت و جهانرا بعدل و انصاف بیاراست ، چندین هزار از اولاد پاک پیغمبر «صلی الله علیه و آله وسلم» را در اطراف و اکناف عالم شهید کردند و جمعی منزوی که در گوشه ها و ویرانها بمانده بودند خود را از لباس سیادت بیرون کشیدند تا جان برکنار انداختند و نشدند و نیستند که بشرب مدام و زنا و اغلام مشغول بودند و بدین روزگار فساد ایشان بجائی رسید که هارون را که افضل و اعلم ایشان بود دو خواهر بودیکی را در مجلس شراب با خود حاضر میکرد و ندمای خود را از دخول در آن مجلس منع نمیکرد تا جعفر یحیی که یکی از مقیمان مجلس او بود باخواهر او فساد کرد و او را از او پسری شد و پسر را از هارون پنهان داشتند تا آن سال که هارون بهج شد پسر را در آنجا بدید جعفر را همانجا بکشت و خواهر دیگر محسنه نام خردتر

بود و در حسن و جمال بکمال ، هارون را بخود نزدیک کرد و میان ایشان فساد واقع شد .

ولطیفه ای مشهور است که بعد از وفات هارون ، امین که پسر هارون بود این محسنه را که عمه او بود با او فساد کرد و تصور امین آن بود که این محسنه بکرباشد ، نبود . امین پرسید که عمه تو مگر بکر نبودی ، چه حال است ؟ محسنه در جواب گفت پدرت در بغداد که را دختر گذاشت که مرا خواهد گذاشت ؟ ! دیگر بزرگی چون ابوحنیفه کوفی که رکن بود در ارکان مسلمانی بفرمود تا صد تازیانه بزدند و چون منصور حلاج مقتدائی را بردار کشید و اگر از کردار و اعمال ایشان برشمارند عمر آدمی بدان نرسد ، اینتان خلفای راشدین ! و اینتان ارکان مسلمانی ! که قوام ملک و ملت و نظام دین و دولت بدیشان است ، اگر من یا غیری در حق ایشان طعن کنیم یا در ایشان عاصی شویم انصاف باید داد که محق باشد یا مبطل .

رسید کار به آنکه جهال را فریفته ام تا در قصد کسان میشوند ، اینمعی برارباب بصیرت روشن است که هیچ چیز از جان شریفتر نیست و هر کسی از سرجان برنخیزد خاصه بسخن چون من کم بضاعتی ، و کی تواند بود که من متصدی چنین کاری شوم . از حدود خراسان جمعی از غلامان سلطان و گماشتگان نظامی و ارباب معاملات از طریقی که پیشتر از این در میان مسلمانان رسم و عرف بود منحرف گشته اند و بعضی به عورات مسلمانان و حرم زهاد و عباد دست درازی میکنند و هر چند که مردم صاحب واقعه مستغاث به ارکان دولت میشوند هیچکس بغورنمیرسد بلکه بردادخواه می آید . نظام الملک که کدخدای ملکست خواجه ای چون ابونصر کندری را که در هیچ عهد در پیش هیچ پادشاه در هیچ ملک چنان کدخدای پای در میان کار ننهاده بود بتزویر آنکه در مال سلطان تصرف میکند شهید کرد و از میان برداشت ، امروز ظلمه و عواناترا با خود همکار کرده از جهة آنکه در وقت خواجه ابو نصر ده درم میگرفت و بخانه میرساند و او پنجاه درم میگیرد و نیم درم بوجه کار سلطان نمیکند و محقری به عوانان که همکاران اویند میگذارد و باقی بخرج دختران و پسران و دامادان خود میکند و آنچه بمعارت خشت و گل بر اطراف مملکت ضایع میکنند اظهر من الشمس است . کجا بود خواجه ابونصر را پسر و دختر ؟ کدام روز یکدینار صرف کرد بچوب و گل ؟

مردم روزگار را در حین عجز و فروماندگی بهیچ باب امید نجات نیست اگر

بعضی از سر اضطرار بترک جان بگویند و دفع یکی یادو از این ظلمه کنند دور نباشد و اگر کشند معذور باشند.

حسن صباح را بر این قضایا چه مدخل و چه احتیاج که کسی فرید، و کدام کار خود در دنیا بوقوع پیوندد که نه تقدیر آسمانی بر آن ملحق گشته باشد، فاما آنکه فرموده‌اند که اگر ترک این نوع کنند فبها والّا بخرابی او اشارت فرمایم نعوذ بالله از من که حسنم کاری صادر شود که خلاف رأی بندگان سلطان باشد. فاما چون قومی هستند و در طلب من بنده بهمت کوشش میکنند که من بحیله این گوشه بدست آورده‌ام و پناه خود ساخته و بساکنی حال خود انهای درگاه سلطان کنم و بعد از آنکه از کار خصمان حاصل روی بدرگاه سلطان آورم و در سلک باقی بندگان منخرط گردم آنچه از دست من برآید در بهبود کار دنیا و پس افتاد کار آخرت، سلطان را بگویم والا که از من بخلاف این صادر شود و متابعت امر سلطان نکنم مرا در دنیا سرزنش بود و از دور و نزدیک خلق را بر من طعن رسد و گویند خلاف والی خود کرد و از سعادت «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» بی بهره ماند و خصمان مرا بدرگاه سلطان آبرو و حرمت افزایش و در حق من چیزها افترا کنند که من از آن بی علم باشم و هر نیکوئی که از من در دین و دعوت صادر گردد بیدی در میان مردم شهرت دهند و نام نیک مرا بد کنند و اگر من با وجود خصمی نظام الملک و آنکه در حق من بسیار جور کرده و میکند بخدمتکاری سلطان پیش آیم و دل از کار نظام الملک فارغ دارم چون متابعت عباسیان را سلطان میباید کرد و از فرمان‌گیر بیسر نمیشود و منازعت ایشان سلطان را معلوم است و آنکه در طلب من چه سعی میگردد تا در آن وقت که به مصر رفتم مرا بدست آورند بعد از آن در راه بر من دست نیافتند و در عقب فراوان مال به مصر فرستادند و امیر الجیوش را خدمتها کردند، تا او قصد من کرد و گرنه عنایت المستنصر بالله باشد وی که خلیفه بحق است، در آن ورطه فرو رفته‌ام و آخر به آن رسید که امیر الجیوش مرا با فرنگیان بر راه دریا نامزد فرنگ کرد که آنجا رو و کفار فرنگ را دعوت کن، بفضل خدای تعالی از آن ورطه خلاص یافتم. بعد از آن زحمت و مشقت بسیار که در چندین سال بن رسید بعراق افتادم و ایشان در طلب من همچنان سعی مینمودند، امروز که من بدین مقام رسیدم و دعوت خلفای علوی ظاهر کردم و چندان دستگاه در طبرستان و قهستان و جبال بدست آوردم و مردم بسیار از رفیقان و

مونسان و شیعه علویان بر من جمع میشدند و عباسیان بهمه نوع ازمن خائف و ترسانند هرآینه مزاج مبارک سلطان بر من متغیر گردانند و در قصد و نقصان بجان کوشند و ممکن که مرا از سلطان طلب دارند ، آن هنگام معلوم نیست که کار چگونه دست دهد و بهرگونه که دست دهد خالی از شغتی نباشد . اگر سلطان اجابت التماس ایشان کند بر زینهار ایفا نکرده باشد و در مذهب مروت معذور نباشد و اگر اجابت التماس نکند بعضی از جهال که بخلاف ایشان میگویند زبان تشنیع بسطان دراز کنند که غاشیه بر دوش انداختن و در سراسب پیاده رفتن چه بود و نادادن حسن صباح چه . و یحتمل که میانجانبین بمکاوحت و مقاومت انجامد و نتوان دانست که تا آخرها چه آید . و اما حدیث این سر سنگ را که فرمودند که اگر برجی از بروج آسمان باشد بر زمین آوریم و در این معنی مقیمان این سر سنگ را از سخن محق روزگار وثوق هست که بمدتهای دراز از دست ایشان بدر نخواهد شد کار آن تعلق بعنایت الله دارد و حال من که در این گوشه نشسته ام و آنچه بر من فرض و سنت گردانیده اند بجای آورم و از خدا و پیغمبر درمیخواهم تا سلطان و ارکان دولت براه راست آیند و خدای تعالی ایشان را دین حق روزی کند و فساد و فسق عباسیان از میان خلق بردارد و اگر سلطان را سعادت دین و دنیا همراه بود همچنانکه سلطان اسلام محمود غازی رحمه الله را این کار آمده بود بدفع شر ایشان برخاسته و از ترمد سید علاء الملک خداوند زاده را بیاورد و بخلافت بنشانند سلطان نیز باین کار برخیزد و این کار بزرگ باو کفایت شود و شرایشان از میان بندگان خدای تبارک و تعالی کم گرداند و الا روزگار باشد که پادشاه عادل ما به روی کار آید و این کار بکند و مسلمانان را از جور برهاند . والسلام علی من اتبع الهدی .

* * *

این نامه متین و مستدل تاریخی حسن صباح به ملک شاه سلجوقی بهترین گواه دیانت و خداشناسی او در دوران زندگانی در قلعه الموت میباشد . بطوریکه مورخین دوست و دشمن در تواریخ خود متذکر شده اند حسن صباح در انجام اصول فرایض و واجبات مذهبی و تحریم محرمات از قبیل شراب و قمار حتی نواختن نی و سایر آلات موسیقی و تمام ملاحی محرمه مذهبی در قلعه الموت جلوگیری میکرد او در تمام مدت اقامت در الموت که در حدود سی و پنج سال میشد جز دو مرتبه تالب بام قلعه الموت از آنجا بیرون نیامده است . تمام تهمت های اغراق آمیز که درباره اش شهرت داده اند از طرف پیروان بنی عباس و ترکان سلجوقی بوده لاغیر .

برای بیان این تاریخچه بی‌مناسبت نیست چند سطر
در باره دو شهر قدیم اسلامی نوشته شود

حمص و حلب دو شهر تاریخی که در دوران حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس و خلفای فاطمی مرکز مهم سیاست و جدال بوده است

این دو شهر (حمص و حلب) مرکز مهم فعالیت مخالفین خاندان علی و خلفای فاطمی بوده است، سبب دیگری که از این دو شهر نام می‌بریم اینست که تحریکات شیطنت‌آمیز معاویه برضد امیرالمؤمنین علی علیه السلام و طرفداران او که خلفای فاطمی باشند در همین شهرها با شدت فعالیت داشت و کسی را که حضرت محمد در برابر هزاره‌ها مسلمان برحسب امر الهی برسر دست بلند کرد و آن مقام شایسته را برای آن بزرگوار بیان فرمود، ولی بواسطه جهالت و بغض و کینه ای که نسبت به اهل حق دارا بودند، (همان کسانی که ادعای مسلمانی و پیروی از حضرت محمد پیغمبر اکرم داشتند) سالها به نام عبادت و رضایت و تقرب خدا چنین بزرگواری را سب و لعن و تفریق مینمودند، (زهی جهالت و نادانی!!) تا زمان عمر عبدالعزیز که او این ننگ رسواکننده را از جامعه اسلام متروک ساخت.

وقتی نسبت به چنین بزرگواری که مقام و عظمتش چون آفتاب روشن بود آنگونه بی احترامی روا داشتند مسلم است که به خلفای فاطمی و یارانشان که خود را مفتخر به فرزندی علی و فاطمه میدانستند، نیز آنطور ناسزاها و دشمنانه و تهمت‌ها نوشته‌اند. این جانب برای نشان دادن یک حقیقت مسلم و برداشتن پرده سیاه جهل و نادانی که برخدمات بزرگ فاطمیان و یارانشان افکنده شده بود، پس از سالها تحقیق و مطالعه دقیق بشرح و تفصیل این کتاب پرداختم.

سبب دیگر که از این دو شهر اسم می‌بریم اینست که این دو شهر مرکز فعالیت مخالفین بنی امیه و موافقین خاندان فاطمی قرار گرفته بود و کسانی درین شهرها سالها به خدمت فاطمیان و یاران ایشان همت گماشته و خدمات بزرگی کرده بودند. علاوه بر آن آثاری از علی علیه السلام در آن شهر وجود داشته که مورد احترام شیعیان و یاران آن خاندان شریف بوده است، بدین مناسبت خلاصه‌ای از اوضاع حلب و حمص درین کتاب انتشار می‌یابد. در کتاب روضة الصفا و مجالس المؤمنین در این باره بتفصیل شرح داده شده است. ده عیناً آنرا نقل میکنیم:

حلب

صاحب معجم گوید حلب شهری بزرگ و وسیع و بسیار خوش هوا است و از ابن بطلان نقل نموده که در آنجا بیمارستانی و مسجد

جامعی است که فقهاء بر مذهب امامیه فتوی می دهند و آب خوردن ایشان از برکه های آب باران است. در حلب نهری است که آن را عویق گویند و آن در زمستان جاریست و در تابستان آب ندارد و در آنجا میوه و بقول و نیید کم است مگر آنکه از ولایات دیگر آرند. و نزد باب الجنان مشهد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است که آنحضرت را بعضی از صلحاء در آنجا بخواب دیده اند و در اندرون باب العراق مسجد غوث واقع است و در آن سنگی است نوشته شده که اعتقاد اهل آن دیار آنست که خط حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

و ابن کثیر شامی در تاریخ خود آورده که در ایام سلطنت امیر سیف الدوله بن حمدان مذهب رفض در حلب رواجی تمام داشت. و در احوال سنه سبع و خسمائنه (۵۰۷ هـ) آورده که چون ملک صلاح الدین ایوبی از سهم ولایت مصر خاطر جمع گردید، متوجه بلاد شام شد و از آنجا به حلب آمد و بر ظاهر حلب نزول نمود. و الی حلب مضطرب شد و اهل حلب را در میدان باب العراق طلبیده به ایشان اظهار محبت و ملامت نمود و گریه بسیار کرد و ایشان را بچنگ صلاح الدین ترغیب نمود، همگی به عهد موافقت نمودند و روافض (شیعیان) بر او شرط نمودند که اعادت اذان حی علی خیر العمل نمایند و در مساجد و اسواق آن را بگویند و آنکه جامع جانب شرقی که جامع اعظم است از ایشان باشد تا آنکه اسماء شریفه ائمه را در پیش جنازه ها بگویند و آنکه بر جنازه پنج تکبیر بخوانند و آنکه ازدواج و انکحه ایشان به شریف ابی الطاهر ابی المکارم و حمزه بن زهره الحسینی که مقتدای شیعه حلب بود مفوض باشد. پس والی آنجا جمیع ملتسمات ایشان را قبول نمود و ایشان در تمام شهر اذان حی علی خیر العمل گفتند.

بالجمله اهل حلب در اصل شیعه بوده اند و تا آخر زمان خلفای عباسیه به مذهب امامیه اقتدا مینموده اند و ظاهراً از آن زمان که آن ولایت در تصرف سلاطین رومیه عثمانیه افتاد مردم آنجا را به قهر و جبر از مقتضای اصل و ظاهر باز داشته اند بکله در باطن ایشان نیز نقوش و همیه مذاهب باطله نگاشته اند، جمعی قلیل بتأیید الهی مؤید و به عقال تقیه مقیداند و مرارت صبر و تحمل می چشند و در انتظار فرج آل محمد میگفتند اللهم صل علی محمد و عجل فرجه.

حمص

صاحب معجم گوید حمص شهرست بزرگ قدیم مشهور که در میان دمشق و حلب واقعست و در آنجا از مشاهد و مزارات مشهد امیرالمؤمنین علی است که در آنجا بعضی از صلحاء آن حضرت را بخواب دیده اند. در آن مشهد عمودیت که موضع انگشت آنحضرت در آن نمایانست و قبر قنبر غلام حضرت امیر و قبور اولاد جعفر بن ابیطالب رضی الله عنهم نیز در آنجاست.

مخفی نماند که اکثر اهل حمص در ایام بنی امیه ناصبی بودند و سبب ضلالت ایشان بروجهی که از کتاب فتوح اعثم کوفی مستفاد میشود آنست که معاویه شراحیل سبط کندی را که از رؤسای شام بود اضلال نمود و اهل حمص را در ورطه شدید انداخته اضلال ایشان نمود و گفت که علی بن ابیطالب عثمان را که امیرمؤمنان بود کشته است و میان امت محمد مصطفی (صل الله علیه وآله وسلم) تفرقه انداخته و در بصره چندین هزار کس از صحابه و تابعین را هلاک ساخته اکنون روی بشما خواهد آورد تا شما را از خانمان آواره کند و در گرداب بلا و مشقت اندازد، می باید که در مدافعه و مقابله او با معاویه موافقت کنید و در دفع شر او از خود اهتمام تمام واجب دانید، لاجرم اهل آن دیار بسخن او فریفته شده با معاویه موافقت نمودند و بعد از آن چون حق به ایشان ظاهر شد از مذهب باطل سابق برگشته و بمذهب شیعه گرویدند.

در باره حقیقت خواهی و خداپرستی حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام
هزاران حدیث و روایت از بدو توسعه اسلام تا امروز از طرف دوست و دشمن خودی و بیگانه در بیان حقیقت دلبستگی حضرت علی علیه السلام بدستگاه احدیت و خدا پرستی او و همچنین خدمات و فدار کاریهای صمیمانه آن بزرگوار در راه ترقی و عظمت اسلام آمده است. در بزرگی شان و علو مقام و صداقت آنحضرت به آئین مقدس اسلام و حضرت محمد صل الله علیه وآله وسلم همین بس که در تمام احادیث آمده است
(أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ عَلِيٌّ)

پوشیده نیست از وقتی که آفتاب رسالت محمدی بر سر زمین عرب تابیدن گرفت هر کسی بقدر قابلیت و استعداد خود از آن سرچشمه فیض استفاده نمود بخصوص علی بن ابی طالب باندازه ای کسب نور نمود که حجابها از جلو چشم او برداشته شد. تربیت پیغمبر توأم با استعداد ذاتی به اندازه ای حضرت علی را به افکار محمدی نزدیک ساخت بود که کتاب سرگذشت زندگی او از صدها سال پیش تا کنون با عظمت

واستعجاب خوانده میشود. مرد دانای عظیم الشان اسلامی که حضرت ختمی مرتبت در باره اش فرموده است (**انا مدینه العلم و علی بابها**) مقام ارجمند و فداکاری آن بزرگوار را در راه ترقی و عظمت اسلام به ثبوت میرساند. در جای دیگر فرمود

انا المنذر و علی الهادی من بعدی

بزرگان و دانایان و فلاسفه بزرگ دنیا در مقابل این شخصیت و خداپرستی و خدا شناسی او سر تعظیم فرود آورده و در تعریف کلام او، وی را « رطب اللسان » خوانده اند.

در این شک نیست که حضرت علی علیه السلام با وجود مخالفت های گوناگون زمانه در راه ترقی علوم و معارف و ترویج اسلام پیش قدم بوده و نظیرش در تاریخ اسلام کمتر دیده شده است.

بمناسبت پایان آخرین مقاله و صفحات این کتاب تاریخ خلفای فاطمی (خدمتگزاران صمیمی و مروجین مذهب تشیع که مفتخر به ذریه پیغمبر و اولاد علی و فاطمه بودند.) مصادف با این روز عید بزرگ شیعیان عالم. میلاد مسعود و فرخنده مولای متقیان شاه مردان اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب امیرالمؤمنین ابن عم و وصی بلا فصل حضرت محمد ابن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم شده است چند بیت اشعار ذیل را که یاد گاری جاوید از گویندگان با اخلاص قدیمی شاه اولیاء علی علیه السلام است، با چند قطعه از بیانات و فرمایشات خاتم الانبیاء حضرت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که در باره ابن عم و وصی بلا فصل خود علی علیه السلام و اهل بیت طاهرینش فرموده اند و از کتب و احادیث معتبره جمع آوری شده است برای زینت و برکت این کتاب و خشنودی دوستان انتشار میدهم.

روزی که علی به کعبه آمد بوجود مخصوص علی خدا دراز کعبه گشود
در بسته بداد خانه خود به علی یعنی که علی است خانه زاد معبود
اسد الله در وجود آمد
در پس پرده هر چه بود آمد

بنده شاه ولایت، عبدالرحمن سیف آزاد، تهران، ۱۳ ماه مبارک رجب ۱۳۸۱

بمناسبت پایان آخرین مقاله این کتاب تاریخی و تصادف با روز مبارک
و مسعود میلاد با سعادت شاه اولیاء حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام، این قسمت که مربوط به مقام
و منزلت آن بزرگوار میباشد برای زینت
و مبارکی به این کتاب اضافه شد

بطوریکه در تمام احادیث و روایات آمده است و نیز آیاتی در قرآن شریف در
این باره به پیغمبر اکرم حضرت محمد نازل گردیده که برای هر پیغمبری وصی و جانشینی
در زمان حیاتش از طرف خداوند تعیین گشته است.

از ابتدای خلقت آدم که وصی او هابیل - و وصی نوح فرزندش سام - و وصی ابراهیم
فرزندش اسماعیل - و وصی موسی برادرش هارون، و وصی حضرت عیسی شمعون الصفا
بوده است؛ بدون تردید با فرمایشات و گفته های حضرت خاتم النبیین وصی بلا فصل
خاتم الانبیاء حضرت محمد همان حضرت علی امیر المؤمنین بوده و برای آشکار ساختن
آن حقیقت مهم به پیروان آئین اسلام پس از بازگشت از حجة الوداع در روز غدیر خم
بآنحضرت از طرف خداوند تبارک و تعالی امر فوری میشود که علناً وصی خود را تعیین
فرماید. به امر خداوند تبارک و تعالی جبرائیل بر آن حضرت وارد شده و عرض میکند

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ .

ای پیغمبر ابلاغ کن امری که از طرف خداوند بر تو نازل شده است و هرگاه
نکنی هرآینه رسالت خدا را انجام نداده ای، خداوند تو را از شر مردم محفوظ خواهد
داشت. (معانی بسیار در این عبارت نهفته است).

این آیه شریفه از طرف خداوند یک امریه فوری به حضرت محمد برای نصب
علنی وصی بلا فصل خود حضرت علی ابن ابی طالب بود که در آن روز یک فريضه
مهم و واجب دینی حضرت ختمی مرتبت بوده که باید فوراً بدون تأخیر انجام دهد.

این بود که بابلند کردن حضرت علی بروی دست در آن اجتماع مهم تاریخی که حضور داشتند هزاران نفر با چشم خود علی را بروی دست حضرت محمد مشاهده نموده و با گوش خود بطور وضوح شنیدند که فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه.

با اینکه حضرت ختمی مرتبت به جهاتی وصایت حضرت علی را در ظاهر تا اندازه ای بملاحظات مستور نگاه میداشت ولی آن امریه فوری در آن روز مهم (در غدیر خم) حضرت محمد را وادار به اجرای امر الهی فرموده موضوع وصایت علی را علنی ساخته فریضه واجب خود را انجام داده از آن بار سنگین وظیفه خدائی در آن روز مبارك خود را آسوده ساختند.

روایتی بسیار جالب توجه از صاحب سرائر النطقاء نقل است.

بعد از اینکه حضرت محمد توجه فرمودند که فرزندی ذکور از ایشان باقی نمی ماند که مقام وصایت آن بزرگوار راعهده دار شود سایل نبودند که اماست از خانواده ایشان بیرون رود وسیله ازدواج دختر عزیز و محبوب خود حضرت فاطمه را به حضرت علی بن ابی طالب ابن عم و وصی خود فراهم ساختند.

فرمایشات مکرر در مکرر درباره اهمیت مقام و بستگی و یگانگی حضرت علی بن ابی طالب به حضرت محمد صل الله علیه وآله و همچنین شواهدی از آیات شریفه در دست است که معلوم میدارد پیش از اسریه الهی در وقعه غدیر خم، وصایت حضرت علی در دوران مأموریت و حیات پیغمبر از طرف خداوند تبارک و تعالی تعیین شده بود همچنانکه برای پیغمبران اولوالعزم از ابتدای خلقت مانند حضرت آدم و اوصیاء و جانشینانی تعیین گردیده بود. در باره وصایت علی علیه السلام در زمان حیات حضرت ختمی مرتبت حدیث معتبری هست.

اینست عین حدیث

ان الله تعالى لم يبعث نبيا ولا اماما الا وهو ينصب له خليفة
يخلفه في حياته ويقوم به امر الامة بعد وفاته.

مقام و احترام و محبوبیت حضرت علی، امیر المؤمنین در پیشگاه حضرت ختمی مرتبت مانند نور آفتاب روشن و معلوم است. برای اثبات علاقه مندی آن بزرگوار به ابن عم و وصی خود فرمایشاتی را که بارها درباره حضرت علی و اهل بیت طاهرینش فرموده اند بسیار است که ما اکنون به تمام آنها دست رسمی نداریم ولی چند قطعه از

بیانات و فرمایشات مشهور آن بزرگوار را که در حق حضرت علی اسیر المؤمنین فرموده اند زینت بخش این کتاب تاریخی مینمایم .

اینک عین فرمایشات واضح و علنی که از حضرت پیغمبر اکرم در باره حضرت علی علیه السلام و خاندانش از احادیث معتبره اقتباس شده است .

۱ - علی منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لانیبی بعدی .

۲ - كنت أنا وعلى نورا بین یدی الله تعالی قبل أن یخلق آدم بأربعة عشر الف عام ، فلما خلق الله آدم نقل ذلك النور الى اصله فلم یزل ینقله من صلب الى صلب حتی قر فی صلب عبدالمطلب فقسم قسمین : قسمی فی صلب عبدالله وقسم علیا فی صلب ابی طالب .

۳ - لم أزل أنا وأنت یا علی من نور واحد تنتقل من الاصلاب الطاهرة الى الارحام الزکیه كلما ضمنا صلب ورحم ظهر لنا قدرة وعلم حتی انتهینا الى الجدا لافضل والاب الاكمل عبدالمطلب فانقسم ذلك النور نصفین فی عبدالله وابی طالب فقال الله تعالی کن یا هذا محمدا ویا هذا کن علیا .

۴ - لوبقی من الدنيا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یدخر الله من أهل بیتی رجلا یملا الارض عدلا وقسطا کما ملئت ظلما وجورا .

۵ - مثل أهل بیتی فیکم کسفینة نوح ، من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق .

۶ - أنا شجرة وفاطمة حملها ، وعلى لقاحها والحسن والحسین ثمرتها ومحبونا أهل البيت ورقها .

۷ - أنا مدینة العلم وعلى بابها فمن أراد المدینة فلیأتها من بابها .

۸ - أنا المنذر وعلى الهادی من بعدی ، یا علی بک یمهدی المهتدون .

۹ - أنا وأنت ابوا المؤمنین .

۱۰ - أنا وأنت ابوا هذه الامة .

۱۱ - أنا وجه امتی .

۱۲ - أنت عتیق من النار .

۱۳ - انی تارک فیکم الثقلین . کتاب الله و عترتی أهل بیتی ، ما ان تمسکتم

بهما لن تضلوا اهدا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی العوض .

۱۴ - أهل بیتی امان لاهل الارض .

۱۵ - علی باب الدین، من دخله کان مؤمنا ومن خرج منه کان کافرا.

فرمایشات و بیانات مکرر در مکرر حضرت ختمی مرتبت در منزلت و مقام ابن عم و وصی خود بسیار است که ما این چند حدیث معتبر و مشهور خاص و عام را برای روشن ساختن چشم و دل دوستان انتشار دادیم.

در این فرصت که روز مبارک مولود مسعود علی است

روز عید مبارک و بیمنون میلاد با سعادت مولای متقیان امیر مؤمنان اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را با روز مبارک و تاریخی تعیین امامت علی عید سعید غدیر خم که از روزهای بزرگ تاریخی شیعیان عالم است بتمام قارئین عظام و پیروان علی تبریک گفته این گفتارنغز را بعنوان بهترین ارمغان و سرمشق در زندگی نیاز میکنم :

تا نفس باقیست آه سرد می باید کشید

دست و دل از سفره نامرد می باید کشید

هر چه میخواهی طلب کن سائل از شاه نجف

گر کسی منت کشد از مرد می باید کشید

چون در دوران کودکی این گفتار روحبخش را از معلم خود سرمشق گرفته ام اکنون نام گوینده را نمیدانم که تذکر دهم ، ساقی کوثر صله اش را میدهد .
روانش شاد بادا .
سیف آزاد

چگونگی زهر خوراندن به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به امر
هارون الرشید عباسی در زندان بیدادگری بدست سندی بن شاهک
غدار و گذاردن سه روز و سه شب بدن مطهر آن بزرگوار را
در معبر عام روی جسر بغداد

اری امیه معذور بن ما فعلوا ولا اری لبنی العباس من عذر

بعد از مصیبت حضرت سید الشهداء صلی الله و سلامه علیه ، اعظم مصائب

وارد بر ائمه طاهرين مصیبت موسی بن جعفر علیه السلام است .

زیرا هیچ امامی را هفت سال زندانی ننمودند بجز موسی بن جعفر، هیچ امامی را
در زندان زهر نخوراندند بجز موسی بن جعفر (۱) بدن مطهر هیچ امامی را پس از وفات
سه روز و سه شب در معبر عام نگذارند بجز بدن مطهر موسی بن جعفر - مقبره
و آرامگاه هیچ یک از ائمه طاهرين را نبش نکردند مگر قبر مطهر حضرت موسی بن
جعفر که بارگاه مقدس و بقعه مطهرش را نیز در سال ۴۴۳ هجری از طرف مخالفین سوزانیدند .
تفصیل رنج و مصائب وارده به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از ابتدای
ورود به بغداد که از طرف هارون الرشید و عمال جفاکارش نسبت به آن بزرگوار وارد
گشته است جانگداز و الم انگیز است ، آن بزرگوار را جبراً از مدینه طیبه به بغداد
هجرت داده پس از هفت سال زندانی با رطب زهر آلود آنسرور را شهید نمودند .
پس از آن نیز از جفاکاری و مظلّم دیگر خودداری نکرده بعد از رحلت
آن بزرگوار به مرقد مطهر منور آنحضرت از طرف مخالفین (طرفداران بنی امیه و بنی
عباس) بی احترامی ها وارد گشته است که بسیار رقت انگیز میباشد .

(از تفصیل آن گزارش اسف انگیز خودداری میشود)

برای آگاهی دوستان و شیعیان اخلاص مندا آنحضرت مجملی از مفصل تشریف فرمائی
آن بزرگوار از مدینه طیبه (جبراً) بحکم هارون الرشید و گذراندن مدت هفت سال
در زندان جور و ستم هارون و اشعاری در باره نبش قبر مطهر آنحضرت را که در سال
۴۴۳ هجری از طرف مخالفین گستاخ شده است ، از نظر قارئین گرام میگذرانم .

۱ - بعد از مانند جسد مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام سه روز و سه شب در سحرای کربلا

چگونگی مسموم ساختن و درگذشت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

روایت است که خلیفه هارون الرشید حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام را از مدینه منوره به بغداد احضار نموده و حضرتش را به فضل بن الربیع سپردند. آنحضرت مدتی نزد وی زندانی بود و چون هارون الرشید از فضل بن الربیع خواست که آن حضرت را شهید کند فضل هم از این عمل ننگین شرم آور خودداری نمود. هارون الرشید دستور داد که فضل بن یحیی حضرت را تحویل گرفته زندانی کند فضل بن یحیی آن حضرت را در اطاعتی در خانه خود محبوس نمود و چند نفری را مأمور ساخت که رفتار آن بزرگوار را گذارش دهند. حضرت در آن زندان شبها را همواره به خواندن نماز و قرائت قرآن و دعا و تهجد و راز و نیاز بدرگاه پروردگار مشغول و روزها مرتباً روزه بوده اند. و دیده نشده بود که حضرت از محل عبادتش خارج شده باشد. فضل بن یحیی نسبت به آن حضرت احترام و اخلاص ورزیده مورد مهر قرار میداد. هارون الرشید که در شهر (رقه) اقامت داشت از آن رفتار مسالمت آمیز اطلاع حاصل کرده و به فضل ابن یحیی نوشت که رفتار و کردارش را نسبت به آن بزرگوار تغییر داده حضرت را قتل برساند. فضل بن یحیی از این عمل خودداری و امتناع کرد. هارون الرشید خشمناک گردیده (مسرور) غلام یا (پیشخدمت) مخصوص خود را خواست و باو دستور داد تا فوراً به بغداد رفته و بدون هیچ مقدمه به زندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در خانه فضل بن یحیی رفته چنانچه مشاهده نمود که حضرت در رفاهیت میباشد نامه ای که حامل آن است به عباس بن محمد تسلیم نماید و باو بگوید که هارون الرشید اجرای محتویات نامه را فوراً خواستار است. بعلاوه هارون الرشید نامه دیگری بعنوان (سندی ابن شاهک) تسلیم (مسرور) نمود و دستور داد که به سندی ابلاغ نماید دستورات عباس بن محمد را اجرا کند. (مسرور) از (رقه) به بغداد آمده و فوراً بمنزل فضل بن یحیی رفته بدون اینکه کسی متوجه شود وارد زندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شد و چون حضرت را در حال احترام دید خود را به عباس بن محمد و سندی بن شاهک رسانیده نامه ها را به آنها تسلیم نمود. این خبر (بازرسی از توقیفگاه حضرت موسی ابن جعفر) به فضل بن یحیی رسید و با حالت شتاب و عجله خود را به عباس بن محمد رسانید تا از حقیقت امر آگاه گردد.

عباس دستور داد دو جلد با تازیانه حاضر شده فضل را لخت نمودند و بدست سندی بن شاهک قاتل در مقابل عباس بن محمد صد تازیانه به فضل بن یحیی زدند.

فضل بن یحیی پس از تحمل زجر این عمل ظالمانه گستاخ آسین با چهره زرد و خاك آلود از خانه عباس خارج شد. (سرور) گزارش این امر را برای هارون الرشید نوشت. هارون الرشید هم دستور داد که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به (سندی بن شاهک) تحویل داده شود.

در روایت آمده است :

همینکه فضل بن یحیی به بغداد مراجعت نمود، (سندی بن شاهک) را خواست و دستورات هارون را به وی ابلاغ نمود. پس از چندی زندانی بودن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آن سرور را بوسیله زهر خطرناکی که در خرسای تازه (رطب) داخل کرده بود آن حضرت را مجبور بخوردن آن رطب زهرآلود نموده آن بزرگوار را مسموم ساخت. همینکه حضرت از آن رطب تناول نمودند احساس شدید اثر مسمومیت را نموده مدت سه روز و سه شب در نتیجه اثرات آن زهر با شدیدترین رنج و بدترین احوال همچنان در تلاطم بوده تنها وی بار و مدد گار، روز سوم، داعی حق را لبیک گفته بدرجه رفیعۀ شهادت رسیده، روح پرفتوحش به اجداد طاهرینش ملحق گردید.

سندی بن شاهک برای رفع رسوائی و پوشانیدن این ننگ و بدنامی ابدی جمعی از فقها و علماء و اعیان بغداد را (که بین آنها هشتم بن عدی) نیز بوده به زندان وارد ساخت تا شهادت دهند که آن حضرت بمرگ طبیعی از دنیا رفته است.

آنها هم بعضی از ترس و ملاحظه هارون الرشید و بعضی برحسب ظاهر چون اثر زخم و یا جراحتی را مشاهده نکردند گواهی دادند که حضرت بمرگ طبیعی وفات نموده است.

سپس جسد مبارکش از زندان خارج کرده و بروی جسر بغداد در معبر عام گذاردند و منادی بانگ میزند « هذا امام الرفضه ، این امام را قضیانست » بیائید به بینید که به مرگ و اجل خودش از دنیا رفته است.

مردم هم اطراف آن جسد مطهر را گرفته در چهره حضرت مینگریستند و از صورت مبارك آن حضرت که مانند زعفران و متمایل به کبودی بود آثار زهر کشنده را بخوبی مشاهده کرده میگذاشتند و کسی را از ترس مأمورین هرون جرئت تکلم نبود.

پس از سه روز و سه شب آن جسد مطهر را غسل داده به قبرستان قریش در باب التین انتقال دادند و در آنجا بخاك سپرده شد. این مقبره از قدیم الایام مخصوص بنی هاشم و اعیان و اشراف بوده است.

عداوت و کینه ورزی تاریخی بنی عباسی به ائمه طاهربن

یکی از کارهای ناشایست و گستاخ امیرعباسیان و پیروان گمراهشان در سال ۴۴۳ هجری همانا نبش قبر مطهر حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام میباشد. بغض و کینه و عداوت بنی عباس نسبت به بنی هاشم بقدری شدید بود که پس از آنهمه ظلم و ستمگری که در دوران حیات نسبت به آن بزرگواران روا میداشتند، پس از درگذشت و وفاتشان حتی به قبور و آرامگاه آنها از هیچ گونه بی احترامی و بیادگیری خودداری نمودند.

نه همین در دوران زمامداری حکومت غاصبانه متوکل عباسی نسبت به قبر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام و یارانش آن بی احترامی ها و فجایع تاریخی را انجام دادند و برای محو آن آثار مقدس بدستور متوکل عباسی آن مقام محترم را شخم کرده آب بستند.

همان کار ظالمانه و گستاخ آمیز را هم نسبت به مدفن مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۴۴۳ هجری از طرف طرفداران گمراه بنی عباس نسبت به قبر امام موسی کاظم شد و مرقد را نبش و به آن مقام مطهر بی احترامی کرده تمام اشیاء گرانبهارا از فرش و قندیل ها هر چه در دستشان آمد یغما کرده بقیه را آتش زدند.

درباره این رفتار گستاخ آمیز بی ادبانه که نسبت به مرقد مطهر آن حضرت روا داشتند المؤید فی الدین هبة الله شیرازی داعی الدعاة و حجة المستنصر بالله فاطمی باسرودن اشعار خود، ستمگران و معاندین خودخواه را توبیخ و سرزنش کرده بانهایت صمیمیت در دیوان خود موسوم به دیوان المؤید فی الدین داعی الدعاة این رفتار و کار گستاخ آمیز را نکوهش کرده ذالت و بدطینتی آنها را بابترین طرزی نشان داده و آن رفتار جاهلانه را نسبت به آن مقام مقدس تقبیح نموده است و در حقیقت طرفداری خود را از اهل بیت پیغمبر اکرم با این اشعار مؤثر و بجا ابراز داشته است.

توجه خوانندگان گرامی را به این نکته مهم جلب می نمائیم که الهیته الله المؤید فی الدین شیرازی یکی از اعظم علماء بزرگ آن تاریخ و از مهربانان دوره

خلافت و تشکیلات المستنصر بالله فاطمی و حجة مستنصری در فارس و ملقب به داعی الدعاة و رئیس تمام دعاة بوده و در عین حال یکی از مؤلفین و نویسندگان نامی و فضای آن عصر و مورد توجه و اطمینان خاص المستنصر بالله خلیفه فاطمی میباشد ، اینک قسمتی از مؤلفات آن مرد بزرگ برای آگاهی قارئین عظام یادآور میشود .

سیدنا هبة الله المؤید فی الدین الشیرازی متوفی بسال ۴۷۰ هجری

از تألیفات وی کتب ذیل معروفند :

- ۱- المجالس المؤیدیه که در هشت جلد تنظیم شده و دارای هشتصد مجلس میباشد .
- ۲- دیوان مشتمل بر قصائد .
- ۳- السیره المؤیدیه که سرگذشت وی از ۴۲۹ تا ۴۵۰ هجری را شامل است .
- ۴- شرح المعاد .
- ۵- کتاب الايضاح والتبصیر فی فضل يوم الغدیر که در دو باب است .
- ۶- الابتداء و الانتهاء .
- ۷- جامع الحقايق فی تحریم اللحوم و الالبان .
- ۸- نهج العبادة .
- ۹- المسأله و الاجوبه .
- ۱۰- نهج الهدایه للمهتدین .
- ۱۱- بنیاد تأویل .
- ۱۲- المسائل السبعون (کتاب اخیر الذکر بفارسی ترجمه شده است) .

«دیوان المؤید فی الدین داعی الدعاة دارای اشعار نغز و مطالب بسیار سودمند علمی و تاریخی میباشد و گوینده با دلایل محکم و آیات قرآنی فضایل و مقام مقدس حضرت ختمی مرتبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و وصی بلا فصل آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را با بهترین طرز بیان داشته است .

سه صفحه اشعار مؤثر مرثیه ای که در توییح ظالمان ۳ ستاخ از اقدام به نبش قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و مقام معظم آن بزرگوار سروده است ، مراتب فضل و دانش سیدنا مؤید فی الدین را نشان میدهد ؛ رحمة الله علیه .

فاضل عالمقام گوینده اشعار هیجان انگیز درباره نبش آرامگاه
حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام

المؤمن بالله

القصيدة الثالثة والشرون

أَلَا مَا لَهْدَى^(١) السَّما لَا تَمُورُ
وللشمس ما كورت والنجوم
وللأرض ليست بها^(٢) رجفة
وما للدماء لا تحاكي الدموع
أُتِيقُ القلوبُ لَنَا لَا تُشَقُّ^(٣)
ليوم (بغداد) ما مثله
وقد قام دَجَّالُهَا أَعْوَرُ
فَلَا حَدَبٌ مِنْهُ لَا يَنْسَلُونَ
يرومون^(٤) آل نَبِي الهُدَى
لَتَنْهَبَ أَنْفُسُ أَحْيَاءِهِمْ
وَمَنْ نَجَل (صادق آل العباء)
(فوسى) يَشَقُّ لَهُ قَبْرُهُ
وَيُسَمَّرُ بِالنَّارِ مِنْهُ حَرِيمٌ
وَتَقْتُلُ شَيْعَةُ آلِ الرِّسُولِ
فَوَاحِشْرَتَا^(٥) لِنَفْسٍ نَسِيلِ

وما للجبال ترى لا تسيرُ
أَضَى وتحت ترى لا تَمُورُ^(٦)
وما بالها لا تقور^(٧) البحورُ
فتجری لتبتل منها النحور
جَوَى ولو أن القلوب الصخور
عَبُوسُ يراد امرؤ قطرير
يَحْفُفُ بِهِ مِنْ بَنَى الزُّورِ عَوْرُ^(٨)
ولا بقعة ليس فيها تغير
لِيَرْدَى الصَّغِيرُ وَيَفْنَى الْكَبِيرُ
وَتَذْبُشُ لِلْمَيْتِينَ الْقُبُورُ
يَنْالُ الَّذِي كَمْ يَنْذَهُ الْكَفُورُ^(٩)
وَأَمَّا أَتَى حَشْرُهُ وَالنُّشُورُ
حرام على زائريه السميع
عُتُوا وَهَيْتَكَ مِنْهُمْ سَتُورُ
وَيَا غَمَّتَا^(١٠) لِرؤوس نظير

(١) ف : لهذا . — (٢) ف : لا تخور . — (٣) ق : ح : لها .

(٤) التكة عن ح و ق و ف . — (٥) ل : منها . — (٦) ل : يرومون .

(٧) ل : كفور . — (٨) ف : يا غمطا . — (٩) ف : يا غمطا .

وصى النبي عليهم أمير
 لمن فرض الحبّ فيه «الغدِير»
 فوجهُ نهارٍ هُداها قَتِيرُ
 لها الوَيْلُ من رَبِّها والثُّبُورُ
 وقتلتم أتاكم له يَسْتَشِيرُ^(١)
 معالِمه في نراه الدهور
 لقد غَتَرَكُم بالاله الغرور
 فياقوم : قوموا سراعا تَشُورُ^(٢)
 وإما إلى حيث صاروا نصير
 عَشِيرَ الولاء فنعم العشير
 ليوثا إذا كاع كَيْثُ هُصُورِ^(٣)
 وحزب الطلى حين حر^(٤) الهجير
 ذئبٌ ، ولا الباع منكم قَصِيرُ
 وفي الأرض منكم صَبِي صَغِيرُ
 يُمَسُّ بسوء وأنثُم حُضُورُ
 وفي شَعْبِهِ تَنَجَّدُوا أو تَغُورُوا
 فَتُفَدَى نفوسٌ وتُشْفَى صُدُورُ
 فإذا القصور وماذا القُتُورُ
 فيوم النواصب منكم عسير
 تَبُورُ كما المكر منه يَبُورُ
 ذَرُوه تَجَزُّ عليه الثُغُورُ
 مَرَكَبُهَا وعليه تدور
 وليّ الاله وليّ نصير

وما نعموا منهم غير أن
 كما العذر في غدرهم بغضهم
 فيا أمة عاثَ فيها الشقاء
 وشافِعُها خَصَمُها في المعاد
 قتلتُم حُسَيْنًا لِمَلِكِ العراق
 فا ذنب موسى الذي قد نَحَتَ
 وما وجه فعلكم ذا به
 أيا شيعة الحق : طاب الممات
 فأما حياة لنا في القصاص
 آل المسيب ما زلتم
 ويا آل عوفٍ غيوثُ المَحُولِ
 آل الشَّهَى والندى والطعان
 أصبرا على الخسف ، لا همكم
 أُنْهَيْتُكَ مُحَرَمَةَ آلِ النبي
 وقبر ابن صادق آل الرسول
 ولما تخوضوا بحار الردى
 لقد كان يومُ الحسين العُنى
 فهذا لكم عاد يومُ الحسين
 فدوا الدراع ، وحِدُّوا القِرَاعِ
 وولّوا (ابنِ دمنة) أَعْمَالَهُ
 فقتلا بقتل ، وتُكَلَّلُ بِشُكُلِ
 لَتَمسى رحا الحرب طعانة
 فلا تَضَعُفُوا إنَّ مستنصرا

(١) ل : يَسْتَشِيرُ . — (٢) ق : تَنُورُوا . — (٣) ف : حُصُور . — (٤) ل : بِحَر .

أَنْظَلِمُ مِنْ رَأْيِنَا شَيْعَةً
 وَتَخَذُنْ فِي حَدَّنَا نَبْوَةً
 سَتَغْضَبُ فِي كَمَمِهِ عَصَبَةً
 وَيَلْقَاهُمْ مِنْ سَطَاهِ ثُبُورٌ
 وَتُخَمَعُ فِي دَارِهِمْ صَنِحَةٌ
 وَيُدْرِكُهُمْ مَدْدُ بَحْرِ الْجِيُوشِ
 وَتَهْمِي عَلَيْهِمْ سَمَاءُ الصَّفَاحِ
 فَكَمْ لِلْظُّلُمِ (٢) فِيهِمْ مَلْعَبٌ
 فَلَيْسَ فِي فَلْدِ عَظَمِ طَنِينٍ
 وَلِلدَمِ إِذَا سَالَ مِنْهُمْ دَوِيٌّ
 وَلِلْهَامِ مَنْ وَقَعَ ضَرْبُ شَهيقٍ
 فَأَرَاوَحُهُمْ فِي عَذَابِ السَّعِيرِ
 وَأَجْدَادُهُمْ فِي الْفَلَا طُعْمَةٌ
 فَقُلْ لِبَنِي الْبَغْيِ لَا تَعْجَلُوا
 وَقُلْ لِلطُّغَاةِ : بِإِدْبَارِكُمْ
 حَيَاتِكُمْ بَعْدَ هَذَا مَمَاتٍ
 وَرَائِكُمْ بَعْدَ هَذَا الرَّدَى
 لَقَدْ نَفَرَ الدِّينُ عَنْ بَقْعَةٍ
 إِلَى اللَّهِ وَابْنِ نَبِيِّ الْهُدَى
 إِلَيْكُمْ بَنِي الْمَصْطَفَى خِدْمَةٌ
 وَإِنْ «ابْنُ مُوسَى» لِمِنْ حُبِّكُمْ
 وَلَيْسَ لَهُ غَيْرُهُ مَتَجَرًّا

وَفِينَا سِنْرَاجُ الْإِلَهِ الْمُنِيرِ
 وَلِلَّهِ فِينَا حُصَامُ شَهِيرٍ
 فَتَلْقَى دِمَاءُ الْأَعَادَى تَقُورُ
 وَشَيْكَا (١) وَيُلْقَى عَلَيْهِمْ ثَبِيرُ
 تَنْشُوبُ عَنِ الصُّورِ إِذْ كَيْسَ صُورُ
 فَلَا عَاصِمَ مِنْهُ حِصْنٌ وَسُورُ
 وَسُمُرُ الرِّمَاحِ كَهَلَاً مَجِيرُ
 وَكَمْ فِي الْوَعَا مِنْ كَسْبَاهَا هَرِيرُ
 وَلِلرَّمْحِ فِي فَتَقِ جَنْمِ صَرِيرِ
 وَلِلرُّوحِ إِذَا قَاَزَ عَنْهُمْ خَرِيرُ
 وَلِلْقَلْبِ مَنْ حَرَّ كَرْبُ زَفِيرِ
 بِمَا كَسَبُوا وَلِبُسِ الْمَصِيرِ
 تَقَاسَمُوا وَخَشُوا وَالطُّيُورُ
 فَقَدْ آتَى لِلْأَرْضِ مِنْكُمْ طَهُورُ
 تَهَبُّ الصَّبَا بَعْدَ ذَا الدَّبُورِ
 وَظَلَمَكُمْ بَعْدَ هَذَا حَرُّورُ
 يَبْغِيكُمْ وَالْجَحِيمُ الْمَزُورُ
 سَكَنْتُمْ ، فَلْيَسْعِدْ مِنْهَا تَقُورُ
 إِمَامُ الزَّمَانِ تَصِيرُ الْأُمُورُ
 تَوَخَّيْ بِهَا الْفَوْزَ عَبْدُ شُكُورُ
 أَنْتُمْ نَهَارًا ، وَلَيْلًا سَمِيرُ
 فَأَزْجُو تَجَارَتَهُ لَا تَبُورُ

وَقَبْرُ بَغْدَادٍ لِنَفْسِ ذَكِّيَّةٍ (یا موسی بن جعفر) تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ بِالْغُرُفَاتِ

خلاصه چگونگی نبش قبر و سوزاندن بارگاه مطهر
حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از طرف مخالفین

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِهَ أَفْوَاحِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُ كَوْنُ

سورخ شهیر (ابن الاثیر) در تاریخ خود راجع بحادثه اسف انگیز ناگوار سال ۴۴۳ هجری چنین نگاشته است که ماعیناً خلاصه آن را ترجمه کرده انتشار میدهم.
در ماه صفر سال ۴۴۳ هجری اختلافات بین موافقین و مخالفین (مخالفین ائمه طاهرين) از نودرگرفت و طوری شدت یافت که سابقه نداشته است زیرا کینه ناروا که بیشترش از طرف زمامداران وقت تحریک و تقویت میشد همواره در دل طرفین از اختلاف سابق باقی بوده است. علت این اختلاف اخیر اینکه سکنه کوی (کرخ) مشغول تعمیر (باب الساکنین) شدند و سکنه محلات دیگر بساختمان بقیه (باب مسعود) گردیدند. سکنه کرخ از ساختمان خود فارغ شده و برجهایی بنا نمودند که روی آنها با زر کلمه (محمد و علی خیرالبشر) نگاشتند ولی مخالفین از این امر ناراحت گردیده و مدعی شدند که شیعه ها جمله (محمد و علی خیرالبشر فمن رضی فقد شکر ومن ابی فقد کفر) را نگاشته اند ولی سکنه کرخ وجود این اضافه را انکار کردند و گفتند ما جز آنچه بر طبق عادت خود بر مساجد مان مینوشتیم نوشته ایم چنین عباراتی را اضافه نکرده ایم.

خلیفه عباسی القائم باسلامه تقیب عباسیان ابوتمام و تقیب علویان عدنان بن الرخی را فرستاد تا حقیقت را بدست آورند و فتنه را خاموش نمایند. ایشان گواهی دادند که سکنه کرخ راست میگویند. خلیفه و نخست وزیر به (نواب الرحیم) ابو النصر فیروز بن کالیجار بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله دستور

داد تا از زد و خورد بین طرفین جلوگیری نمایند و آرامش برقرار کنند ولی طرفین قبول نمودند.

مورخ مذکور پس از اینکه به تفصیل راجع به زد و خورد های طرفین بحث مینماید میگوید :

زد و خورد بین طرفین تا روز سوم ماه ربیع الاول همان سال ادامه یافت و در این اثناء شخصی از مخالفین کشته شد که نعش او را بهانه نموده و در کویهای (حریبه) و (باب بصره) و سایر جاهای دیگر گردش دادند و مردم را برای خونبهای آن کشته تحریک مینمودند ، سپس جسد را در مقبره (احمد بن حنبل) بخاک سپردند و پس از اینکه از دفن جسد فارغ شدند جمعیت انبوهی از تشیع کنندگان بطرف (باب التین) رفته و خواستند وارد مقبره موسی بن جعفر علیه السلام گردند ولی درب مقبره از طرف مستحفظ بسته شده بود لذا جمعیت سوراخی در دیوار مقبره ایجاد نموده و مستحفظ را تهدید بقتل کردند مشارالیه ترسید و درب را باز نمود . جمعیت مزبور وارد مقبره شده آنچه چهل چراغ طلا و نقره و پرده های قیمتی و اثاثیه هر چه بوده اعم از معلق و غیر معلق و فرشهای روی زمین را تاراج نمودند و چون شب فرا رسید متفرق شدند . روز بعد باز هم جمعیت انبوهی وارد مقبره شده و کلیه ابنیه و برجهای مرقد مطهر را آتش زدند و ضریح حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و ضریح نواده اش حضرت محمد بن علی الجواد علیه السلام و دو گنبد ضریح را که از چوب ساج روی قبرهای مطهر ساخته شده بود سوزانیدند و نیز کلیه قبور سلاطین آل بویه (معزالدوله و جلال الدوله) و قبور وزرا و رؤسا و قبر جعفر بن ابی جعفر منصور و امین فرزند هارون الرشید و قبر مادرش زبیده را که در حوالی دو مرقد مطهر قرار داشت آتش زدند و چنان اوضاع شرم آوری در این آتش سوزی ایجاد نمودند که سابقه نداشته است .

روز بعد یعنی روز پنجم ربیع الاول جمعیت مزبور باز هم به دو مرقد مطهر هجوم آورده خواستند قبرهای موسی بن جعفر علیه السلام و نواده اش محمد بن علی الجواد علیه السلام را نبش نموده به قصد اینکه اجساد مطهر را به مقبره احمد بن حنبل انتقال دهند ولی در اثنای حفر از کرامات و معجزات ارواح طیبه (اولیاء الله) آن بزرگواران مظلوم خاک ریزی هنگفتی بر سر آنها ریخته شد که مانع شناسائی دو قبر مطهر گردید . در این اثناء ابوتمام نقیب عباسیان وعده دیگر از بزرگان اهل سنت و جماعت

که از این اقدام جاهلانه شرم آور اطلاع حاصل نمودند فوراً خود را به آن محل مبارک رسانیده از اقدامات (گستاخ آمیز گمراهان خود سر) نسبت به دو قبر مطهر جلوه‌گیری کرده آنها را متفرق ساختند. چون خبر این بی احترامی‌ها نسبت (مرقدین مطهرین) بسمع نورالدوله دبیس رسید از این عمل بسیار متأثر و خشمناک گردید زیراوی و خانواده اش شیعه و از سکنه ایالت (نیل) واقع بین بغداد و شهر واسط و عموم افراد ساکنین آنجا شیعه بودند. نورالله دبیس دستورات داد که نام خلیفه القائم باسلام از خطبه نماز حذف شود و چون مورد گله گذاری خلیفه قرار گرفت پاسخ داد که کلیه اهالی آنجا شیعه میباشند و چون مستقفاً به حذف خطبه رأی داده‌اند لذا نمیتوانست با آنها مخالفت نماید همچنان که خلیفه نتوانست از خرابکاری و اعمال شرم آور مخالفین در نبش و آتش زدن مرقدین مطهرین جلوگیری نماید.

خوشبختانه در این قضایا فرصت نبش قبر مطهر نصیب منافقین و خرابکاران نشد و این واقعه که بر اثر یک هیجان و تحریک پدید آمده بود پایان یافت و خلیفه نیز سزای بی احتیاطی خود را دید و کیفیت واقعه مورد تنفر عموم مسلمانان و اهل سنت و جماعت قرار گرفت و همه آنها یک خرابکاری از طرف جهال و بی احترامی بی جا و شرم آور که فقط بر اثر تحریک روی داده بود تلقی نمودند و خاک بسری نصیب خرابکاران گمراه و منافقین فریب خورده شد.

در این فرصت لازم است توجه خزانندگان محترم را به این نکته مهم جلب نماید با همه تعصبات ناروا که عده از جهال بیکاره در نتیجه مقاصد شوم خود خوراهانه زمامداران و تحریک شیطنت آسیر آنان که از هر کار ناروا و از هیچگونه خرابکاری خودداری نمیکردند ولی در همان احوال بزرگان و سران قوم همیشه از رفتار و کارهای نامناسب عوام ناراضی و ناراحت بودند همچنانکه در خراب کاری مرقد مطهر منور حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اسنا و بزرگان اهل سنت و جماعت از آن کار شرم آور نارضا بوده عوام را از آن کار خلاف نژاکت توبیخ و ملامت کرده از خرابکاری آنان جلوگیری نمودند.

خدای را سپاس که در نتیجه توسعه فرهنگ عمومی و رواج علم و دانش و معرفت و ترقیات و پیشرفتهائی که در تمام شئون مادی و معنوی بیشتر از مسلمانان عالم پیدا شده است امروز دیگر آن افکار و رفتار ناشایست تعصب آمیز صورت خارجی

نداشته و همه مسلمانان عالم در هر رشته و از هر فرقه از مذاهب مختلفه که هستند در زیر کلمه مقدس لا اله الا الله برادروار زندگانی کرده و همگی متحداً در برابر دشمنان خدا و رسول و روحین بی دینی و لامذهبی جبهه واحدی را تشکیل داده‌اند
 لله الحمد .

تذکر و یادآوری لازم

با اینکه در صفحات پیش یادآور شده‌ام که از درج تفصیل آن مصیبت عظمی خود داری میشود ولی بجهاتی که ذیلاً ذکر شده است برای آگاهی دوستان از آن ظلم و تعدی و گستاخی ناروا که بر آن بزرگوار وارد شده است درج آن مناسب دیده شد .

سبب اصلی این خبر و گزارش اسف انگیز راجع به نبش قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و گذاردن اشعاری که از طرف سیدنا مؤید الدین هبة الله شیرازی داعی الدعاة خلفای فاطمی که در رثا و مقام محترم آن بزرگوار از صمیم دل سروده است . بوده و از طرفی بمناسبت پایان صفحات این کتاب و تصادف با ایام سوگواری زهر خورانیدن و شهادت آن حضرت بوده که ما را به این راه مقدس هدایت کرده است . موضوع مهم دیگر که قابل دقت و توجه است بطوریکه ملاحظه میشود این موضوع یک سرگذشت اسف انگیز تاریخی و مربوط به بیش از ۹۳ سال پیش از این میباشد و مقصود ما از نشر آن واقعه دلخراش یعنی زهر خورانیدن در زندان سندی بن شاهک و نبش قبر آن حضرت از جنبه تاریخی بودن آن و یادآوری از مصائب وارده در دوران حیات و بعد از ممات آن بزرگوار بوده که در این کتاب تاریخی تذکری داده شد . . . و السلام

انجیدان اراك يانهاگه هفتصد ساله بازماندگان خلفای فاطمی
مختصری از وضعیت و اهمیت تاریخی و آبادی انجیدان و محل زندگانی
و پناهگاه هفتصد ساله بازماندگان خلفای فاطمی رحمة الله علیهم
و آرامگاهشان در ۳۰ کیلومتری اراك

انجیدان که نام باستانی آن انگوان است دارای آثار و بناهای باستانی بوده
و از قدیمترین دهات اراك بشمار میرود. در انجیدان مکرر نشانه و علامات تاریخی
از ۱۳۰۰ سال پیش ظاهر و مشاهده شده است این قصبه در سمت شمال شرقی شهرستان
اراك بمسافت ۳۰ کیلومتری واقع گردیده و بنزدیکترین ایستگاههای خط آهن بین راه
قم و اراك (ایستگاه ملک آباد) ۱۲ کیلومتر مسافت دارد.

این آبادی بزرگ تاریخی در دامنه کوه واقع شده و نسبت به دهات اطراف
خصوصاً دهات فراهان مرتفع تر میباشد و سه رشته کوه اطراف (شمال - غرب - جنوب)
و قسمتی از شمال شرقی آن را محصور نموده همانا شبه جزیره از کوهها تشکیل داده
که فقط شمال غربی باز و هموار است که به دهات فراهان و خط آهن اراك اتصال دارد.

موقعیت آب و هوای انجیدان :

این آبادی در زیستان نسبت به هوای اراك و دهات مجاور گرمسیر و در فصل تابستان
فوق العاده خنک و دارای مناظر طبیعی و خرمی است باغات و اشجار آن روح بخش میباشد.
انجیدان علاوه از وضع ییلاقی خود دارای چندین چشمه و آبستان در سمت
غربی بمفاصله ۴۰ کیلومتری بین دره و مایه‌ورهای این آبادی واقع است که در تابستان
دارای بهترین مراکز تفریحگاه و آب و هوای گوارا بوده از جمله (چشمه و چمن الله)
و آب سرد که توقف در شب‌های تابستان (که در همه جا منتها درجه گرم است)
در آنجا زندگی بدون آتش غیر مقدور است و همچنان دارای شکارگاههایی است
که از این لحاظ بسیار جالب توجه اعیان و اشراف و شکارچیان ناسی بوده و میباشد
و نیز در گذشته محل تفریح و شکار و مورد توجه و علاقمندی بزرگان بود ، شکارگاههای
آنجا بعدی جالب توجه بوده که برای استراحت شادروان ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۹
هجری برای شکار و خوشگذرانی بانجیدان رفته بود.

دیگر از خصوصیات انجیدان طرز پرورش و نشو و نماي مردم این آبادیست
که اشخاص فاضل دانشمند از طبقات مختلف در هر عصری در آنجا با هر صرعه ظهور

و بروز گذارده‌اند، مانند مرحوم آخوند ملا رضا و مرحوم آقا شیخ روح‌الله و آقای حاج اعلی‌الدین رحمه‌الله علیهم که از مشهورترین اساتید و علماء عصر گذشته اراد بشمار بودند. جناب آقای میرزا اسماعیل مدیر وزیر غربا - آقای میرزا هادی انجیدانی پیشکار شاه - آقای یعقوب خان ناظم لشکر آقای هادیخان سردار کل قشون در عصر گذشته از اهالی آن قریه آباد تاریخی بودند.

یکی از قسمت‌های مهم و جالب توجه انجیدان همانا بودن آثار تاریخی و جالب توجه که هنوز باهمت ساکنین آنجا حفاظت میشود (از قبیل مساجد و حسینیه که هنوز هم مورد استفاده عموم است) آن یادگارهای مهم تاریخی از بازماندگان خلفای فاطمی رحمه‌الله علیهم (نیاکان واجداد حضرت والا آقاخان) میباشد.

همین آب و هوای مفرح و وضعیت طبیعی خداداد محل امن و اطمینان بخش انجیدان بوده که بازماندگان خلفای فاطمی و بسیاری از بزرگان و پیشوایان نشان در آنجا اقامت گزیده‌اند و بطوریکه از سنگ‌های سزارها و سنگ‌هایی که در مساجد و تکایا و جاهای دیگر نصب شده و دیگر آثار تاریخی و قلعه و تکیه مساجد که مسجد المستنصر بالله دوم (در انجیدان علیا) و مسجد شاه خلیل‌الله اول (در انجیدان سفلی) از آن جمله است، ثابت میشود که پس از برهم خوردن تشکیلات الموت بدست هلاکوخان مغول (لعنة الله علیه) و پس از پناه بردن اجداد و نیاکان حضرت والا آقاخان بکوه‌ها و دشت دره‌ها و جاهای دیگر در تبریز و گرد کوه داسغان و مخفی گاه‌های دیگر آخرین مقر اقامت خود را در انجیدان قرار داده‌اند و تا زمان هجرت شادروان حسنعلی‌شاه جد اعلای آقاخان (از انجیدان بمحلات) که تقریباً در حدود ۱۳۰ سال پیش است، بازماندگان خلفای فاطمی در حدود هفتصد سال در انجیدان اقامت و سکنی داشته‌اند. و میرد ترجمه و احترام عموم ایرانیان بویژه شاهان صفری و سروجین مذهب تشیع رضوان‌الله علیهم اجمعین بوده‌اند.

و با وصال خانوادگی حداکثر احترام را نسبت به آنها مرعی میداشتند و یک حکم و دستور تاریخی با ارزش شاهنشاه با اقتدار ایران شادروان شاه عباس کبیر در سقف مسجد (کتیبه آن) که متعلق به شاه خلیل‌الله اول بوده بروی تخته سخت و محکمی که هنوز سالم میباشد کنده کاری شده است که بخشش سنواتی را از دریافت مالیات و بخشش‌های دیگر را به شاه خلیل‌الله اول نشان میدهد

که خود این بهترین علاقمندی خاص و صمیمانه پادشاه صفوی رحمت الله علیه بویژه بهشتی روان شاه عباس کبیر را نسبت به بازماندگان خلفای فاطمی که در پناه امنیت و آسایش آنها در انجیدان چندین صدسال در نهایت خوشی و رفاه میگذرانیده اند بخوبی نشان میدهد.

و نیز آثار بسیار دیگر از مساجد آرامگاه و قبور آنها که نسل^۱ بعد نسل در آنجا زندگانی کرده اند با بعضی از بناهای آنها حتی خطوط شان که با خط خود در دامنه کوهی کنده اند بهترین یادگار از زندگانی آرام و بارفاهیت آنها است. از جمله ایوان جلوس شاه خلیل الله اول عمارت شادروان حاجیه مشرف نساء بیکم خانم همسر شاه خلیل الله که از شاهزادگان صفوی بوده که هنوز پا برجا است. یک یادگار گرانبهای دیگر که در حسینه متعلق به شاه خلیل اول در انجیدان هنوز سالم و باقیست و از طرف سکنه انجیدان با احترامات بسیار از آن نگاهداری و حفاظت میشود. یک نخل بسیار بزرگ و محکم است که هر ساله در ایام عاشورا در اوقات عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام در انجیدان و دهات اطراف انجیدان بروی دستها بلند کرده و پیشاپیش نخلها و علم و عمارت های دیگر دهات که با هزاران نفر از عزاداران با اخلاص در دهات اطراف انجیدان تا نزدیکی اراک گردش داده میشود با احترامات فوق العاد از آن نخل تبرک جسته پس از انجام عزاداری ایام عاشورا با احترامات به محل خودش همان حسینه شاه خلیل الله گذارده میشود. از طرف اهالی انجیدان و دهات دیگر در شب های جمعه و ایام متبرکه شمع های بسیار در آن حسینه مبارک روشن میشود.

از جمله مهمترین آثار تاریخی بازماندگان خلفای فاطمی که هنوز

در انجیدان بر جا است:

۱ - بارگاه حضرت شاه المستنصر بالله دوم که دارای یک صندوق ورقه بسیار گرانبها^۲ ده در سه طرف آن با خط بسیار زیبای نسخ تمام آیه الکرسی حکاکی شده و در طرف دیگر آن صندوق آمن الرسول بما انزل الی ریک . . . تا آخر آیه و دور تا آن کنده کاری است و نیز بروی آن صندوق این عبارت حک شده است: تربت مطهره مقدس منور حضرت شاه مستنصر بالله دوم بموجب امر و اهتمام حضرت شاه عبدالسلام و این اشعار بر روی صندوق با خط خویش^۳ کنده کاری شده است

و بروی آن صندوق با خط خوش این اشعار منقوش است
 حمد الهی بنگار ای دبیر
 چون رقم از مشک زنی بر حریر
 نام خدا اول هر نامه ساز
 عقد گهر مرسله خامه ساز
 فاتحه نامه بنام خدا است
 هر که بنامش سخن آغاز کرد
 بر ورق از زر نتوان زد رقم
 نام خدا بباد سر نامه ام
 حمد الهی صفت خامه ام
 نامه ما را شرف از نام اوست
 راه سوی معنی از الهام اوست
 همدم آنکس که دمی میزند
 در ره شوقش قدمی میزند

تاریخ سنه خمس و ثمانین و ثمان مایه ۸۸۵ هجری (۹۹۷ سال قبل)

۲ - بارگاه دیگر متعلق بحضرت شاه عبدالسلام فرزند شاه المستنصر بالله دوم میباشد. صندوق آن عیناً مانند صندوق شاه مستنصر بالله و همانطور بر روی صندوق تمام آیه الکرسی و آیه آمن الرسول بما انزل الی ریکه... تا آخر آیه منقوش است - تاریخ صندوق سنه اربع و عتسه مائه ۹۰۴ هجری (۷۸۸ سال قبل)

در پائین صندوق نقش شده است: آستان درت ای شاه ز روی تحقیق

قبله گاه همه عالم شده در شرع طریق محمد بن محمد جواد جوشفانی

یک بارگاه دیگر که مشهور به چهل اختران (یا چهل دختران) در قسمت بالای انجیدان که در آن بقعه ۲۲ مزار یکنواخت دید، میشود و از قرار معلوم این ۲۲ مزار متعلق ببانوانشان میباشد که در یک جامد فوند

برای مزید آگاهی خوانندگان گرامی یادآور میشود. در آنجا صورت اساسی ده نفر از بزرگان و پیشوایان قوم (که تمام آنها را از اجداد و نیاکان حضرت والا آقاخان میباشد و در بارگاه شاه عبدالسلام مدفونند) و یک صورت از کتیبه مسجد شاه خلیل الله اول که تاریخ بنای آن ۹۶۸ هجری (۴۰۷ سال پیش) است - یک صورت از بخشش نامه عایدات انجیدان بشاه خلیل الله اول جد اعلا آقاخان (که از دوره شاه عباس کبیر و تاریخ آن ۱۰۳۶ هجری است) ۳۴۶ سال پیش میباشد) و نیز یک صورت خطوط بر سنگ بالای کوه قسمت شرقی انجیدان که در ارتفاع یک هزار فوت از زمین میباشد با خط چندین نفر از اجداد و نیاکان آقاخان حک شده است. که در فرصت دیگر مفصلاً با آثار مهم تاریخی آن که جزئیات آنرا یادداشت کرده و عکسهای بسیار از تمام آن آثار گرانها برداشته ام بیاری ایزد توانا کتابی را که جمع آوری و تنظیم کرده ام بچاپ خواهد رسانید. عبدالرحمن سیف آزاد

فهرست امکنه

و اسامی شهرها (در چهار صفحه)

فهرست کتب

و مدارك در این کتاب (در هفت صفحه)

فهرست اصنامی اشخاص

و گسائیکه در این کتاب

نامشان برده شده است (در ده صفحه میباشد)

فهرست امکنه

(الف)

بادیه الشام ۴۵ م
بربر ۲۴
بركة الجيش ۸ م
برلين ۴ م - ۵ م
بخارا ۴۵ - ۶۳
بستان اخشيدي ۱۸ م
بصره ۲۷ م - ۴۲ - ۹۶ - ۱۸۷
بطلميوس ۸۴
بغداد ۹ م - ۱۰ م - ۳۵ م - ۴۱ م - ۴۲ م
۵۰ م - ۷۴ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۵ - ۹۳ - ۹۸ -
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۷۹ - ۱۸۲ - ۱۹۳ تا ۱۹۵ - ۱۹۸
بلغ ۳۳ م
بمبئي ۵۰ م - ۵۱ م - ۵۴ م
البهنا ۸۷
بيت المقدس ۷۸ - ۱۰۰
بيروت ۱۰ م - ۹۷
بين النهرين ۴۵

(پ)

پاریس ۹۸
پاکستان ۲ م - ۳ م

(ت)

تاج الجوامع (جامع عمروعاص)
تبريز ۱۷۵
ترکستان ۶۳
ترمد : ۱۸۴
تل الکتب ۷ م - ۸ م - ۳۴ - ۶۱
تونس ۱۰ م - ۳۱ م - ۴۴ م
تهران ۱۶۴ - ۱۸۸

آذربايجان ۴۳ - ۱۶۶
آسوان ۸۵
آسيا ۵ - ۹۴
آسيای صغير ۳۱ م
آلمان ۲ م - ۴ م
آندلس ۵ - ۴۷ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۵
۱۰۲ - ۱۰۳
اراك ۱۷۷
ارمنستان ۳۱ م
اسپانيا ۱۰ - ۹۷
اسكندريه ۱۸ م - ۳۶ م
اسلامبول : ۴ م
اسلامی كتبخانی ۴۸ م
اصفهان ۴۳ - ۸۴ - ۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۸
۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۴
۱۷۵
اطلس (اوقيانوس) ۱۰ م
افريقا ۲ م - ۹ تا ۱۱ م - ۲۶ م - ۴۰ م - ۴۱ م
۲۶ م - ۴۷ - ۹۴ - ۱۴۱ - ۱۴۳
اقریطش ۹
اكسفورد ۹۸ - ۱۰۰
الموت ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۴
انجذان ۱۷۷
اندلس : ۱۴ م
انطاكيه ۱۶۰
اهواز ۵۵

(ب)

باب التين : ۱۹۵
باب العراق : ۱۸۶
باب النصر ۱۳۸

۱۵۰-۱۸۲

خزائن القصر ۳۵

خزانه الكتب ۵-۶-۷ م

خزر ۲۴

خلیج فارس ۱۷۲

خوزستان ۱۵۰-۱۷۲-۱۷۴

(د)

دارالجماعت ۲۷

دارالحکمة ۶-۸ م

دارالكتب المصریه ۸۷

دامغان ۱۷۴

دساوند ۱۷۴

دمشق ۱۸ م-۴-۷۴-۱۰۱-۱۸۷

دسیاط ۱۸ م

دهلی ۵۱ م

دیاربکر ۲۵ م

دیار ربیعہ ۲۵ م

دیار ربیعہ ۲۵ م

دیار صعیذ ۱۸ م

(ر)

رقاده ۴۳

رقه ۱۹۴

روم ۲۴-۱۵۷-۱۶۰-

ری ۴۳-۱۴۶-۱۴۸-۱۵۳-۱۵۹-۱۵۰

۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۷۵-۱۷۹

(ز)

زنگبار ۲۴

(س)

سامره ۴۲-۱۹ م

سابخ ۳۳ م

سرتاج (قصر) ۳۳

سلخانیہ ۱۳-۱۷ م

سلمیه ۴۳-۱۰-۱۳ م

سمرقند ۱۶۰

(ج)

جامع ابن طولون ۲۷-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸

جامع ازهر ۲۸ م-۵۰-۹-۱۱ م-۲۳ م

۲-۲۷-۲۸-۳۶-۵۱-۵۲-۷۳-۷۷

۱۰۹-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰

جامع اعظم ۱۸۶

جامع اقرم ۲۸-۲۹

جامع حاکم ۲۸-۲۹

جامع راشد ۲۸-۲۹

جامع الرصد ۲۸-۲۹

جامع عتیق (جامع عمرو عاص)

جامع عمر ۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸

جامع عمرو عاص ۵۰-۲۷

جامع الفیلہ ۲۸

جامع قرآنہ ۲۸-۲۹

جامع منفس ۲۸

الجزایر ۱۰

جزیرہ العرب ۳۱ م

جیزہ ۱۰۱

جوزجانان ۳۰ م

(چ)

چین ۹۶-۹۷

(ح)

حبشہ ۲۴

حجاز ۱۲ م-۲۶ م-۲۷ م-۳۱ م-۳۲ م

۷۴-۱۱۴-

حلب ۲۵ م-۲۶ م-۳۱ م-۴۵ م-۵۰-۸۴

۸۵-۱۷۰-۱۷۱-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷

حماة ۸۴

حمص ۱۰ م-۱۳ م-۵۰-۱۸۵-۱۸۷

حیدرآباد دکن ۱ م

(خ)

خالدات ۱۷ م

خراسان ۲۵ م-۲۷ تا ۳۳ م-۳۵-۴۵

۵۸-۱۳۵-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۵۰

۲۳-۲۶-۲۷-۳۲-۳۶-۳۹ م
۴۳-۴۵-۴۷-۴۹-۵۶-۵۹ م
۹۷-۱۰۹-۱۱۴-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸ م

۱۴۵

قراغه ۷۸

قزوبه ۸۵-۱۰۲

قزوين ۱۷۴-۱۷۵

قسنطنطيه ۱۶۰

قطائع ۴۳ م

قم ۱۴۸

قوص ۸۵

قهستان ۱۳ م-۱۸۳

قيروان ۱۰ م-۱۴-۳۱-۴۵ م-۴۷-

۱۴۳

قيس ۸۷

(ك)

كاشمر ۱۴۴

كريل ۱۹۳

كرمان ۶۷-۱۴۴-۱۵۵-۱۷۲

كوفه ۴۲-۸۴-۱۴۸

كوهپايه ۱۵۵

(گ)

گجرات ۵۰ م

گرگان ۱۷۴

(ل)

لکناهو

لندن ۱۰۴-۱۰۵

ليدن ۹۸

(م)

مالت ۴۵ م

ماوراءالنهر ۲۸ م-۱۴۴-۱۴۵

مدينه ۱۳ م-۱۷-۱۸ م-۱۹ م-۱۳۸

۱۴۴-۱۹۳-۱۹۴

مراغه ۱۷۵

سودان ۱۶ م-۳۱ م

سورت ۵۰ م

سوريه ۱۵۷-۱۷۰-۱۱۱ م-۳۱ م

سند ۲۴

سيستان ۱۴۴

سيسيل ۱۰ م-۴۵ م و رجوع به صقيه شود

(ش)

شام ۱۰ م-۱۸ م-۲۵ م-۳۱ م-۳۸ م

۴۱ تا ۴۵ م-۵-۷۴-۸۰-۸۴-۹۲

۹۳-۹۶-۱۶۰-۱۶۶-۱۷۰-۱۸۶-۱۸۷

شيراز ۲ م-۶ م-۲۷-۵۵-۹۲-۱۱۰

(ص)

صعيد ۱۴ م

صقيه ۱۵ م-۱۶ م-۸۳-۸۴

(ط)

طبرستان ۴۳-۱۸۳

طبريه ۳۷ م

طرابلس ۴۷-۱۴ م-۳۱ م

(ع)

عراق ۲۶ م-۲۷ م-۵۹-۷۶-۸۰-۹۲-۹۳

۱۱۴-۱۴۴-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱

۱۷۲-۱۷۷-۱۸۳-۱۹۹

عربستان ۱۰ م-۲۴-۳۰

عسقلان ۳۶ م

عليگره ۵۰ م- تا ۵۳ م

(غ)

غزني ۱۴۴-۱۵۳

(ف)

فارس ۲۴-۵۵-۶۷-۱۴۴-۱۵۵-۱۹۷

فرغانه ۴۳ م

فسطاط ۱۸ م-۴۳ م-۵۰-۸۵-۱۳۷

فلسطين ۱۸ م-۳۱ م

(ق)

قاهره ۲ م-۵ تا ۸ م-۱۰ م-۱۱ م-۱۸ م

۴۴ م - ۴۵ م - ۴۷ م - ۸۴ م - ۹۱ م - ۱۴۳

(ن)

نویه ۱۳۱

نهر العاصی ۴۵ م

نیشابور ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ -

۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ -

نیل ۲۵ م - ۴۵ م - ۸۷

(ه)

همدان ۱۵۹

هندوستان ۱ م - ۵۰ م - ۵۱ م - ۵۲ م - ۵۳ م

۴۵ م - ۲۴ م - ۵۷ م - ۶۱ م - ۷۳ م - ۱۱۴ م - ۱۴۴ -

۱۸۰

(ی)

یزد ۱۷۲

یمکان ۲۷ م - ۳۴ م - ۳۵ م

یمن ۴ م - ۱۵ م - ۲۴ م - ۲۷ م - ۳۱ م - ۴۲ م - ۴۸ م

۵۷ م - ۶۱ م - ۹۸ م - ۱۰۲ م - ۱۱۴ م - ۱۴۸ م - ۲۶ م

۲۷ م

یونان ۲۸ م - ۴۰ م

مراکش ۱۰ م - ۴۴ م - ۴۵ م

مسجد خلعی ۷۸

مسجد غوث ۱۸۶

مصر ۷ م - ۹ م - ۱۰ م - ۱۳ م - ۱۴ م

۱۷ م - ۱۸ م - ۲۳ تا ۲۹ م - ۳۱ م - ۳۲ م

۳۷ تا ۴۵ م - ۱ م - ۳ تا ۵ - ۸ - ۱۱ - ۲۷ -

تا ۳۰ - ۳۴ - ۳۵ - ۴۳ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۲

۵۳ - ۵۶ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۲

۷۴ - ۷۶ تا ۷۹ - ۸۳ تا ۸۷ - ۹۰ تا ۹۳

۹۶ - ۹۷ - ۹۹ تا ۱۰۳ - ۱۰۹ - ۱۱۰ -

۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۶ تا

۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۳ - ۱۶۴ - ۱۶۶

تا ۱۷۳ - ۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۶

مقطم ۶ م - ۱۱ م - ۹۵

معرة النعمان ۵ - ۸۵

مکه ۱۷ م - ۱۸ م - ۱۹ م - ۸۴ م - ۱۱۴ م - ۱۲۴

۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۳۱

منصوریه ۴۷

موصل ۳۷ م

مهدیه ۱۰ م - ۱۱ م - ۱۴ م - ۱۵ م - ۱۶ م -

فهرست کتب

(الف)

- آثار علمیه علویه ۸۴ م
آداب رسول الله ۶۵
آزادی شرق ۴ م
الابتداء والانتها : ۱۹۷
اتعاظ الحنفا ۱۳۷ - ۴۷ م
الاتفاق والافتراق ۶۳ - ۷۶
اثبات الخالق ۶۴
اثبات النبوات ۴۶
اخبار الاندلس ۴۸ م
اخبار الحكماء ۵۰ - ۵۱ - ۹۵
اخبار سیبویه ۸۷
اخبار العلماء ۴۷ م
اخبار فی الفقه ۶۳
اخبار مصر ۳۴
اخوان الصفا ۷ - ۴۰ - ۴۱
ادب القضاء ۷۹
ادب الكتاب ۷۰
ادب بمصر الاسلامیه ۸۴
الادویه المفردة ۱۰۰ - ۱۰۳
الادیان ۶۵
الارجوزة ۶۳ - ۶۶
ارشاد السالكين ۶۷
الازهار ۴۳
اساس التأویل ۵۸ - ۵۹ - ۶۴ - ۶۹ - ۸۲
اساس الدعوة ۶۳
استار الامام ۴۸ م - ۴۳ - ۶۵
الاستفتاء فی علوم القرآن ۷۰
الاستنباط المعنوی ۸۴
استنزال الرحمة ۱۱۰
الاسجاع ۵۱
اسطقیات ۱۰۰

(ب)

- الاشارة الى من نال الوزرة ۱۱۰ - ۴۷ م
الاشترک اللغوی ۸۴
الاصلاح ۴۴ - ۶۳
اصول ادب ۶۷
اصول الشرع ۴۵
الاعتماد فی الرد علی اهل العناد ۶ م
اعراب القرائنه ۷۱
اعلام النبوة ۴۴ - ۶۲
افتتاح الدعوة ۴۸ - ۱۶ - ۶۴ - ۸۶
الافتخار ۶۳
الاقتصار در فقه ۶۳
الاقوال الذهبیه ۵۴ - ۶۵
اکسیر اعظم ۶۷
اکلیله ۶۸
الی جماعة اهل ری ۶۵
الامثلة للدول المعقله ۸۸
اموال الشرايع ۶۳
امهات الاسلام ۴۳ - ۶۱
ابناء الراوية ۸۳
الانباء عن الانبياء ۸۸
انتزاعات القرآن ۱۱۰
اندلس لی آثار علمیه ۴۸ م
انسیکلویدی ۹۷ - ۷ - ۱۱ م
ایران باستان ۱ - ۱۲ م
ایران نو ۴ م
الایضاح والتبصیر ۶۳ - ۶۶ - ۷۵ - ۱۹۷
الایمان ۱۰۲
- البرهان فی تفسیر القرآن ۷۱
بستان الحکمة ۱۰۰
بستان العقل ۶۷

- البشارات بالامام الحاكم ٦٦
 بغية الوعاة ٤٧ م-٣٦-٨٢-٨٣-٨٤-٨٥
 البلاغ الاكبر والتاموس الاعظم ٦٥-٧٧
 بنياد تأويل المسائل ٥٨-٦٦-١٩٧
 البيان في علوم القرآن ٤٨ م-١٣
 بينات باعرات ٤٨ م
 (ت)
 تاج العقول ٦٦
 تاريخ آل سلجوق ١٥٩
 تاريخ ابن خلدون ٤٧ م
 تاريخ بغداد ٧٩-٨٨
 تاريخ تمدن اسلامي ٢٧ م-٨
 تاريخ تمدن عرب ٩٧
 التاريخ جامع ٩٤
 تاريخ جويني ١٧٦
 تاريخ حكماء اسلام ٩٩
 تاريخ سراج الملك ٨٩
 تاريخ صقليه ٨٣
 تاريخ طبرى ٣٣
 تاريخ عرب ٤٨ م-٢٩-٣٠-٩٥-٩٨
 تاريخ فاطميين مصر ٤٩ م
 تاريخ فلسفة اسلام ٤٨ م-٥٨-٩٨-٩٩
 تاريخ الكبير ٨٧
 تاريخ كزیده ١٧٧
 التاريخ المأموني ٨٩
 تاريخ مصر ٤٧ م
 تأليف الفرقه ٨٣
 تأويل الحروف المعجمه ٦٣
 تأويل الدعائم ٤٨ م-٣١-٦٤-٦٩-٨١
 تأويل الرؤيا ٦٤
 تأويل الزكوة ٤٧-٥٩-٦٣
 تأويل سورة النساء ٦٣
 تأويل الشريعة ٦٣-١٠٣
 تأويل الشرايع ٦٣
 تتبع مسائل الجنين ١٠١
 تثبيت الامامة لمولانا على ٦٣
- تربيت المؤمنين ٦٤
 ترجمه طبقات الامم ١٠٠-١٠٢
 التعقب والافتقاد ٦٤
 التفسير الكبير ٨٤
 تفرق الدعاة ٦٥
 التقرير والتنقيف ٦٤
 تقويم الاحكام ٦٤
 تقويم الذهن ١٠٣
 التلويح والتصريح ٨٨
 تمدن اسلام ٤٩ م
 تمدن عرب ٩٦-٤٩ م
 تنبيه الهادي والمستهدي ٦٥
 تنقيح البلاغه ١١٠
 تواريخ الخلفاء ٨٨
 التوحيد والامامة ٦٤-٨٢
 تهذيب دراسلام ٩٤
 (ث)
 ثلاث عشرة رساله ٦٥
 (ج)
 الجامع ٤٤-٦٣
 جامع الحقائق ٣١-٦٦-٩٧
 جامع التواريخ ٣٣ م
 جامع في اللغة ٨٢
 جامعه ٤٠
 الجميزة ٣٣
 جونة الماسطه ٨٨
 الجوعان العريان ٨٨
 جهر بسمله : ٩٧
 (ح)
 الحدائق ٦٦
 حدائق الارواح ٦٧
 حدود المعرفة ٦٤
 الحروف ٦٤
 حسن المجاهره ٤٧ م-٧٠-٧٣-٧٨-٧٩
 ٨٨-٨٩
 الحكمة في آداب اتباع الائمة ٤٨

الحلی والشیاب ۶۴

(خ)

الخزائن ۶۶

خزينة الاوله ۶۳

الخطط التوقيه ۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶

۳۷ - ۵۱

خطط مقریزی ۳ - ۵۲ - ۹۰ - ۱۱۵ - ۱۱۱

۱۶۸

الغلیات ۷۸

خوان الاخوان ۴۹ م - ۶۷

(د)

دائرة المعارف ۷ م - ۹ م - ۱۱ م - ۱۷۰ و

رجوع به انسیکلوپدی شود.

دامع الموجز ۶۴

دبستان المذاهب ۳۳ م

الدرة الخطيره ۸۳

درك البغیه ۸۸

دستور العظم ۶۷

دستور معالم الحكم ۸۸

دعائم اسلام ۴۸ م - ۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۹ - ۲۳

۳۱ - ۴۱ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۳ - ۷۲

۷۵

الدعاة ۶۴

الدعوة المنجیه ۴۵ - ۶۳

دلائل المتحیرین ۶۰ - ۶۷

دلیل المتحیرین ۶۰

دیوان امیر تمیم ۳۳ - ۴۸ م

دیوان امیر المومنین علی ۳۹

دیوان الرسائل ۶۹

دیوان سیدنا مؤید ۴۸ م - ۱۹۹

دیوان ناصر خسرو ۴۹

(ر)

الراح والارتیاح ۸۸

راحة العقل ۴۷ م - ۱۶ - ۱۸ - ۴۱ - ۴۹ - ۵۳

۵۹ - ۶۵

الراحة والتلی ۶۴

راهنمائی درباره آداب اسماعیلیه ۴۵

الرد علی احمد سربیح ۶۴

الرد علی القرامطه ۷

رد المظالم ۱۱۰

رسائل اخوان صفا ۴۷

رسائل شبلی ۴۹ م - ۶ - ۲۳ - ۳۶

رسائل فلسفیه ۴۴

رسالة آفاق وانفس ۶۷

رسالة اكليل النفس ۶۶

الرسالة اطويه ۶۶

الرسالة الى حسن الاعظم ۶۳

رساله الامن من الخيرات ۶۳

رسالة الباهره ۶۰ - ۶۳

رسالة البسطة ۴۸ م

الرسالة التأويلیه ۶۶

رساله در دعوت روحانیون ۶۷

رساله ذات البیان ۶۴

رساله رمضانیه ۳۲ - ۳۶

الرسالة الرضیه ۶۵

الرسالة الزاهره ۶۶

رسالة الشعری ۶۶

رسالة العمل بالاصطرب ۱۰۳

الرسالة الکافیة ۶۶

رسالة الفهرست ۶۶

الرسالة فی الامامة ۶۶

رساله فی بیان اعجاز القرآن ۶۸

رسالة فی تألیف الارواح ۶۳

رسالة فی الرد علی من ینکر العالم الروحانی ۶۷

رساله فی علاج الذام ۱۰۱

رساله فی معنی قول الله ۶۷

الرسالة اللازمة فی صوم ۶۶

رسالة المسیحیه ۶۳ - ۱۰۴

الرسالة المصریه ۶۴ - ۱۰۳

الرسالة المضینه ۶۵

- سيرة جواهر : ٨٧ - ٩٠
 سيرة العزيز بالله : ٨٦ - ٨٧ - ٩٠
 سيرة كافور : ٨٦ - ٨٧
 سيرة ماورائييني : ٨٧
 سيرة محمد بن طغج : ٨٧
 سيرة المستنصرية : ٩٩
 سيرة المعز : ٨٧ - ٩٠
 سيرة المؤيديه : ٤٨٨ - ٤٩٩ - ٥٨٨ - ٦٦
 ١٩٧ - ٩١
 (ش)
 الشجن والسكن : ٨٨
 شذرات الذهب : ٧٠
 شراب الاصول : ١٠٠
 شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار : ٦٤
 ٨٦ - ٨١ - ٧٢

- شرح الجمل : ٨٣
 شرح كتاب الاصول : ٨٣
 شرح المأموني : ٨٩ - ١٠٢
 شرح مدونه : ٨٠
 شرح المعاد : ٦٦ - ١٩٧
 الشروط : ٦٤
 شش فصل : ٦٧
 الشواهد والبيان : ٤٧ - ٦٣
 الشهاب في فقه الشافعية : ٧٩
 شهاب النبوي : ٨٨

(ص)

- صبح الاعشى : ٣٧
 صحيفة سجاده : ٣٩ - ٤١
 صحيفة علويه : ٤١
 الصناعة الجلالى : ١٠١
 صنايع آلمان وشرق : ٤٤

(ض)

- ضياء العقول : ٦٨

(ط)

- طبقات الاطباء : ٤٩٩ - ١٠٠ - ١٠٢

- رسالة المغاوير : ٦٦
 رسالة النظم : ٦٥
 رسالة الواعظه : ٤٨ - ١٩ - ٦٦
 رسالة الوحيد : ٦٦
 رسالة الوزيريه : ٧٧
 رسالة الهدايه الامريه : ٦٨
 الرشاد الى حل المنظم : ١١٠
 الرضاع في الباطن : ٦٣
 روشنائى نامه : ٢٨ - ٦٠ - ٦٧
 الروضة : ٦٣ - ٦٦ - ١٠٤
 روضة الصفا : ١٤ - ١٨ - ١٠٠ - ١١١ - ١٣٣ -
 ١٧٤ - ١٧٥ - ١٧٦ - ١٨٥
 الروضتين : ٢٧ - ٣٤
 الرياض : ٤٤ - ٥٣ - ٦٣ - ٦٥

(ز)

- زاد المسافرين : ٢٨ - ٣١ - ٣٢ - ٤٤ - ٥٩ -
 ٦٧
 زهر المعاني : ٤٦
 زيج حاكمى : ٥٢ - ٩٦
 الزينه : ٤٤ - ٦٢ - ٨١

(س)

- السبب لعلم العرب : ٩٥
 السجلات المستنصرية : ١٠٤ - ١١٤
 سرائر المعاد : ٦٣
 سرائر النطقاء : ٤٧ - ٦٣ - ١٩٠
 سعادت نامه : ٦٠ - ٦٧
 سفرنامه ناصر خسرو : ٢٢ - ٤٩٩ - ٥٨٨ - ٥٩٠ - ٦٧
 سقط الزند : ٦ - ٨٥
 سلم النجاة : ٦٣
 سوس البقاء : ٦٠ - ٦٣
 سياست نامه : ٤٣
 سيرة ابي القاسم بن فرح : ٦٣
 سيرة الائمة : ٦٤
 سيرة الاستاد جوذر : ٤٨ - ٩٠
 سيره جعفر العاجب : ٤٨ - ٤٣ - ٦٥

- الفرق بين الفرق : ۴۷-۷
الفرق والشرق : ۸۸
فضائل الباطنية : ۸
فضائل الممالك : ۷۹
فضائل مصر : ۸۷
الفقه : ۶۵
الفهرست : ۴۷-۴۵
فی آداب رسول الله : ۵۱
فی ادب مصر الفاطمية : ۴۷-۹
فی الادوية المسهلة : ۱۰۱
فی الاديان : ۵۱
فی الامامة : ۶۴
فی بيان الارض : ۶۷
فی الحدود والرسم : ۱۰۰
فی حل سكوك الرازي : ۱۰۱
فی الرد على اقرائهم : ۱۰۱
فی الرد على الرازي : ۱۰۱
فی السكر : ۱۱۰
فی علم الابدان وصلاحها : ۵۱-۶۵
فی الفقه مسمعه من المعز والعزیز : ۵۱
فی القراءات : ۵۱
فی المرایا المحرقة بالدوائر : ۹۷
فی المرایا المحرقة بالقطوع : ۹۷
فی مناقب الامام الشانعی : ۷۹

(ق)

- قانون اعظم : ۶۷
قانون ديوان الرسائل : ۱۰۶-۱۱۰
القرآن والتعام : ۸۸
القراآت : ۶۵
القسطاس : ۸
قصيدة التميمية : ۶۸
قصيده ذات المحن : ۶۴-۸۶
قصيده ذات العنن : ۶۴
قصيدة المختاره : ۶۴
القضايا الصائبة : ۸۸

- الطعام والادام : ۸۸
الطهاره : ۶۴-۷۶
(ظ)
الظاهره فی معرفة الدار الآخرة : ۶۵
ظهور النفس : ۶۸
(ع)
العالم والغلام : ۶۳
عبادت يوم وليل : ۶۴
غرب كاتمدن : ۴۹
العروض : ۱۱۰
عقائل الفضائل : ۱۱۰
علم وهتر (مجله) : ۴
علوم القرآن : ۷۱
عمدة المحادثة : ۱۱۰
عنوان الدين : ۴۵-۶۳
عهد فاطمی سین مصر کاحرم : ۴۹
علم وادب عهد فاطمی : ۴۷
العین : ۳۳
عين الشمس : ۱۸
عيون الاخبار : ۴۳-۴۴-۴۶-۴۸-۵۰
۵۲-۵۴-۵۸-۸۱-۹۰-۹۵-۱۰۵
۴۸-۴۲۷
عيون الانباء : ۴۷-۱۰۱-۱۰۲
عيون المعارف ورياض كل مبصر وعارف : ۴۷
عيون المعارف وفنون الاخبار والخلائف : ۸۸

(غ)

- غاية المواليد : ۶۸
الغرائب : ۶۳
الغفران (رساله) : ۶

(ف)

- الفاضل : ۳۴
الفاطيون في مصر : ۴۷-۲-۲۹-۳۳
۸۷-۵۰
الفترات والقراآت : ۶۳
فتوح البلدان : ۴۷
الفرائض وحدود الدين : ۴۷-۶۳

المجالس والمسائرات : ٢٠ - ٤ - ٣ - م ٤٨
 ٢٣ - ٣٠ - ٤٧ - ٤٨ - ٤٩ - ٦٤ - ٨١ - ٨٦
 ١٠٤
 المجتبى في القراءة : ٧٠
 مجسطى : ٩٨
 المجموع في فهرست الكتب : ٤٨ م
 مجموعه استفسار وجواب : ٤٩ م
 مجموعه علوي : ٣٩
 المحال المستويه : ٩٨
 محرم در عهد فاطمي : ٤٩ م
 المحصول : ٤٤ - ٥٣ - ٦٣
 المختار الاغانى : ٨٨
 مختصر الآثار : ٦٣ - ٧٦
 مختصر الايضاح : ٦٣ - ٧٥
 مختصر الفقه : ٣ - ٥١ - ٥٢ - ٧٧
 مخزن الجواهر : ٤٩ م - ٩٨
 مرآت المحققين : ٦٧
 المسائل السبعون : ١٩٧
 المساله والا جوابه : ٦٦ - ١٩٧
 المستدرك : ٤٧
 المستوفى : ٦٧
 مسلمانون كى تهذيب : ٤٩ م
 مسند الموطاء : ٧٩
 مسيات الاحزان : ٦٣
 مشكوة الانوار : ٧
 المصاييح فى اثبات الامامه : ٥٤ - ٦٥
 مصباح : ٦٠ - ٦٧
 المطبخ : ٦٨
 المطول فى شرح المقامات : ٨٤
 معالم الهدى : ٥٤ - ٦٤ - ٦٥
 معجم الادباء : ٤٧ م - ٥٧ - ٨٣ - ٨٦ - ٨٧
 ٩٩
 معجم البلدان : ٤٨ م
 معرفت النفس : ٦٨
 معلومات الهندسيه : ٩٨

القواعد المفروضة والبراهين الاستقرائيه : ٩٨
 القواعد والبيان فى النحو : ٨٤
 القوافى : ١١٠

(ك)

الكامل فى التاريخ : ٤٧ م
 كتاب الافعال : ٨٣
 كتاب الاسماء فى اللغة : ٨٣
 كتاب الايمان : ٨٩
 كتاب فى البول : ١٠٠
 كتاب فى الحميات : ١٠٠
 كتاب الهمة : ٢١
 الكشف : ٤٧ م - ٢٣ - ٦٣
 كشف الاسرار الباطنيه : ٨
 كشف الاسرار وهتك الستار : ٧
 كشف المحجوب : ٦٠ - ٦٣
 كنز الحقائق : ٦٧
 كون العالم : ٤٥ - ٦٣
 كيفية الصلوة : ٦٤

(ك)

كنايش ورهايش : ٦٠ - ٦٧
 كوهريز : ٦٧

(ل)

لزوميات : ٦
 اللحوم والالبان : ١٩٧
 لوح وقلم : ٧

(م)

مادة البقا : ٥١ - ١٠٠
 المجالس البغداديه : ٦٦
 مجالس الحكمه : ٤٨ م - ٣٣ - ٦٨
 المجالس المستنصريه : ٤٨ م - ١٥ - ١٩ - ٣١
 ٣٢ - ٦٧ - ٦٩
 مجالس المؤمنين : ١١١ - ١٧٦ - ١٨٥
 المجالس المؤيديه : ٤٨ م - ١٢ - ١٤ - ١٨
 ٣١ - ٣٣ - ٥٧ - ٥٩ - ٦٦ - ٦٩ - ٨٢
 ١٩٧

المغرب في حلى المغرب : ٤٧ م
المفاتحه والمناكحه : ٨٨
مفاتيح النعمه : ٦٤
مفتاح : ٦٠ - ٦٧
المقاييس : ٦٦
المقاليذ : ٦٣
مقامات الاثمه : ٦٤
المقتصر : ٦٣ - ٧٦
المقدمة المشهوره : ٨٣
المقصور والمدود : ٨٣
المكنونه : ٦٦
ملح الملح : ١١٠
الملل والنحل : ٤٧ م
منائح القرائح : ١١٠
مناجات : ٦٣ - ١٠٤
مناسك الحج الكبير : ٥٢ - ٦٥
مناقب بنى هاشم ومناقب بنى اميه : ٦٤ - ٧٢
مناقب الشافعى : ٨٨
المنتخب في علاج العين : ١٠٠
المنشاء في القرائه الثمان : ٧٠
المتقدم الضلال : ٨
منهاج الفرائض : ٦٣
منيرة البصائر : ٦٨
موازة التأويل : ٦٤
المواعظ والاعتبار : ٤٧ م
المؤتلف والمختلف : ٧٣
الموجزة الكافيه : ٦٥
الموضح في النحو : ٧١
مونس القلوب : ٦٣
ميزان العقل : ٦٦

(ن)

الناهج للقراءة باشهر الروايات : ٨٤
النجاح في معرفه احكام النكاح : ٧٥
النجوم الزاهره : ٤٧ م - ٢٨ - ٣٦ - ٤٧ - ٧٣
٧٤ - ٨٣ - ٨٨
نحل : ١٠
النصرة : ٤٤ - ٦٣
النعيم : ٦٨
النفس : ٦٨
التقوى والالزام : ٦٦
نهج البلاغه : ٣٩ - ٤١
نهج السبيل : ٦٤
نهج العباده : ٦٦ - ١٩٧
نهج الهداية : ٦٦ - ١٩٧

(و)

الوجيز في علم الهيئه : ١٠٣
وجود النفس : ٦٨
وجه دين : ٤٩ م - ٥٩ - ٦٧
الوصية : ٦٣ - ٦٥ - ١٠٤ - ١٥٠ - ١٥٤
الوعظ : ٦٣
وفيات الاعيان : ٤٨ م - ٣ - ٤٧ - ٤٨

(هـ)

الهداية الى نظم المنثور : ١١٠
هفت باب : ٦٧
الهمة : ٦٤

(ي)

يتيمة الدهر : ٤٨ م - ٧٦
الينابيع : ٤٦ - ٦٣
الينبوع الحيات : ٦٤ - ٧٦ - ٨٤

فهرست اسامی اشخاص

الف

- آپیونیوس : ۹۸
 آدم : ۱۲ - ۱۸۹
 آق سنقر : ۳۷ م
 الامر با حکام الله : ۳۶ م - ۳۷ م - ۴۰ م
 ۲۹ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۷ - ۶۱ - ۸۹ - ۹۵ - ۱۰۲
 ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱
 ابراهیم : ۱۲ - ۱۲۵ - ۱۸۹
 ابراهیم بن ابی سلمه : ۱۲۲
 ابراهیم بن محمد : ۸۴
 ابن ابی الدم : ۱۰۷
 ابن ابی طی : ۳۳
 ابن ابی واصل : ۳۳
 ابن ابی الهیثم : ۹۵
 ابن اثیر : ۴۷ م - ۱۶۷
 ابن اسحق : ۹۰
 ابن انباری : ۱۰۶
 ابن بطلان : ۱۸۶
 ابن تغری : ۴۷ م
 ابن تیمیه : ۸
 ابن الجوزی : ۸
 ابن حجر عسقلانی : ۴۳ - ۸۷
 ابن الحلبي : ۹۵
 ابن خلدون : ۴۷ م - ۱۶۶
 ابن خلف وراق : ۹۵
 ابن خلکان : ۴۸ م - ۴۷ - ۴۸ - ۵۱ - ۵۲
 ۷۱ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۹ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۷
 ۸۸ - ۸۹ - ۹۶
 ابن خیران : ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۰۹
 ابن الدایه : ۹۰
 ابن دیاب : ۹۵
 ابن راوندی : ۵۷
 ابن زولاق : ۴۸ - ۷۶ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۰
 ابن سعید بن یونس : ۴۷ م - ۷۲
 ابن سنیدی : ۹۵
 ابن سیره : ۷۹
 ابن الصیرفی : ۱۲۶
 ابن الطحان : ۷۲
 ابن طولون : ۵۰ م
 ابن الطویر : ۳۳ - ۱۰۵
 ابن الفحام : ۷۱
 ابن عذارى : ۸
 ابن عربی : ۷
 ابن علی : ۱۵۰
 ابن قادوس : ۱۱۰
 ابن قریه : ۷۰
 ابن کثیر : ۱۵ م - ۱۸۶
 ابن مدیر : ۱۰۶
 ابن مغربی : ۱۰۶ - ۱۰۷
 ابن ملجم : ۱۷۶
 ابن منجب صیرفی : ۴۷ م - ۶۹ - ۱۰۶ - ۱۰۷
 ابن میسر : ۴۷ م - ۳۴ - ۱۱۱
 ابن النجار : ۱۰۸
 ابن الندیم : ۴۴ - ۴۵ - ۴۷ م
 ابن هادی : ۱۴ - ۱۱۳
 ابن هشام : ۹۰
 ابن الهیثم : ۷ - ۵ - ۷ - ۹۵ - ۹۷ تا ۹۹
 ابن یونس : ۹۶
 ابواسامه : ۳۶ - ۷۳
 ابواسحق ابراهیم بن اشبیلی : ۱۰۲
 ابواسحق علی بن سلیمان : ۳۵ - ۸۲
 ابوالبرکات بن بشر : ۴۸ م - ۳۳ - ۶۸ - ۱۰۵
 ابوبکر ادنوی : ۷۰

ابوالحسن الهراس : ۷۴	ابوبکر الانطاکی : ۳۶
ابوالحسن علی : ۷۶	ابوبکر باقلانی : ۱۵-م-۷
ابوحنیفه : ۱۸۲	ابوبکر بن سیف : ۷۰
ابوزکریا الرازی : ۷	ابوبکر بن عبدالله : ۷۰
ابوسعید : ۳۱ م	ابوبکر بن عبدالله : ۷۰
ابوسعید مروی : ۱۷۵	ابوبکر الطرطوسی : ۸۰ ر
ابوسلامه : ۴۳	ابوبکر محمد بن زکریا : ۱۰۱
ابوسلامه : ۴۳	ابوبکر محمد بن علی : ۷۲
ابوطاهر : ۷۷-۱۰۷	ابوبکر محمد العسکری : ۷۳
ابوطاهر سیف الدین : ۵۰-م-۵۱	ابوتیمم معد : (المعزالدین الله)
ابوطاهر محمد بن احمد : ۴۸	ابوجعفر بن یوسف : ۱۰۲
ابوالظاهر اسمعیل : ۶۰-۷۳	ابوجعفر الخزری : ۴۲-۴۳
ابوعالم المظفر : ۷۰	ابوجعفر النحاس : ۷۰
ابو عبدالرحمن محمد : ۹۴	ابوجعفر مرورودی : ۱۶ م
ابو عبدالله بن احمد نسفی : ۴۵-۴۶-۶۳	ابوجعفر یوسف بن احمد : ۸۹
ابو عبدالله بن رزام : ۷	ابوالجیش : ۹۰
ابوعبدالله بن قلانسی : ۹۵	ابوحاتم الرازی : ۵۳-م-۴-۴۳-۴۴
ابوعبدالله الحمیدی : ۸۸	۵۴-۶۱-۸۱-۹۴-۱۰۳
ابوعبدالله الشامی : ۱۰۳	ابوحامد احمد بن محمد انطاکی : ۵۱
ابوعبدالله الشیعی : ۱۳۸-م-۴۲	ابوحامد اسفراینی : ۱۵ م
ابو عبدالله القضاعی : ۴۷-۷۶-۸۸-۹۵	ابوحامد غزالی : ۷۴
ابو عبدالله محمد بن جعفر : ۸۲	ابوالحجاج یوسف بن عبدالعزیز : ۷۸
ابو عثمان العنانی : ۷	ابوالحسن بن ابی اسامه : ۹۵-۱۰۷-۱۱۱
ابوالعساکر جیش : ۴۳ م	ابوالحسن بن ترمذی : ۴۳
ابوالعلاء معری : ۵-۶-۷-۵۷-۳۱	ابوالحسن سعیدی : ۱۷۳
۸۵-۹۲	ابوالحسن صوفی : ۹۵
ابو علی انطاکی : ۷۳	ابوالحسن طاهر بن احمد : ۸۳
ابوعلی حسن بن زید : ۱۱۱	ابوالحسن علی بن ابراهیم : ۷۰
ابوعلی حسن بن عبدالصمد : ۱۱۰	ابوالحسن علی بن الحسین : ۷۸
ابوعلی سینا : ۲۸-م-۵۳-۷-۴۳-۵۲	ابوالحسن علی بن رضوان : ۱۰۱-۱۰۲
۷۲	ابوالحسن علی بن السلار : ۷۴
ابوعلی داعی : ۶۱	ابوالحسن علی بن سلیمان : ۹۵
ابوعلی محمد بن حسن : ۹۶	ابوالحسن علی بن عبدالرحمن : ۹۶
ابوعلی منصور الامر : ۶۷	ابوالحسن علی بن یونس : ۹۵
ابوعلی مهندس : ۹۹	ابوالحسن محمد بن حسن : ۴۳
ابوغفیر : ۴۳	ابوالحسن المختار : ۱۰۱

ابونصر : ۹۵
 ابونصر احمد بن حسن : ۷۸
 ابونصر کندری : ۱۸۲
 ابوالوفا بشر : ۹۸-۹۹-۱۰۰
 ابویزید : ۹۱
 ابویزید مخلص : ۱۰-م-۱۵-م-۱۶-م-۸۶
 ابویعقوب بن اسحق : ۹۹
 ابویعقوب سیستانی : ۶-م-۵۳-م-۴۴-۴۵
 ۵۳-۶۳-۸۳-۹۴-۱۰۲
 احمد بن ابراهیم : ۴۸-م-۶۵
 احمد بن حماد : (ابن حجر)
 احمد بن خلیف : ۴۲
 احمد بن طولون : ۴۲-۴۳-م-۹۰
 احمد بن عبدالله : ۴۷-م-۵۰
 احمد بن علی : ۴۴ م
 احمد بن فضل : ۳۷ م
 احمد بن فضل : ۳۷ م
 احمد بن محمد القشوری : ۱۰۷
 احمد بن مطرف : ۸۴
 احمد بن مطرف : ۸۴
 احمد حمیدالدین کرمانی : ۱۶-۱۷-۱۹
 ۳۵-۴۱-۴۴-۴۹-۵۳-۵۴-۶۳-۶۵
 ۶۶-۹۳-۱۰۳ و رجوع به حمیدالدین شود
 احمد المستور : ۴۰
 احمد میان : ۴۹ م
 احمد الوفی : ۲
 اخو محسن : ۸
 ادريس بن حسن : ۴۸ م
 ادريس عمادالدین : ۴۶-۵۳-۹۶
 ارسطو : ۲۸-م-۵۷-۵۹-۹۸
 استوارت : ۹۸
 اسحق : ۱۰۰
 اسحق بن ابراهیم : ۶
 اسدالدین شیرکوه : ۳۸-م-۳۹-م-۴۰
 اسعد بن عبدالله : ۱۲۲
 اسعد بن قادوس : ۱۰۷

ابوالفتح سلطان بن ابراهیم : ۷۸
 ابوالفتح عبدالجلیل : ۳۱ م
 ابوالفتح عبدالواحد : ۸۲
 ابوالفتح محمود بن قاضی : ۱۱۱
 ابوالفتح منصور : ۶
 ابو فراس : ۱۸ م
 ابوالفرج : ۱۰۱
 ابوالفرج جرجس : ۱۰۱
 ابوالفرج محمد مغربی : ۳۴
 ابوالفرج الموقفی : ۱۱۰
 ابوالفضل : ۱۵۸-۱۷۱-۱۷۲
 ابوالفضل جعفر : ۳۶-۵۰
 ابوالفضل محمد بن احمد : ۷۸
 ابوالفضل محمد بن طاهر : ۷۴
 ابوالقوارس : ۶۶
 ابوالقاسم : (منصورالیمین)
 ابوالقاسم بن فرج : ۴۶
 ابوالقاسم جوهری : ۷۹
 ابوالقاسم شاهنشاه : ۲۶ م
 ابوالقاسم طیب : ۱۹
 ابوالقاسم علی بن احمد : ۹۵
 ابوالقاسم علی بن منجب : ۱۱۰
 ابوالقاسم نصر بن بشر : ۷۸
 ابوکالیجار : ۶-۵۵-۵۷
 ابو کثیر : ۱۰۲
 ابوالمحاسن : ۴۷-۱۳۷
 ابومحمد ابوالحق : ۴۸-م-۱۳
 ابومحمد بن حسن : ۳۷
 ابومحمد عبدالکریم : ۹۵
 ابومحمد عبدالله بن رفاعه : ۷۹
 ابومحمد عبدالله بن عباس : ۴۲
 ابومروان عبدالملک : ۱۰۲
 ابومسلم خراسانی : ۱۴۲-۱۸۱
 ابوالمکارم : ۱۰۷
 ابومنصور ثعالبی : ۷۶
 ابوالنجا بن سند : ۹۵

بیزانتیون : ۴۹-۱۴۵-۱۵۷
بییقی : ۹۹

پ

پال کراوس : ۴۳
پهلوی (اعلیحضرت محمدرضا شاه) : ۱-۵۰-۵۰۴
۵۰۱-۵۰۲-۵۰۴ م

ت

تستری : ۵۶
تقی زاده (حسن) : ۶۰
تعمیم (امیر) : ۲۳-۴۸-۶۴
تیمی المقدسی : ۵۱

ث

ثابت بن اسلام : ۸
ثعالبی : ۴۸ م
ثغوری : ۷-۵۷

ج

الجاحظ : ۵۴
جالینوس : ۹۸-۱۰۱-۱۲۶
جبرئیل بن بختیشوع : ۵
جبرجرائی : ۸۸
جرجی زیدان : ۶-۷-۸-۴۹ م
جعفر بن ابی طالب : ۱۸۷
جعفر الحاجب : ۹۰
جعفر صادق (امام ع) : ۱-۴۰
جعفر بن منصور : ۴۷-۴-۲۳-۴۶

۶۳-۴۷

جعفر یحیی : ۱۸۱

جلال الدین ملک شاه : ۱۵۰-۱۵۸ تا ۱۶۰
۱۶۴-۱۷۱-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰ و رجوع
به ملک شاه شود.

جمال الدین : ۷۴-۹۶

جناده بن محمد : ۳۶-۸۲

جوذرف هیل : ۴۹-۹۷

جودز : ۹۰-۹۱-۱۰۴-۱۰۷

جوهر سردار : ۱۰-۱۱-۱۷-۱۸ م

اسفار بن شیرویه : ۴۴

اسماعیل : ۹-۱۳-۱-۱۲-۱۲۵

۱۸۹

اسماعیل بن احمد : ۸

اسماعیل خلف : ۷۱

اسماعیل بن عبدالرسول : ۴۸ م

اعثم کوفی : ۱۸۷

افضل بن بدرالجمالی : ۲۹-۳۴-۳۷-۸۳

۱۰۲-۱۱۰-۱۱۱

افلاطون : ۲۸-۵۷-۵۸

اقلیدس : ۹۷-۹۸ ر

البارسلان : ۳۳-۱۴۸-۱۵۴-۱۵۵-

۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹

الکانپو-۳۴-۴۸-۹۵ م

اسام حسین بن احمد : ۴۲

اسیرالجیوش : ۳۴-۳۷ م

امیه بن الصلت : ۱۰۳

امین : ۱۸۲

انیس خوری : ۴۸-۹۷ م

اولیری : ۵۸

ابوانف : ۸

ب

بارتولد : ۲۹ م

باستور : ۱۷۵

بختری : ۶۰

بدرالجمالی : ۴۸-۳۲-۶۷-۱۶۹-۱۷۰

۱۷۱

برون : ۳۳ م

بطانچی : ۸۹

بطلمیوس : ۸۹-۹۵-۹۷-۹۹-۱۰۱

بغدادی : ۴۷-۱۸ م

بقرط : ۸۹-۱۰۱-۱۰۲

بلاذری : ۴۷ م

بهاء الدین قراقوش : ۳۹ م

البیرونی : ۴۸ م و رجوع به ابوریحان شود

۴۴ م - ۴۵ م - ۲۸ - ۷۷ - ۱۰۷ تا ۱۰۹

۱۳۶ تا ۱۳۹

جویار: ۸

جیولینگک: ۹۶

چ

چغری بیگ: ۳۳ م

ح

حاتم بن ابراهیم: ۳۱ - ۱۰۵

حاتم الرازی: ۷ و رجوع به ابو حاتم شود

حافظ ابوالحسن: ۷۴

حافظ بن عساکر: ۸۸

حافظ سلفی: ۷۱ - ۷۳

حافظ شرفالدین: ۷۴

حافظ عبدالغنی: ۳۶ - ۸۲

الحافظ لدین الله ابومیمون: ۳۷ م - ۴۰ م

۴۶ م

الحاکم بامرالله: ۶ م - ۸ م - ۱۱ م - ۲۳ م

۲۴ م - ۴۰ م - ۴۵ م - ۶ م - ۷ - ۱۵ - ۲۸ - ۲۹

۳۵ - ۳۶ - ۴۸ - ۵۳ - ۶۶ - ۷۳ - ۷۶ - ۷۷

۸۵ - ۸۷ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۷ - ۱۰۰ تا ۱۰۲ -

۱۰۷ - ۱۶۷

حجة العراقین: (احمد حمیدالدین کرمانی)

حسن ابراهیم: ۴۷ م

حسن برقی: ۴۸ م

حسن ابن ابی القاسم: ۱۷۵

حسن بن حافظ: ۳۷ م

حسن بن رشیق: ۷۲

حسن بن صباح: ۲۷ م - ۳۶ م - ۵۹ - ۱۳۳ تا

۱۳۶ - ۱۴۶ تا ۱۶۱ - ۱۶۳ تا ۱۷۸ - ۱۸۰

۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۸۴

حسن بن علی: ۹ م - ۱۹۱

حسن بن علی بن الحسین: ۱۶ م

حسن بن مجبوب: ۶۷

حسن بن محمد بن حمی: ۱۰۲

حسن بن محمد مهیدی: ۶۵

حسن بن ولید: ۸۵

حسین بن احمد: ۴۲ - ۴۳

حسین بن عامر: ۶۶

حسین بن عبدالرحیم: ۵۱

حسین بن علی: ۳۰ م - ۱۱ - ۷۶ - ۱۹۰

۱۹۳ - ۱۹۶

حسین بن علی مروزی: ۴۵

حسین بن فرح: ۱۶ - ۴۲

حسین بن قائد: ۱۰۷

حسین النقی: ۲

حمزة بن زهرة: ۱۸۶

حمزة بن محمد: ۷۳

حمیدالدین کرمانی: ۲۲ م - ۶ م - ۴۷ م -

۴۸ م - ۵۳ م و رجوع به احمد حمیدالدین شود

حنین بن اسحق: ۱۰۱

حیدر: ۲۳

خ

الخطاب بن حسن: ۶۸

خطیب تبریزی: ۷۴

خلیل بن بصری: ۳۳

خمارویه بن احمد: ۴۳ م

خواجه نصیرالدین طوسی: ۱۳ - ۹۶ م

د

دارقطنی: ۷۲ - ۷۳

داعی بن عبدالحق: ۳۷

دولت شاه: ۱۷۵

دی بوئر: ۹۸ - ۴۸ م

دی جویه: ۸

ذ

ذاکر حسین: ۵۱

ر

راجر بیکن: ۹۷

الرازی: ۳۵ و رجوع به ابوبکر شود

راشد: ۱۷۵

رزق الله منجم: ۹۹

رشید : ۱۴۲

رضی الدین موسوی : ۱۵-م-۱۱۲

رضی شریف : ۱۰

ز

زاهد علی : ۴۹ م

زرعة بن عیسی : ۱۰۷

زید بن محمد : ۶۶

زین العابدین (امام ع) : ۳۹

س

سالم بن راشد : ۱۵ م

سام : ۱۲-۱۸۹

سبط الحسن هنسوی : ۴۸ م

ست الملک : ۱۱ م

مدعانت : ۱۰۲

سراج الملک : ۸۰-۸۹

سعد بن محمد : ۷-۱۰۰

سقراط : ۵۸

سلامة بن رحمون : ۹۹-۱۰۰

سلطان بن ابراهیم : ۷۸

سلیمان فارسی : ۵۳ م

سلیحان : ۱۰۰

سلیحان الفیاض : ۱۰۳

سمرة بن جندب : ۱۰-۱۷۶

سنجر : ۱۷۵

سندی بن شاهک : ۱۹۳ تا ۱۹۵

سندی بن عفان : ۸۰

سهروری : ۷

سهل : ۹۵

سیدیو : ۴۸ م

سیف آزاد (عبدالرحمن) : ۱-م-۱۲-۱۷۷

۱۸۸-۱۹۲

سیف الدولة بن حمدان : ۱۸۶

سیمپسون : ۹۸

سیوطی : ۴۷-م-۸-۳۶-۷۰-۸۵-۸۶

۸۷

ش

شاپور وزیر عاضد : ۳۸-م-۳۹ م

الشاکری : ۱۷ م

شبلی نعمانی : ۴۹ م

شراحیل کندی : ۱۸۷

شرف علی سید هیوری : ۴۷ م

شریف ابی الطاهر : ۱۸۶

شریف طاهر قزوینی : ۱۵-م-۱۶۶

شمس الخلفه : ۳۶ م

شمعون : ۱۲-۱۸۹

شهرستانی : ۴۷ م

شهریار بن حسن : ۶۷

شیث : ۱۲

شیخ ابراهیم سیفی : ۷۵

شیخ الحمید : ۴۵

شیخ فارسی : ۱۶۴

شیخ نصر مقدبی : ۷۸

ص

صادق (امام ع) : ۱۹۸-۱۹۹ و رجوع به

جعفر شود.

صالح بن علی رودباری : ۱۰۷

صلاح الدین ایوبی : ۷-م-۳۹ م تا ۴۳-م-۴۵

۶-۳۴-۳۵-۶۱-۱۸۶

ط

طاهر بن غلبون : ۷۰

طغج : ۴۳ م

طغرل بیگ : ۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸

طولون : ۴۲-م-۴۳ م

طه حسین : ۴۱

ظ

ظافر الحداد : ۱۰۳

الظافر لدین الله : ۳۷-م-۳۸-م-۴۰ م

۴۶ م

الظاهر لاعز از دین الله : ۱۱-م-۲۴-م-۲۵ م

۴۰-م-۴۵-۳-۴۸-۷۷-۹۹-۱۰۷

۲۲۴-م ۴۰-م ۴۵-۵-۶-۲۳-۲۷-
 ۲۹-۳۳-۵۱-۵۲-۶۵-۷۶-۸۲-۹۴
 ۹۵-۱۰۰-۱۰۷-۱۰۸-۱۶۷
 عضدالدوله: ۹۵
 عقیل بن ابی طالب: ۴۲
 علاءالدین محمد اسمعیلی: ۱۳ م
 علاءالملک: ۱۸۴
 علی بن ابی طالب: ۱ م-۲ م-۹ م-۲۸ م
 ۱۰-۱۲-۱۹-۲۰-۳۸-۴۱-۴۷-۵۴
 ۶۸-۷۲-۸۱-۱۰۸-۱۱۶-۱۱۸-
 ۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۸۵ تا ۱۹۲
 ۱۹۷
 علی بن احمد مهلبی: ۸۲
 علی بن اخشید: ۴۴
 علی بن حسن: ۵۱-۷۹
 علی بن جعفر: ۸۳
 علی بن جمیع: ۷۸
 علی بن الحسین: ۴۸ م
 علی بن سعید الاصطخری: ۸
 علی بن صلاح الدین: ۳۹ م-۴۰ م
 علی بن عبدالرحمن: ۵۲
 علی بن فضل: ۱۶-۴۲
 علی بن محمد صلیحی: ۱۰۲-۱۰۵-۱۱۵
 ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۷
 علی بن منصور حلبی: ۶
 علی بن یونس: ۲۹
 علی صباح: ۱۴۹
 علی عطار: ۱۵۳
 علی الیازوری: ۱۲۶
 عمادالدین اصفهانی: ۳۵-۱۵۹
 عمر ابوالنصر: ۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶-۱۴۲
 ۱۴۶-۱۴۷
 عمر بن عبدالعزیز: ۹۰-۱۸۵
 عمر بن علی الموصلی: ۱۰۰
 عمر خیام: ۹۶-۱۳۵-۱۵۰ تا ۱۵۲-
 ۱۵۴-۱۵۵-۱۷۱

ع

۱۰۹

العاقد لدین الله: ۳۸-م ۴۱ تا ۴۶ م
 ۴۶-۳۸
 عباس بن محمد: ۱۹۴-۱۹۵
 عبدالجبار بن احمد طرطوسی: ۷۰
 عبدالجبار بن محمد: ۸۵
 عبدالجلیل بن مخلوف: ۷۹
 عبدالسلام بن محمد: ۲۸
 عبدالعزیز علی بن محمد: ۷۰
 عبدالعزیز بن محمد بن نعمان: ۲۸-۳۶
 ۶۵-۷۶
 عبدالغنی بن سعید: ۷۲-۷۳
 عبدالقاهر بغدادی: ۷-۴۴
 عبدالقیوم ایدوکیب: ۴۸ م
 عبدالله بن ابراهیم: ۱۳۱
 عبدالله بن ابی سعید: ۸۵
 عبدالله بن حسن جعفری: ۷۶
 عبدالله بن حسین: ۱۹
 عبدالله بن دهوان: ۸۷
 عبدالله الرضی: ۲
 عبدالله بن عبدالحکیم: ۹۰
 عبدالله بن علی: ۱۲۲
 عبدالله بن معتز: ۱۸ م
 عبدالله بن محمد: ۵۱
 عبدالسیح بن عمر: ۱۳۸
 عبدالملک بن عطاش: ۱۶۵ تا ۱۶۷-۱۷۱
 تا ۱۷۳
 عبدالنعم ماجد: ۲۷ م-۱۱۴
 عبدالؤمن: ۳۸ م
 عبدالوهاب بن علی: ۴-۷۹
 عبیدالله المهدی: ۹۴ م-۱۰۰ م-۱۳ م
 ۴۰ م-۴۱ م-۴۴ م-۴۵ م-۳۸-۴۵
 عثمان: ۱۸۷
 عثمان بن عمر: ۷۱
 العزیز بالله: ۶ م-۷ م-۹ م-۱۱ م-۲۳ م

ک

- کافور اخشیدی : ۱۷ م - ۴۴ م - ۵۰
کافی بن عبدون : ۱۰۷
کافی القضاة محمود بن قاضی : ۱۰۷
کیلر : ۹۷
کثیر الزقانی : ۱۰۱
الکندی : ۷۶
کیا بزرگ امید : ۱۷۵
کیا محمد : ۱۷۵

ل

- لئونارد دوونچی : ۹۷
لقمان جی بن حبیب الله : ۳۳
لمک بن مالک : ۳ - ۲۷ - ۵۷ - ۱۰۵
لینان : ۴۹ م

م

- ماسینیون : ۸
مالک بن ابی الفضائل : ۸
مالک بن سعید : ۱۰۷
مأمون عباسی : ۴۲ م - ۴۳ م - ۴۰ - ۱۰۲
۱۴۴ - ۱۶۸
مأمون البطائیعی : ۳۷ - ۸۰ - ۸۸ - ۸۹
متنبی : ۸۳
متوکل عباسی : ۲۲ م - ۹۹ م - ۱۴۴۱ - ۱۹۶
مجتبی حسن موکانپوری : ۴۹ م - ۲۹
محمد الاخشید : ۴۳ م - ۴۴ م
محمد باقر (ع) : ۱۴ - ۴۰ - ۴۱
محمد بن ابوالفرج : ۸۴
محمد بن احمد بازوری : ۸۴
محمد بن احمد الجرجانی : ۸۴
محمد بن احمد بن سعید : ۱۰۰
محمد بن احمد عمیدی : ۸۴ - ۱۰۹
محمد بن اسمعیل : ۱ - ۲
محمد بن برکاة : ۸۸
محمد بن جعفر حبیب : ۱۳ م
محمد بن حسن عسکری : ۱

عمری : ۸

عنصری : ۶۰

عنکوروبن اخشید : ۴۴ م

عیسی (ع) : ۱۲ - ۱۸۹

غ

غزالی : ۷ - ۸

غلام جیلانی : ۴۹ م

ف

- الفائز بنصرالله : ۳۸ م - ۴۰ م - ۴۶ م
فارابی : ۲۸ م - ۷ - ۵۲
فارس بن احمد : ۷۰
فاضل عبدالرحیم : ۳۵
فاطمه : ۲۲ م - ۹ م - ۱۳ م - ۴۴ م - ۱۴۱
۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۰
فرج : ۱۶ م
فرغانی : ۸۶ - ۹۰
فضل بن ربیع : ۱۹۴
فضل بن صالح : ۲۳ م
فضل بن یحیی : ۱۹۴ - ۱۹۵
فلاحی جرجانی : ۵ - ۱۰۶
فیروز : ۴۲

ق

- القائم بامرالله : ۱۰ م - ۱۴ م - ۱۵ م - ۱۶ م
۴۶ م - ۴۰ م - ۴۵ م - ۴۳ م - ۴۴ م - ۴۷ م - ۴۹
۸۱ - ۹۰ - ۹۱ - ۱۰۸ - ۱۴۵
القادر بالله : ۱۵ م - ۲۵ م - ۱۱۱
قاضی ادیب : ۸۵
قاضی القضاعی : ۷۹ - ۱۱۰
قاضی النعمان : ۶۹ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۵ - ۷۶
۷۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۶ - ۹۱
قاورد : ۱۵۹
قفطی : ۴۷ م - ۹۵ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱
قلتشندی : ۴۷ م - ۸۰ - ۸۶
قنبر : ۱۸۷
القیروانی : ۷

- ۲۷ - ۳۲ - ۳۴ - ۵۶ - ۵۸ تا ۶۱ - ۶۶
 ۶۷ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۸ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۴
 ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴
 ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ تا ۱۳۰
 ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۳
 ۱۴۴ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰
 ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶
 ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲
 ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸
 ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴
 ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰
 ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶
 ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲
 ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
 ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴
 ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰
 ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶
 ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲
 ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸
 ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴
 ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰
 ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶
 ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲
 ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸
 ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴
 ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰
 ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶
 ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲
 ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸
 ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴
 ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰
 ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶
 ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲
 ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸
 ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴
 ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰
 ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶
 ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲
 ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸
 ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴
 ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰
 ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶
 ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲
 ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸
 ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴
 ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰
 ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶
 ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲
 ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸
 ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴
 ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰
 ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶
 ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲
 ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸
 ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴
 ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰
 ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶
 ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲
 ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸
 ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴
 ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰
 ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶
 ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲
 ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸
 ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴
 ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰
 ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶
 ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲
 ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸
 ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴
 ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰
 ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶
 ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲
 ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸
 ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴
 ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰
 ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶
 ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲
 ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸
 ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴
 ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰
 ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶
 ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲
 ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸
 ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴
 ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰
 ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶
 ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲
 ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸
 ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴
 ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰
 ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶
 ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲
 ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸
 ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴
 ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰
 ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶
 ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲
 ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸
 ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴
 ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰
 ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶
 ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲
 ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸
 ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴
 ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰
 ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶
 ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲
 ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸
 ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴
 ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰
 ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶
 ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲
 ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸
 ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴
 ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰
 ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
 ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲
 ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸
 ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴
 ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰
 ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶
 ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲
 ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸
 ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴
 ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰
 ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶
 ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲
 ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸
 ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴
 ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰
 ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶
 ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲
 ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸
 ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴
 ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰
 ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶
 ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲
 ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸
 ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴
 ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰
 ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶
 ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲
 ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸
 ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴
 ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰
 ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶
 ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲
 ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸
 ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴
 ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰
 ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶
 ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲
 ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸
 ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴
 ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰
 ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶
 ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲
 ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸
 ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴
 ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰
 ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶
 ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲
 ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸
 ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴
 ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰
 ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲
 ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸
 ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳ - ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ - ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳ - ۱۴۱۴ - ۱۴۱۵ - ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰ - ۱۴۲۱ - ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳ - ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶ - ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹ - ۱۴۳۰ - ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۴۳۳ - ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵ - ۱۴۳۶ - ۱۴۳۷ - ۱۴۳۸ - ۱۴۳۹ - ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱ - ۱۴۴۲ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۵ - ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷ - ۱۴۴۸ - ۱۴۴۹ - ۱۴۵۰ - ۱۴۵۱ - ۱۴۵۲
 ۱۴۵

النعمان (قاضی) : ۳-۴-۱۴-۱۶-۲۱ تا ۲۲-۲۶-۳۰-۳۱-۳۵-۴۱-۴۶ تا ۵۰-۵۸-۸۹-۶۳
النعمان احمد بن عبدالله : ۶ م
النعمان بن محمد : ۴۸ م
نوح : ۱۲-۲۳-۱۸۹
نورالدین محمود : ۳۸ تا ۴۱ م
نوبری : ۸-۸۷
نیاز فتحپوری : ۴۹ م

و

ولی الدوله موسی بن حسن : ۱۰۷
ولی الدین بن خیران : ۱۰۷

ه

هابیل : ۱۸۹
هارون بن خمارویه : ۴۳ م
هارون بن محمد : ۴۸ م
هارون الرشید : ۱۲-۱۶۸-۱۸۰ تا ۱۸۲
۱۸۹-۱۹۱-۱۹۳ تا ۱۹۵
هبة الله مؤید : (مؤید الدین شیرازی)
هشام بن عبدالملک : ۲۳ م
هلاکوخان : ۱۷۷
هلال بن محسن : ۱۰۹
هلال سعدی نحوی : ۸۸
هندوشاه : ۱ م تا ۳-۲۶-۲۷ م
هیثم بن عدی : ۱۹۵
الهیثم : ۴۲

ی

یاقعی : ۱۷ م
یاقوت حموی : ۴۷-۴۸ م-۷۱-۸۷-۱۰۹
یحیی بن لملک : ۶۷
یعقوب بن اسحق : ۹۱
یعقوب بن کلس : ۶-۹-۲۳ م-۲۷
۳۳-۵۹ تا ۵۲-۶۴-۷۷-۸۰
یوسف : ۱۲
یوسف : ۱۲

منصور حلاج : ۱۸۲
منصورالیمین : ۴۲
مورارجی دسای : ۵۱ م
موسی بن ابی حذیفه : ۱۲۲
موسی بن جعفر : ۱-۱۲-۱۸۹-۱۹۱
۱۹۳ تا ۲۰۰
موسی بن العیزار : ۱۰۰
موسی بن میمون : ۹۸
موفق نیشابوری : ۱۳۵-۱۴۹-۱۵۰
مونس : ۱۴ م

المؤید شیرازی : ۲ م-۶ م-۴۸ م-۵۳
۳-۴-۷-۱۲-۱۵-۱۷-۱۸-۳۱-۳۲-۳۵-۴۱-۴۹-۵۵-۵۶ تا ۶۰-۶۹-۸۲-۹۱ تا ۹۴-۱۰۳-۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸
مهدی : ۱۳ م تا ۱۶ م-۱۹-۳۸-۴۱-۴۲-۴۳-۴۵-۴۷-۴۹-۸۶-۹۰-۹۹-۱۰۸
مهدب بن نقاش : ۴
میر مرتضی علم الهدی : ۱۵ م

ن

ناصر خسرو : ۷ م-۲۶- تا ۳۵-۴۴-۵۷ تا ۶۰-۶۷-۸۲
ناصرالدوله : ۳۴
نزار : ۲۷ م-۳۶ م-۳۷ م-۱۶۷ تا ۱۷۳
۱۷۷
نزاری قهستانی : ۳۶ م
نسائی : ۷۲
النسفی : ۴۴-۹۴
نصر بن احمد : ۴۵-۴۶
نصر بن صالح : ۲۵ م
نصر بن صدقه : ۸۵
نصر مقدسی : ۷۸
نظام الملک طوسی (خواجه) : ۳۳ م-۱۳۴
۱۳۵-۱۵۰ تا ۱۶۴-۱۷۱-۱۷۶-۱۷۸
۱۷۹-۱۸۲-۱۸۳

حسن تصادف

خوشبختانه یکی از تصادف شگفت انگیز در تألیف و نشر این کتاب این بود که اتمام آخرین صفات کتاب در ایام و اوقاتی بمن مقدس و متبر که صورت گرفت قسمت ملحقات کتاب درروز تولد حضرت شاه اولیاء امیرالمؤمنین علی علیه السلام و روزهای مبارک مبعث و آخرین صفحات فهرست پایان یافت و سعادت بزرگی از طرف رب العزه متوجه این ناتوان گردید، که قسمت آخر درروز تاریخی شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پاک نویسی شد و درروز مبعث حضرت ختمی مرتبت صلاوة الله و سلامه علیه به زیور چاپ درآمد. و آخرین فرم کتاب وقتی به چاپخانه رفت که مصادف بود با ایام ولادت حضرت حسین بن علی علیه السلام شهید راه حق.

بهمن مناسبست چند قطعه از اشعار نغز و معروف حکیم قآنی شاعر بزرگ قرن اخیر ایران را که درنعت حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و درمنقبت و میلاد مسعود شاهنشاه اولیاء مولا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و در تهنیت روز مبارک عید سعید غدیر خم سروده است، برای میمنت و مبارکی و چشم روشنی دوستان این کتاب تاریخی را با این اشعار دل پرور پایان میدهم. درباره حضرت سیدالشهداء فقط بواسطه پایان صفحات کتاب و نبودن جا متأسفانه فقط به همین دوبیت قناعت شده است مرثیه مشهور

بارد چه خون که دیده چسان روز و شب چرا

از غم کدام غم غم سلطان اولیا

نامش که بد حسین ز نژاد که از علی

نامش که بود فاطمه جدش که مصطفی

در نعت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله

آفتاب و سایه میرقصند با هم ذره وار
دقتر ایجاد را امروز حق شیرازه بست
گلشن ابداع را امروز یزدان آب داد
کلک قدرت صورتی بر لوح هستی برنگاشت
صورت و صورت نگار از هم اگر دارند فرق
عکس صورتگر توان دید اندرین صورت درست
راست پنداری بجای رنگ سوده آیت است
قدرت حق آشکارا کرد امروز آنچه بود
در تمنای وصال خویش عمری صبر کرد
ناقد عشق آتشی زانگیز غیرت بر فروخت
تابکی در برده گویم روز مولود نبی است
احمد محمود ابوالقاسم محمد صی عقل کل
همنشین لی مع الله معنی نون و القلم
در حجاب کنت کنزاً بود حق پنهان هنوز
از گل آدم هنوز اندر میان نامی نبود
نار و جنت بود در بطن مشیت مخفی
آنکه هروصفی که گوئی در حقیقت و صفارست
پیش از آن کز دانه باشد نام یازین خاک تود
آسمان عدل بد پیش از وجود آسمان
پیش ازین لیل و نهار اندر قرون سرمدی
پیش از آن کز صلب حکمت قدرت آبتن شود
بچه امکان هنوز اندر مشیمه اسر بود
گر مصور گشتی اخلاق کریمش در قلوب
بر خلائق در ضمائر تنگ بودی جایگاه
چون بهر دعواد و شاهد باید او مه را دو کرد
سوسماری کو سخن گفته است باشاهی چنان
خلق از معراج او آگاه و او خود بیخبر
شور عشق احمدی بازم بجوش آورد دل
عشق را معنی بلند است و خرد ها سخت پست

کافتاب دین و سایه حق شد امروز آشکار
تاد آرآد فرد فرد اوصاف خود را در شمار
تا ز سیرابی نهال صنع گیرد برگ و بار
وز تماشای جمال خود بدو کرد اقتصار
از چه این صورت ندارد فرق با صورت نگار
تا چه معجز برده صورت گر درین صورت بکار
تادر آن صورت به بیند عکس خود آئینه وار
کز تماشای جمال خویشتن بد بقرار
دست شوق آخر فرو درید جیب انتظار
تا بدو نقد جمال خویش را گیرد عیار
کوست اندر پرده هم خود پردگی هم پرده دار
مخزن سر الهی راز دار هشت و چار
ره سپار لیلة الاسری سوی پروردگار
کو خدا را بندگی کردی بقلب خاکسار
کو شمار نسل آدم کرد تا روز شمار
کو گروهی را بجنّت برد قومی را بنار
راست پنداری سخن بابت او جست انحصار
برگ و بار هر درختی دیدی اندر شاخسار
روزگار فضل بد پیش از ظهور روزگار
موی و روی احمدی و اللیل بود والنهار
در مشیمه مام دادی قوت طفل شیرخوار
کو یتیمان را سر از زحمت گرفتی در کنار
ور مجسم گشتی اوصاف جمیلش در دیار
بر خلائق در معابر ضیق جستی رهگذار
زین دوشاهد دعوی دینش پذیرفت اشتهار
بوسه جای انبیا زبید لب آن سوسمار
زانکه بیخود رفت در خلوتسرای کردگار
بلبل آری در خروش آید ز بوی نوبهار
دوست را قربان عزیز است و روانها سخت خوار

در منقبت و میلاد مسعود مظهرالعجائب و مظهرالغرائب اسدالله الغالب

علی ابن ایطالب علیه السلام

ز تویه تویه نمودم هزار بار امروز
بیا که وقت نشاط است و روز کار امروز
بجای قطره همی در شاهوار امروز
چمن معاینه ماند بکوی یار امروز
شداست یوم ختا ساحت تثار امروز
خوش است وقت حریفان باده خوار امروز
ز فیض نامیه دارد بسر خمار امروز
شداست ایرشبه زنگ در نثار امروز
که تا بسبزه خورد باده میگسار امروز
بدیع آنکه نشسته است هوشیار امروز
شداست مجلس ما رشک لاله زار امروز
چودوست هست چه حاجت بیاد گار امروز
مسلمست بخوبی درین دیار امروز
بود بحسن و جمال اوچو نویهار امروز
ز شرم طلعت او لاله داغدار امروز
چونیک مانی گردیده پرنگار امروز
زدست او بکشی در شاهوار امروز
که نیست همچون رویش سیاه کار امروز
بعیش کوش و بیندیش زینهار امروز
بیر ز آینه خاطر م غبار امروز
یکی بزخمه رگ تار را بخار امروز
بگیر ساقی گلچهره و بیار امروز
بطبع عالم شد عیش سازگار امروز
صبا بقاطبه اهل روزگار امروز
بچشم اهل شقاوت خلید خار امروز
که گشت شیر خداوند شهریار امروز
ز آستین خفا دست کردگار امروز

رساند باد صبا مژده بهار امروز
هوا بساط زمزد فکند در صحرا
سحاب بر سر اطفال بوستان بارد
زنکته گل سوری و اعتدال هوا
زبوی منیل و طیب بنفشه خطه خاک
هم از ترشح باران هم از تبسم گل
بگیر جام زساقی که چرخ مینائی
بیوی آنکه برآرد ز خاک تیره عقیق
شداست نطع زمرد زابر روی زمین
بدیع نیست دلاگر جهانیان هستند
زعکس طلعت ساقی و باده گلگون
بیادگار عزیزان بود بهار عزیز
بتی ربود دل من که پیش اهل نظر
بتان اگر بمثل گلبن شگفته رخند
یکی بطرف دمن در کند که برنگری
تو گوئی آنکه زعکس رخس بسیط زمین
بهر چه کام دل آمد مظفر آئی اگر
بنوش باده و بگذار تا بگوید شیخ
بزندگان فردا چو اعتادات نیست
بصیقل می روشن خدایرا ساقی
زناله تا ببری آب ببلان مطرب
بفرق مجلسیان آستین باد بهار
که رخت برد ز آفاق رنج و کدورت و غم
ز شهر بند بقا مژده حیات رساند
بکام اهل سعادت دمید گل از شاخ
رسد بکوش دل این مژده ام ز هاتف نجیب
برغم دشمن ابلیس خو پدید آمد

بگشت رایت اسلام آشکار امروز
 بپرده داری اسلام پرده دار امروز
 یکی مسیر بحق چرخ یقار امروز
 شگفت فخر و پیژمرد عیب و عار امروز
 بنای دین خدا کشت استوار امروز

بانکسار جنود خلاف و لشکر کفر
 هر آنچه درسپس پرده بود کرد عیان
 نمود از پس عمری که بود بیهوده کرد
 نشست صاحب مسند فراز مسند حق
 ز کار بندی معمار کارخانه غیب

در تهنیت عید سعید غدیر

شراب پاک خورم زین سپس زخم غدیر
 که درد ساغر او خاک را کند اکسیر
 شود ز ما حصل سر کاینات خبیر
 که آید از دهنم جای باده بوی عبیر
 که مست تر شوم اصلا نمیکند توفیر
 که صد هزارم دریاست در درون ضمیر
 ز قل اعوذ برب الفلق دمد زنجیر
 بر آن نگر که جهانرا دهم لباس حریر
 که گنج نقره نیززد برش به نیم تقیر
 ولی علاج ندارد چو گنج کشت فقیر
 بیخشد از کرم خویش کرد گار قدیر
 که نعت حیدر کرار را کنم تقریر
 خدیو پادشهان پادشاه عرش سریر
 ولیک شرک اگر گویمش که نیست نظیر
 ولیک جامه امکان ز قد اوست قصیر
 و گر بگویم حق است ترسم از تکفیر
 که هر چه هست سرو پادروست عکس ذنیر
 که نقش بند ازل صورتش کند تصویر
 هماندم از همه اشیا برون رود تأثیر
 زهی بریقه حکم تو ممکنات اسیر
 بعرض زلزله افتد چو برکشی تکبیر
 که کرده کل او را چهل صباح خمیر
 که غفوعام تو آخر بیخشدش تقصیر
 که عمرو عاص قفا برزد از ره تزویر

شراب تاک ننوشم دگر زخم عصیر
 بمهر ساقی کوثر از آن شراب خورم
 از آن شراب کز آن هر که قطره بچشد
 بجان خواجه چنان مست آل یاسینم
 دوصد قرا به شراب اریک نفس بخورم
 عجب مدار که گوهر نشان شوم امروز
 دمید صبح جنونم چنانکه بروی دم
 بر آن مبین که چو خورشید چرخ عربانم
 نهفته مهر نبی گنج فقر در دل من
 فقیر را بزر و سیم و گنج چاره کنند
 اگر چه عید غدیر است و هر گنه که کنند
 ولیک بادهن پاک و قلب پاکتر اولیست
 نسیم رحمت یزدان قسیم جنت و نار
 دروغ باشد اگر گویمش نظیری هست
 لباس واجبی از قامتش بلند تراست
 اگر بگویم حق نیست گفته ام ناحق
 بزرگ آینه هست در برابر حق
 نبذ ز لوح مشیت بزرگتر لوحی
 دمی که رحمتش از خلق سایه برگرد
 زهی بدر که امر تو کاینات مطیع
 چه جای قلعه خبیر که روز حمله تو
 توئی بدالله و آدم صنیع رحمت تست
 گمانم افتد کابلیس هم طمع دارد
 بهیچ خصم نکردی قفا مگر آندم

شناسنامه هشتاد ساله مؤلف و ناشر این کتاب

حمد و سپاس خداوند توانا را که با تائیدات خود مرا

باری گرد نا این کتاب به پایان رسید .

پس از سالها امید و آرزو و نه ماه کوشش و فعالیت که برای تنظیم و ترجمه و غلط گیری صفحات آن پیش از فرستادن به چاپخانه و هنگام چاپ و مطالعه و مرور در کتب تاریخی و رفت و آمد به چاپخانه از اول اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ تا آخر دیماه ۱۳۴۱ همه روزه چندین ساعت (بدون گزافگوئی در حدود ده ساعت) برای پیشرفت کار چاپ این کتاب اشتغال داشتم اکنون با اتمام آن به آرزو و مقصود مقدس خود رسیده ام بخشود و مفتخرم .

پوزش و تمنا

میخواهم از این فرصت بسیار نیکو و مبارک که به یقین دیگر بدست نخواهد آمد استفاده کرده ضمن پوزش از نواقص و اشتباهاتی که در نتیجه دست تنهایی و نبودن تشکیلات مناسبی که برای چنین کتاب مهم تاریخی لازم بوده است، از خوانندگان عظام هنگام مطالعه تقاضا کنم که با قلم عفویزرگوارانه خود نواقص و اشتباهات را بخشیده آنها را تصحیح کنند و التجای دیگر از قارئین گرامی اینست که در اوقات مطالعه و ملاحظه این کتاب در فرصتی که بدست آید طلب مغفرت و یادگیری از این ذره بی مقدار بفرمایند . اجر کم علی الله

باپوزش فراوان پیش از آنکه خوانندگان گرامی بمطالعه متن و اصل کتاب و مقدمه اصلی آن پردازند چند لحظه ای وقت آنان را بخواندن این پیش گفتار خواهم گرفت ، و این نکته را هم تا اندازه ای آگاهی دارم که شاید توضیح و مقدمه مفصلی برای کتاب چندان معمول نباشد ولی من برای این کتاب مهم تاریخی زحمت ها کشیده ام و اگر این مقدمه کمی طولانی شده است خوانندگان محترم باید ببخشند که سببی داشت و آن این است که این کتاب نتیجه سالها زحمت و مطالعه و نتیجه عمر پراز رنج و ملال من است و من گمان و اطمینان ندارم که دیگر جز چنین فرصت مناسبی پیش آید که من بتوانم شرح حال و اعتقادات خود را آنطوریکه باید و شاید انتشار دهم ، علاوه بر آن بعد از هشتاد سال عمر که قسمت عمده آن را از آغاز دوران مشروطیت تا کنون در راه خدمت به میهن ایران عزیز و نشریات و مطبوعاتی و خدمات به فرهنگ ایران صرف کرده و امروزه هیچ اندوخته ئی از مال دنیا جز این کتاب چیزی دیگر ندارم از این جهت بهتر آن دیدم که برای معرفی خود و معلوم داشتن آئین و روش گذشته خود ، خود را بقدر امکان به هم میهنان ارجمند گرامی معرفی کنم .

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

اکنون که آفتاب عمر را بر بالای دیوار هشتاد سالگی می بینم و خود بدرستی نمیدانم که آیا چند روز و یا چند هفته یا سال دیگر در این دنیای پراز رنج و زحمت و سمرات زنده خواهم ماند ، خود را کما هو حق معرفتی میکنم .

چهل و سه سال از عمر عزیز را به خدمتگزاری مطبوعات برای ترقی و تعالی میهن مقدس ایران با نهایت علاقمندی و صمیمیت گذرانیده‌ام .

نشریاتیکه سالها بصورت مجله‌های آزادی شرق - صنایع آلمان و شرق و صنایع آلمان و شرق علم هنر - ایران نو - در آلمان (شهر زیبای برلین) که از تاریخ ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۳۱ انتشار میدادم و پس از بازگشت به میهن و سفر هندوستان و عودت از هند نیز چند سال در ایران مجله ایران باستان را از سال ۱۳۱۲ تا سال ۱۳۱۶ انتشار میدادم که در آن اوقات از زیباترین مجلات هفتگی ایران و مورد توجه همگان بود نشریاتم در آلمان در مدت بیش از پانزده سال از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۳۱ که در برلین برای منافع ملی و آشنا ساختن دولت و ملت آلمان و کارخانجات به نهضت ایران نوین و جلب توجه آنان برای ازدیاد مناسبات و رابطه و پیشرفت کارهای صنعتی و اقتصادی مابین آلمان و ایران بود و نیز در ایران با تأسیس کانون ایران باستان در خیابان شاهپور در باغ زیبای شالغرونها برای رابطه ایران و هند و پارسیان مقیم هندوستان و مسافرت‌ها به هندوستان برای جلب توجه پارسیان هند و آموختن به ایران (که حسب الامر میهن پرستانه بهشتی روان اعلیحضرت رضاشاه پهلوی) برای دعوت پارسیان به ایران در سال ۱۹۳۲ به بمبئی رفته با آنها رابطه و مناسبات نزدیک داشته‌ام و پس از بازگشت از هندوستان به تهران بنام ایران باستان بیاد افتخارات و عظمت ایران باستان و شاهنشاهان با اقتدار و نیاکان با افتخار ایران در حدود چهار سال در تهران که انتشاراتی داده‌ام باعث و موجب همه آن کارهای فرهنگی و سیاسی همان آتش وطن پرستی و روح ملیت پروری و ایران خواهی و اعتلای نام وطن مقدس ما ایران که همیشه در نهاد من شعله‌ور بوده و هست .

سرام و هدف اصلی در این راه مقدس

از روزیکه بکار شریف نامه‌نگاری اشتغال ورزیده‌ام در نتیجه تحقیقات در تاریخ باستانی ایران و افتخاراتش همیشه هدف اصلی من برای اعتلای نام میهن مقدس بوده و مرام و برنامه‌ام این بود که مآثر و افتخارات با عظمت تاریخی ایران باستان را به ایرانیان و دوستان ایران بشناسانم و اگر گفتگو از زرتشت و زرتشتیان و کوشش در جلب توجه پارسیان هندوستان به وطن اصلی خود که در ایران پرستی و علاقمندی به سرزمین نیاکان خود (ایران) بی‌نظیر و مانند میباشد کوششها کرده‌ام ذکر نام و گزارش حال و وضعیت و خدمات صنعتی و تجاری و فرهنگی‌شان که انجام داده‌اند، برای همین مقصود مقدس وطن پرستانه بوده است. متأسفانه در نتیجه آن نشریات میهن پرستی در ایران باستان بعضی تصور کرده بودند که اینجانب عبدالرحمن سیف آزاد دارای مذهب زرتشتی میباشم دوستانی هم که در این باره گمانی و یا مسموعاتی داشته‌اند برای دانستن حقیقت به اینجانب رجوع کرده پرسشهایی کرده بودند که حقیقت حال را برای ایشان توضیح داده‌ام. که تمام نشریات و مقالات در ایران باستان و مجلات در آلمان که انتشار داده‌ام بهیچوجه جنبه مذهبی یا پروپاگاندا مذهبی (که اصلاً در آداب و آئین و روش زرتشتیان و جامعه مذهبی و تشکیلات ایشان وجود نداشته و ندارد) انتشاراتم تماش از راه میهن پرستی و احترام به نیاکان و آشنا ساختن عموم ایرانیان به تاریخ با عظمت ایران باستان، بوده و بهیچوجه جنبه تبلیغات مذهبی و دینی نداشته است.

با این یادآوری از اعتقاد مذهبی و آئین و مرام و روش خود را که در دوران طفولیت و ایام چهار سالگی یاد دارم توضیح میدهم. پس از سالها اشتغال بکار روزنامه نگاری و خدمتگزاری به فرهنگ و مطبوعات ایران، برای اولین مرتبه در این دوران پیری هفتاد و هفت سالگی برای آشناساختن دوستان ارجمند گرمی که از دور و نزدیک باینجانب عنایتی دارند و همچنین ملت شریف خداپرست ایران و قارئین عظام که نشریاتم را ملاحظه فرموده از دور نام را شنیده و یا کتباً رابطه داشته ایم، نهایت لزوم را داشت که برای روشن ساختن حقیقتی از حال و گذشته و عقیده و افکار خود را بطور خلاصه در این تاریخچه مهم برای آگاهی همگان، انتشار دهم.

توسل همیشگی من به خاندان عصمت و طهارت بوده و هست

(از دوران کودکی تا پیری و این حال فرسودگی و ناتوانی همان بوده و هست برای روشن شدن حقایق و رفع سوء تفاهم از این فرصت بسیار مهم استفاده کرده گذشته و حال خود را مینویسم.

افکار و اعتقادات دینی و مذهبی که دارا بوده و میباشم این است و جز این نبوده و نخواهد بود، از کودکی که خود را شناخته ام به دین مبین اسلام و مذهب شیعه اثناعشری و توسل به انوار و ارواح طیبه ائمه طاهرين که پدر و مادر و اجداد پدری و مادری من مفتخر به آن آئین و روش مقدس بوده اند پرورش یافته ام.

من از طفولیت (سه چهار سالگی) در امان یک زن سالخورده خداپرست مؤمنه و فاضله (زن سابق پدرم که تهرانی بود) پرورش یافته تربیت شده ام. آن زن خداشناس که من او را بنام «آبجی» میخواندم نه همین اولین معلمه و راهنمای من در راه حق و توجه به آداب مذهبی برای خواندن نماز و سوره های کوچک قرآن شریف تا انتهای سوره مبارکه عمه و ختم جزوه اول کلام خدا بود، بلکه کوشش داشت که آن سوره ها را حفظ کرده برایش بخوانم. او با دقت بسیار مرا بطرف حق و حقیقت و خداشناسی و نیکوکاری بی ریا در راه خدا و علاقه سندی به ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين راهنمایی کرده در این مقصود مقدس خداپرستی و تعلیمات مذهبی ام جدیت فراوان داشت. (خدا رحمتش کند).

امور معیشت و زندگانی آن زن مؤمنه از نماز و روزه و انجام عبادات و فرائض دینی و مذهبی جهت کسانی که برای نماز و روزه وصیت کرده بودند از طرف یکی از علمای متقی و عالقدر در کریملا شوهر دختر عمه اینجانب (که نامش مولوی کلب باقر و سیدی بزرگوار و مورد توجه عده مهمی از شیعیان هندوستان بود میگذاشت) آن زن صالحه بهشتی روان فوق العاده نسبت بمن محبت داشته و به تربیت و اعتقادات مذهبی و خداپرستی من کوشش و علاقمندی بسیار نشان میداد (که یقیناً آنهم از طرف خدا بود) (روانش شاد باد).

توجه به خداشناسی و اعتقاد به مکافات و مجازات

از همان کودکی که سه چهار ساله بودم همیشه توجه مرا به خداشناسی و اعتقاد به مقام و منزلت ائمه طاهرين در پیشگاه حضرت احدیت و دوری جستن از گناه و خطاکاری و آزار رسانیدن بدیگران داشتن عقیده به مکافات و مجازات در دنیا و آخرت از طرف خدای متعال متوجه و راهنمایی میکرد.

خداوند توانا را سپاسگزارم که از آن سرمایه بزرگ معنوی و ابدي هنوز در رگ وریشه و جان من باقی مانده است.

تشویق و راهنمایی به نماز و روزه

در ایامیکه تازه به سن بلوغ رسیده بودم چندی هم مرا به این کار مقدس و رزق حلال یعنی گرفتن روزه و نماز گزاری برای دیگران تشویق و راهنمایی میکرد و عقیده اش این بود هر فردی از بندگان خدا (مؤمن و یاسمنه) در شبانه روز برای خود یا دیگران به خواندن نماز زیادتعداد کند بر صفای قلب و روحانیت او اضافه خواهد شد و شخص را از منتهیات و گناهان دور میسازد و همچنین روزه گرفتن انسان را بطرف کارهای نیک و حقیقت شناسی و ترحم به هم نوع خود و افتادگان هدایت میکند. راست میگفت (ویرایم بارها به تجربه رسیده است)

او همیشه این آیه شریفه را برایم خوانده و ترجمه میکرد. **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**، بدرتیکه نماز مانع از کارهای ناشایست و مکروه میباشد.

حضور در مجالس وعظ و روزه و زیارت حرمین شریفین

خوب به یاد دارم که در اغلب اوقات مراد از مجلس وعظ و روزه خوانی شادروان حاجی ملا باقر شیرازی رحمه الله علیه (پدر مرحوم حاجی شیخ مهدی واعظ نامی ایران دوره مشروطیت در تهران که لقبش سلطان المتکلمین بود) می برد مرحوم شیرازی از وعظ و نیک نام مقدس و نامی در کربلا بود، در قسمت صحن مطهر حسینی طرف (درب مشهور به درس در) همه روزه برای جمعیت عظیمی بعد از نماز مغرب و عشا و ایام متبرکه و ایام عاشورا موعظه میکرد. آن زن خدا پرست در اغلب اوقات مرا در دامان خودش نشاندیده بعضی فرمایشات آن مرحوم را برایم توضیح داده حالی میکرد و پس از ختم آن مجلس وعظ که برای زیارت به حرم مشرف میشد تجدید وضو کرده مرا هم به گرفتن دست نماز عادت و تعلیم داده بود. برای زیارت حرم مطهر حضرت امام حسین برده پس از زیارت و طواف اغلب صبحها در ساعات هشت و نه به حرم محترم حضرت ابوالفضل - العباس نیز مشرف میساخت.

طوری به این رویه مبارک اخلاقی و روحانی یعنی صبحها و شبها بعد از نماز مغرب و عشا به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام و حضرت ابوالفضل مشرف شدن عادت کرده بودم که در تمام دوران جوانی و اوقات زندگانی در کربلا در ادامه این رسم مبارک ساعی بودم، **آن عوالم ملکوتی و توجه به عالم روحانیت را ترك نمیکردم** از اثر همان زیارتها و نمازها و دعاها و نیاز بدرگاه خدا و استمداد از انوار طیبه ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعین، که برای رضایت حق و عاقبت بخیری خود و دوستان دعا و التجا میکردم دعاهایم که در آن مقام مقدس بی ریا و از روی کمال خلوص نیت و اعتقاد بود، بدون تردید به هدف اجابت رسیده است. که بعد از آن همه گرفتاریهای بی مانند نابود کننده و زحمات طاقت فرسا در زندانهای بیدادگری در هندوستان که هفت سال در نهایت رنج و ملال و تلخی بطول انجامید و بلاهای بسیار که در اوقات مسافرتها خطرناک سیاسی دچار شده بودم هنوز زنده ام.

هزاران مرتبه خدای توانا را از این زندگانی باز یافته سپاسگزارم

شرح مفصل زندگانی و گرفتاریهای عجیب و غریب پر از مخاطرات و پیش آمدهای بسیار خطرناک و چند مرتبه در اوقات فعالیت های (سیاسی ملی) در جنگ بین الملل اول که با ملیون (کمیته دفاع ملی ایران) در قم و اصفهان و کرمانشاهان و تشکیلات در تهران و رشت و مشهد

همکاری و فعالیت داشتیم و گرفتار شدن چندین مرتبه بدست عمال و مأمورین لشکری متفقین و نجات از آن گرفتاریها و بلاها و آن مخاطرات نابود کننده، بدون تردید از اثر همان دعاها و نیازها و صفای عقیده که در دوران جوانی در اماکن مقدسه و همچنین فعالیتهای فداکارانه و مخلصانه در راه وطن بوده (هر کدام از آن گرفتاریها برای نابودی و محو یک فرد و یا افراد کانی بوده است، هرگاه عمری باقی مانده و فرصتی بدست آید شرح زندگانی شگفت انگیز و کارهایی که در ابتدا دوران مشروطیت ایران و چهار سال در دوران جنگ اول بین الملل از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ انجام داده ام خواهم نگاشت)

باز هم مکرر در مکرر میگویم. خدای توانا را از داشتن همین زندگی نیم زنده و نیم مرده سپاسگزارم که در اثر همان خداپرستی و اعتقاد به مبدء از تمام آن مصیبت ها نجات یافته هنوز نیمه نفسی باقیست و بینهایت خشنود و سرافرازم که اکنون با عاقبت بخیری و دارا بودن نام نیک در جامعه و نداشتن بدنامی در گوشه منزوی زندگانی آرام و بی آلاشی را در کمال قناعت و سادگی مانند درویشی وارسته میگذرانم.

هفتاد و هفت سال زندگانی پر از رنج و ملال و زحمات طاقت فرسا

مانند خواب و خیال گذشت. اوج بد گذشت

اکنون که به سن هفتاد و هفت سالگی رسیده ام هرگاه در این سن و سال آنطوریکه باید و شاید بواسطه ضعف پیری و بیماری (که در اثر هفت سال در زندان بیدادگری و نابودی تمام قوای مادی و معنوی که برایم بیادگار باقی مانده است) احکام و اوامر الهی را کاملاً بجا نمی آورم (البته تارك هم نیستم) کوششم این است که خدا را فراموش نکرده به کسی آزار و اذیتی نرسانم (که خوشبختانه با عنایات و تأییدات خداوندی در این باره توفیق یافته ام)

محبت علی و اولادش در تمام دوران زندگی

پناه و ملجاء من بوده است

از چهار سالگی که به خاطر دارم محبت علی و اولاد علی در جانم ریشه و جای گرفته است در ابتدای جوانی و نشو و نما سالها در حرم محترم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام افتخار خدمت و جاروب کشی را (در بسیاری از ایام داشته ام) و بیشتر شبها بخصوص شبهای جمعه و شبهای زیارتی و ایام متبرکه که اغلب شبها را در صحن مطهر حسینی بروی کفش داری سید هاشم مانند یک ریاضت کش بر پارچه حصیری که جانمازم بود با یک عبا که عمامه ام را بجای متکا زیر سر میگذاردم (که نمونه اش همین عمامه که در تصویر پایان کتاب است) در آن پشت بام آجر فرش خوابیده و سحرها از خواب بیدار شده بزبان فارسی و عربی تا اذان و نماز صبح بدعا و مناجات بویژه دعای صباح که از حفظ بوده و اکنون هم قسمت مهمش را در حفظ دارم با خواندن آن دعا و مناجات های روح پرور ملکوتی به راز و نیاز بدرگاه پروردگار اشتغال داشتم و شبهای جمعه را تا صبح به نماز و عبادت و خواندن ادعیه و زیارت ها بالخصوص زیارت جامعه برای خود و دیگران می پرداختم در ایام ماه مبارک رمضان سه مرتبه ختم قرآن میکردم. اگر حافظ تمام قرآن نبودم بیشتر از سوره ها و آیات شریفه را از حفظ داشته معانی آنها را بخوبی میدانستم هنوز

هم بسیاری از سوره‌های قرآن را حافظم و آیاتی که در ختم‌ها و یا در رادیو تلاوت می‌شود باقی آن را میدانم و معانیش را خوب می‌فهمم.

آن عوالم ملکوتی روحانی و صفای دل روح پرور یادش بخیر

از روزیکه خودم را شناختم به پیروی از پدرم که نامش شیخ غلامحسین مردی صوفی مسلک ولی کارآگاه و فعال و زحمتکش بود (نه تنبل و مفتخوار و کل بردیگران) آن خدا بیامرز اولین معلم من (پس از آن زن مؤمنه) در اعتقادات خانوادگی و مجاهدت در راه حق و حقانیت راهنمایی کرده به روش و اعتقادات آنان که همه از شیعیان و مخلصین علی و اولادش بودند مرا راهنمایی میکرد. من هم به دستور آن زن صالحه و پدر، حتی القوه راه راستی و درستی را می‌پیمودم.

امور زندگانی پدرم و عائله‌اش از ساختن عطر و گلاب میگذشت

پدر پدرم ملاعلی عطار مشهور به ایروانی، جد پدرم ملاقربانعلی ایروانی از علمای بزرگ ایروان (که پیش از اشغال روسها ایروان در دوران عظمت باستانی ایران یکی از شهرهای محترم و مقدس ایران بود.) آن مرحوم از مجاهدین راه آزادی قفقاز و همکار صمیمی شادروان شیخ شامل مجاهد نداکار نامی راه آزادی قفقاز بوده و سالها با همکاری آن مرحوم با دشمنان ایران استیلاکنندگان خاك قفقاز که سرزمین مقدس ایران بود مبارزه نموده برای آزادی خاك مقدس و شهرهای با برکت و باستانی ایران (شهرهای قفقاز) فداکاری میکردند و متأسفانه بواسطه کثرت قدرت و قوت روسهای تزاری و شکست پی در پی آنها از طرف دشمن و شهادت بسیاری از فدائیان و مجاهدین راه آزادی و زندانی و تبعید شدن شادروان شیخ شامل و یاران دیگرشان باقیمانده خیلی بواسطه تحلیل رفتن قوای مادی و معنوی‌شان از ناچاری دست از جنگ و مبارزه برداشته به مادر وطن خود (ایران مرکزی در آنروز) بازگشت نمودند. جد اعلایم به نجف اشرف و کربلا ساکن و مجاور گشته و پدر پدرم ملاعلی عطار ایروانی سالها در تهران زندگی کرده و از خانواده مشهور حاجی قاسمی که گویا در آن اوقات کدخدای نانوایان بود عیال گرفته خانواده تشکیل داد اکنون عده زیادی از همان اقوام پدری من که مردمان کاسب و تاجر و دور از هر جار و جنجال و مزاحمت بدیگران در تهران زندگی میکنند و همگی معتقد به خدا و مقدسات و در حال رفاه و راحتی و آبرومندی زندگی را میگذرانند.

مرحوم ملاعلی پس از مدتی اقامت در تهران بطرف اماکن مقدسه عراق کربلا رفته و در آنجا به مجاورت بارگاه حسینی مفتخر گردیده و زندگی را به آبرومندی (کارعطاری) و رفاه میگذراند و در همانجا دارفانی را وداع گفت. روانش شاد باد.

از جمله افتخارات و یادگارهای فراموش نشدنی زندگی دوران جوانی من در کربلا که همیشه رابطه اخلاص مندانۀ معنوی ام را با حضرت امام حسین علیه السلام و ائمه طاهرین محکمتر میساخت این بود که یک حجره بالای در ورودی قبله صحن مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام (که دارای ایوان وسیعی بود و در آن دو حجره دیگر هم که یکی مکتب خانه و دیگری بدست کلیددار حسینی و بستگانشان بود) داشتم و بارها کرامات و معجزات بسیار در آن اوقات مخلصانه ملکوتی و در جوار آن مکان مقدس روحانی در خواب و بیداری دیده‌ام که

۱- این سرگذشت را در ایام جوانی از پدرم شنیده‌ام جزئیات آن درست یادم نیست.

تفصیل آن در اینجا محل و موردی ندارد. (کراماتی که واقعاً عجیب بود) از جمله در یک موضوعی که گرفتاری داشتم با توسل به آن بزرگوار که مرا در عالم خواب راهنمایی فرموده مشکلی که داشتم برطرف گردید.

باری خوشحالم که سالها در عزلت و تنهایی و عوالم صفا منشی زندگانی کرده و برای رفع احتیاج چند نفر شاگرد تربیت و اداره میکردم اغلب شبها را در تنهایی در کمال اخلاص با خداوند تبارک و تعالی و با آن بزرگوار آن که اولیاء حق میباشند در راز و نیاز بودم. (باز هم تکرار میکنم)

آن عوالم ملکوتی و رؤیاهای روحانی یادش بخیر

قصد من این نیست که خود را مقدس و خالی از خطا و مصون از گناه نشان دهم استغفرالله (وما أبرء نفسي وما ازکیها) هر کسی دارای اشتباهات و گناه و خطا میباشد، که امیدش عفو الهی است مقصود اصلی از بیان این گفتار و یاد آوریها گوشه ای از عوالم دوران جوانی میباشد که خواستم یادی از آن عوالم خداپرستی کرده و در این آخر عمر اعتقادات خود را در این کتاب یادگار تاریخی ابراز داشته باشم، با ابراز این حقیقت و گزارش حال و اعتقاد بخدا و ائمه اطهارین شاید جوانان و فرزندان عزیز ایران را هم به این راه مقدس خداشناسی و اتکاء به مبداء هدایت کرده باشم. این نکته و حقیقت را در دوران زندگانی و کارهایی که میکنند توجه داشته باشند که خدائی هست.

بدون شبهه از گناه و خطا و لغزش دور نبوده و نیستم ولی شاید اکثر گناهانم جنبه بینی وین الله داشته است و خشنودم که گناه بینی و بین الناس کمتر داشته که در این پیری از این حیث وجدانم راحت است.

بیشتر از اوقات التجا و دعایم بدرگاه ایزد توانا اینست.

رَبِّ اِنِّیْ مَسْنِیَ الضَّرِّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ - رَبِّ اِنِّیْ مَغْلُوْبٌ فَانْتَصِرْ .

در پایان در کمال خلوص نیت و راستی باز برای رفع سوء تفاهم یادآور میشوم من نمیخواهم خود را منزله از گناه و خالی از خطاها بدرگاه پروردگار نشان دهم، اینطور نیست، دانستن این نکته نیز لازم است. که بهیچوجه احتیاجی به این کار و قصد عوام فریبی که خود گناهی بزرگ و نا بخشودنی است ندارم. از کسی هم انتظار و خواهشی و احتیاجی هم به چیزی ندارم زیرا تکیه گاه و امیدم بدرگاه پروردگار توانا است. مقصودم فقط بیان حقیقتی از تاریخچه زندگانی و گذشت احوال است والسلام علی من اتبع الهدی. عبدالرحمن سیف آزاد

بسی تیر و دبه‌ماه و اردیبهشت
دریغ که با صد هوا و هوس
کسانیکه از ما به‌ره اندرند
دریغ که بی ما بسی روزگار

بیاید که ما خاک باشیم و خشت
گذشتیم بر خاک بسیار کس
بیایند و بر خاک ما بگذرند
بروید گل و بشکند لاله زار



شیخ عبدالرحمن سیف آزاد
در لباس تقوی و عوالم روحانی
در سن یست و دوسالگی
در کربلا



عبدالرحمن سیف آزاد
مدیر مجله ایران باستان
در سن هشتاد سالگی
در تهران

در روز مبارک و میمون پانزدهم شعبان المعظم این آخرین صفحه تنظیم گردیده بجای رسید
در صفحه ۳۹ سطر ۱۳ هفتاد و هشت اشتباه و هشتاد صحیح است



۱- در این کتب و کتب دیگر
 ۲- در این کتب و کتب دیگر
 ۳- در این کتب و کتب دیگر
 ۴- در این کتب و کتب دیگر
 ۵- در این کتب و کتب دیگر
 ۶- در این کتب و کتب دیگر
 ۷- در این کتب و کتب دیگر
 ۸- در این کتب و کتب دیگر
 ۹- در این کتب و کتب دیگر
 ۱۰- در این کتب و کتب دیگر